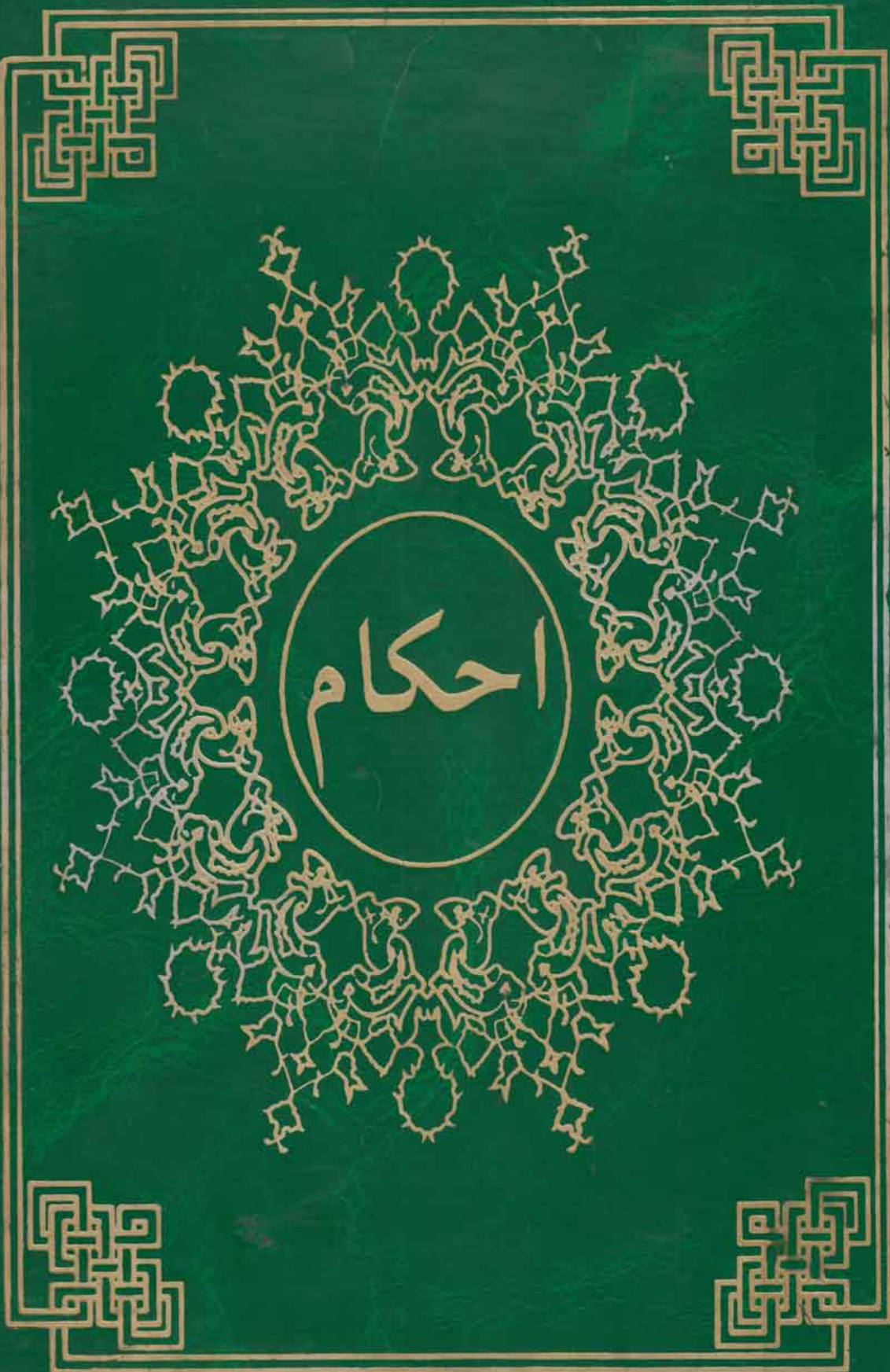


احكام



احكام

«مقدمه در معنی تقلید»

در ضمن مباحثی که در درس «اجتهاد و تقلید» داشتیم به این نتیجه رسیدیم که در احکام تقلید نباید تقلید کرد. زیرا مسائل تقلید عقلی است و معنی تقلید عمل کردن به آنچه مجتهد و متخصص فتوی و نظر داده است می باشد. و واضح است و عقل گواه است هر کسی که بخواهد به دستورات دین عمل کند، یا باید خودش بتواند احکام الهی را از روایات و آیات قرآن استنباط و استخراج نماید و متخصص فن باشد و یا باید از مجتهدی که اهل استنباط و شرایط مرجعیت را دارد تقلید کند. بنابراین کسی که قوه و قدرت استنباط را ندارد نباید با تقلید از دیگری اعمال خود را انجام دهد زیرا عقل می گوید: کسی که می تواند مطلبی را با تحقیق

علمی و علم تفصیلی بدست بیاورد حق ندارد که از دیگری تقلید کند و به علم اجمالی عمل نماید.

و واضح است که بر علمای اسلام واجب است حکومت اسلامی تشکیل دهند و احکام اسلام را بر مسلمانان حاکم و نافذ کنند. بنابراین باید فقیهی را که جامع شرایط زیر است برای رهبری و مرجعیت انتخاب نمایند:

«شرایط مرجعیت»

اول: باید مجتهد و مرجع تقلید بتواند تمام احکام اسلام را از ادله اسلامی استنباط کند و به اصطلاح قوه استنباط داشته باشد. یعنی در هیچ حکمی مجبور نباشد که از دیگری تقلید نماید. زیرا خدای تعالی در قرآن فرموده: «آیا آنکه خلق را به راه حق و صحیح هدایت می کند سزاوارتر است که از او پیروی شود یا آن کسی که هدایت نمی شود، مگر آنکه هدایتش کنند؟ شما را چه شده؟ چگونه حکم می کنید؟»^۱ و طبعاً این چنین کسی در مقابل کسی که می تواند همه احکام اسلام را استنباط کند غیر اعلم است و حال آنکه تقلید اعلم به این معنی واجب است.

دوم: باید ترکیه نفس کرده باشد. یعنی رذائل اخلاقی را به کلی از روح خود پاک کرده باشد، زیرا امام علیه السلام فرموده:

«باید فقیه خودنگهدار باشد، استقامت و ثبات داشته باشد و حافظ دین خود باشد یعنی سرسوزنی از صراط مستقیم چه در عقاید و چه در اعمال و چه در افکار انحراف نداشته باشد. و با نفس اماره خود جهاد کند. و حقیقت عبودیت را در خود ایجاد نماید و دیگر آنکه حتی جاه طلب و ریاست طلب و محب دنیا نباشد و برای مرجعیت خود تلاش نکند و هوای نفس نداشته باشد و بالاخره بنده خدا باشد.»^۲

۱ - سوره یونس قسمتی از آیه ۳۶، نقل شده از ترجمه قرآن کریم اثر حضرت آیه الله سید حسن ابطحی.

۲ - عن الاحتجاج عن ابی محمد العسکری علیه السلام فی حدیث طویل: فاما من کان من الفقهاء صائناً لنفسه حافظاً لدينه مخالفاً علی هواه مطيعاً لامر مولاه فللعوام أن يقلدوه، الحديث. (الاحتجاج جلد ۲ صفحه ۴۵۸)

امام علیه السلام با این عبارات تمام مراحل تزکیه نفس را بیان فرموده و لازم می‌داند که مرجع تقلید علاوه بر آنکه عادل است نباید کوچکترین رذیله‌ای در او وجود داشته باشد.

زیرا عقل می‌گوید: اگر مجتهدی یکی از صفات رذیله را داشته باشد. ممکن است مردم را به سوی هلاکت بکشاند و جامعه اسلامی را به سوی انحراف ببرد و عالم را فاسد کند، «إذا فسد العالم فسد العالم».

سوم: باید مرد باشد، زیرا از روح دین استفاده می‌شود که خدای تعالی نخواست زنها در رأس امور اجتماعی قرار بگیرند و اگر کسی مختصر دقتی در روایات خانمها و زندگی آنها در طول تاریخ بکند به خوبی بدست می‌آورد که خدای تعالی زنها را برای این امور خلق نکرده بلکه برای اموری که مردها از عهده‌اش بر نمی‌آیند خلق فرموده است (ما در کتاب «پاسخ ما» مفصلاً این مطلب را شرح داده‌ایم).

چهارم: باید بالغ و عاقل باشد. و سادگیهایی که موجب تمسخر دشمنان می‌شود نداشته باشد بلکه باید آینده‌نگر و متفکر بوده و اعمال خود را با دقت کامل انجام دهد تا دیگران او را به خاطر ضعف در مدیریت مورد طعن قرار ندهند و کوشش کند دین اسلام را اعتلاء دهد و آن را بر ادیان دیگر برتری بخشد.

پنجم: باید شیعه دوازده امامی باشد، یعنی عقاید صحیحی داشته باشد، تولی و تبرای او قوی باشد. به رعیت مهربان بوده و به آنها توجه کند و بگذارد آنها با او انس بگیرند و پناهگاه آنها باشد.

علی علیه السلام به مالک اشتر فرمود: «برای حاجتمندان ساعتی در مجلس عمومی بنشین و در مقابل آنها تواضع کن».^۱

و این چنین مجتهدی که به عنوان رهبر و مجتهد جامع الشرایط و مرجعیت مطلقه در نظر گرفته می‌شود، باید با انتخاب اکثریت و یا لااقل جمعی از علمای اهل خبره که مردم آنها را به این عنوان قبول داشته باشند و معارض هم نداشته باشند، بوده باشد.

۱ - ما در کتاب «عوامل پیشرفت» بیست و شش شرط برای مقام مقدس رهبری از نهج البلاغه نقل کرده‌ایم به آنجا مراجعه فرماید.



در این صورت بر تمام مسلمانها و حتی بر مجتهدین و علماء لازم است برای حفظ وحدت اسلامی که از واجبات اوّلیّه دین مقدّس اسلام است از او تبعیّت کنند تا همه مردم در یک جهت قرار گیرند و وحدت اسلامی حفظ شود. و مجتهد به هیچ وجه نمی تواند از مجتهد دیگر تقلید کند مگر در مسائل و احکام سیاسی و حکومتی و اجتماعی که در این صورت باید همه مجتهدین از مجتهد جامع الشرایط منتخب خبرگان پیروی کنند، بخصوص در مواردی که اختلاف و اظهار نظر این مجتهدین، مقام معظم رهبری و مرجعیّت مطلقه را تضعیف نماید و حتی نباید مجتهدین کاری کنند و یا سخنی بگویند که اختلاف و یا حتی سستی در عمل کردن به احکام و دستورات دین که از طرف مقام معظم رهبری و مرجعیّت صادر می شود، ایجاد گردد.

و در مسائل حکومتی و سیاسی به هیچ وجه نمی توان از میّت تقلید کرد، بلکه بر علمای اسلام لازم است که هر چه زودتر پس از فوت رهبر و مرجع تقلید جامع الشرایط که در رأس حکومت اسلامی قرار گرفته، مرجع بعدی را تعیین نمایند.

ولی باقی ماندن بر تقلید میّت در احکام فردی از قبیل عبادات و معاملات اشکالی ندارد زیرا فتوای او مانند نسخه طیب برای مریض است که با فوت او نسخه باطل نمی شود و مقلّد می تواند در این مسائل بخصوص اگر در زمان زنده بودن آن مجتهد عمل کرده باشد و جزء مسائل جدید نباشد، تقلید نماید. و چون احکام دین از اهمیّت فوق العاده ای برخوردار است بر مکلف واجب است مسائلی را که مورد ابتلاء او است در اوّلین فرصت یاد بگیرد.

و طبیعی است که اگر مکلف بدون تقلید و اجتهاد اعمال عبادی را انجام بدهد باطل است. زیرا مکلف وقتی که می خواهد عبادتی را انجام دهد باید در قلب و روحش یعنی در نیشش بگوید که: «خدایا من این عمل را به خاطر فرمان تو انجام می دهم».

اگر وجوب یا استحباب آن را خودش استنباط نکرده و از مجتهدی هم تقلید نکرده باشد نمی تواند جمله بالا را که اصطلاحاً آن را «قصد قربت» می گویند داشته باشد. و کسی که در عبادات قصد قربت نداشته باشد عملش باطل است.

«تقلید در عبادات»

در یک جلسه بحث و تحقیق که با جمعی از فضلاء و علماء درباره احکام عبادات برگزار شد به این نتیجه رسیدیم که چون تقلید عمل است نه التزام^۱ مقلد می تواند در احکام عبادات از مجتهدهای مختلف که هر یک از آنها بتواند همه احکام اسلام را استنباط کند و اهل ترکیه نفس باشد و بالغ و عاقل و مرد و شیعه دوازده امامی باشد تقلید نماید و خود مجتهد هم باید در این احکام از استنباط خود استفاده کند و در احکام سیاسی و حکومتی و اجتماعی که در منافع و مضارش همه مردم با هم شریک اند تا جایی که با نظرات و دستورات مقام رهبری منافات نداشته باشد و اختلاف بوجود نیاید و مقام رهبری و مرجعیت مطلقه را تضعیف نکند می تواند از استنباط خود پیروی نماید.

و این به معنی تخیر در تقلید در اعمال عبادی است نه به معنی جدا بودن دین از سیاست است.

«ولایت فقیه»

بدون تردید خدای تعالی که حاکم مطلق است بر بندگانش ولایت دارد و این مطلب عقلاً و نقلاً ثابت است. زیرا به حکم عقل خدایی که مالک همه چیز است صاحب اختیار و ولی همه موجودات و کلیه انسانها است و با همین ولایت و با اراده مولوی خود به رسول اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه اطهار علیهم السلام ولایت مطلقه ای عنایت فرموده و در قرآن آیه ۵۵ سوره مائده می فرماید: «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ» و در زمان غیبت کبری همین ولایت تشریعی را ائمه اطهار (سلام الله علیهم اجمعین) به فقیه جامع الشرایط که در بالا شرایطش ذکر شد مرحمت فرموده اند.

۱ - در لغت و عرف کسی را مقلد دیگری می دانند که آن شخص بدون تحقیق از حقیقت چیزی بلکه تنها به گفته شخص دیگری و یا طبق عمل او کاری را انجام دهد ولی بعضی از علماء معتقدند که تقلید التزام است یعنی همین که انسان خودش را ملتزم کرد که طبق دستور دیگری عمل کند ولو حتی یک عمل هم طبق دستور او انجام نداده باشد مقلد او محسوب می شود و این معنی خلاف معنی لغوی تقلید است و امام علیه السلام فرموده که باید از مجتهد تقلید کنند.



«آب»

(۱) هر مادهٔ روانی از نظر فقه اسلامی به دو بخش تقسیم می‌شود: آب و غیر آب آنچه در این فصل ذکر می‌شود مربوط به آب است و آنچه غیر آب باشد ولی روان باشد (که اصطلاحاً آن را آب مضاف می‌گویند) در حقیقت آب نیست و احکام آب را ندارد. زیرا عرفاً آن آب نیست مانند عصارهٔ انار و یا عصارهٔ انگور و یا با چیزی مخلوط باشد که دیگر آن را آب نگویند مثل آب نمک و امثال آن که این آب به اصطلاح مضاف است.

(۲) آب مضاف به مجرد برخورد با نجاست نجس می‌شود. مگر آنکه به قدری زیاد باشد که عموم مردم سرایت نجاست را به همه جای آن مایع قبول نداشته باشد مثل دریاچهٔ نمک که اگر گوشه‌ای از آن نجس شد سرایت آن را به بقیه صحیح نمی‌دانند. پس اگر نجاستی مثل سگ و مردار یا دست نجس و نجاستهای دیگر به این گونه مایعات بسیار زیاد مثل چاه نفت برخورد کرد فقط تا جایی که عرف بگوید نجاست در آن سرایت کرده نجس می‌باشد.

(۳) آبی که مضاف بوده و معلوم نیست از مضاف بودن خارج شده یا نه، مثل آب مضاف است و آبی که مطلق بوده و معلوم نیست به حدّ مضاف شدن رسیده یا نه، مثل آب مطلق است و آبی که از اوّل معلوم نیست آیا مطلق است یا مضاف، نجاست را پاک نمی‌کند و هم وضو و غسل با آن باطل است. ولی با برخورد با نجاست هم نجس نمی‌شود.

«آب کُر»

(۴) آب کُر، آبی است که اگر در ظرفی که طول و عرض و عمق آن هر یک سه وجب و نیم^۱ باشد بریزند، آن ظرف را پر کند.

(۵) آب کُر به هیچ وجه نجس نمی شود مگر آنکه عین نجاست، رنگ یا بو و یا مزه آن را تغییر دهد و اگر آب بیشتر از کُر باشد و عین نجس قسمتی از آن را تغییر دهد که اگر مقداری که تغییر نکرده کمتر از کُر باشد تمام آن آب، نجس می شود.

(۶) آبی که به اندازه کُر بوده اگر انسان شک کند کمتر از کُر شده یا نه، مثل آب کُر است و آبی که کمتر از کُر بوده و انسان شک دارد به مقدار کُر شده یا نه، حکم آب کمتر از کُر را دارد.

«آب قلیل»

(۷) آب قلیل آبی است که کمتر از کُر باشد.

(۸) اگر آب قلیل با نجاست ملاقات کند، نجس می شود ولی اگر آب قلیل را روی نجاست بریزند و به آن وسیله بخواهند نجاست را پاک کنند، آن آب که در ظرف است، پاک است.

(۹) آبی که با آن مخرج بول و غایط را شسته باشند و به آن «آب استنجاء» می گویند با چهار شرط پاک است:

- ۱ - بو یا رنگ یا مزه نجاست را به خود نگرفته باشد.
- ۲ - نجاست دیگری از خارج به آن نرسیده باشد.
- ۳ - ذره های غایط در آب به طور متعارف و عادی پیدا نباشد.
- ۴ - بیشتر از مقدار معمول، نجاست به اطراف مخرج بول و غایط نرسیده باشد.

۱ - در سابق ظرفهایی بوده که تقریباً سه وجب تا سه وجب و نیم عرض و طول و عمقش می شده و نام آن ظرفها «کُر» بوده است و در لغتنامه دهخدا آمده که «کُر» پیمانه و آبگیری است که عرض و طول و عمق آن هر یک سه وجب و نیم باشد.



«آب جاری و آب چاه»

(۱۰) آب جاری و آب چاه با آب کر هیچ فرقی ندارد مگر آنکه آب جاری و آب چاه ماده زیرزمینی نداشته باشد و آن آبی که بیرون آمده کمتر از کر باشد که در این صورت آن آب، آب قلیل است و حکم آب قلیل را دارد و اگر آب چاه بواسطه نجاست، بو یا رنگ یا مزه آن تغییر کند، بنابر احتیاط واجب موقعی پاک می شود که با آب چاه که می جوشد مخلوط شود و آن علائم از بین برود.

«آب باران»

(۱۱) آب باران هر قدر هم کم باشد اگر مستقیماً به نجاست برسد مثل آب کر پاک کننده است و در لباس و فرش و مانند اینها فشار، لازم نیست. ولی اگر در جای دیگر جمع شود و پس از قطع شدن باران به نجاست برسد که در این صورت حکم سائر آنها را دارد و باید باران لااقل به قدری باشد که بگویند باران می آید والا با چند قطره ای که عرفاً صدق باران نکند احکام باران بر آن جاری نمی شود.

«احکام بول و غائط»

(۱۲) واجب است انسان عورتین خود را از دیگران در همه جا بپوشاند مگر زن از شوهر و شوهر از زن.

(۱۳) در موقع بول و غائط کردن واجب است جلوی بدن یعنی شکم و سینه و زانوها، رو به قبله یا پشت به قبله نباشد مگر آنکه نامحرم او را ببیند یا به جهت دیگری ناچار باشد رو به قبله یا پشت به قبله بنشیند.

(۱۴) بول فقط با آب پاک می شود و باید با آب قلیل دو مرتبه و با آب کر یک مرتبه بشویند.

(۱۵) مخرج غائط را می توان با سنگ و کلوخ و کاغذ و غیره، به شرطی که پاک و خشک باشند، تطهیر کرد و نباید نام خدا یا پیامبران و ائمه علیهم السلام و آیات قرآن بر آنها نوشته شده باشد که در این صورت حرام است با آنها استنجاء نمایند.

(۱۶) اگر مخرج غائط با نجاست دیگری از خارج آلوده شده باشد، فقط با آب پاک می شود.

(۱۷) استبراء عمل مستحبی است که مردها بعد از بول کردن انجام می دهند بدین طریق که سه دفعه با انگشت وسط دست چپ از مخرج غائط تا بیخ آلت بکشند و بعد شست را زیر آن بگذارند و سه مرتبه تا ختنه گاه بکشند و پس از آن سه مرتبه سر آلت را فشار دهند.

(۱۸) از مخرج بول انسان پنج نوع آب با پنج اسم خارج می شود: «بول» و «منی» که نجس اند و آب «مذی» که بعد از ملاعبه و تحریک شهوت خارج می شود و «وذی» که بعد از منی بیرون می آید و «ودی» که بعد از بول خارج می گردد که همه این سه آب پاک اند. به شرط آنکه در «مذی» و «ودی» مرد استبراء کرده باشد و در «وذی» که بعد از خروج منی بیرون می آید مرد هم بول و هم استبراء و هم تطهیر نموده باشد.

(۱۹) اگر بعد از بول، استبراء کند و وضو بگیرد و سپس رطوبتی ببیند که بداند یا بول است یا منی، واجب است غسل کند و وضو هم بگیرد ولی اگر وضو نگرفته باشد فقط گرفتن وضو کافی است.

(۲۰) خودداری کردن از بول و غائط مکروه است و اگر برای بدن ضرر کلی داشته باشد حرام است.

«نجاسات»

(۲۱) نجاست حکمی است که خدای تعالی به روی بعضی از چیزها که مصلحت دانسته گذاشته است لذا هر چیزی را که احادیث و روایات و یا آیات قرآن حکم به نجاست آن کرده اند نجس است.

«بول و غایط»

(۲۲) بول و غائط انسان و هر حیوان حرام گوشتی که خون او در هنگام بریدن رگ او، آن خون جستن می کند اگر از بدن او آن بول و غایط و یا از مخرج بیرون آید، نجس است.



- (۲۳) بول و فضله پرندگان حلال گوشت و حرام گوشت پاک است.
- (۲۴) بول و غائط حیوان نجاست خوار و حیوانی که انسان با او نزدیکی کرده باشد یعنی آلت خود را در دبر و یا قبل آن حیوان وارد کرده باشد، نجس است.

«منی»

- (۲۵) منی انسان و حیوانی که خون جهنده دارد نجس است.

«مردار»

- (۲۶) حیوانی که خون جهنده دارد (یعنی خونس با فشار بیرون می آید) اگر بدون ذبح شرعی کشته شود و یا خودش بمیرد گوشت و پوست و هر چیزی که از او در زمان زنده بودنش روح داشته، نجس است.

- (۲۷) اگر از انسان و یا حیواناتی که خون جهنده دارند در حال زنده بودن گوشت یا چیزی که روح در آن باشد جدا کنند، نجس است ولی پوستهای مختصری از بدن که وقت افتادنش رسیده که درد نداشته باشد اگر چه آنها را بکنند، پاک است.

- (۲۸) تخم مرغی که از شکم مرغ مرده خارج می شود و عرفاً آن را تخم مرغ می گویند، پاک و حلال است ولی باید ظاهر آن را تطهیر کنند.

- (۲۹) پنیرمایه ای که در شیردان بزّه و بزغاله مرده هست پاک است.
- (۳۰) داروها و عطر و روغن و صابون و واکس که از خارج وارد می کنند اگر انسان یقین به نجاستش نکند پاک است.

- (۳۱) گوشت و چرم و پیه که از خارج آمده ولی مسلمانها با توجه داشتن به مسأله نجاست مردار، آنها را در بازار مسلمین می فروشند و مصرف می کنند پاک است (این به خاطر احترام مسلمانها و بازار آنها است) و بعکس اگر از بازار کفار خریداری شود و انسان در آن شک داشته باشد نجس است، مگر آنکه از ممالک اسلامی آورده باشند و اگر در بازار کفار یکی از اینها در دست مسلمان باشد در صورتی که آن مسلمان به آن رسیدگی کرده و با آن معامله طهارت کند پاک است.

«خون»

(۳۲) خون انسان و هر حیوانی که وقتی رگ آن را می‌برند خون از آن جستن می‌کند خونی که از بدنش بیرون آمده نجس است پس خون حیوانی که مانند ماهی و پشه که خون جهنده ندارد پاک است.

(۳۳) خون حیوان حلال گوشتی که با ذبح شرعی به طور معمول بیرون می‌ریزد نجس و خونی که در بدنش می‌ماند پاک است و اگر بواسطه آنکه سر حیوان در جای بلندی قرار داشته یا به علت نفس کشیدن خون به بدن حیوان برگردد آن خون نجس است.

(۳۴) خونی که بواسطه کوبیده شدن زیر ناخن یا پوست می‌میرد اگر به آن خون نگویند پاک و اگر به آن خون بگویند و بیرون بیاید بنا بر احتیاط نجس است و اگر انسان نداند زیر پوست خون مرده یا گوشت بواسطه کوبیده شدن به آن حالت درآمده پاک است. در میان انواع خونها تنها یک خون است که نجس است و آن خونی است که از بدن حیوانی که خون جهنده دارد در زمان زنده بودن و یا در وقت ذبح بیرون می‌آید و الاّ خونی که در بدن حیوان بعد از ذبح باقی می‌ماند و خون حشرات و خون حیواناتی که خون جهنده ندارند مثل مار و ماهی و خون داخل بدن حیوانات در حال زنده بودن و خونی که در تخم مرغ است و خونی که روز عاشورا زیر هر سنگی مشاهده می‌شد و خونی که احياناً از بعضی درختها بیرون می‌آید همه پاک‌اند. بنابراین هر خونی که معلوم نباشد که آیا از آن یک نوع خون ذکر شده است یا خیر پاک است.

«سگ و خوک و کافر»

(۳۵) تمام بدن سگ و خوکی که در خشکی زندگی می‌کنند حتی مو و ناخن و همه اجزاء بدن آنها نجس است ولی سگ و خوک دریایی پاک است و تمام بدن کافر و مو و ناخن و رطوبتهای بدن او نجس است.

(۳۶) کسی که منکر خدا باشد و یا برای خدا شریک قائل باشد و یا قائل به اینکه همه اشیاء خدا هستند، باشد و یا قائل به حلول باشد و یا رسالت حضرت

خاتم الأنبياء ﷺ را قبول نداشته باشد و یا حتی یک آیه از قرآن را منکر باشد و یا منکر یکی از ضروریات دین مثل نماز و روزه که مسلمانان جزء دین اسلام می دانند بشود اگر بداند آن چیز ضروری دین است کافر و نجس است.
(۳۷) اگر مسلمانی به یکی از دوازده امام علیّه از روی دشمنی اهانت کند نجس است.

«مسکر روان»

(۳۸) هر چیزی که انسان را مست کند و ذاتاً مایع و روان باشد، نجس است و الکلی صنعتی اگر انسان نداند از چیزی که مست کننده و روان است درست کرده اند پاک می باشد و انگور و آب آن اگر جوش بیاید یا آن را بواسطه پختن جوش دهند اگر معلوم شود مست کننده است نجس و حرام است و اگر معلوم نباشد که مست کننده است پاک ولی خوردن آن حرام است و خرما و مویز و کشمش و آب آنها اگر چه جوش بیایند پاک و خوردن آنها حلال است.

«فَقَّاع»

(۳۹) آب جو که یک نوع شراب مسکری است، نجس و حرام است ولی آبی که به دستور طبیب از جو می گیرند پاک می باشد.

«عرق جنب از حرام»

(۴۰) با عرق جنب از حرام نمی توان نماز خواند چه در حال جماع بیرون آید یا بعد از آن، از مرد باشد یا از زن از زنا باشد یا از لواط یا از وطی و نزدیکی کردن با حیوانات یا استمناء (و استمناء آن است که انسان با خود کاری کند که منی از او بیرون آید) و یا از نزدیکی با زن در حال حیض.

(۴۱) اگر انسان در موقعی که نزدیکی با زن، حرام است مثلاً در روزه ماه رمضان، با زن خود نزدیکی کند، بنابر احتیاط واجب نباید با بدن و لباسی که آلوده به آن عرق است نماز بخواند.

«راه ثابت شدن نجاست»

(۴۲) نجس شدن هر چیزی از سه راه ثابت می شود:

اول: آنکه خود انسان یقین یا اطمینان کند چیزی نجس است و اگر گمان داشته باشد چیزی نجس است، لازم نیست از آن اجتناب نماید. بنابراین غذا خوردن در رستورانها و مهمانخانه هائی که مردمان لایبالی و کسانی که پاکی و نجسی را مراعات نمی کنند در آنها غذا می خورند، اگر انسان یقین یا اطمینان نداشته باشد که نجس است، پاک است.

دوم: آنکه کسی که چیزی در اختیار او است بگوید آن چیز نجس است، مثلاً همسر انسان بگوید ظرف یا چیز دیگری که در اختیار او است، نجس می باشد به شرط آنکه آن طرف وسواسی نباشد.

سوم: آنکه دو مرد عادل بگویند چیزی نجس است.

(۴۳) چیز نجسی که انسان شک دارد پاک شده یا نه؛ نجس است و چیز پاک را اگر شک کند نجس شده یا نه؛ پاک است.

(۴۴) اگر بداند یکی از دو ظرف یا دو لباسی که از هر دوی آنها استفاده می کند نجس شده و نداند که آن نجس کدام است باید از هر دوی آنها اجتناب کند، ولی اگر مثلاً نمی داند لباس خودش نجس شده یا لباسی که از تصرف او خارج بوده و مال دیگری است در این صورت از لباس خودش هم لازم نیست اجتناب نماید.

«راه نجس شدن چیز پاک»

(۴۵) اگر چیز پاکی به چیز نجس برسد و هر دو یا یکی از آنها به طوری تر باشد که دیگری را ترکند آن چیز پاک نجس می شود و اگر تری به قدری کم باشد که به دیگری نرسد، آن چیز نجس نمی شود و در صورت شک هم آن چیز نجس نمی شود.

(۴۶) هرگاه شیره و مانند این طوری باشد که اگر مقداری از آن را بردارند جای آن خالی نمی ماند همین که یک نقطه از آن نجس شد، تمام آن نجس می شود. ولی اگر طوری باشد که جای آن در موقع برداشتن خالی بماند، اگر چه



بعد از مدّتی پر شود، فقط جائی که نجاست به آن رسیده نجس می‌باشد. پس اگر فضلهٔ موش در آن بیفتد جائی که فضله افتاده نجس و بقيّه، پاک است.

(۴۷) اگر مگس یا حیوانی مانند آن روی چیز نجسی که تر است بنشیند و بعد روی چیز پاکی که آن هم تر است بنشیند، آن چیز نجس نمی‌شود مگر آنکه بداند که عین نجاست همراه آن حیوان بوده و به چیز پاک سرایت و آن را نجس نموده است.

(۴۸) اگر جائی از بدن که عرق دارد نجس شود و عرق از آنجا به جای دیگر برود، هر جا که عرق به آن برسد نجس می‌شود.

(۴۹) اخلاطی که از بینی یا گلو می‌آید، اگر خون داشته باشد نجس و الا پاک است. پس اگر به بیرون دهان یا بینی برسد، مقداری را که انسان یقین دارد جای نجس اخلاط به آن رسیده، نجس است و محلی را که شک دارد جای نجس به آن رسیده یا نه، پاک می‌باشد.

(۵۰) اگر چیزی داخل بدن شود و به نجاست برسد، در صورتی که بعد از بیرون آمدن آلوده به نجاست نباشد پاک است پس اگر سوزن و چاقو و مانند اینها در بدن فرو رود و بعد از بیرون آمدن، به نجاست آلوده نباشد نجس نیست. و همچنین است آب دهان و بینی اگر در داخل به خون برسد و بعد از بیرون آمدن به خون آلوده نباشد، نجس نیست.

«احکام نجاسات»

(۵۱) نجس کردن خط و ورق قرآن حرام است و اگر نجس شود باید فوراً آن را آب بکشند.

(۵۲) اگر جلد قرآن نجس شود در صورتی که بی‌احترامی به قرآن نباشد باید آن را فوراً آب بکشند.

(۵۳) گذاشتن قرآن روی عین نجس مانند خون و مردار، اگر چه آن عین نجس خشک باشد؛ حرام است و برداشتن قرآن از روی آن، واجب می‌باشد ولی اگر اهانت نشود اشکالی ندارد.

(۵۴) نوشتن قرآن با مرکّب نجس، اگر چه یک حرف آن باشد حرام است. و

اگر نوشته شود باید آن را آب بکشند، یا بواسطه تراشیدن و مانند آن کاری کنند که از بین برود.

(۵۵) در صورتی که دادن قرآن به کافر مستلزم هتک باشد حرام و گرفتن آن از او واجب است.

(۵۶) اگر ورق قرآن یا چیزی که احترام آن لازم است، مثل کاغذی که اسم خدا یا پیغمبر (صلی الله علیه و آله) یا امام (علیه السلام) بر آن نوشته شده؛ در مستراح بیفتد بیرون آوردن و آب کشیدن آن اگر چه خرج داشته باشد؛ واجب است. و اگر بیرون آوردن آن ممکن نباشد. باید به آن مستراح نروند تا یقین کنند آن ورق پوسیده است. و نیز اگر تربت در مستراح بیفتد و بیرون آوردن آن ممکن نباشد، باید تا وقتی که یقین نکرده اند به کلی از بین رفته به آن مستراح نروند.

(۵۷) خوردن و آشامیدن عین نجس مثل مردار و شراب و خوراندن آن حتی به اطفال؛ حرام است بلکه باید طفل را از خوردن آن منع نمایند، و خوردن و آشامیدن چیزی که نجس شده حرام است. نجس کردن مساجد و مشاهد و آنچه متعلق به آنها و در آنها است حرام است و تطهیرش فوراً واجب است.

(۵۸) فروختن و عاریه دادن چیز نجسی که می شود آن را آب کشید اگر نجس بودن آن را به طرف بگویند اشکال ندارد.

(۵۹) اگر انسان ببیند کسی چیز نجسی را می خورد یا با لباس نجس نماز می خواند، لازم نیست به او بگوید.^۱

(۶۰) اگر صاحب خانه در بین غذا خوردن بفهمد غذا نجس است، باید به میهمانان بگوید. اما اگر یکی از میهمانان بفهمد، لازم نیست به دیگران خبر دهد ولی اگر طوری با آنان معاشرت دارد که ممکن است بواسطه نجس بودن آنان خود او هم نجس شود باید بعد از غذا به آنان بگوید.

«پاک کننده ها»

(۶۱) پاک کننده ها نه چیز است:

۱ - در صورتی که انسان بداند مکلف درباره نجاست و طهارت بی بندوبار است از باب نهی از منکر باید به او تذکر داد.



اول: آب. دوم: زمین. سوم: آفتاب. چهارم: استحاله. پنجم: انتقال. ششم: اسلام. هفتم: تبعیت. هشتم: برطرف شدن عین نجاست. نهم: غائب شدن مسلمان. و احکام اینها به طور تفصیل در مسائل آینده گفته می‌شود.

«اول: آب»

(۶۲) آب با چهار شرط چیز نجس را پاک می‌کند:
اول: آنکه مطلق باشد، پس مایعات دیگر مانند گلاب و عرق بید، چیز نجس را پاک نمی‌کند.

دوم: آنکه پاک باشد.
سوم: آنکه وقتی چیز نجس را می‌شویند، آب مضاف نشود و بو یا رنگ یا مزه نجاست هم به خود نگیرد.

چهارم: آنکه بعد از آب کشیدن عین نجاست در آن چیز نمانده باشد.
(۶۳) ظرف نجس را با آب قلیل باید سه مرتبه شست و در گُر و جاری یک مرتبه کافی است، ولی ظرفی را که سگ لیسیده یا از آن ظرف، آب یا چیز روان دیگری خورده، باید اول با خاک پاک، خاکمال کرد و بعد دو مرتبه با آب قلیل یا کر و جاری شست.

(۶۴) ظرفی را که خوک بلیسد یا از آن چیز روانی بخورد، یا اینکه در او موش صحرایی مرده باشد با آب قلیل یا کر یا جاری باید هفت مرتبه شست و لازم نیست آن را خاکمالی کنند.

(۶۵) اگر ظرفی را که به شراب نجس شده، با آب قلیل یا کر یا جاری سه مرتبه بشویند پاک می‌شود ولی بهتر است در آب قلیل هفت مرتبه شسته شود.

(۶۶) ظرف نجس را با آب قلیل دو جور می‌شود آب کشید. یکی آنکه سه مرتبه پر کنند و خالی کنند، دیگر آنکه سه دفعه قدری آب در آن بریزند و در هر دفعه آب را طوری در آن بگردانند که به جاهای نجس آن برسد و بیرون بریزند.
(۶۷) اگر چیز نجس را بعد از برطرف کردن عین نجاست یک مرتبه در آب گُر یا جاری فرو برند که آب به تمام جاهای نجس آن برسد، پاک می‌شود. و در فرش و لباس و مانند اینها فشار یا مانند آن از مالیدن یا لگد کردن لازم نیست.

(۶۸) اگر بخواهند چیزی را که به بول نجس شده با آب قلیل آب بکشند باید یک مرتبه آب روی آن بریزند و وقتی از آن آب جدا شد، در صورتی که بول در آن چیز نمانده باشد یک مرتبه دیگر آب روی آن بریزند پاک می شود، ولی در لباس و فرش و مانند اینها باید بعد از هر دفعه، فشار دهند.

(۶۹) اگر چیزی به بول پسر شیرخواری که غذاخور نشده و شیر خوک و زن کافره نخورده، نجس شود، اگر یک مرتبه آب روی آن بریزند که به تمام جاهای نجس آن برسد پاک می شود.

(۷۰) اگر چیزی به غیر بول نجس شود چنانکه بعد از برطرف کردن نجاست یک مرتبه آب روی آن بریزند و آب از آن جدا شود پاک می گردد. و نیز اگر در دفعه اولی که آب روی آن می ریزند تا بعد از برطرف شدن نجاست آب ریختن را ادامه دهند به طوری که پس از برطرف شدن نجاست هم آب روی آن بیاید پاک می شود. ولی در هر صورت لباس و مانند آن را باید فشار دهند.

(۷۱) اگر ظاهر گندم و برنج و صابون و مانند اینها نجس شود؛ با یک مرتبه در آب کُفرو بردن و یا آب روی آنها ریختن پاک می شود و اگر نجاست به باطن آنها سرایت کرده اگر رطوبت باطن آنها مانع از رسیدن آب کر به باطن می شود باید اول آنها را خشک نمایند و بعد در کر یا جاری بگذارند که آب به باطن آنها برسد و رسیدن نم و رطوبت آب کر به باطن آنها کافی نیست بلکه باید علم به رسیدن آب مطلق به باطن آنها حاصل شود.

(۷۲) اگر انسان شک کند که آب نجس به باطن صابون رسیده یا نه، باطن آن پاک است. (معمولاً آب نجس به باطن صابون نمی رسد)

(۷۳) اگر بعد از آب کشیدن لباس و مانند آن، خورده گل و هر چیز دیگر در آن دیده شود و آب مطلق زیر آن رسیده باشد، پاک است ولی اگر آب نجس به باطن گل رسیده باشد، ظاهر گل پاک و باطن آنها نجس است.

(۷۴) هر چیز نجس، تا عین نجاست را از آن برطرف نکنند پاک نمی شود. ولی اگر بو یا رنگ نجاست در آن مانده باشد اشکال ندارد. پس اگر خون را از لباس برطرف کنند و لباس را آب بکشند و رنگ خون در آن بماند پاک می باشد.

(۷۵) اگر موی سر و صورت را با آب قلیل آب بکشند بنابر احتیاط واجب،



باید فشار دهند که غسل آن جدا شود.

(۷۶) اگر جائی از بدن یا لباس را با آب قلیل آب بکشند، اطراف آنجا که متصل به آن است و معمولاً موقع آب کشیدن آنجا نجس می‌شود، با پاک شدن جای نجس پاک می‌شود. و همچنین است اگر چیز پاکی را پهلوی چیز نجس بگذارند و روی هر دو آب بریزند. مثلاً اگر برای آب کشیدن یک انگشت نجس، روی همه انگشتها آب بریزند و آب نجس به همه آنها برسد، بعد از پاک شدن انگشت نجس، تمام انگشتها پاک می‌شود.

(۷۷) گوشت و دنبه‌ای که نجس شده، مثل چیزهای دیگر آب کشیده می‌شود. و همچنین است اگر بدن یا لباس، چربی کمی داشته باشد با شستن، بدن یا لباس پاک می‌شود اگر چه چربی باقی باشد ولی به شرط آنکه چربی از رسیدن آب به آنها جلوگیری نکند.

(۷۸) اگر ظرف یا بدن نجس باشد و بعد به طوری چرب شود که جلوگیری از رسیدن آب به آنها کند، چنانکه بخواهند ظرف و بدن را آب بکشند، باید چربی را برطرف کنند تا آب به آنها برسد.

(۷۹) چیز نجسی که عین نجاست در آن نیست؛ اگر زیر شیری که متصل به کُر است یک دفعه بشویند، پاک می‌شود و نیز اگر عین نجاست در آن باشد و عین نجاست آن، زیر شیر یا بوسیله دیگر برطرف شود و آبی که از آن چیز می‌ریزد بو یا رنگ یا مزه نجاست نگرفته باشد، با آب شیر پاک می‌گردد. اما اگر آبی که از آن می‌ریزد، بو یا رنگ یا مزه نجاست گرفته باشد، باید به قدری آب شیر روی آن بریزند تا در آبی که از آن جدا می‌شود بو یا رنگ یا مزه نجاست نباشد.

(۸۰) زمینی که روی آن شن یا ریگ باشد - چون آبی که روی آن می‌ریزند از آن جدا شده و در شن و ریگ فرو می‌رود - با آب قلیل پاک می‌شود. اما زیر ریگها نجس می‌ماند.

(۸۱) زمین سنگ‌فرش و آجر فرش و زمین سختی که آب در آن فرو نمی‌رود، اگر نجس شود با آب قلیل پاک می‌گردد، ولی باید به قدری آب روی آن بریزند که جاری شود. و اگر آبی که روی آن ریخته‌اند از سوراخی بیرون رود همه زمین پاک می‌شود و اگر بیرون نرود و در جای خود بماند برای پاک شدن محل کافی

است که آن آب را بوسیله ظرف یا پارچه بگیرند و وقتی خوب آن را جمع کردند دوباره آب به روی آن بریزند.

«دوم: زمین»

(۸۲) زمین با چهار شرط کف پا و ته کفش را که به راه رفتن نجس شده، پاک می‌کند:

اول: آنکه زمین پاک باشد.

دوم: آنکه خشک باشد.

سوم: آنکه اگر عین نجس مثل خون و بول، یا متنجس - مثل گلی که نجس شده - در کف پا و ته کفش باشد، بواسطه راه رفتن یا مالیدن پا به زمین برطرف شود.

چهارم: زمین باید خاک یا سنگ یا آجر فرش و یا موزائیک و مانند اینها باشد و با راه رفتن روی فرش و حصیر و سبزه کف پا و ته کفش پاک نمی‌شود.

(۸۳) برای پاک شدن کف پا و ته کفش باید به قدری راه بروند که نجاست و یا متنجس از آن پاک شود و بهتر است پانزده قدم یا بیشتر راه بروند، اگر چه به کمتر از پانزده قدم یا مالیدن پا به زمین، نجاست برطرف شود.

(۸۴) لازم نیست کف پا و ته کفش نجس، تر باشد بلکه اگر خشک هم باشد با راه رفتن پاک می‌شود.

(۸۵) بعد از آنکه کف پا یا ته کفش با راه رفتن پاک شد، مقداری از اطراف آن هم که معمولاً به گل آلوده نجس می‌شود پاک می‌گردد.

(۸۶) کسی که با دست و زانو راه می‌رود اگر کف دست یا زانوی او نجس شود، پاک شدن آن با راه رفتن، محل اشکال است و همچنین است ته عصا و ته پای مصنوعی و نعل چهارپایان.

(۸۷) اگر بعد از راه رفتن، بو یا رنگ یا ذره‌های کوچکی از نجاست که دیده نمی‌شود، در کف پا یا ته کفش بماند اشکال ندارد. اگر چه احتیاط مستحب آن است که به قدری راه بروند که آنها هم برطرف شوند.



«سوم: آفتاب»

(۸۸) آفتاب، زمین و ساختمان و چیزهائی که مانند درب و پنجره، در ساختمان به کار برده شده؛ و همچنین میخی را که به دیوار کوبیده‌اند؛ با پنج شرط پاک می‌کند:

اول: آنکه چیز نجس به طوری تر باشد، که اگر چیز دیگری به آن برسد تر شود، پس اگر خشک باشد باید بوسیله‌ای آن را ترکند تا آفتاب آن را خشک کند.

دوم: آنکه عین نجاست را از آن چیز برطرف کنند.

سوم: آنکه چیزی از تابیدن آفتاب جلوگیری نکند، پس اگر آفتاب از پشت پرده یا ابر و مانند اینها بتابد و چیز نجس را خشک کند، آن چیز پاک نمی‌شود ولی اگر ابر به قدری نازک باشد که از تابیدن آفتاب جلوگیری نکند، اشکال ندارد.

چهارم: آنکه آفتاب به تنهایی چیز نجس را خشک کند، پس اگر مثلاً چیز نجس بواسطه باد و آفتاب خشک شود، پاک نمی‌گردد، ولی اگر باد به قدری کم باشد که نگویند به خشک شدن چیز نجس کمک کرده؛ اشکال ندارد.

پنجم: آنکه آفتاب چیز نجس را یک مرتبه خشک کند پس اگر مثلاً آفتاب یک مرتبه بر زمین یا ساختمان نجس بتابد و روی آن را خشک کند و دفعه دیگر زیر آن را خشک نماید، فقط روی آن پاک می‌شود و زیر آن نجس می‌ماند.

(۸۹) درخت و شاخه و برگ و میوه آن و گیاهانی که ریشه آنها در زمین است بواسطه آفتاب پاک می‌شود.

(۹۰) اگر آفتاب به یک طرف دیوار نجس بتابد، طرفی که آفتاب به آن نتابیده و از حرارت، آن طرف دیوار خشک شده پاک نمی‌شود.

«چهارم: استحاله»

(۹۱) اگر چیز نجس به طوری عوض شود که به صورت چیز پاکی درآید پاک می‌شود؛ و می‌گویند استحاله شده است. مثل آنکه چوب نجس بسوزد و خاکستر گردد؛ یا سگ در نم‌کزار فرو رود و نمک شود، ولی اگر جنس آن عوض نشود

(مثل آنکه گندم نجس را آرد کنند یا نان بپزند) پاک نمی شود.

(۹۲) کوزه گلی و مانند آن که از گل نجس ساخته شده و همچنین ذغال چوب نجس، نجس است.

(۹۳) اگر شراب به خودی خود یا بواسطه آنکه چیزی (مثل سرکه و نمک) در آن ریخته اند سرکه شود؛ پاک می گردد.

«پنجم: انتقال»

(۹۴) اگر خون بدن انسان یا خون حیوانی که خون جهنده دارد یعنی: حیوانی که وقتی رگ آن را ببرند خون از آن جستن می کند، به بدن حیوانی که خون جهنده ندارد برود و خون آن حیوان حساب شود، پاک می گردد و این را انتقال گویند. پس خونی که زالو از انسان می مکد چون خون زالو به آن گفته نمی شود و می گویند خون انسان است نجس می باشد ولی اگر عرفاً بگویند خون زالو است پاک است.

(۹۵) اگر کسی پشه ای را که به بدنش نشسته و خون او را مکیده بکشد خونی که در پشه هست پاک است ولی اگر فاصله بین مکیدن خون و کشتن پشه به قدری کم باشد که بگویند خون انسان است یا معلوم نباشد که می گویند خون پشه است یا خون انسان، بنابر احتیاط نجس می باشد.

«ششم: اسلام»

(۹۶) اگر کافر شهادتین بگوید (یعنی بگوید: اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمداً رسول الله) و توجه به معنی شهادتین داشته باشد، مسلمان می شود. و بعد از مسلمان شدن، بدن و آب دهان و بینی و عرق او پاک است.

(۹۷) اگر موقعی که کافر بوده لباس او با رطوبت به بدنش رسیده باشد و آن لباس در موقع مسلمان شدن در بدن او نباشد آن لباس نجس است بلکه اگر در بدن او هم باشد بنابر احتیاط واجب باید از آن اجتناب کند.

(۹۸) اگر کافر شهادتین بگوید، و انسان نداند قلباً مسلمان شده یا نه پاک است، ولی اگر بداند مسلمان نشده نجس است.



«هفتم: تبعیت»

(۹۹) تبعیت آن است که چیز نجسی بواسطه پاک شدن چیز نجس دیگر پاک شود.

(۱۰۰) اگر خمر سرکه شود، ظرف آن هم تاجائی که خمر موقع جوش آمدن به آنجا رسیده پاک می‌شود. و پارچه و چیزی هم که معمولاً روی آن می‌گذارند اگر به آن رطوبت نجس شود، پاک می‌گردد ولی اگر پشت ظرف به آن خمر آلوده شود احتیاط واجب آن است که بعد از سرکه شدن خمر از آن اجتناب کنند.

(۱۰۱) تخته یا سنگی که روی آن؛ میت را غسل می‌دهند و پارچه‌ای که با آن عورت میت را می‌پوشانند و دست کسی که او را غسل می‌دهد، بعد از تمام شدن غسل، پاک می‌شود.

(۱۰۲) کسی که چیزی را با دست خود آب می‌کشد بعد از پاک شدن آن چیز دست او هم پاک می‌شود.

(۱۰۳) اگر لباس و مانند آن را با آب قلیل آب بکشند و به اندازه معمول فشار دهند تا آبی که روی آن ریخته‌اند، جدا شود آبی که در آن می‌ماند پاک است.

(۱۰۴) ظرف نجس را که با آب قلیل آب می‌کشند، بعد از جدا شدن آبی که برای پاک شدن، روی آن ریخته‌اند، آب کمی که در آن می‌ماند پاک است.

«هشتم: برطرف شدن عین نجاست»

(۱۰۵) اگر بدن حیوان به عین نجس مثل خون؛ یا متنجس مثل آب نجس آلوده شود، چنانکه آنها برطرف شود، بدن آن حیوان پاک می‌شود و همچنین است باطن بدن انسان مثل توی دهان و بینی مثلاً اگر خونی از لای دندان بیرون آید و در آب دهان از بین برود آب کشیدن توی دهان لازم نیست ولی اگر دندان عاریه در دهان نجس شود باید آن را آب بکشند.

(۱۰۶) اگر گرد و خاک نجس به لباس و فرش و مانند اینها بنشیند، چنانکه طوری آنها را تکان دهند که گرد و خاک نجس از آنها بریزد، پاک می‌شود.

«نهم: غائب شدن مسلمان»

(۱۰۷) اگر بدن یا لباس مسلمان یا چیزی دیگری که مانند ظرف و فرش در اختیار او است نجس شود و آن مسلمان غائب گردد با شش شرط پاک است:

اول: آنکه آن مسلمان چیزی که بدن یا لباسش را نجس کرده، نجس بداند پس اگر مثلاً لباسش به عرق جنب از حرام آلوده شود و آن را نجس نداند، بعد از غائب شدن نمی تواند کسی که آن را نجس می داند آن لباس را پاک بداند.

دوم: آنکه آن شخص بداند بدن یا لباسش به چیز نجس رسیده است.

سوم: آنکه انسان ببیند آن چیز را در کاری که شرط آن پاکی است استعمال می کند مثلاً ببیند با آن لباس نماز می خواند.

چهارم: آنکه آن مسلمان بداند شرط کاری که با آن چیز انجام می دهد پاکی است؛ پس اگر مثلاً نداند که باید لباس نمازگزار پاک باشد و با لباسی که نجس شده نماز می خواند نمی شود آن لباس را پاک دانست.

پنجم: آنکه انسان احتمال دهد آن مسلمان چیزی را که نجس شده آب کشیده است، پس اگر یقین داشته باشد که آب نکشیده؛ نباید آن چیز را پاک بداند و نیز اگر نجس و پاک در نظر آن مسلمان فرقی نداشته باشد پاک دانستن آن چیز محل اشکال است.

ششم: آنکه آن مسلمان بالغ باشد.

(۱۰۸) اگر خود انسان یقین کند که چیزی که نجس بوده پاک شده است، یا دو عادل به پاک شدن آن خبر دهند، آن چیز پاک است و همچنین اگر کسی که چیز نجس در اختیار او است بگوید آن چیز پاک شده، یا مسلمانی چیز نجس را آب کشیده باشد اگر چه معلوم نباشد درست آب کشیده یا نه، پاک است.

(۱۰۹) کسی که وکیل شده است لباس انسان را آب بکشد، اگر بگوید آب کشیدم و انسان به گفته او اطمینان پیدا کند، آن لباس پاک است.

«احکام ظرفها»

(۱۱۰) خوردن و آشامیدن از ظرف طلا و نقره و استعمال آنها و نگه داشتن



آنها حرام است.

(۱۱۱) ساختن ظرف طلا و نقره حرام است.

(۱۱۲) خرید و فروش ظرف طلا و نقره حرام است.

(۱۱۳) استعمال ظرفی که روی آن را آب طلا یا آب نقره داده اند اشکال ندارد.

(۱۱۴) اگر فلزی را با طلا یا نقره مخلوط کنند و ظرف بسازند، چنانکه مقدار آن

فلز به قدری زیاد باشد که به آن ظرف طلا و نقره نگویند استعمال آن مانعی ندارد.

(۱۱۵) اگر انسان غذائی را که در ظرف طلا یا نقره است به قصد اینکه چون غذا

خوردن در ظرف طلا و نقره حرام می باشد، در ظرف دیگر بریزد این نحوه

استعمال اشکال ندارد و اگر به این قصد نباشد، ریختن غذا از ظرف طلا یا نقره در

ظرف دیگر حرام است. ولی در هر دو صورت خوردن غذا از ظرف دوم مانعی

ندارد.

(۱۱۶) استعمال ظرفی که معلوم نیست از طلا یا نقره است یا از چیز دیگر اشکال

ندارد.

«وضو»

(۱۱۷) در وضو واجب است صورت و دستها را بشویند و جلوی سر و روی پاها را مسح کنند.

(۱۱۸) در ازای صورت را باید از بالای پیشانی جائی که موی سر بیرون می آید تا آخر چانه شست و پهنای آن به مقداری که بین انگشت وسط و شست قرار می گیرد باید شسته شود؛ و اگر مختصری از این مقدار را نشوید وضو باطل است و برای آنکه یقین کند این مقدار کاملاً شسته شده باید کمی اطراف آن را هم بشوید.

(۱۱۹) اگر صورت یا دست کسی کوچکتر یا بزرگتر از معمول مردم باشد، باید ملاحظه کند که مردمان معمولی تا کجای صورت خود را می شویند او هم تا همانجا را بشوید. و نیز اگر در پیشانی او مو روئیده یا جلوی سرش مو ندارد باید به اندازه معمول، پیشانی را بشوید.

(۱۲۰) اگر پوست صورت از لای مو پیدا باشد باید آب را به پوست برساند و اگر پیدا نباشد شستن مو کافی است و رساندن آب به زیر آن لازم نیست.

(۱۲۱) اگر شک کند که پوست صورت از لای مو پیدا است یا نه، بنابر احتیاط واجب باید مو را بشوید و آب را به پوست هم برساند.

(۱۲۲) شستن توی بینی و مقداری از لب و چشم که در وقت بستن دیده



نمی‌شود واجب نیست ولی برای آنکه یقین کند از جاهایی که باید شسته شود چیزی باقی نمانده واجب است مقداری از آنها را هم بشوید و کسی که نمی‌داندسته باید این مقدار را بشوید اگر نداند در وضوهای که گرفته این مقدار را شسته یا نه نمازی که با آن وضو خوانده و وقتش باقی است با وضوی جدید اعاده نماید و قضای نمازهایی که وقتش گذشته، واجب نیست.

(۱۲۳) باید صورت و دستها را از بالا به پائین شست و اگر از پائین به بالا بشوید وضو باطل است.

(۱۲۴) اگر دست را ترکند و به صورت و دستها بکشد، اگر تری دست به قدری باشد که بواسطه کشیدن دست، آب کمی بر آنها جاری شود کافی است.

(۱۲۵) بعد از شستن صورت باید دست راست و بعد از آن دست چپ را از آرنج تا سر انگشتها بشوید و اگر فقط تا مچ بشوید وضوی او باطل است.

(۱۲۶) بعد از شستن هر دو دست، باید جلوی سر را با تری آب وضو که در دست مانده مسح کند و احتیاط واجب آن است که با دست راست از بالا به پایین مسح نماید.

(۱۲۷) یک قسمت از چهار قسمت سر، که مقابل پیشانی است جای مسح می‌باشد. و هر جای این قسمت را به هر اندازه مسح کند کافی است.

(۱۲۸) لازم نیست مسح سر بر پوست آن باشد بلکه بر موی جلوی سر که از همانجا روئیده است هم صحیح است ولی اگر به قدری بلند باشد که به جاهای دیگر سر می‌رسد باید بیخ موها را مسح کند.

(۱۲۹) بعد از مسح سر، باید با تری آب وضو که در دست مانده روی پاها را از سر یکی از انگشتها تا برآمدگی روی پا مسح کند و احتیاط واجب آن است که تا مفصل را هم مسح نماید.

(۱۳۰) پهنای مسح پا به هر اندازه باشد کافی است ولی بهتر آن است که به اندازه پهنای سه انگشت بسته مسح نماید و بهتر از آن مسح تمام روی پا با تمام کف دست است.

(۱۳۱) احتیاط واجب آن است که در مسح پا، دست را بر سر انگشتها بگذارد و بعد به روی پا بکشد، نه آنکه تمام دست را روی پا بگذارد و کمی بکشد.

(۱۳۲) در مسح سر و روی پا، باید دست را روی آنها بکشد و اگر دست را نگه دارد و سر یا پا را به آن بکشد وضو باطل است ولی اگر موقعی که دست را می‌کشد سر یا پا مختصری حرکت کند اشکال ندارد.

(۱۳۳) اگر برای مسح، رطوبتی در کف دست نمانده باشد، نمی‌تواند دست را با آب خارج تر کند، بلکه باید از اعضاء دیگر وضو رطوبت بگیرد و با آن مسح نماید.

(۱۳۴) مسح کردن از روی جوراب و کفش باطل است ولی اگر بواسطه سرمای شدید یا ترس از دزد و درنده و مانند اینها نتواند کفش یا جوراب را بیرون آورد، مسح کردن بر آنها اشکال ندارد و اگر روی کفش نجس باشد، باید چیز پاکتی بر آن بیندازد و بر آن چیز مسح کند. و احتیاط واجب آن است که تیمم هم بنماید. (۱۳۵) اگر روی پا نجس باشد و نتواند برای مسح آن را آب بکشد، باید تیمم نماید.

«دعاهائی که موقع وضو گرفتن مستحب است»

(۱۳۶) کسی که وضو می‌گیرد مستحب است موقعی که نگاهش به آب می‌افتد بگوید:

«بِسْمِ اللَّهِ وَبِاللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ الْمَاءَ طَهُورًا وَلَمْ يَجْعَلْهُ نَجَسًا»

و موقعی که قبل از وضو دست خود را می‌شوید بگوید:

«اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي مِنَ التَّوَّابِينَ وَاجْعَلْنِي مِنَ الْمُتَطَهِّرِينَ»

و در وقت مضمضه کردن (یعنی آب را در دهان گرداندن) بگوید:

«اللَّهُمَّ لِقْنِي حُجَّتِي يَوْمَ الْقَاكَ وَأَطْلِقْ لِسَانِي بِذِكْرِكَ»

و در وقت استنشاق کردن (یعنی آب را در بینی کردن) بگوید:

«اللَّهُمَّ لَا تُخَرِّمْ عَلَيَّ رِيحَ الْجَنَّةِ وَاجْعَلْنِي مِمَّنْ يَشُمُّ رِيحَهَا

وَرَوْحَهَا وَطِبَّهَا»

و موقع شستن صورت بگوید:

«اللَّهُمَّ بَيِّضْ وَجْهِي يَوْمَ تَسْوَدُّ فِيهِ الْوُجُوهُ وَلَا تُسَوِّدْ



وَجْهِي يَوْمَ تَبْيَضُ فِيهِ الْوُجُوهُ»

و در وقت شستن دست راست بگوید:

«اللَّهُمَّ اعْطِنِي كِتَابِي يَمِينِي وَالْخُلْدَ فِي الْجَنَانِ بَيْسَارِي

وَحَاسِبِنِي حِسَاباً يَسِيراً»

و موقع شستن دست چپ بگوید:

«اللَّهُمَّ لَا تُعْطِنِي كِتَابِي بِشِمَالِي وَلَا مِنْ وَرَاءِ ظَهْرِي وَلَا

تَجْعَلْهَا مَغْلُولَةً إِلَى عُنُقِي وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ مُقَطَّعَاتِ النَّيرانِ»

و موقعی که سر را مسح می کند بگوید:

«اللَّهُمَّ غَشِّنِي بِرَحْمَتِكَ وَبَرَكَاتِكَ وَعَفْوِكَ»

و در وقت مسح پا بخواند:

«اللَّهُمَّ تَبَيَّنْ عَلَي الصِّرَاطِ يَوْمَ تَزَلُّ فِيهِ الْأَقْدَامُ وَأَجْعَلْ

سَعْيِي فِي مَائِزُضِكَ عَنِّي يَا ذَا الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ».

«شرائط وضو»

(۱۳۷) شرائط صحیح بودن وضو سیزده چیز است:

شرط اول: آنکه آب وضو پاک باشد.

شرط دوم: آنکه مطلق باشد.

(۱۳۸) وضو با آب نجس و مایعات دیگر باطل است، اگر چه انسان نجس بودن

یا مایع دیگری بودن آن را نداند یا فراموش کرده باشد. و اگر با آن وضو نمازی

هم خوانده باشد؛ باید آن نماز را دوباره با وضوی صحیح بخواند.

(۱۳۹) اگر غیر از آب گل آلود آب دیگری برای وضو ندارد اگر وقت نماز

تنگ است، باید تیمم کند و اگر وقت دارد، باید صبر کند تا آب صاف شود و

وضو بگیرد.

شرط سوم: آنکه آب وضو و فضائی که در آن وضو می گیرد مباح باشد.

(۱۴۰) وضو با آب غصبی و با آبی که معلوم نیست صاحب آن راضی است یا

نه، حرام و باطل است. و نیز نباید آب وضو از صورت و دستها در جای غصبی

بریزد و در این صورت اگر وضو گرفتن سبب قطعی ریختن آب وضو در محل

غصبی باشد وضو باطل است.

(۱۴۱) وضو گرفتن از آب مدرسه‌ای که انسان نمی‌داند آن آب را برای همه مردم وقف کرده‌اند یا برای محصلین همان مدرسه، در صورتی که معمولاً مردم از آب آن وضو بگیرند، اشکال ندارد.

(۱۴۲) کسی که نمی‌خواهد در مسجدی نماز بخواند اگر نداند آب آن را برای همه مردم وقف کرده‌اند یا برای کسانی که در آنجا نماز می‌خوانند نمی‌تواند از آب آن، وضو بگیرد ولی اگر معمولاً کسانی هم که نمی‌خواهند در آنجا نماز بخوانند از آن آب وضو می‌گیرند می‌تواند از آن وضو بگیرد.

(۱۴۳) وضو گرفتن در نه‌های بزرگ اگر چه انسان نداند که صاحب آنها راضی است اشکال ندارد ولی اگر صاحب آنها از وضو گرفتن نهی کند یا اینکه انسان بداند مالک راضی نیست یا مالک صغیر یا مجنون باشد یا آن نه‌ها در تصرف غاصب باشند در تمام این چند صورت وضو گرفتن با آب آنها جایز نیست.

(۱۴۴) اگر فراموش کند آب، غصبی است و با آن وضو بگیرد وضو صحیح است، ولی کسی که خودش آب را غصب کرده؛ اگر غصبی بودن آن را فراموش کند و وضو بگیرد، وضوی او باطل است.

شرط چهارم: آنکه ظرف آب وضو مباح باشد.

شرط پنجم: آنکه ظرف آب وضو طلا و نقره نباشد.

(۱۴۵) اگر آب وضو در ظرف غصبی یا طلا و نقره باشد و غیر از آن، آب دیگری نداشته باشد در صورتی که بتواند به وجه مشروعی آن آب را در ظرف دیگر خالی نماید لازم است خالی کرده و بعداً وضو بگیرد و اگر ممکن نباشد باید تیمم کند و نمی‌تواند با آب آنها وضو بگیرد.

(۱۴۶) اگر در صحن یکی از امامان (علیهم‌السلام) یا امامزادگان که سابقاً قبرستان بوده حوض یا نه‌ری بسازند. اگر انسان نداند که زمین صحن را برای قبرستان وقف کرده‌اند. وضو گرفتن در آن حوض و نه‌ر اشکال ندارد.

شرط ششم: آنکه اعضاء وضو موقع شستن و مسح کردن پاک باشد.

(۱۴۷) اگر قبل از تمام شدن وضو، جائی را که شسته یا مسح کرده نجس شود، وضو صحیح است.



(۱۴۸) اگر غیر از اعضاء وضو جائی از بدن نجس باشد، وضو صحیح است.
(۱۴۹) اگر در صورت یا دستها بریدگی یا زخمی است که خون آن بند نمی آید و آب برای آن ضرر ندارد، اگر در آب کر یا جاری فرو برد و قدری فشار دهد که خون بند بیاید، بعد به نیت وضو از آب بیرون بیاورد وضو صحیح است.

شرط هفتم: آنکه وقت برای وضو و نماز کافی باشد.

(۱۵۰) هرگاه وقت به قدری تنگ است که اگر وضو بگیرد، تمام نماز یا مقداری از آن بعد از وقت خوانده می شود، باید تیمم کند ولی اگر برای وضو و تیمم یک اندازه وقت لازم است، باید وضو بگیرد.

(۱۵۱) کسی که در تنگی وقت نماز، باید تیمم کند، اگر به قصد قربت یا برای کار مستحبی مثل خواندن قرآن وضو بگیرد، وضویش صحیح است.

شرط هشتم: آنکه به قصد قربت (یعنی برای انجام فرمان خداوند) وضو بگیرد و اگر برای خنک شدن یا به قصد دیگری وضو بگیرد وضویش باطل است.

(۱۵۲) لازم نیست نیت وضو را به زبان بگوید یا از قلب خود بگذراند ولی باید در تمام وضو متوجه باشد که وضو می گیرد. به طوری که اگر از او بپرسند: چه می کنی؟ بگوید: وضو می گیرم.

شرط نهم: آنکه وضو را به ترتیبی که گفته شد بجا آورد (یعنی اول صورت و بعد دست راست و بعد دست چپ را بشوید و بعد از آن سر و بعد پاها را مسح نماید) و باید پای چپ را قبل از پای راست مسح نکند و اگر به این ترتیب وضو نگیرد باطل است.

شرط دهم: آنکه کارهای وضو را پشت سر هم انجام دهد.

(۱۵۳) اگر بین کارهای وضو به قدری فاصله شود که وقتی می خواهد جائی را بشوید یا مسح کند؛ رطوبت جاهائی که قبل از آن شسته یا مسح کرده، خشک شده باشد، وضو باطل است و اگر فقط رطوبت یکی از جاهائی که جلوتر شسته یا مسح کرده، خشک شده باشد مثلاً موقعی که می خواهد دست چپ را بشوید رطوبت دست راست یا رطوبت صورت خشک شده باشد، احتیاط واجب آن است که به این وضو اکتفا نکند.

(۱۵۴) اگر کارهای وضو را پشت سر هم بجا آورد ولی بواسطه گرمای هوا یا

حرارت زیاد بدن و مانند اینها رطوبت خشک شود وضوی او صحیح است.
(۱۵۵) راه رفتن در بین وضو اشکال ندارد، پس اگر بعد از شستن صورت و

دستها چند قدم راه برود و بعد سر و پا را مسح کند وضوی او صحیح است.
شرط یازدهم: آنکه شستن صورت و دستها و مسح سر و پاها را خود انسان انجام دهد و اگر دیگری او را وضو دهد، یا در رساندن آب به صورت و دستها و مسح سر و پاها به او کمک نماید، وضوی او باطل است.

(۱۵۶) کسی که نمی تواند وضو بگیرد باید نائب بگیرد، که او را وضو دهد. و اگر مزد هم بخواهد، در صورتی که بتواند باید بدهد. ولی باید خود او نیت وضو کند و با دست خود مسح نماید و اگر نمی تواند باید نائبش دست او را بگیرد و به جای مسح او بکشد و اگر این هم ممکن نیست باید از دست او رطوبت بگیرند و با آن رطوبت، سر و پای او را مسح کنند و هر کدام از کارهای وضو را که می تواند به تنهایی انجام دهد نباید در آن کمک بگیرد.

شرط دوازدهم: آنکه استعمال آب برای او مانعی نداشته باشد.
(۱۵۷) کسی که بترسد که اگر وضو بگیرد، مریض شود یا اگر آب را به مصرف وضو برساند تشنه بماند، نباید وضو بگیرد و باید تیمم کند.

شرط سیزدهم: آنکه در اعضاء وضو مانعی از رسیدن آب نباشد.
(۱۵۸) اگر زیر ناخن چرک باشد، وضو اشکال ندارد ولی اگر ناخن را بگیرند، باید برای وضو آن چرک را برطرف کنند و نیز اگر ناخن بیشتر از معمول بلند باشد، باید چرک زیر مقداری را که از معمول بلندتر است برطرف نمایند.

(۱۵۹) جایی را که باید شست و مسح کرد نباید چرک باشد، ولی اگر چرک آن مانع از رسیدن آب به بدن نباشد اشکال ندارد و همچنین اگر بعد از گچکاری و مانند آن چیز سفیدی که جلوگیری از رسیدن آب به پوست نمی نماید بر دست بماند، اشکال ندارد.

(۱۶۰) اگر قبل از وضو بداند که در بعضی از اعضاء وضو مانع از رسیدن آب هست و بعد از وضو شک کند که در موقع وضو آب را به آنجا رسانده یا نه، اگر احتمال بدهد که در حال وضو ملتفت بوده، وضوی او صحیح است.

(۱۶۱) اگر بعد از وضو چیزی که مانع از رسیدن آب است در اعضاء وضو ببیند



و نداند موقع وضو بوده یا بعد پیدا شده، وضوی او صحیح است ولی اگر بداند که در وقت وضو ملتفت آن مانع نبوده احتیاط واجب آن است که دوباره وضو بگیرد.

«احکام وضو»

(۱۶۲) کسی که در کارهای وضو و شرائط آن (مثل پاک بودن آب و غصبی نبودن آن) خیلی شک می‌کند، باید به شک خود اعتنا نکند.

(۱۶۳) اگر شک کند که وضوی او باطل شده یا نه بنا بگذارد که وضوی او باقی است ولی اگر بعد از بول استبراء نکرده و وضو گرفته باشد و بعد از وضو رطوبتی از او بیرون آید که نداند بول است یا چیز دیگر وضوی او باطل است.

(۱۶۴) کسی که شک دارد وضو گرفته یا نه باید وضو بگیرد.

(۱۶۵) کسی که می‌داند وضو گرفته و حدیثی هم از او سر زده، مثلاً بول کرده، اگر نداند کدام جلوتر بوده، اگر قبل از نماز است، باید وضو بگیرد. و اگر در بین نماز است احتیاط آن است که نماز را تمام کند و با وضوی دیگر نماز را اعاده کند و اگر بعد از نماز است نمازی که خوانده صحیح است و برای نمازهای بعد باید وضو بگیرد.

(۱۶۶) اگر بعد از نماز شک کند که وضو گرفته یا نه، نماز او صحیح است ولی باید برای نمازهای بعد وضو بگیرد.

(۱۶۷) اگر در بین نماز شک کند که وضو گرفته یا نه، نماز او باطل است باید وضو بگیرد و نماز را بخواند.

(۱۶۸) اگر بعد از نماز شک کند، که قبل از نماز وضوی او باطل شده یا بعد از نماز، نمازی که خوانده صحیح است.

(۱۶۹) اگر انسان مرضی دارد که بول او قطره قطره می‌ریزد یا نمی‌تواند از بیرون آمدن غائط خودداری کند، اگر یقین دارد که از اول وقت نماز تا آخر آن به مقدار وضو گرفتن و نماز خواندن مهلت پیدا می‌کند، باید نماز را در وقتی که مهلت پیدا می‌کند بخواند و اگر مهلت او به مقدار کارهای واجب نماز است، باید در وقتی که مهلت دارد، فقط کارهای واجب نماز را بجا آورد و کارهای مستحب

آن مانند اذان و اقامه و قنوت را ترک نماید.
 (۱۷۰) کسی که بول یا غائط او طوری پی در پی از او خارج می شود که وضو گرفتن بعد از هر دفعه برای او سخت است، اگر بتواند مقداری از نماز را با وضو بخواند باید برای هر نماز یک وضو بگیرد.

(۱۷۱) کسی که بول او قطره قطره می ریزد، باید برای نماز بوسیله کیسه ای که در آن پنبه یا چیز دیگری است که از رسیدن بول به جاهای دیگر جلوگیری می کند، خود را حفظ نماید و احتیاط واجب آن است که قبل از هر نماز مخرج بول را که نجس شده آب بکشد و نیز کسی که نمی تواند از بیرون آمدن غائط خودداری کند اگر ممکن باشد باید به مقدار نماز از رسیدن غائط به جاهای دیگر جلوگیری نماید. و احتیاط واجب آن است که اگر مشقت ندارد، برای هر نماز مخرج غائط را آب بکشد.

(۱۷۲) کسی که نمی تواند از بیرون آمدن بول و غائط خودداری کند در صورتی که ممکن باشد، باید به مقدار نماز از خارج شدن بول و غائط جلوگیری نماید اگر چه خرج داشته باشد. بلکه اگر مرض او به آسانی معالجه شود، احتیاط واجب آن است که خود را معالجه نماید.

«اعمالی که باید برای آنها وضو گرفت»

(۱۷۳) برای پنج عمل وضو گرفتن واجب است:

اول: برای نمازهای واجب غیر از نماز میت.

دوم: برای سجده و تشهد فراموش شده، اگر بین آنها و نماز حدثی از او سرزده، مثلاً بول کرده باشد و احتیاط واجب آن است که برای سجده سهو هم وضو بگیرد.

سوم: برای طواف واجب خانه کعبه.

چهارم: اگر نذر یا عهد کرده یا قسم خورده باشد که وضو بگیرد.

پنجم: اگر بخواهد جائی از بدن خود را به خط قرآن بزند.

(۱۷۴) مس نمودن خط قرآن (یعنی: رساندن جائی از بدن به خط قرآن) برای کسی که وضو ندارد حرام است و احتیاط آن است که موی خود را هم در



صورتی که کم باشد و جزء بدن محسوب شود به خط قرآن نرساند. ولی اگر قرآن را به زبان فارسی یا به زبان دیگر ترجمه کنند مس آن اشکال ندارد.

(۱۷۵) جلوگیری بچه و دیوانه از مس خط قرآن واجب نیست ولی اگر مس نمودن آنان بی احترامی به قرآن باشد، باید از آنان جلوگیری کنند.

(۱۷۶) کسی که وضو ندارد، حرام است اسم خداوند متعال را به هر لغت نوشته شده باشد، مس نماید. و همچنین اسم مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله) و امام و حضرت زهراء (علیها السلام) را هم مس ننماید.

(۱۷۷) اگر قبل از وقت نماز به قصد اینکه با طهارت باشد، وضو بگیرد، صحیح است. و نزدیک وقت نماز هم اگر به قصد مهیا بودن برای نماز وضو بگیرد اشکال ندارد.

(۱۷۸) کسی که یقین دارد وقت داخل شده اگر نیت وضوی واجب کند و بعد از وضو بفهمد وقت داخل نشده وضوی او صحیح است.

(۱۷۹) مستحب است انسان برای نماز میّت و زیارت اهل قبور و رفتن به مسجد و حرم ائمه (علیهم السلام) وضو بگیرد و همچنین برای همراه داشتن قرآن و خواندن و نوشتن آن و نیز برای مس حاشیه قرآن و برای خوابیدن، وضو گرفتن مستحب است و نیز مستحب است کسی که وضو دارد، دوباره وضو بگیرد و اگر برای یکی از این کارها وضو بگیرد هر کاری را که باید با وضو انجام داد می تواند انجام دهد مثلاً می تواند با آن وضو نماز بخواند.

«چیزهایی که وضو را باطل می کند»

(۱۸۰) هفت چیز وضو را باطل می کند: اوّل: بول. دوّم: غائط. سوّم: باد معده و روده که از مخرج غائط خارج شود. چهارم: خوابی که بواسطه آن چشم نبیند و گوش نشنود اما اگر چشم نبیند ولی گوش بشنود، وضو باطل نمی شود. پنجم: چیزهایی که عقل را از بین می برد: مانند دیوانگی و مستی و بیهوشی. ششم: استحاضه زنان هفتم: کاری که برای آن باید غسل کرد مانند جنابت و حیض و نفاس و حکم مس میّت در جای خود گفته می شود.

«احکام وضوی جبیره‌ای»

چیزی که با آن زخم و شکسته را می‌بندند و دوائی که روی زخم و مانند آن می‌گذارند جبیره نامیده می‌شود.

(۱۸۱) اگر در یکی از جاهای وضو زخم یا دُمَل یا شکستگی باشد اگر روی آن باز است و آب برای آن ضرر ندارد، باید بطور معمول وضو گرفت.

(۱۸۲) اگر زخم یا دُمَل یا شکستگی در صورت و دستها است و روی آن باز است و آب ریختن روی آن ضرر دارد اگر کشیدن دست تر بر آن ضرر ندارد باید دست تر بر آن بکشد و اگر این مقدار هم ضرر دارد یا زخم نجس است و نمی‌شود آب کشید باید اطراف زخم را به طوری که در وضو گفته شد از بالا به پائین بشوید. و بنابر احتیاط واجب پارچه پاکی روی زخم بگذارد و دست تر روی آن بکشد و اگر گذاشتن پارچه هم ممکن نباشد اطراف زخم را بشوید و بنابر احتیاط واجب تیمّم هم بنماید.

(۱۸۳) اگر زخم یا دُمَل یا شکستگی در جلوی سر یا روی پاها است و روی آن باز است؛ اگر نتواند آن را مسح کند. باید پارچه پاکی روی آن بگذارد و روی پارچه را با تری آب وضو که در دست مانده مسح کند و بنابر احتیاط لازم تیمّم هم بنماید و اگر گذاشتن پارچه ممکن نباشد، مسح لازم نیست ولی باید بعد از وضو تیمّم نماید.

(۱۸۴) اگر روی دُمَل یا زخم یا شکستگی بسته باشد؛ اگر باز کردن آن ممکن است و آب هم برای آن ضرر ندارد، باید باز کند و وضو بگیرد، چه زخم و مانند آن در صورت و دستها باشد، یا جلوی سر و روی پاها باشد.

(۱۸۵) اگر زخم یا دُمَل یا شکستگی در صورت یا دستها باشد و بشود روی آن را باز کرد، اگر ریختن آب روی آن ضرر دارد و کشیدن دست تر ضرر ندارد کشیدن دست تر روی آن کافی است و پارچه گذاردن و دست روی آن کشیدن لازم نیست اگر چه احتیاطاً خوب است.

(۱۸۶) اگر نمی‌شود روی زخم را باز کرد ولی زخم و چیزی که روی آن گذاشته، پاک است و رسانیدن آب به زخم ممکن است و ضرر هم ندارد؛ باید آب را به روی زخم برسانند. و اگر زخم یا چیزی که روی آن گذاشته نجس است؛



اگر آب کشیدن آن و رساندن آب به روی زخم ممکن باشد، باید آن را آب بکشد و موقع وضو آب را به زخم برساند و در صورتی که آب برای زخم ضرر دارد، یا آنکه رساندن آب به روی زخم ممکن نیست، یا زخم نجس است و نمی‌شود آن را آب کشید، باید اطراف زخم را بشوید و اگر جیره پاک است، روی آن مسح کند و اگر جیره نجس است، یا نمی‌شود روی آن را دست ترکشید مثلاً دوائی است که بدست می‌چسبد، باید پارچهٔ پاکی را به طوری که با بستن و مانند آن جزء جیره حساب شود، روی آن قرار دهد و دست تر روی آن بکشد. (۱۸۷) اگر جیره تمام صورت یا تمام یکی از دستها یا تمام هر دو دست را گرفته باشد، باید وضوی جیره‌ای بگیرد و بنابر احتیاط واجب اگر تمام یا بعض مواضع تیمم پوشیده نیست تیمم هم بنماید. (۱۸۸) اگر جیره تمام اعضاء وضو را گرفته باشد، بنابر احتیاط واجب باید وضوی جیره‌ای بگیرد و تیمم هم بنماید.

(۱۸۹) کسی که در کف دست و انگشتها جیره دارد و در موقع وضو دست روی آن کشیده است، باید سر و پاها را با همان رطوبت مسح کند. (۱۹۰) اگر جیره تمام پهنای روی پا را گرفته ولی مقداری از طرف انگشتان و مقداری از طرف بالای پا باز است، باید جاهائی که باز است روی پا را و جائی که جیره است روی جیره را مسح کند.

(۱۹۱) اگر در صورت یا دستها چند جیره باشد؛ باید بین آنها را بشوید و اگر جیره‌ها در سر یا روی پاها باشد، باید بین آنها را مسح کند و در جاهائی که جیره است باید به دستور جیره عمل نماید.

(۱۹۲) اگر جیره بیشتر از معمول اطراف زخم را گرفته و برداشتن آن ممکن نیست، باید به دستور جیره عمل کند و بنابر احتیاط واجب تیمم هم بنماید و اگر برداشتن جیره ممکن است باید جیره را بردارد، پس اگر زخم در صورت و دستها است اطراف آن را بشوید و اگر در سر یا روی پاها است اطراف آن را مسح کند و برای جای زخم به دستور جیره عمل نماید.

(۱۹۳) اگر در جای وضو زخم و جراحت و شکستگی نیست ولی به جهت دیگری آب برای آن ضرر دارد، باید تیمم کند.

(۱۹۴) اگر در جای وضو یا غسل چیزی چسبیده است که برداشتن آن ممکن نیست، یا به قدری مشقت دارد که نمی شود تحمّل کرد، باید به دستور جبیره عمل کند و بنا بر احتیاط واجب تیمّم هم بنماید.

(۱۹۵) غسل جبیره‌ای مثل وضوی جبیره‌ای است ولی باید آن را ترتیبی بجا آورند.

(۱۹۶) کسی که وظیفه او تیمّم است اگر در بعضی از جاهای تیمّم او زخم یا دمل یا شکستگی باشد، باید تیمّم جبیره‌ای نماید، یعنی دست را روی خاک یا سنگ بزند و به روی جبیره بکشد.

(۱۹۷) کسی که باید با وضو یا غسل جبیره‌ای نماز بخواند، اگر بداند که تا آخر وقت عذر او برطرف نمی شود، می تواند در اوّل وقت نماز بخواند، ولی اگر امید دارد که تا آخر وقت عذر او برطرف شود، احتیاط واجب آن است که صبر کند و اگر عذر او برطرف نشد در آخر وقت نماز را با وضو یا غسل جبیره‌ای بجا آورد.

(۱۹۸) نمازهایی را که انسان با وضوی جبیره‌ای خوانده صحیح است ولی بعد از آنکه عذرش برطرف شد و هنوز وضوی جبیره‌ای باطل نشده است، برای نمازهای بعد بنا بر احتیاط لازم باید وضو بگیرد.



«غسلهای واجب»

غسلهای واجب هفت است:

اول: غسل جنابت. دوم: غسل حیض. سوم: غسل نفاس. چهارم: غسل استحاضه. پنجم: غسل مسّ میّت. ششم: غسل میّت. هفتم: غسلی که بواسطه نذر و قسم و مانند اینها واجب می شود.

«احکام جنابت»

(۱۹۹) به دو چیز انسان جُنُب می شود:

اول: جماع. دوم: بیرون آمدن منی، چه در خواب باشد یا بیداری، کم باشد یا زیاد، با شهوت باشد یا بی شهوت، با اختیار باشد یا بی اختیار.

(۲۰۰) اگر رطوبتی از انسان خارج شود و نداند منی است یا بول یا غیر اینها، اگر با شهوت و جستن بیرون آمده و بعد از بیرون آمدن آن، بدن سست شده، آن رطوبت حکم منی را دارد و اگر هیچ یک از این دو نشانه را نداشته باشد، حکم منی را ندارد مگر آنکه علم یا اطمینان پیدا کند که منی بوده است و در مریض لازم نیست آن آب، با جستن بیرون آمده باشد، بلکه اگر با شهوت بیرون آید در حکم منی است.

(۲۰۱) مستحب است انسان بعد از بیرون آمدن منی بول کند. و اگر بول نکند و

بعد از غسل رطوبتی از او بیرون آید، که نداند منی است یا رطوبت دیگر، حکم منی را دارد.

(۲۰۲) اگر انسان جماع کند و به اندازه ختنه گاه یا بیشتر داخل شود (در زن باشد یا در مرد، در مخرج غائط باشد یا در مخرج بول، بالغ باشند یا نابالغ) هر دو جنب می شوند. اگر چه منی هم بیرون نیاید.

(۲۰۳) اگر شک کند که به مقدار ختنه گاه داخل شده یا نه، غسل بر او واجب نیست.

(۲۰۴) اگر منی از جای خود حرکت کند و بیرون نیاید، یا انسان شک کند که منی از او بیرون آمده یا نه، غسل بر او واجب نیست.

(۲۰۵) کسی که نمی تواند غسل کند ولی تیمم برایش ممکن است، بعد از داخل شدن وقت نماز هم می تواند با همسر خود نزدیکی کند.

(۲۰۶) اگر در لباس خود منی ببیند و بداند که از خود او است و برای آن غسل نکرده، باید غسل کند و نمازهایی را که یقین دارد و بعد از بیرون آمدن منی خوانده قضا کند، ولی نمازهایی را که احتمال می دهد، بعد از بیرون آمدن منی خوانده و یقین ندارد لازم نیست قضا نماید.

«اعمالی که بر جنب حرام است»

(۲۰۷) پنج عمل بر جنب حرام است:

اول: رساندن جائی از بدن خود به خط قرآن، یا به اسم خدا (به هر لغت) و پیغمبر اکرم (ﷺ) و ائمه (علیهم السلام) و حضرت زهراء (علیها السلام)، بطوری که در وضو گفته شد.

دوم: رفتن در مسجد الحرام و مسجد پیغمبر و حریمهای ائمه اطهار (علیهم السلام) اگر چه از یک در داخل و از در دیگر خارج شود.

سوم: توقف در مساجد دیگر ولی اگر از یک در داخل و از در دیگر خارج شود؛ یا برای برداشتن چیزی برود مانعی ندارد.

چهارم: گذاشتن چیزی در مسجد بلکه بنابر احتیاط لازم از خارج هم چیزی در مسجد نگذارد.



پنجم: خواندن آیه‌ای از سوره‌ای که سجده واجب دارد و آن در چهار سوره است: اول: سوره سی و دوم قرآن (الم تنزیل) دوم: سوره چهل و یکم (حم سجده) سوم: سوره پنجاه و سوم (والنجم) چهارم: سوره نود و ششم (اقراء) و اگر یک کلمه از این چهار آیه سجده را هم بخواند حرام است و احتیاط مستحب آن است که آیات دیگر سوره سجده دار را هم نخواند.

«اعمالی که بر جنب مکروه است»

(۲۰۸) نه عمل بر جنب مکروه است:

اول و دوم: خوردن و آشامیدن، ولی اگر وضو بگیرد یا دستها را بشوید مکروه نیست. سوم: خواندن بیشتر از هفت آیه از سوره‌هایی که سجده واجب ندارد. چهارم: رساندن جانی از بدن به جلد و حاشیه و بین خطهای قرآن. پنجم: همراه داشتن قرآن. ششم: خوابیدن، ولی اگر وضو بگیرد یا بواسطه نداشتن آب، تیمم کند مکروه نیست و در این تیمم نیت کند به جهت امر خدای تعالی تیمم می‌کنم. هفتم: خضاب کردن به حنا و مانند آن. هشتم: مالیدن روغن به بدن. نهم: جماع کردن، بعد از آنکه محتمل شده یعنی در خواب از او منی بیرون آمده است.

«غسل جنابت»

(۲۰۹) لازم نیست در وقت غسل، نیت کند که غسل واجب یا مستحب می‌کنم و اگر فقط به قصد قربت (یعنی: برای انجام فرمان خدای تعالی) غسل کند کافی است.

(۲۱۰) اگر یقین کند وقت نماز شده و نیت غسل واجب کند بعد معلوم شود که قبل از وقت، غسل کرده غسل او صحیح است.

(۲۱۱) غسل را (چه واجب باشد و چه مستحب) به دو قسم می‌شود انجام داد: ترتیبی و ارتماسی.

«غسل ترتیبی»

(۲۱۲) در غسل ترتیبی باید به نیت غسل، اول سر و گردن و بنابر اقوی بعد طرف

راست، بعد طرف چپ بدن را بشوید. و اگر عمداً یا از روی فراموشی یا بواسطه ندانستن مسأله، به این ترتیب عمل نکند، غسل او باطل است.

(۲۱۳) اگر بعد از غسل بفهمد جائی از بدن را نشسته و نداند کجای بدن است باید دوباره غسل کند.

(۲۱۴) اگر بعد از غسل بفهمد مقداری از بدن را نشسته، اگر از طرف چپ باشد شستن همان مقدار کافی است و اگر از طرف راست باشد واجب است بعد از شستن آن مقدار دوباره طرف چپ را بشوید و اگر از سر و گردن باشد باید بعد از شستن آن مقدار دوباره طرف راست و چپ را بشوید.

«غسل ارتماسی»

(۲۱۵) در غسل ارتماسی باید آب در یک آن تمام بدن را بگیرد، پس اگر به نیت غسل ارتماسی در آب فرو رود، اگر پای او روی زمین باشد، باید از زمین بلند کند.

(۲۱۶) در غسل ارتماسی بنابر احتیاط واجب موقعی نیت کند که مقداری از بدن بیرون آب باشد.

«احکام غسل کردن»

(۲۱۷) در غسل ارتماسی باید تمام بدن پاک باشد ولی در غسل ترتیبی پاک بودن تمام بدن لازم نیست و اگر تمام بدن نجس باشد و هر قسمتی را قبل از غسل دادن آن قسمت آب بکشد کافی است.

(۲۱۸) چیزی را که مانع رسیدن آب به بدن است، باید برطرف کند و اگر قبل از آنکه یقین کند، برطرف شده غسل نماید، غسل او باطل است.

(۲۱۹) در غسل باید، موهای کوتاهی را که جزء بدن حساب می شود، بشوید و شستن موهای بلند واجب نیست، بلکه اگر آب را طوری به پوست برساند که آنها تر نشوند، غسل صحیح است ولی اگر رساندن آب به پوست، بدون شستن آنها ممکن نباشد، باید آنها را بشوید که آب به بدن برسد.

(۲۲۰) تمام شرطهایی که برای صحیح بودن وضو گفته شد. (مثل: پاک بودن



آب و غصبی نبودن آن) در صحیح بودن غسل هم شرط است، ولی در غسل لازم نیست بدن را از بالا به پائین بشوید و نیز در غسل ترتیبی لازم نیست، بعد از شستن هر قسمت، فوراً قسمت دیگر را بشوید بلکه اگر بعد از شستن سر و گردن مقداری صبر کند و بعد طرف راست را بشوید و بعد از مدتی طرف چپ را بشوید اشکال ندارد ولی کسی که نمی‌تواند از بیرون آمدن بول و غائط خودداری کند اگر در تمام وقت به اندازه‌ای که غسل کند و نماز بخواند بول و غائط از او بیرون نمی‌آید، باید هر قسمت را فوراً بعد از قسمت دیگر غسل دهد و بعد از غسل هم فوراً نماز بخواند و همچنین است حکم زن مستحاضه.

(۲۲۱) اگر شك کند که غسل کرده یا نه، باید غسل کند ولی اگر بعد از غسل شك کند، که غسل او درست بوده یا نه، در صورتی که احتمال بدهد که وقت غسل ملتفت بوده و صحیح بجا آورده لازم نیست دوباره غسل نماید.

(۲۲۲) اگر در بین غسل، حدث اصغر از او سر بزند مثلاً بول کند، می‌تواند غسل را تمام نماید و بعد، وضو بگیرد و بهتر آن است که غسل را احتیاطاً از سر بگیرد به قصد آنچه بر ذمه او است، لکن وضو بعد از غسل در این صورت هم واجب است.

(۲۲۳) کسی که جنب شده اگر شك کند غسل کرده یا نه، نمازهایی را که خوانده اگر احتمال بدهد که وقت شروع به نماز ملتفت بوده صحیح است ولی برای نمازهای بعد، باید غسل کند و در صورتی که بعد از نماز حدث اصغر از او سر زده باشد لازم است وضو هم بگیرد و اگر وقت باقی است نمازی را که خوانده اعاده نماید.

(۲۲۴) کسی که چند غسل بر او واجب است، می‌تواند به نیت همه آنها یک غسل بجا آورد، ولی اگر در بین آنها؛ غسل جنابت باشد و به قصد آن غسل کند؛ غسلهای دیگر ساقط می‌شود.

(۲۲۵) کسی که غسل جنابت کرده، نباید برای نماز وضو بگیرد ولی با غسلهای دیگر نمی‌شود نماز خواند و باید وضو هم گرفت.

«حیض»

حیض خونی است که غالباً در هر ماه چند روزی از رحم زنها خارج می شود و زن را در موقع دیدن خون حیض، حائض می گویند.

(۲۲۶) خون حیض در بیشتر اوقات، غلیظ و گرم و رنگ آن سیاه یا سرخ است و با فشار و کمی سوزش بیرون می آید.

(۲۲۷) خونی که دختر قبل از تمام شدن نه سال و زن بعد از یائسه شدن می بیند حیض نیست.

(۲۲۸) دختری که نمی داند نه سالش تمام شده یا نه، اگر خونی ببیند که نشانه های حیض را نداشته باشد حیض نیست و اگر نشانه های حیض را داشته باشد، حیض است و معلوم می شود نه سال او تمام شده است.

(۲۲۹) زنی که شک دارد یائسه شده یا نه، اگر خونی ببیند و نداند حیض است یا نه، باید بنا بگذارد که یائسه نشده است.

(۲۳۰) مدّت حیض کمتر از سه روز و بیشتر از ده روز نمی شود و اگر مختصری هم از سه روز کمتر باشد حیض نیست.

(۲۳۱) لازم نیست در تمام سه روز خون بیرون بیاید، بلکه اگر در فرج یا رحم خون باشد کافی است و اگر در بین سه روز مختصری پاک شود و مدّت پاک شدن به قدری کم باشد که بگویند در تمام سه روز در فرج یا رحم خون بوده، باز هم حیض است.

(۲۳۲) اگر خونی ببیند که از سه روز بیشتر و از ده روز کمتر باشد و نداند خون دمل و زخم است یا خون حیض، اگر صفات خون حیض در آن باشد، یا در ایّام عادتش باشد، آن را حیض قرار دهد.

(۲۳۳) اگر به صفات حیض یا در ایّام عادت کمتر از سه روز خون ببیند و پاک شود و بعد سه روز خون ببیند، خون دوّم حیض است.

«احکام حائض»

چند چیز بر حائض حرام است:

اول: عبادتهایی که مانند نماز باید با وضو یا غسل یا تیمّم بجا آورده شود ولی



بجا آوردن عبادتهایی که وضو و غسل و تیمم برای آنها لازم نیست مانند نماز میّت مانعی ندارد.

دوم: تمام چیزهایی که بر جنب حرام است و در احکام جنابت گفته شد. سوم: جماع کردن در فرج و دُبُر که هم برای مرد حرام است و هم برای زن. اگرچه به مقدار ختنه گاه داخل شود و منی هم بیرون نیاید.

(۲۳۴) اگر شماره روزهای حیض زن به سه قسمت تقسیم شود و مرد در قسمت اوّل آن با زن خود در قُبُل جماع کند باید هیجده نخود طلا، کفّاره به فقیر بدهد و اگر در قسمت دوم جماع کند، نه نخود و اگر در قسمت سوم جماع کند، باید چهار نخود و نیم بدهد. مثلاً زنی که شش روز خون حیض می بیند، اگر شوهرش در شب یا روز اوّل و دوم با او جماع کند، باید هیجده نخود طلا بدهد و در شب یا روز سوم و چهارم نه نخود و در شب یا روز پنجم و ششم باید چهار نخود و نیم بدهد.

(۲۳۵) بنابر احتیاط واجب برای وطی در دُبُر زن حائض هم باید کفّاره بدهد. (۲۳۶) احتیاط واجب آن است که هیجده نخود کفّاره را طلای سکه دار بدهد و اگر ممکن نباشد، قیمت آن را هم از پولهای دیگر می توان داد.

(۲۳۷) اگر کسی هم در قسمت اوّل و هم در قسمت دوم و هم در قسمت سوم حیض با زن خود جماع کند، باید هر سه کفّاره را که روی هم سی و یک نخود و نیم می شود، بدهد.

(۲۳۸) اگر مرد در حال جماع بفهمد زن حائض شده باید فوراً از او جدا شود و اگر جدا نشود باید کفّاره بدهد.

(۲۳۹) کسی که نمی تواند کفّاره بدهد، بنابر احتیاط واجب باید استغفار کند و هر وقت توانست باید کفّاره را بدهد.

(۲۴۰) طلاق دادن زن در حال حیض، به طوری که در احکام طلاق گفته می شود باطل است.

(۲۴۱) اگر زن بگوید حائضم یا از حیض پاک شده ام، باید حرف او را قبول کرد.

(۲۴۲) اگر زن در بین نماز حائض شود، نماز او باطل است.

(۲۴۳) اگر زن در بین نماز شک کند که حائض شده یا نه، نماز او صحیح است. ولی اگر بعد از نماز بفهمد که در بین نماز حائض شده، نمازی که خوانده باطل است.

(۲۴۴) بعد از آنکه زن از خون حیض پاک شد، اگر چه غسل نکرده باشد، طلاق او صحیح است و شوهرش هم می تواند با او جماع کند بعد از آنکه فرج خود را بشوید، ولی احتیاط مستحب آن است که قبل از غسل از جماع با او خودداری نماید. اما کارهای دیگری که در وقت حیض بر او حرام بوده مانند توقّف در مسجد و مسّ خطّ قرآن، تا غسل نکند بر او حلال نمی شود.

(۲۴۵) اگر آب برای وضو و غسل کافی نباشد و به اندازه ای باشد که بتواند یا غسل کند یا وضو بگیرد، باید غسل کند و بدل از وضو تیمّم نماید، ولی تیمّم بدل از وضو را به قصد احتیاط بجا آورد. و اگر فقط برای وضو کافی باشد و به اندازه غسل نباشد، باید وضو بگیرد و عوض غسل تیمّم نماید. و اگر برای هیچ یک از آنها آب ندارد، باید دو تیمّم کند، یکی بدل از غسل و دیگری بدل از وضو.

(۲۴۶) نمازهای یومیه ای که زن در حال حیض نخوانده، قضا ندارد ولی روزه های واجب را باید قضا نماید.

(۲۴۷) هرگاه وقت نماز داخل شود و بداند که اگر نماز را تأخیر بیندازد حائض می شود، باید فوراً نماز بخواند.

(۲۴۸) اگر زن حائض به اندازه غسل و وضو وقت ندارد ولی می تواند با تیمّم نماز را در وقت بخواند بنا بر احتیاط، تیمّم کند و نماز را بخواند، همچنان که اگر گذشته از تنگی وقت تکلیفش تیمّم باشد مثل آنکه آب برایش ضرر داشته باشد واجب است که تیمّم کند و آن نماز را بخواند.

«اقسام زنهای حائض»

زنهای حائض بر شش قسم اند:

اول: صاحب عادت وقتیّه و عددیّه، و آن زنی است که دو ماه پشت سر هم در وقت معین خون حیض ببیند و شماره روزهای حیض او هم در هر دو ماه یک اندازه باشد، مثل آنکه دو ماه پشت سر هم از اوّل ماه تا هفتم خون ببیند.



دوم: صاحب عادت وقتیّه، و آن زنی است که دو ماه پشت سر هم در وقت معین خون حیض ببیند ولی شماره روزهای حیض او در هر دو ماه یک اندازه نباشد. مثلاً دو ماه پشت سر هم از روز اوّل ماه خون ببیند ولی ماه اوّل روز هفتم و ماه دوم روز هشتم از خون پاک شود.

سوم: صاحب عادت عددیّه، و آن زنی است که شماره روزهای حیض او در دو ماه پشت سر هم به یک اندازه باشد، ولی وقت دیدن آن دو خون یکی نباشد، مثل آنکه ماه اوّل از پنجم تا دهم و ماه دوم از دوازدهم تا هفدهم خون ببیند.

چهارم: مضطربه، و آن زنی است که چند ماه خون دیده، ولی عادت معینی پیدا نکرده یا عادتش بهم خورده و عادت تازه‌ای پیدا نکرده است.

پنجم: مبتدئه، و آن زنی است که دفعه اوّل خون دیدن او است.

ششم: ناسیه، و آن زنی است که عادت خود را فراموش کرده است.

هر کدام اینها احکامی دارند که در مسائل آینده گفته می‌شود.

۱- صاحب عادت وقتیّه و عددیّه

(۲۴۹) زنهایی که عادت وقتیّه و عددیّه دارند سه دسته‌اند:

اوّل: زنی که دو ماه پشت سر هم در وقت معین خون حیض ببیند و در وقت معین هم پاک شود. مثلاً دو ماه پشت سر هم از روز اوّل ماه خون ببیند و روز هفتم پاک شود که عادت حیض این زن از اوّل ماه تا هفتم است.

دوم: زنی که از خون پاک نمی‌شود ولی دو ماه پشت سر هم چند روز معین مثلاً از اوّل ماه تا هشتم خونی که می‌بیند نشانه‌های حیض را دارد، یعنی غلیظ و سیاه و گرم است و با فشار و سوزش بیرون می‌آید و بقیّه خونهای او نشانه‌های استحاضه را دارد که عادت او از اوّل ماه تا هشتم می‌شود.

سوم: زنی که دو ماه پشت سر هم در وقت معین خون حیض ببیند و بعد از آنکه سه روز یا بیشتر خون دید یک روز یا بیشتر پاک شود و دوباره خون ببیند و تمام روزهایی که خون دیده با روزهایی که در وسط پاک بوده از ده روز بیشتر نشود و در هر دو ماه همه روزهایی که خون دیده و در وسط پاک بوده روی هم یک اندازه باشد که عادت او به اندازه تمام روزهایی است که خون دیده و در

وسط پاک بوده است. و لازم نیست روزهایی که در وسط پاک بوده در هر دو ماه به یک اندازه باشد، مثلاً اگر در ماه اول از روز اول ماه تا سوم خون ببیند و سه روز پاک شود و دوباره سه روز خون ببیند و در ماه دوم بعد از آنکه سه روز خون دید، سه روز یا کمتر یا بیشتر پاک شود و دوباره خون ببیند، و روی هم از نه روز بیشتر نشود همه حیض است و عادت این زن نه روز می شود.

(۲۵۰) زنی که عادت وقتی و عددیه دارد اگر چند روز قبل از عادت و همه روزهای عادت و چند روز بعد از عادت خون ببیند و روی هم از ده روز بیشتر نشود، همه حیض است و اگر از ده روز بیشتر شود، فقط خونی را که در روزهای عادت خود دیده، حیض است و خونی که قبل از آن و بعد از آن دیده استحاضه می باشد و باید عبادتهایی را که در روزهای قبل از عادت و بعد از عادت بجا نیاورده قضا نماید و اگر همه روزهای عادت را با چند روز قبل از عادت خون ببیند و روی هم از ده روز بیشتر نشود، همه حیض است. و اگر از ده روز بیشتر شود، فقط روزهای عادت او حیض است و خونی که جلوتر از آن دیده استحاضه می باشد و اگر در آن روزها عبادت نکرده باید قضا نماید و اگر همه روزهای عادت را با چند روز بعد از عادت خون ببیند و روی هم از ده روز بیشتر نشود، همه حیض است و اگر بیشتر شود فقط روزهای عادت حیض و باقی استحاضه است.

(۲۵۱) زنی که عادت دارد، اگر بعد از آنکه سه روز یا بیشتر خون دید پاک شود و دوباره خون ببیند و فاصله بین دو خون کمتر از ده روز باشد و همه روزهایی که خون دیده با روزهایی که وسط پاک بوده از ده روز بیشتر باشد مثل آنکه پنج روز خون ببیند و پنج روز پاک شود و دوباره پنج روز خون ببیند چند صورت دارد:

- ۱ - آنکه تمام خونی که دفعه اول دیده یا مقداری از آن، در روزهای عادت باشد و خون دوم که بعد از پاک شدن می بیند در روزهای عادت نباشد که باید همه خون اول را حیض و خون دوم را استحاضه قرار دهد.
- ۲ - آنکه خون اول در روزهای عادت نباشد و تمام خون دوم یا مقداری از آن در روزهای عادت باشد که باید همه خون دوم را حیض و خون اول را



استحاضه قرار دهد.

۳ - آنکه مقداری از خون اوّل و دوّم در روزهای عادت باشد و خون اوّلی که در روزهای عادت بوده از سه روز کمتر نباشد و با پاکی وسط و مقداری از خون دوّم که آن هم در روزهای عادت بوده، از ده روز بیشتر نباشد که در این صورت همه آنها حیض است و مقداری از خون اوّل که پیش از روزهای عادت بوده و مقداری از خون دوّم که بعد از روزهای عادت بوده استحاضه است، مثلاً اگر عادتش از سوّم ماه تا دهم بوده، در صورتی که یک ماه از اوّل تا ششم خون ببیند و دو روز پاک شود و بعد تا پانزدهم خون ببیند، از سوّم تا دهم حیض است و از اوّل تا سوّم و همچنین از دهم تا پانزدهم استحاضه می باشد.

۴ - آنکه مقداری از خون اوّل و دوّم در روزهای عادت باشد ولی خون اوّلی که در روزهای عادت بوده، از سه روز کمتر باشد که باید در تمام دو خون و پاکی وسط کارهایی را که بر حائض حرام است و سابقاً گفته شد ترک کند و کارهای استحاضه را بجا آورد یعنی به دستوری که برای زن مستحاضه گفته شد عبادتهای خود را انجام دهد.

(۲۵۲) زنی که عادت وقتیّه و عددیه دارد اگر در وقت عادت خون نبیند و در غیر آن وقت به شماره روزهای حیضش خون ببیند و نشانه های حیض در آن باشد، باید همان را حیض قرار دهد چه قبل از وقت عادت دیده باشد چه بعد از آن.

(۲۵۳) زنی که عادت وقتیّه و عددیه دارد اگر بیشتر از ده روز خون ببیند خونی که در روزهای عادت دیده اگر چه نشانه های حیض را نداشته باشد حیض است و خونی که بعد از روزهای عادت دیده اگر چه نشانه های حیض را داشته باشد استحاضه است. مثلاً زنی که عادت حیض او از اوّل ماه تا هفتم است. اگر از اوّل تا دوازدهم خون ببیند هفت روز اوّل آن حیض و پنج روز بعد استحاضه می باشد.

۲- صاحب عادت وقتیّه

(۲۵۴) زنهایی که عادت وقتیّه دارند سه دسته اند:

اوّل: زنی که دو ماه پشت سر هم در وقت معین خون حیض ببیند و بعد از چند

روز پاک شود، ولی شماره روزهای آن در هر دو ماه یک اندازه نباشد. مثلاً دو ماه پشت سر هم روز اول ماه خون ببیند ولی ماه اول روز هفتم و ماه دوم روز هشتم از خون پاک شود که این زن باید روز اول ماه را عادت حیض خود قرار دهد.

دوم: زنی که از خون پاک نمی شود ولی دو ماه پشت سر هم در وقت معین خون او نشانه های حیض را دارد، یعنی غلیظ و سیاه و گرم است و با فشار و سوزش بیرون می آید و بقیه خونهای او نشانه استحاضه را دارد و شماره روزهایی که خون او نشانه حیض دارد در هر دو ماه یک اندازه نیست. مثلاً در ماه اول، از اول ماه تا هفتم و در ماه دوم، از اول ماه تا هشتم، خون او نشانه های حیض و بقیه نشانه استحاضه را داشته باشد که این زن هم باید روز اول ماه را روز اول عادت حیض خود قرار دهد.

سوم: زنی که دو ماه پشت سر هم در وقت معین سه روز یا بیشتر خون حیض ببیند و بعد پاک شود و دو مرتبه خون ببیند و تمام روزهایی که خون دیده با روزهایی که در وسط پاک بوده از ده روز بیشتر نشود، ولی ماه دوم کمتر یا بیشتر از ماه اول باشد، مثلاً در ماه اول هشت روز و در ماه دوم نه روز باشد که این زن هم باید روز اول ماه را روز اول عادت حیض خود قرار دهد.

(۲۵۵) زنی که عادت وقتی دارد و شماره عادت خویشان خود را حیض قرار می دهد، باید روزی را که در هر ماه اول عادت او بوده اول حیض خود قرار دهد. مثلاً زنی که هر ماه روز اول ماه خون می دیده و گاهی روز هفتم و گاهی روز هشتم پاک می شده، اگر یک ماه دوازده روز خون ببیند و عادت خویشانش هفت روز باشد، باید هفت روز اول ماه را حیض و باقی را استحاضه قرار دهد.

(۲۵۶) زنی که باید شماره عادت خویشان خود را حیض قرار دهد، اگر خویش نداشته باشد، یا شماره عادت آنان مثل هم نباشد، باید در هر ماه از روزی که خون می بیند تا هفت روز را حیض و بقیه را استحاضه قرار دهد و اگر در خون روزهای وسط یا آخر نشانه های حیض بیشتر باشد باید هفت روز وسط یا آخر را حیض قرار دهد و در باقی عمل به احتیاط کند، یعنی جمع نماید بین احکام حائض و مستحاضه.

۳- صاحب عادت عددیه

(۲۵۷) زنهایی که عادت عددیه دارند سه دسته‌اند:

اول: زنی که شماره روزهای حیض او در دو ماه پشت سر هم یک اندازه باشد ولی وقت خون دیدن او یکی نباشد که در این صورت هر چند روزی که خون دیده عادت او می‌شود. مثلاً اگر ماه اول از روز اول تا پنجم و ماه دوم از یازدهم تا پانزدهم خون ببیند، عادت او پنج روز می‌شود.

دوم: زنی که از خون پاک نمی‌شود ولی دو ماه پشت سر هم چند روز از خونی که می‌بیند نشانه حیض و بقیه نشانه استحاضه را دارد و شماره روزهایی که خون نشانه حیض دارد در هر دو ماه یک اندازه است اما وقت آن یکی نیست که در این صورت هر چند روزی که خون نشانه حیض را دارد، عادت او می‌شود. مثلاً اگر یک ماه از اول ماه تا پنجم و ماه بعد از یازدهم تا پانزدهم خون او نشانه حیض و بقیه نشانه استحاضه را داشته باشد، شماره روزهای عادت او پنج روز می‌شود.

سوم: زنی که دو ماه پشت سر هم سه روز یا بیشتر خون ببیند و نشانه‌های حیض در آن باشد و یک روز یا بیشتر پاک شود و دو مرتبه خون ببیند و وقت دیدن خون در ماه اول با ماه دوم فرق داشته باشد. که اگر تمام روزهایی که خون دیده و روزهایی که در وسط پاک بوده از ده روز بیشتر نشود و شماره روزهای آن هم به یک اندازه باشد. تمام روزهایی که خون دیده با روزهای وسط که پاک بوده عادت حیض او می‌شود و لازم نیست روزهایی که در وسط پاک بوده در هر دو ماه به یک اندازه باشد. مثلاً اگر ماه اول از روز اول ماه تا سوم خون ببیند و دو روز پاک شود و دوباره، سه روز خون ببیند و ماه دوم از یازدهم تا سیزدهم خون ببیند و دو روز یا بیشتر یا کمتر پاک شود و دوباره خون ببیند و روی هم از هشت روز بیشتر نشود، عادت او هشت روز می‌شود.

(۲۵۸) زنی که عادت عددیه دارد، اگر بیشتر از شماره عادت خود خون ببیند و از ده روز بیشتر شود، اگر همه خونهایی که دیده یک جور باشد، باید از موقع دیدن خون به شماره روزهای عادتش حیض و بقیه را استحاضه قرار دهد و احتیاط آن است که تاده روز به احکام حائض هم عمل نماید و اگر همه خونهایی

که دیده یک جور نباشد، بلکه چند روز از آن نشانه حیض، و چند روز دیگر نشانه استحاضه را داشته باشد، اگر روزهایی را که خون، نشانه حیض دارد با شماره روزهای عادت او یک اندازه است، باید همان روزها را حیض و بقیه را استحاضه قرار دهد، و اگر روزهایی که خون نشانه حیض دارد، از روزهای عادت او بیشتر است، فقط به اندازه روزهای عادت او حیض و بقیه استحاضه است ولی اگر از ده روز نگذرد، بین احکام حائض و مستحاضه را جمع کند، و اگر روزهایی که خون نشانه حیض دارد، از روزهای عادت او کمتر است، باید آن روزها را با چند روز دیگر که روی هم به اندازه روزهای عادتش شود، حیض و بقیه را استحاضه قرار دهد.

۴- مضطربه

(۲۵۹) مضطربه یعنی زنی که چند ماه خون دیده ولی عادت معینی پیدا نکرده، یا عادتش بهم خورده و عادت دیگری پیدا نکرده است، اگر بیشتر از ده روز خون ببیند و همه خونهایی که دیده یک جور باشد، و عادت خویشان او هفت روز است، باید هفت روز را حیض و بقیه را استحاضه قرار دهد و اگر کمتر است مثلاً پنج روز است باید همان را حیض قرار دهد، و بنابر احتیاط واجب، در تفاوت بین شماره عادت آنان و هفت روز که دو روز است کارهایی را که بر حائض حرام است ترک نماید و کارهای استحاضه را بجا آورد، یعنی به دستوری که برای زن مستحاضه گفته شد عبادتهای خود را انجام دهد و اگر عادت خویشانش بیشتر از هفت روز مثلاً نه روز است، باید هفت روز را حیض قرار دهد و بنابر احتیاط واجب در تفاوت بین هفت روز و عادت آنان که دو روز است، کارهای استحاضه را بجا آورد و کارهایی را که بر حائض حرام است ترک نماید.

۵- مبتدئه

(۲۶۰) مبتدئه یعنی زنی که دفعه اول خون دیدن او است، اگر بیشتر از ده روز خون ببیند و همه خونهایی که دیده یک جور باشد، باید عادت خویشان خود را به طوری که در وقتیته گفته شد حیض و بقیه را استحاضه قرار دهد.



۶- ناسیه

ناسیه یعنی زنی که عادت خود را فراموش کرده است. اگر بیشتر از ده روز خون ببیند باید روزهایی که خون او نشانه حیض را دارد، حیض قرار دهد و اگر نتواند حیض را بواسطه نشانه‌های آن تشخیص دهد، باید هفت روز اول را حیض و بقیه را استحاضه قرار دهد.

«مسائل متفرقه حیض»

(۲۶۱) مقصود از یک ماه، از ابتدای خون دیدن است تا سی روز، نه از روز اول ماه تا آخر ماه.

(۲۶۲) مبتدئه و مضطربه و ناسیه و زنی که عادت عددیه دارد، اگر خونی ببیند که نشانه‌های حیض داشته باشد، باید عبادت را ترک کنند و اگر بعد بفهمند حیض نبوده باید عبادتهایی را که بجا نیاورده‌اند قضا نمایند، ولی اگر یقین نکنند که تا سه روز طول می‌کشد و نشانه‌های حیض را هم نداشته باشد، بنابر احتیاط واجب باید تا سه روز کارهای استحاضه را بجا آورند و کارهایی را که بر حائض حرام است ترک نمایند و اگر قبل از سه روز پاک نشدند باید آن را حیض قرار دهند.

(۲۶۳) زنی که در حیض عادت دارد، چه در وقت حیض عادت داشته باشد چه در عدد حیض یا هم در وقت و هم در عدد آن، اگر دو ماه پشت سر هم برخلاف عادت خود خونی ببیند که وقت آن یا شماره روزهای آن یا هم وقت و هم شماره روزهای آن یکی باشد، عادتش بر می‌گردد به آنچه در این دو ماه دیده است. مثلاً اگر از روز اول ماه تا هفتم خون می‌دیده و پاک می‌شده اگر دو ماه از دهم تا هفدهم ماه خون ببیند و پاک شود از دهم تا هفدهم عادت او می‌شود.

(۲۶۴) زنی که معمولاً در هر ماه یک مرتبه خون می‌بیند، اگر در یک ماه دو مرتبه خون ببیند و آن خون نشانه‌های حیض را داشته باشد، اگر روزهایی که در وسط پاک بوده از ده روز کمتر نباشد، باید هر دو را حیض قرار دهد.

(۲۶۵) اگر چند روز را حیض قرار دهد و عبادت نکند، بعد بفهمد حیض نبوده است، باید نماز و روزه‌ای را که در آن روزها بجا نیاورده قضا نماید و اگر چند

روز را به گمان اینکه حیض نیست عبادت کند بعد بفهمد حیض بوده، اگر آن روز را روزه گرفته باید دوباره روزه را بگیرد و قضا نماید.

«نفاس»

(۲۶۶) از وقتی که اولین جزء بچه از شکم مادر بیرون می آید، هر خونی که زن می بیند، اگر قبل از ده روز یا سر ده روز قطع شود، خون نفاس است و زن را در حال نفاس، نفساء می گویند.

(۲۶۷) توقف در مسجد و رساندن جایی از بدن به خط قرآن و کارهای دیگری که بر حائض حرام است، بر نفساء هم حرام است و آنچه بر حائض واجب و مستحب و مکروه است، بر نفساء هم واجب و مستحب و مکروه می باشد.

(۲۶۸) طلاق دادن زنی که در حال نفاس است و نزدیکی کردن با او حرام می باشد و اگر شوهرش با او نزدیکی کند، احتیاط واجب آن است به دستوری که در احکام حیض گفته شد کفاره بدهد.

(۲۶۹) وقتی زن از خون نفاس پاک شد و خود را واری نمود و اثری از خون در باطن ندید، باید غسل کند و عبادت های خود را بجا آورد و اگر دوباره خون ببیند، اگر روزهایی که خون دیده با روزهایی که در وسط پاک بوده، روی هم ده روز یا کمتر از ده روز باشد، تمام آن نفاس است و اگر روزهایی که پاک بوده روزه گرفته باشد باید قضا نماید.

(۲۷۰) اگر خون نفاس زن از ده روز بگذرد، اگر در حیض عادت دارد به اندازه روزهای عادت او نفاس و بقیه استحاضه است و اگر عادت ندارد، تاده روز نفاس و بقیه استحاضه می باشد. و احتیاط مستحب آن است کسی که عادت دارد از روز بعد از عادت و کسی که عادت ندارد بعد از روز دهم تا روز هیجدهم زایمان، کارهای استحاضه را بجا آورد و کارهایی را که بر نفساء حرام است ترک کند.

(۲۷۱) زنی که عادت حیضش کمتر از ده روز است، اگر بیشتر از روزهای عادتش خون نفاس ببیند، باید به اندازه روزهای عادت خود نفاس قرار دهد و بعد از آن بنابر احتیاط واجب تا دو روز عبادت را ترک نماید و بعد از دو روز تا روز دهم کارهای استحاضه را بجا آورد و کارهایی را که بر نفساء حرام است ترک



نماید و اگر ده روز بگذرد، استحاضه است و باید روزهای بعد از عادت تا روز دهم را هم استحاضه قرار دهد و عبادتهایی را که در آن روزها بجا نیاورده قضا نماید. مثلاً زنی که عادت او شش روز بوده اگر بیشتر از شش روز خون ببیند، باید شش روز را نفاس قرار دهد و بنابر احتیاط واجب در روز هفتم و هشتم عبادت را ترک کند و در روز نهم و دهم کارهای استحاضه را بجا آورد و کارهایی را که بر نفاس حرام است ترک نماید و اگر بیشتر از ده روز خون دید، از روز بعد از عادت او استحاضه می باشد.

(۲۷۲) زنی که در حیض عادت دارد، اگر بعد از زائیدن، تا یک ماه یا بیشتر از یک ماه پی در پی خون ببیند، به اندازه روزهای عادت او نفاس است و ده روز از خونی که بعد از نفاس می بیند اگر چه در روزهای عادت ماهانه اش باشد، استحاضه است. مثلاً زنی که عادت حیض او از بیستم هر ماه تا بیست و هفتم آن است. اگر روز دهم ماه زائید و تا یک ماه یا بیشتر پی در پی خون دید، تا روز هفدهم نفاس و از روز هفدهم تا ده روز حتی خونی که در روزهای عادت خود که از بیستم تا بیست و هفتم است می بیند. استحاضه می باشد و بعد از گذشتن ده روز اگر خونی را که می بیند در روزهای عادتش باشد، حیض است چه نشانه های حیض را داشته باشد، یا نداشته باشد و همچنین است اگر در روزهای عادتش نباشد ولی نشانه های حیض را داشته باشد. اما اگر خونی که بعد از گذشتن ده روز از نفاس می بیند، در روزهای عادت حیض او نباشد و نشانه های حیض را هم نداشته باشد استحاضه است.

(۲۷۳) زنی که در حیض عادت ندارد، اگر بعد از زایمان تا یک ماه یا بیشتر از یک ماه خون ببیند، ده روز اول آن نفاس و ده روز دوم آن استحاضه است و خونی که بعد از آن می بیند، اگر نشانه حیض را داشته باشد حیض و گرنه آن هم استحاضه می باشد.

«استحاضه»

یکی از خونهایی که از زن خارج می شود خون استحاضه است و زن را در موقع دیدن خون استحاضه «مستحاضه» می گویند.

(۲۷۴) استحاضه سه قسم است: قلیله و متوسطه و کثیره.

استحاضه قلیله آن است که خون فقط روی پنبه‌ای را که زن داخل فرج می‌نماید آلوده کند و در آن فرو نرود.

استحاضه متوسطه آن است که خون در پنبه فرو رود، اگر چه در یک گوشه آن باشد، ولی از پنبه به دستمالی که معمولاً زن‌ها برای جلوگیری از خون می‌بندند، نرسد.

استحاضه کثیره آن است که خون، پنبه را بگیرد و به دستمال هم برسد.

«احکام استحاضه»

(۲۷۵) در استحاضه قلیله باید زن برای هر نماز یک وضو بگیرد و پنبه را عوض کند و ظاهر فرج را اگر خون به آن رسیده آب بکشد.

(۲۷۶) در استحاضه متوسطه باید زن برای نماز صبح غسل کند و تا صبح دیگر برای نمازهای خود، کارهای استحاضه قلیله را که در مسأله پیش گفته شد، انجام دهد و اگر خون قطع نشود، احتیاط مستحب آن است که برای نماز ظهر و عصر، غسل کند و اگر قبل از نماز مغرب و عشا دوباره خون بیاید، برای آنها هم غسل نماید و اگر عمداً یا از روی فراموشی برای نماز صبح غسل نکند، باید برای نماز ظهر و عصر غسل کند و اگر برای نماز ظهر و عصر غسل نکند، باید قبل از نماز مغرب و عشا غسل نماید، چه آنکه خون بیاید یا قطع شده باشد.

(۲۷۷) در استحاضه کثیره علاوه بر کارهای استحاضه متوسطه که در مسأله قبل گفته شد، باید برای هر نماز دستمال را عوض کند، یا آب بکشد و ظاهر فرج را آب بکشد و یک غسل برای نماز ظهر و عصر و یکی برای نماز مغرب و عشا بجا آورد و بین نماز ظهر و عصر فاصله نیندازد و اگر فاصله بیندازد، باید برای نماز عصر دوباره غسل کند و نیز اگر بین نماز مغرب و عشا فاصله بیندازد، باید برای نماز عشا دوباره غسل نماید.

(۲۷۸) مستحاضه متوسطه و کثیره که هم غسل می‌کند و هم وضو می‌گیرد هر کدام را اول بجا آورد صحیح است، ولی احتیاط مستحب آن است که اول وضو بگیرد.



(۲۷۹) اگر استحاضهٔ قلیله زن بعد از نماز صبح متوسطه شود، باید برای نماز ظهر و عصر غسل کند و اگر بعد از نماز ظهر و عصر متوسطه شود باید برای نماز مغرب و عشا غسل کند.

(۲۸۰) اگر استحاضهٔ قلیله یا متوسطه زن بعد از نماز صبح کثیره شود باید برای نماز ظهر و عصر یک غسل و برای نماز مغرب و عشا غسل دیگری بجا آورد و اگر بعد از نماز ظهر و عصر کثیره شود، باید برای نماز مغرب و عشا غسل نماید. (۲۸۱) مستحاضهٔ کثیره یا متوسطه اگر قبل از داخل شدن وقت نماز برای نماز غسل کند، غسل او باطل است. ولی اگر نزدیک اذان صبح برای نماز شب غسل کند و نماز شب را بخواند و همین که وقت داخل شد، فوراً نماز صبح را بخواند اشکال ندارد، ولی اگر یقین کند که بعد از غسل، دوباره خون آمده، احتیاطاً برای نماز صبح، دوباره غسل نماید.

(۲۸۲) زن مستحاضه بعد از آنکه خونش قطع شد، فقط برای نماز اولی که می خواند، باید کارهای استحاضه را انجام دهد و برای نمازهای بعد لازم نیست. (۲۸۳) اگر مستحاضه بداند که قبل از گذشتن وقت نماز به کلی پاک می شود، یا به اندازه خواندن نماز خون بند می آید، باید صبر کند و نماز را در وقتی که پاک است بخواند.

(۲۸۴) مستحاضهٔ کثیره و متوسطه وقتی به کلی از خون پاک شد باید غسل کند ولی اگر بداند از وقتی که برای نماز قبل مشغول غسل شده دیگر خون نیامده، حتی به باطن فرج، لازم نیست دوباره غسل نماید.

(۲۸۵) مستحاضهٔ قلیله بعد از وضو و مستحاضهٔ کثیره و متوسطه بعد از غسل و وضو، باید فوراً مشغول نماز شود ولی گفتن اذان و اقامه و خواندن دعاها قبل از نماز اشکال ندارد و در نماز هم می تواند کارهای مستحب مثل قنوت و غیر آن را بجا آورد، ولی اگر بعد از غسل و وضو خون نیامده است و فقط به مقدار واجبات نماز مهلت دارد، مستحبات را ترک کند.

(۲۸۶) زن مستحاضه اگر بین غسل و نماز فاصله بیندازد، باید دوباره غسل کند و بلافاصله مشغول نماز شود.

(۲۸۷) اگر در موقع غسل، خون قطع نشود غسل صحیح است. ولی اگر در بین

غسل، استحاضه متوسط کثیره شود، احتیاط واجب آن است که غسل را از سر بگیرد.

(۲۸۸) احتیاط واجب آن است که زن مستحاضه در تمام روزی که روزه است، به مقداری که می‌تواند، از بیرون آمدن خون جلوگیری کند.

(۲۸۹) روزه زن مستحاضه‌ای که غسل بر او واجب می‌باشد، در صورتی صحیح است که غسل نماز مغرب و عشاء شبی که می‌خواهد فردای آن را روزه بگیرد بجا آورد. و نیز در روز غسلهایی را که برای نمازهای روزش واجب است، انجام دهد. ولی اگر برای نماز مغرب و عشاء غسل نکند و برای خواندن نماز شب قبل از اذان صبح غسل نماید و یا به قصد احتیاط، به جهت روزه گرفتن، غسل نماید و در روز هم غسلهایی را که برای نمازهای روزش واجب است بجا آورد، روزه او صحیح است.

(۲۹۰) اگر بعد از نماز عصر، مستحاضه شود و تا غروب غسل نکند روزه او صحیح است.

(۲۹۱) اگر استحاضه قلیله زن قبل از نماز، متوسطه یا کثیره شود، باید کارهای متوسطه یا کثیره را که گفته شد انجام دهد و اگر استحاضه متوسطه، کثیره شود باید کارهای استحاضه کثیره را انجام دهد و اگر برای استحاضه متوسطه غسل کرده باشد فایده ندارد و باید دوباره برای کثیره غسل کند.

(۲۹۲) مستحاضه قلیله اگر بخواهد غیر از نماز کاری انجام دهد که شرط آن وضو داشتن است، مثلاً بخواهد جایی از بدن خود را به خط قرآن برساند، در صورتی که شرعاً بواسطه نذر مثلاً واجب شده باشد، باید وضو بگیرد و وضویی که برای نماز گرفته کافی نیست.

(۲۹۳) اگر مستحاضه غسلهای واجب خود را بجا آورد، رفتن در مسجد و توقف در آن و خواندن سوره‌ای که سجده واجب دارد و نزدیکی شوهر با او حلال می‌شود، اگر چه کارهای دیگری را که برای نماز واجب است، مثل عوض کردن پنبه و دستمال انجام نداده باشد.

(۲۹۴) اگر زن در استحاضه کثیره یا متوسطه بخواهد قبل از وقت نماز سوره‌ای را که سجده واجب دارد بخواند، یا به مسجد برود، بنابر احتیاط واجب باید غسل



نماید. و همچنین است اگر شوهرش بخواهد با او نزدیکی کند، ولی اگر بخواهد جایی از بدن خود را به خط قرآن برساند باید وضو هم بگیرد.

(۲۹۵) نماز آیات بر مستحاضه واجب است و باید برای نماز آیات هم کارهایی را که برای نماز یومیه گفته شد انجام دهد.

(۲۹۶) هرگاه در وقت نماز یومیه، نماز آیات بر مستحاضه واجب شود، اگرچه بخواهد هر دو را پشت سر هم بجا آورد، باید برای نماز آیات هم تمام کارهایی را که برای نماز یومیه او واجب است انجام دهد و نمی تواند هر دو را با یک غسل وضو بخواند.

«احکام غسل کردن»

«غسلهای مستحب»

(۲۹۷) غسلهای مستحب در شرع مقدس اسلام بسیار است و از آن جمله است:

۱ - غسل جمعه: (احتیاطاً غسل جمعه را ترک نکند) و وقت آن از اذان صبح است تا ظهر و بهتر است نزدیک ظهر بجا آورده شود و اگر تا ظهر انجام ندهد بهتر است که بدون نیت ادا و قضا تا غروب جمعه بجا آورد و اگر در روز جمعه غسل نکند مستحب است از صبح شنبه تا غروب قضای آن را بجا آورد و کسی که می داند در روز جمعه آب پیدا نخواهد کرد می تواند روز پنج شنبه غسل کند و مستحب است در موقع غسل جمعه بگوید:

«أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَاجْعَلْنِي مِنَ التَّوَابِينَ وَاجْعَلْنِي مِنَ الْمُتَطَهِّرِينَ».

۲ - غسل شب اول ماه رمضان و تمام شبهای طاق آن ماه، مثل شب سوم و پنجم و هفتم، ولی از شب بیست و یکم مستحب است همه شب غسل کند و برای غسل شب اول و پانزدهم و هفدهم و نوزدهم و بیست و یکم و بیست و سوم و بیست و پنجم و بیست و هفتم و بیست و نهم، بیشتر سفارش شده است و وقت غسل شبهای ماه رمضان تمام شب است و بهتر است مقارن غروب، بجا آورده

شود، ولی از شب بیست و یکم تا آخر ماه بهتر است غسل را بین نماز مغرب و عشا بجا آورد و نیز مستحب است در شب بیست و سوم غیر از غسل اوّل شب، یک غسل هم در آخر شب انجام دهد.

۳ - غسل روز عید فطر و عید قربان و وقت آن از اذان صبح است تا ظهر و چون احتمال می‌رود که وقت آن تا غروب باشد اگر بعد از ظهر آن را بجا آورد احتیاط آن است که به قصد رجاء باشد و بهتر است آن را پیش از نماز عید بجا آورند.

۴ - غسل شب عید فطر و وقت آن از اوّل مغرب است تا اذان صبح و بهتر است در اوّل شب بجا آورده شود.

۵ - غسل روز هشتم و نهم ذیحجه و در روز نهم بهتر است آن را نزدیک ظهر بجا آورد.

۶ - غسل روز اوّل و پانزدهم و بیست و هفتم و آخر ماه رجب.

۷ - غسل روز عید غدیر و بهتر است قبل از ظهر آن را انجام دهند.

۸ - غسل روز بیست و چهارم ذیحجه.

۹ - غسل روز پانزدهم شعبان و نهم و هفدهم ربیع الاول و روز بیست و پنجم ذیقعد.

۱۰ - غسل دادن بچه‌ای که تازه به دنیا آمده و وقت آن بعد از تولّد است تا دو سه روز که بگویند تازه به دنیا آمده و اگر تأخیر شد رجاء غسل بدهند.

۱۱ - غسل زنی که برای غیر شوهرش بوی خوش استعمال کرده است.

۱۲ - غسل کسی که در حال مستی خوابیده.

۱۳ - غسل کسی که جائی از بدنش را به بدن میّتی که غسل داده‌اند رسانده.

۱۴ - غسل کسی که در موقع گرفتن خورشید و ماه نماز آیات را عمداً نخوانده در صورتی که تمام ماه و خورشید گرفته باشد بلکه احتیاط ترک نکردن این غسل است چنانکه احتیاط آن است که به قصد مافی‌الذمه بجا آورد از جهت تأخیر نماز یا از جهت بجا آوردن قضاء نماز.

۱۵ - غسل کسی که برای تماشای دار آویخته، رفته و آن را دیده باشد ولی اگر اتفاقاً یا از روی ناچاری نگاهش بیفتد یا مثلاً برای شهادت دادن رفته باشد،



غسل مستحب نیست.

(۲۹۸) قبل از داخل شدن در حرم مکه، شهر مکه، مسجدالحرام، خانه کعبه، حرم مدینه، شهر مدینه، مسجد پیغمبر (ﷺ) و حرم ائمه (علیهم السلام) مستحب است انسان غسل کند و اگر در یک روز چند مرتبه مشرف شود، یک غسل کافی است و کسی که می خواهد در یک روز داخل حرم مکه و مسجدالحرام و خانه کعبه شود، اگر به نیت همه یک غسل کند کافی است و نیز اگر در یک روز بخواند داخل حرم مدینه و شهر مدینه و مسجد پیغمبر (ﷺ) شود، یک غسل برای همه کفایت می کند و برای زیارت پیغمبر (ﷺ) و ائمه (علیهم السلام) از دور یا نزدیک و برای حاجت خواستن از خداوند عالم و همچنین برای توبه و نشاط به جهت عبادت و برای سفر رفتن خصوصاً سفر زیارت حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) مستحب است انسان غسل کند و اگر یکی از غسلهایی را که در این مسأله گفته شد بجا آورد و بعد کاری کند که وضو را باطل می نماید مثلاً بخوابد؛ مستحب است دوباره غسل را بجا آورد.

(۲۹۹) انسان نمی تواند با غسل مستحبی؛ کاری که مانند نماز؛ وضو لازم دارد انجام دهد.

(۳۰۰) اگر چند غسل بر کسی مستحب باشد و به نیت همه، یک غسل بجا آورد کافی است.

«تیمم»

در هفت مورد به جای وضو و غسل باید تیمم کرد:
اول آنکه تهیه آب به قدر وضو یا غسل ممکن نباشد.

(۳۰۱) کسی که وقت نماز او تنگ نیست و برای تهیه آب وقت دارد، اگر یقین، یا اطمینان دارد، در محلی دورتر از مقداری که باید جستجو کند آب هست، باید برای تهیه آب برود ولی اگر گمان دارد، آب هست، رفتن به آن محل لازم نیست. دوم از موارد تیمم.

(۳۰۲) اگر بواسطه پیری، یا ترس از دزد و جانور و مانند اینها، یا نداشتن وسیله ای که آب از چاه بکشد، دسترسی به آب نداشته باشد، باید تیمم کند و همچنین است اگر تهیه کردن آب یا استعمال آن، به قدری مشقت داشته باشد که مردم تحمل آن را نکنند. سوم از موارد تیمم.

(۳۰۳) اگر از استعمال آب بر جان خود بترسد؛ یا بترسد که بواسطه استعمال آن مرض یا عیبی در او پیدا شود، یا مرضش طول بکشد، یا شدت کند. و یا به سختی معالجه شود، باید تیمم نماید ولی اگر آب گرم برای او ضرر ندارد، باید با آب گرم وضو بگیرد یا غسل کند.

چهارم از موارد تیمم.

(۳۰۴) هرگاه بترسد که اگر آب را به مصرف وضو یا غسل برساند خود او یا عیال و اولاد او، یا رفیقش و کسانی که با او مربوطند (مانند نوکر و کلفت) از تشنگی بمیرند، یا مریض شوند، یا به قدری تشنه شوند که تحمل آن مشقت دارد، باید به جای وضو و غسل تیمم نماید و نیز اگر بترسد حیوانی که مال خود او است از تشنگی تلف شود، باید آب را به آن حیوان بدهد و تیمم نماید و همچنین است اگر کسی که حفظ جان او واجب است، بطوری تشنه باشد که اگر انسان آب را به او ندهد تلف شود.

پنجم از موارد تیمم.

(۳۰۵) کسی که بدن یا لباسش نجس است و کمی آب دارد که اگر با آن وضو بگیرد یا غسل کند، برای آب کشیدن بدن یا لباس او نمی ماند، باید بدن یا لباس را آب بکشد و با تیمم نماز بخواند، ولی اگر چیزی نداشته باشد که بر آن تیمم کند، باید آب را به مصرف وضو یا غسل برساند و با بدن یا لباس نجس نماز بخواند.

ششم از موارد تیمم.

(۳۰۶) اگر غیر از آب یا ظرفی که استعمال آن حرام است آب یا ظرف دیگری ندارد، مثلاً آب یا ظرفش غصبی است و غیر از آن، آب و ظرف دیگری ندارد باید به جای وضو و غسل تیمم کند.

هفتم از موارد تیمم.

(۳۰۷) هرگاه وقت به قدری تنگ باشد که اگر وضو بگیرد، یا غسل کند تمام نماز، یا مقداری از آن بعد از وقت خوانده می شود، باید تیمم کند.

(۳۰۸) اگر انسان به قدری وقت دارد که می تواند وضو بگیرد، یا غسل کند و نماز را بدون کارهای مستحبی آن (مثل اقامه و قنوت) بخواند، باید غسل کند یا وضو بگیرد و نماز را بدون کارهای مستحبی آن بجا آورد بلکه اگر به اندازه سوره هم وقت ندارد، باید غسل کند یا وضو بگیرد و نماز را بدون سوره بخواند.

«چیزهایی که تیمم به آنها صحیح است»

(۳۰۹) تیمم به خاک و ریگ و کلوخ و سنگ صحیح است ولی احتیاط

مستحب آن است که اگر خاک ممکن باشد به چیز دیگر تیمم نکند و اگر خاک نباشد، با ریگ و اگر ریگ نباشد، با کلوخ و اگر کلوخ هم نباشد، با سنگ تیمم نماید.

(۳۱۰) تیمم بر سنگ گچ و سنگ آهک صحیح است و با بودن چیزی که تیمم بر آن صحیح است. احوط آن است که به گچ و آهک پخته تیمم نکند ولی به سنگ معدنی (مثل سنگ عقیق) تیمم باطل می باشد.

(۳۱۱) اگر خاک و ریگ و کلوخ و سنگ پیدا نشود، باید به گرد و غباری که در فرش و لباس و مانند اینها نشسته اگر ظاهر است تیمم کند و اگر گرد و غبار آنها ظاهر نیست، ولی وقتی دست به آن می زنند گرد بر می خیزد، احتیاط جمع بین تیمم به آن و تیمم به گل است و اگر اصلاً گرد پیدا نشود، باید به گل تیمم کند و اگر گل هم پیدا نشود، احتیاط آن است که نماز را بدون تیمم بخواند ولی واجب است بعداً قضای آن را بجا آورد.

(۳۱۲) اگر بتواند با تکاندن فرش و مانند آن خاک تهیه کند، در این صورت تیمم به گرد باطل است و اگر بتواند گل را خشک کند و از آن خاک تهیه نماید، در این صورت هم تیمم به گل باطل می باشد.

(۳۱۳) چیزی که بر آن تیمم می کند، باید پاک باشد و اگر چیز پاکی که تیمم به آن صحیح است ندارد، احتیاط آن است که نماز را بی تیمم بخواند ولی واجب است بعد قضای آن را بجا آورد.

(۳۱۴) تیمم به چیز غصبی، یا در فضای غصبی یا بر چیزی که در ملک غصبی است، در صورتی باطل است که انسان بداند غصب است و عمدتاً تیمم کند و اگر نداند، یا فراموش کرده باشد، تیمم صحیح است ولی اگر چیزی را خودش غصب کند و فراموش کند که غصب کرده و بر آن تیمم کند، یا ملکی را غصب نماید و فراموش کند که غصب کرده و چیزی را که بر آن تیمم می کند در آن ملک بگذارد، یا در فضای آن ملک تیمم نماید، باطل است.

(۳۱۵) چیزی که بر آن تیمم می کند، بنابر احتیاط در صورت امکان باید گردی داشته باشد که به دست بماند. و بعد از زدن دست بر آن، مستحب است دست را بتکاند که گرد آن بریزد.



«تیمم بدل از وضو»

(۳۱۶) در تیمم بدل از وضو چهار چیز واجب است:

اول: نیت. دوم: زدن کف دو دست با هم بر چیزی که تیمم به آن صحیح است.

سوم: کشیدن تمام کف هر دو دست به تمام پیشانی و دو طرف آن، از جایی که موی سر می‌روید، تا ابروها و بالای بینی و احتیاطاً باید دستها روی ابروها هم کشیده شود.

چهارم: کشیدن تمام کف دست چپ به تمام پشت دست راست و بعد از آن کشیدن تمام کف دست راست به تمام پشت دست چپ.

«تیمم بدل از غسل»

(۳۱۷) تیمم بدل از غسل مثل تیمم بدل از وضو است؛ ولی احتیاط واجب آن است که تیمم بدل از غسل را با دو ضرب انجام دهد به این نحو که: یک مرتبه دستها را به زمین بزند و به پیشانی بکشد و مرتبه دیگر دستها را به زمین بزند و به پشت دستها بکشد. بلکه احتیاط مستحب آن است که تیمم را (چه بدل از وضو باشد، چه بدل از غسل) به ترتیب زیر بجا آورد: یک مرتبه دستها را به زمین بزند و به پیشانی و پشت دستها بکشد و یک مرتبه دیگر به زمین بزند و پشت دستها را مسح نماید.

«احکام تیمم»

(۳۱۸) اگر مختصری از پیشانی و پشت دستها را مسح نکند تیمم باطل است (چه عمدأ مسح نکند، یا مسأله را نداند، یا فراموش کرده باشد) ولی دقت زیاد هم لازم نیست و همین قدر که عرفاً بگویند تمام پیشانی و پشت دست مسح شده کافی است.

(۳۱۹) برای آنکه یقین کند تمام پشت دست را مسح کرده، باید مقداری بالاتر از میچ را هم مسح نماید، ولی مسح بین انگشتان لازم نیست.

(۳۲۰) پیشانی و پشت دستها را باید از بالا به پائین مسح نماید و کارهای آن را باید پشت سر هم بجا آورد و اگر بین آنها به قدری فاصله دهد که نگویند تیمم می‌کند، باطل است.

(۳۲۱) در موقع نیت باید معین کند که تیمم او بدل از غسل است، یا بدل از وضو و اگر بدل از غسل باشد، باید آن غسل را معین نماید و اگر اشتهاً بجای بدل از وضو، بدل از غسل یا بجای بدل از غسل، بدل از وضو نیت کند، یا مثلاً در تیمم بدل از غسل جنابت، نیت تیمم بدل از غسل مس میت نماید، تیمم باطل است.

(۳۲۲) در تیمم باید پیشانی و کف دستها و پشت آنها پاک باشد و اگر کف دست نجس باشد و نتواند آن را آب بکشد، احتیاط واجب آن است که دو تیمم کند: یکی با کف دست و یکی با پشت دست یعنی پشت دست را به چیزی که تیمم به آن صحیح است بزند و به پیشانی و پشت دستها بکشد.

(۳۲۳) انسان باید برای تیمم انگشتر را از دست بیرون آورد و اگر در پیشانی یا پشت دستها یا کف آنها مانعی باشد (مثلاً چیزی به آنها چسبیده باشد) برطرف نماید.

(۳۲۴) اگر بواسطه نداشتن آب یا عذر دیگری تیمم کند، بعد از برطرف شدن عذر، تیمم او باطل می‌شود.

(۳۲۵) چیزهایی که وضو را باطل می‌کند، تیمم بدل از وضو را هم باطل می‌کند و چیزهایی که غسل را باطل می‌نماید، تیمم بدل از غسل را هم باطل می‌نماید.

(۳۲۶) کسی که نمی‌تواند غسل کند. اگر چند غسل بر او واجب باشد، می‌تواند به قصد بدل از همه، یک تیمم کند و بهتر آن است که بدل از هر غسلی یک تیمم بنماید. ولی اگر بدل از غسل جنابت تیمم کرد، دیگر بدل از سائر اغسال تیمم نکند.

(۳۲۷) کسی که نمی‌تواند غسل کند اگر بخواهد عملی را که برای آن غسل واجب است انجام دهد، باید بدل از غسل تیمم نماید و اگر نتواند وضو بگیرد و بخواهد عملی را که برای آن وضو واجب است انجام دهد، باید بدل از وضو تیمم نماید.

(۳۲۸) اگر بدل از غسل جنابت تیمم کند، نباید برای نماز وضو بگیرد ولی اگر



بدل از غسلهای دیگر تیمم کند، باید وضو بگیرد و اگر نتواند وضو بگیرد، باید تیمم دیگری هم بدل از وضو بنماید.

(۳۲۹) کسی که وظیفه اش تیمم است اگر برای کاری تیمم کند، تا تیمم و عذر او باقی است، کارهایی را که باید با وضو یا غسل انجام داد می تواند بجا آورد ولی اگر عذرش تنگی وقت بوده، یا با داشتن آب برای نماز میت یا خوابیدن، تیمم کرده فقط کاری را که برای آن تیمم نموده، می تواند انجام دهد.

«نمازهای واجب و نماز جمعه»

نمازهای واجب شش است: اوّل — نماز یومیه، دوّم — نماز آیات، سوّم — نماز میّت، چهارم — نماز طواف واجب خانه کعبه، پنجم — نماز قضای پدر و مادر که بر پسر بزرگتر واجب است، ششم — نمازی که بواسطه اجاره و نذر و قسم و عهد واجب می شود.

ولی «نماز جمعه» اگر چه در اصل نزول آن از واجبات و منکر وجوب آن کافر است ولی در زمان غیبت حضرت ولی عصر (روحی و ارواح العالمین لتراب مقدمه الفداء) چون شرائطش صددرصد محقق نمی شود مکلف می تواند آن را با همان شرائط ناقص بخواند و نماز ظهر را بنابر احتیاط واجب بعد از آن بخواند و اگر رهبر حکومت اسلامی برای مصالح سیاسی، حکم به وجوب آن را صادر کند مانند سائر احکام حکومتی و سیاسی، واجب عینی می گردد.

«نمازهای واجب یومیه»

نمازهای واجب یومیه پنج است: ظهر و عصر، هر کدام چهار رکعت. مغرب، سه رکعت. عشا، چهار رکعت. صبح، دو رکعت.

(۳۳۰) در سفر باید نمازهای چهار رکعتی را با شرائطی که گفته می شود دو رکعت خواند.



«وقت نماز ظهر و عصر»

(۳۳۱) اگر چوب یا چیزی مانند آن را، بطور عمودی در زمین صاف نصب کنند صبح که خورشید بیرون می آید، سایه آن به طرف مغرب می افتد و هر چه آفتاب بالا می آید این سایه کوتاه می شود و به آخرین درجه کوتاهی می رسد و ظهر که گذشت، سایه آن به طرف مشرق برمی گردد و هر چه خورشید رو به مغرب می رود سایه زیادتر می شود.

بنابراین وقتی سایه به آخرین درجه کوتاهی رسید و به مجردی که رو به زیاد شدن گذاشت، ظهر شرعی شده است.

(۳۳۲) چوب یا چیز دیگری را که برای معین کردن ظهر به زمین فرو می برند «شاخص» گویند.

(۳۳۳) نماز ظهر و عصر هر کدام وقت مخصوص و مشترکی دارند؛ وقت مخصوص نماز ظهر از اول ظهر است تا وقتی که از ظهر به اندازه خواندن نماز ظهر بگذرد که اگر کسی سهواً تمام نماز عصر را در این وقت بخواند، نمازش باطل است و وقت مخصوص نماز عصر موقعی است که به اندازه خواندن نماز عصر، وقت به مغرب مانده باشد که اگر کسی تا این موقع نماز ظهر را نخواند، نماز ظهر او قضا شده و باید نماز عصر را بخواند و مابین وقت مخصوص نماز ظهر و وقت مخصوص نماز عصر؛ وقت مشترک نماز ظهر و نماز عصر است که اگر کسی در این وقت اشتبهاً تمام نماز عصر را قبل از نماز ظهر بخواند، نمازش صحیح است و باید نماز ظهر را بعد از آن بجا آورد.

(۳۳۴) اگر قبل از خواندن نماز ظهر، سهواً مشغول نماز عصر شود و در بین نماز بفهمد اشتباه کرده است؛ اگر در وقت مشترک باشد؛ باید نیت را به نماز ظهر برگرداند (یعنی: نیت کند که آنچه تا حال خوانده ام و آنچه را مشغولم و آنچه بعد می خوانم همه نماز ظهر باشد) و بعد از آنکه نماز را تمام کرد، نماز عصر را بخواند و اگر در وقت مخصوص به ظهر باشد، نماز باطل است و آن را بهم می زند و هر دو نماز را به ترتیب خود بجا می آورد و هم می تواند احتیاطاً نیت را به نماز ظهر برگرداند و نماز را تمام کند، بعد هر دو نماز را به ترتیب بجا آورد.

(۳۳۵) در زمان حضور امام (علیه السلام) واجب است انسان در روز جمعه بجای نماز ظهر دو رکعت نماز جمعه بخواند و همچنین است اگر ولی فقیه و رهبر حکومت اسلامی حکم کند که باید همه نماز جمعه بخوانند، در این صورت نیز نماز جمعه واجب بر همه کس می شود و کسی حق تخلف ندارد؛ ولی اگر این حکم را نکند انسان مخیر است که یا نماز جمعه بخواند و یا نماز ظهر، اگر چه نماز جمعه افضل است.

(۳۳۶) وقت نماز جمعه از اوّل ظهر است، تا مقداری که مکلف بتواند نماز جمعه را با شرائط آن (از تحصیل طهارت از حدث و خبث و حضور در اجتماع) بجا آورد.

«وقت نماز مغرب و عشا»

(۳۳۷) مغرب موقعی است که سرخی طرف مشرق؛ که بعد از غروب آفتاب پیدا می شود، از بالای سر انسان بگذرد.

(۳۳۸) نماز مغرب و عشا هر کدام وقت مخصوص و مشترکی دارند: وقت مخصوص نماز مغرب از اوّل مغرب است، تا وقتی که از مغرب به اندازه خواندن سه رکعت نماز بگذرد، که اگر کسی مثلاً مسافر باشد و تمام نماز عشا را سهواً در این وقت بخواند باطل است و وقت مخصوص نماز عشا موقعی است که به اندازه خواندن نماز عشا به نصف شب مانده باشد، که اگر کسی تا این موقع نماز مغرب را نخواند، باید نماز عشا و بعد از آن نماز مغرب را بخواند. و بین وقت مخصوص نماز مغرب و وقت مخصوص نماز عشا وقت مشترک نماز مغرب و عشا است، که اگر کسی در این وقت اشتهاً نماز عشا را قبل از نماز مغرب بخواند و بعد از نماز ملتفت شود. نمازش صحیح است و باید نماز مغرب را بعد از آن بجا آورد.

(۳۳۹) وقت مخصوص و مشترک که معنی آن در مسأله قبل گفته شد برای اشخاص فرق می کند، مثلاً اگر به اندازه خواندن دو رکعت نماز از اوّل ظهر بگذرد وقت مخصوص نماز ظهر کسی که مسافر است تمام شده و داخل وقت مشترک می شود ولی برای کسی که مسافر نیست، باید به اندازه خواندن چهار



رکعت نماز بگذرد.

(۳۴۰) اگر قبل از خواندن نماز مغرب، سهواً مشغول نماز عشا شود و در بین نماز بفهمد که اشتباه کرده، اگر تمام آنچه را خوانده یا مقداری از آن را در وقت مشترک خوانده و به رکوع چهارم نرفته است، باید نیت را به نماز مغرب برگرداند و نماز را تمام کند و بعد نماز عشا را بخواند و اگر به رکوع رکعت چهارم رفته باشد نماز را تمام کند و بعد نماز مغرب را بخواند و بنابر احتیاط واجب نماز عشا را نیز بعد از آن دوباره بخواند.

(۳۴۱) آخر وقت نماز عشا نصف شب است و شب را بنابر احتیاط باید از اوّل غروب تا اذان صبح حساب کرد نه تا اوّل آفتاب.

(۳۴۲) اگر از روی معصیت، یا بواسطه عذری نماز مغرب یا نماز عشا را تا نصف شب نخواند، بنابر احتیاط واجب، باید تا قبل از اذان صبح بدون اینکه نیت ادا و قضا کند بجا آورد.

«وقت نماز صبح»

(۳۴۳) نزدیک اذان صبح از طرف مشرق، سفیده‌ای رو به بالا حرکت می‌کند که آن را فجر اوّل گویند؛ موقعی که آن سفیده پهن شد فجر دوّم و اوّل وقت نماز صبح است و آخر وقت نماز صبح موقعی است که آفتاب بیرون می‌آید.

«احکام وقت نماز»

(۳۴۴) موقعی انسان می‌تواند مشغول نماز شود که یقین کند، یا اطمینان کند وقت داخل شده است، یا اذان‌گوی وقت شناس مورد وثوق اذان بگوید یا دو مرد عادل به داخل شدن وقت خبر دهند.

(۳۴۵) اگر دو مرد عادل به داخل شدن وقت خبر دهند، یا انسان یقین کند که وقت نماز شده و مشغول نماز شود و در بین نماز بفهمد که هنوز وقت داخل نشده، نماز او باطل است و همچنین است اگر بعد از نماز بفهمد که تمام نماز را قبل از وقت خوانده و بنابر احتیاط اگر در بین نماز بفهمد وقت داخل شده، یا بعد از نماز بفهمد که در بین نماز وقت داخل شده بود نماز را اعاده نماید.

(۳۴۶) مستحب است انسان نماز را در اوّل وقت بخواند و راجع به آن خیلی

سفارش شده است و هر چه به اوّل وقت نزدیکتر باشد بهتر است، مگر آنکه تأخیر آن از جهتی بهتر باشد، مثلاً صبر کند که نماز را به جماعت بخواند.

(۳۴۷) هرگاه انسان عذری دارد که اگر بخواند در اوّل وقت نماز بخواند، ناچار است با تیمّم نماز بخواند اگر بداند عذر او تا آخر وقت باقی است، می تواند در اوّل وقت نماز بخواند ولی اگر احتمال دهد که عذر او از بین می رود؛ باید صبر کند تا عذرش برطرف شود، اگر عذر او برطرف نشد، در آخر وقت مطابق وظیفه اش نماز بخواند ولی در عذرهای دیگر غیر از تیمّم در هر صورت باید صبر نماید و در آخر وقت نماز را بخواند.

(۳۴۸) اگر وقت نماز وسعت دارد و طلبکار هم طلب خود را مطالبه می کند، در صورتی که ممکن است، باید اوّل قرض خود را بدهد، بعد نماز بخواند و همچنین است اگر کار واجب دیگری که باید فوراً آن را بجا آورد پیشامد کند؛ مثلاً ببیند مسجد نجس است، باید اوّل مسجد را تطهیر کند، بعد نماز بخواند و در این صورت اگر اوّل نماز بخواند؛ معصیت کرده است.

(۳۴۹) کسی که مسائل نماز و شکّیات و سهویات را نمی داند و احتمال می دهد که یکی از اینها در نماز پیش آید باید برای یاد گرفتن اینها نماز را از اوّل وقت تأخیر بیندازد ولی اگر مطمئن است که نماز را به طور صحیح تمام می کند می تواند در اوّل وقت مشغول نماز شود و چنانچه در نماز مسأله ای پیش آید که حکم آن را نمی داند جایز است به یکی از دو طرفی که احتمال آن را می دهد عمل نماید ولی باید بعد از نماز مسأله را بپرسد که اگر نمازش باطل بوده دوباره بخواند و اگر صحیح بوده اعاده لازم نیست اگر چه احتیاط مستحب آن است که نماز را در این صورت هم دوباره بخواند.

«نمازهایی که باید به ترتیب خوانده شود»

(۳۵۰) انسان باید نماز عصر را بعد از نماز ظهر و نماز عشا را بعد از نماز مغرب بخواند. و اگر عمداً نماز عصر را قبل از نماز ظهر و یا نماز عشا را قبل از نماز مغرب بخواند باطل است.

(۳۵۱) اگر به نیت نماز ظهر مشغول نماز شود و در بین نماز یادش بیاید که نماز



ظهر را خوانده است، نمی تواند نیت را به نماز عصر برگرداند، بلکه باید آن را رها کند و نماز عصر را از اوّل بخواند و همین طور است در نماز مغرب و عشا. (۳۵۲) برگرداندن از نماز قضا به نماز ادا و از نماز مستحب به نماز واجب جایز نیست.

«نمازهای مستحب»

(۳۵۳) نمازهای مستحب زیاد است و آنها را «نافله» گویند و بین نمازهای مستحبی، به خواندن نافله های شبانه روز بیشتر سفارش شده و آنها در غیر روز جمعه سی و چهار رکعت است که هشت رکعت آن نافله ظهر و هشت رکعت نافله عصر و چهار رکعت نافله مغرب و دو رکعت نشسته نافله عشا و یازده رکعت نافله شب و دو رکعت نافله صبح می باشد و چون دو رکعت نافله عشا را باید نشسته خواند، یک رکعت حساب می شود. ولی در روز جمعه بر شانزده رکعت نافله ظهر و عصر، چهار رکعت اضافه می شود.

(۳۵۴) از یازده رکعت نافله شب، هشت رکعت آن باید به نیت «نافله شب» و دو رکعت آن به نیت نماز «شفع» و یک رکعت آن، به نیت نماز «وتر» خوانده شود و هشت رکعت نافله شب و همچنین نافله ظهر و عصر و مغرب را باید مانند نماز صبح دو رکعتی بخوانند و دستور کامل نافله شب در کتابهای دعا گفته شده است که به قصد رجاء آن دعاها را می توان خواند.

(۳۵۵) نمازهای نافله را می شود نشسته خواند.

(۳۵۶) نافله ظهر و عصر و عشا را در سفر نباید خواند.

«نماز غفيله»

(۳۵۷) یکی از نمازهای مستحب، نماز غفيله است و وقت آن بنابر احتیاط پیش از آن است که سرخی طرف مغرب از بین برود و بین نماز مغرب و عشاء خوانده می شود و در رکعت اوّل آن؛ بعد از حمد باید به جای سوره این آیه را بخوانند:

«وَدَا النُّونَ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ

فَاسْتَجِبْنَا لَهُ وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْغَمِّ وَكَذَلِكَ نُنَجِّي الْمُؤْمِنِينَ.

و در رکعت دوم بعد از حمد به جای سوره این آیه را بخوانند:

«وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ وَ يَعْلَمُ مَا فِي الْبُرِّ
وَالْبَحْرِ وَ مَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا وَلَا حَبَّةٍ فِي ظُلُمَاتِ
الْأَرْضِ وَلَا رَطْبٍ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ».

و در قنوت آن بگویند:

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِمَفَاتِحِ الْغَيْبِ الَّتِي لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا أَنْتَ أَنْ
تُصَلِّيَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَنْ تَقْضِيَ لِي حَاجَتِي»

در اینجا حاجتش را نیت کند و بعد بگویند:

«اللَّهُمَّ أَنْتَ وَلِيُّ نِعْمَتِي وَالْقَادِرُ عَلَى طَلِبَتِي تَعْلَمُ حَاجَتِي
فَأَسْأَلُكَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمُ السَّلَامُ لِمَا
قَضَيْتَ لِي».

«احکام قبله»

(۳۵۸) خانه کعبه که در مکه معظمه می باشد و جای خانه تا منتهای زمین و بالای آن تا منتهای آسمان قبله است و باید روبروی آن نماز بخوانند ولی کسی که دور است، اگر طوری بایستد که بگویند رو به قبله نماز می خواند کافی است. و همچنین است کارهای دیگری که باید رو به قبله انجام گیرد.

(۳۵۹) کسی که نماز واجب را ایستاده می خواند، باید صورت و سینه و شکم و جلوی پاهای او رو به قبله باشد و بنابر احتیاط واجب انگشتان پای او هم رو به قبله باشد.

(۳۶۰) نماز احتیاط و سجده و تشهد فراموش شده و سجده سهو را نیز باید رو به قبله بجا آورد.

(۳۶۱) نماز مستحبی را می شود در حال راه رفتن و سواره خواند و اگر انسان در این دو حال، نماز مستحب بخواند، لازم نیست رو به قبله باشد.

(۳۶۲) کسی که می خواهد نماز بخواند، باید برای پیدا کردن قبله کوشش نماید، تا یقین کند قبله کدام طرف است و اگر نتواند یقین پیدا کند؛ باید به گمانی که از



محراب مسجد مسلمانان یا قبرهای آنان یا از راههای دیگر پیدا می شود عمل نماید، حتی اگر از گفته فاسق یا کافری که بواسطه قواعد علمی قبله را می شناسد گمان به قبله پیدا کند کافی است.

(۳۶۳) کسی که گمان به قبله دارد، اگر بتواند گمان قوی تری پیدا کند نمی تواند به گمان خود عمل نماید، مثلاً اگر میهمان از گفته صاحب خانه گمان به قبله پیدا کند ولی بتواند از راه دیگری گمان قوی تری پیدا کند، نباید به حرف او عمل نماید.

(۳۶۴) اگر به هیچ وسیله نتوانست قبله را پیدا کند یا با اینکه کوشش کرده گمانش به طرفی نمی رود باید به چهار طرف نماز بخواند و اگر وقت کم دارد باید به اندازه ای که وقت دارد نماز بخواند و اگر بخواهد کاری غیر از نماز انجام دهد که باید رو به قبله باشد مانند ذبح گوسفند باید به گمان عمل نماید و اگر گمان ممکن نیست به هر طرف که انجام دهد صحیح است.

«احکام پوشانیدن بدن در نماز»

(۳۶۵) مرد باید در حال نماز (اگر چه کسی او را نمی بیند) عورتین خود را بپوشاند و بهتر است که از ناف تا زانو را بپوشاند.

(۳۶۶) زن باید در موقع نماز تمام بدن حتی سر و موی خود را بپوشاند ولی پوشاندن صورت به مقداری که در وضو شسته می شود و دستها تا میچ و پاها تا میچ پا لازم نیست اما برای آنکه یقین کند که مقدار واجب را پوشانده است؛ باید مقداری از اطراف صورت و قدری پائین تر از میچ را هم بپوشاند.

(۳۶۷) موقعی که انسان قضای سجده فراموش شده یا تشهّد فراموش شده و یا سجده سهو واجب را بجا می آورد، باید خود را مثل موقع نماز بپوشاند.

(۳۶۸) کسی که می خواهد نماز بخواند، اگر برای پوشاندن خود حتی برگ درخت و علف نداشته باشد و یا گودالی هم که در آن بایستد پیدا نکند و احتمال ندهد که تا آخر وقت چیزی پیدا کند که خود را با آن بپوشاند، در صورتی که احتمال بدهد نگاه کننده ای او را می بیند، نشسته نماز بخواند و برای رکوع و سجود به قدری خم شود که عورتش پیدا نباشد و برای سجود کمی بیشتر از رکوع

خم شود و مهر را بالا بیاورد و پیشانی را بر آن بگذارد و اگر اطمینان دارد نگاه‌کننده‌ای او را نمی‌بیند، می‌تواند اکتفا کند به نماز ایستاده با اشاره سر برای رکوع و سجود.

«احکام لباس نمازگزار»

(۳۶۹) لباس نمازگزار شش شرط دارد: اول - آنکه باید پاک باشد. دوم - آنکه باید مباح باشد. سوم - آنکه از اجزاء مردار نباشد. چهارم - آنکه از حیوان حرام گوشت نباشد. پنجم و ششم - آنکه اگر نمازگزار مرد است، لباس او ابریشم خالص و طلا بافت نباشد. و تفصیل اینها در مسائل آینده گفته می‌شود.

(۳۷۰) شرط اول: لباس نمازگزار پاک باشد و اگر کسی در حال اختیار با بدن یا لباس نجس نماز بخواند، نمازش باطل است.

(۳۷۱) اگر نداند که بدن یا لباسش نجس است و بعد از نماز بفهمد، نماز او صحیح است ولی احتیاط مستحب آن است که اگر وقت دارد دوباره آن نماز را بخواند.

(۳۷۲) اگر فراموش کند که بدن یا لباسش نجس است و در بین نماز یا بعد از آن یادش بیاید، باید نماز را دوباره بخواند و اگر وقت گذشته، قضا نماید.

(۳۷۳) کسی که در وسعت وقت مشغول نماز است، اگر در بین نماز بدن یا لباس او نجس شود و قبل از آنکه چیزی از نماز را با نجاست بخواند، ملتفت شود که نجس شده؛ یا بفهمد بدن یا لباس او نجس است و شک کند که همان وقت نجس شده یا از قبل نجس بوده، در صورتی که آب کشیدن بدن یا لباس، یا عوض کردن لباس، یا بیرون آوردن آن، نماز را بهم نمی‌زند، باید در بین نماز بدن یا لباس را آب بکشد، یا لباس را عوض نماید، یا اگر چیز دیگری عورت او را پوشانده، لباس را بیرون آورد، ولی اگر طوری باشد که اگر بدن یا لباس را آب بکشد، یا لباس را عوض کند، یا بیرون آوردن لباس، نماز را بهم بزند و یا اگر لباس را بیرون آورد عورتش برهنه می‌ماند، باید نماز را رها کند و با بدن و لباس پاک نماز بخواند.

(۳۷۴) کسی که در تنگی وقت مشغول نماز است، اگر در بین نماز بدن او نجس



شود و قبل از آنکه چیزی از نماز را با نجاست بخواند ملتفت شود که نجس شده، یا بفهمد بدن او نجس است و شک کند که همان وقت نجس شده یا از قبل نجس بوده، در صورتی که آب کشیدن بدن نماز را بهم نمی‌زند، باید آب بکشد و اگر نماز را بهم می‌زند و به قدر تطهیر و درک یک رکعت هم وقت ندارد؛ باید با همان حال نماز را تمام کند و نماز او صحیح است.

(۳۷۵) کسی که در پاک بودن بدن یا لباس خود شک دارد، اگر نماز بخواند و بعد از نماز بفهمد که بدن یا لباسش نجس بوده، نماز او صحیح است.

(۳۷۶) اگر لباس را آب بکشد و یقین کند که پاک شده است و با آن نماز بخواند و بعد از نماز بفهمد پاک نشده نمازی را که خوانده صحیح است.

(۳۷۷) اگر نجس بودن چیزی را فراموش کند و بدن یا لباسش با رطوبت به آن برسد و در حال فراموشی نماز بخواند و بعد از نماز یادش بیاید؛ نماز او صحیح است. ولی اگر بدنش با رطوبت به چیزی که نجس بودن آن را فراموش کرده برسد و بدون اینکه خود را آب بکشد، غسل کند و نماز بخواند، غسل و نمازش باطل است و نیز اگر جائی از اعضاء وضو با رطوبت به چیزی که نجس بودن آن را فراموش کرده برسد و قبل از آنکه آنجا را آب بکشد وضو بگیرد و نماز بخواند، وضو و نمازش باطل می‌باشد.

(۳۷۸) کسی که غیر از لباس نجس لباس دیگری ندارد، مختار است با همان لباس نماز بخواند یا نماز را به دستوری که برای برهنگان گفته شد بجا آورد ولی اگر بواسطه سرما و مانند آن نمی‌تواند لباسش را بیرون آورد، باید با لباس نجس نماز بخواند و نماز او صحیح است.

(۳۷۹) شرط دوم: لباس نمازگزار باید مباح باشد و کسی که می‌داند پوشیدن لباس غضبی حرام است؛ اگر عمداً در لباس غضبی یا در لباسی که نخ یا تکه یا چیز دیگر آن غضبی است نماز بخواند، باطل است.

(۳۸۰) اگر کسی برای حفظ جانش با لباس غضبی نماز بخواند؛ یا مثلاً برای اینکه دزد لباس غضبی را نبرد با آن نماز بخواند، نمازش صحیح است.

(۳۸۱) اگر با عین پولی که خمس یا زکات آن را نداده لباس بخرد و با آن نماز بخواند نمازش باطل است.

(۳۸۲) شرط سوّم: لباس نمازگزار باید از اجزاء حیوان مرده‌ای که خون جهنده دارد نباشد، بلکه اگر از حیوان مرده‌ای که مانند ماهی و مار خون جهنده ندارد لباس تهیه کنند، احتیاط واجب آن است که با آن نماز نخواند.

(۳۸۳) هرگاه چیزی از مردار مانند گوشت و پوست آن، که روح داشته همراه نمازگزار باشد، اگر چه لباس او نباشد نمازش باطل است.

(۳۸۴) اگر چیزی از مردار حلال گوشت مانند مو و پشم که روح ندارد همراه نمازگزار باشد؛ یا با لباسی که از آنها تهیه کرده‌اند، نماز بخواند نمازش صحیح است.

(۳۸۵) شرط چهارم: لباس نمازگزار باید از حیوان حرام گوشت نباشد و اگر مویی از آن هم همراه او باشد؛ نمازش باطل است.

(۳۸۶) اگر آب دهان یا بینی یا رطوبت دیگری از حیوان حرام گوشت مانند گربه بر بدن یا لباس نمازگزار باشد، اگر تر باشد نماز باطل و اگر خشک شده و عین آن برطرف شده باشد، نماز صحیح است.

(۳۸۷) اگر مو و عرق و آب دهان انسان مسلمانی بر بدن یا لباس نمازگزار باشد، اشکال ندارد و همچنین است اگر مروارید و موم و عسل همراه او باشد.

(۳۸۸) اگر شک داشته باشد که لباسی از حیوان حلال گوشت است یا حرام گوشت، چه در مملکت اسلامی تهیه شده باشد یا در غیر ممالک اسلامی، می‌تواند با آن نماز بخواند.

(۳۸۹) تکمۀ صدفی و مانند آن که معلوم نیست از حیوان حرام گوشت است نماز خواندن با آن مانعی ندارد.

(۳۹۰) پوشیدن خز خالص در نماز اشکال ندارد.

(۳۹۱) اگر با لباسی که نمی‌داند یا فراموش کرده که از حیوان حرام گوشت است نماز بخواند بنابر احتیاط مستحب آن نماز را دوباره بخواند.

(۳۹۲) شرط پنجم: پوشیدن لباس طلا بافت در هر حال برای مرد حرام و نماز با آن باطل است، ولی برای زن در نماز و غیر نماز اشکال ندارد.

(۳۹۳) زینت کردن به طلا (مثل آویختن زنجیر طلا به سینه و انگشتر طلا به دست کردن و بستن ساعت مچی طلا و بالاخره زینت طلا) برای مرد حرام و نماز



خواندن با آنها هم باطل است ولی زینت کردن به طلا، برای زن در نماز و غیر نماز اشکال ندارد.

(۳۹۴) شرط ششم: لباس مرد نمازگزار حتی عرقچین او نباید ابریشم خالص باشد و در غیر نماز هم پوشیدن آن برای مرد حرام است.

(۳۹۵) اگر آستر تمام لباس یا آستر مقداری از آن که زیاده‌تر از چهار انگشت بسته است ابریشم خالص باشد، پوشیدن آن برای مرد حرام و نماز در آن باطل است.

(۳۹۶) دستمال ابریشمی و مانند آن اگر در جیب مرد باشد اشکال ندارد.

(۳۹۷) پوشیدن لباس ابریشمی برای زن، در نماز و غیر نماز اشکال ندارد.

(۳۹۸) پوشیدن لباس غصبی و ابریشمی خالص و طلا بافت و لباسی که از مردار تهیه شده در حال ناچاری مانعی ندارد. و نیز کسی که ناچار است لباس بپوشد و لباس دیگری غیر از اینها ندارد، می‌تواند با این لباسها نماز بخواند.

(۳۹۹) اگر غیر از لباس غصبی و لباسی که از مردار تهیه شده، لباس دیگری ندارد و ناچار نیست لباس بپوشد، باید به دستوری که برای برهنگان گفته شد نماز بخواند.

«مواردی که لازم نیست بدن و لباس نمازگزار پاک باشد»

(۴۰۰) در سه صورت اگر بدن یا لباس نمازگزار نجس باشد، نماز او صحیح است:

اول: آنکه بواسطه زخم یا جراحت یا دملی که در بدن او است، لباس یا بدنش به خون آلوده شده باشد.

دوم: آنکه بدن یا لباس او به مقدار کمتر از درهم (که تقریباً به اندازه یک سکه آزادی می‌شود) به خون آلوده باشد.

سوم: آنکه ناچار باشد با بدن یا لباس نجس نماز بخواند.

و در دو صورت اگر لباس نمازگزار نجس باشد، نماز او صحیح است:

اول: آنکه لباسهای کوچک او مانند جوراب و عرقچین نجس باشد.

دوم: آنکه لباس زنی که پرستار بچه است نجس شده باشد.

(۴۰۱) اگر سر سوزنی خون حیض، یا نفاس، یا استحاضه، یا خون سگ یا

خوک یا کافر، یا مردار، یا حیوان حرام گوشت در بدن، یا لباس نمازگزار باشد نماز او باطل است. ولی خونهای دیگر مثل خون بدن انسان یا خون حیوان حلال گوشت اگر چه در چند جای بدن و لباس باشد در صورتی که روی هم کمتر از درهم باشد، (که تقریباً به اندازه یک سکه بهار آزادی می شود) نماز خواندن با آن اشکال ندارد.

(۴۰۲) خونی که به لباس بی آستر بریزد و به پشت آن برسد، یک خون حساب می شود ولی اگر پشت آن، جدا خونی شود و بواسطه اتصال یک خون حساب نشود، باید هر کدام را جدا حساب نمود پس اگر خونی که در پشت و روی لباس است روی هم کمتر از درهم باشد، نماز با آن صحیح و اگر بیشتر باشد، نماز با آن باطل است.

(۴۰۳) اگر خون بدن یا لباس کمتر از درهم باشد و رطوبتی مسری به آن برسد در صورتی که آب در خون مستهلک شود نماز با آن اشکالی ندارد ولی اگر مستهلک نشود نماز با آن باطل است.

(۴۰۴) احتیاط مستحب آن است که چیز نجس که ساتر عورت نباشد مانند دستمال و کلید و چاقوی نجس همراه نمازگزار نباشد.

(۴۰۵) مردی که پرستار بچه است اگر لباسش به بول بچه نجس شود نمی تواند با آن لباس نماز بخواند.

«مستحبات لباس نمازگزار»

(۴۰۶) چند چیز در لباس نمازگزار مستحب است که از آن جمله است: عمامه، پوشیدن عبا و لباس سفید و پاکیزه ترین لباسها و استعمال بوی خوش و دست کردن انگشتی عقیق و برداشتن زینت متناسب.

«مکروهات لباس نمازگزار»

(۴۰۷) چند چیز در لباس نمازگزار مکروه است و از آن جمله است: پوشیدن لباس سیاه و چرک و تنگ و لباسی که نقش صورت دارد و نیز باز بودن تکه های لباس و دست کردن انگشتی که نقش صورت دارد.



«مسائل مکان نمازگزار»

مکان نمازگزار هفت شرط دارد:

شرط اول: آنکه مباح باشد.

(۴۰۸) نماز خواندن در ملک غصبی اگر چه روی فرش و تخت و مانند اینها باشد، باطل است ولی نماز خواندن در زیر سقف غصبی و خیمه غصبی مانعی ندارد.

(۴۰۹) کسی که در مسجد نشسته و یا رحل گذاشته اگر دیگری جای او را غصب کند و در آن جا نماز بخواند نمازش باطل است.

(۴۱۰) اگر با عین پولی که خمس و زکات آن را نداده ملکی بخرد، تصرف او در آن ملک حرام و نمازش هم در آن باطل است.

(۴۱۱) تصرف در ملک میتی که خمس یا زکات بدهکار است، حرام و نماز در آن باطل است ولی اگر بدهی او را بدهند یا ضامن شوند که ادا نمایند، به نحوی که دین از عهده میت ساقط شود، جایز است و اگر عین زکات یا خمس در مال میت موجود باشد فقط تصرف و نماز در آن عین قبل از ادا جایز نیست ولی تصرف و نماز در غیر آن اشکال ندارد.

(۴۱۲) در زمین بسیار وسیعی که برای بیشتر مردم مشکل است موقع نماز از آنجا به جای دیگر بروند، بی اجازه مالک می شود نماز خواند ولی اگر بداند که مالک زمین راضی نیست احوط آن است که در آنجا نماز نخواند.

شرط دوم: آنکه جای نمازگزار بی حرکت باشد.

(۴۱۳) مکان نمازگزار باید بی حرکت باشد و اگر بواسطه تنگی وقت یا جهت دیگر ناچار باشد در جایی که حرکت دارد، مانند اتومبیل و کشتی و ترن نماز بخواند، به قدری که ممکن است، باید در حال حرکت چیزی نخواند و اگر آنها از قبله به طرف دیگر حرکت کنند، به طرف قبله برگردد.

(۴۱۴) نماز خواندن در اتومبیل و کشتی و ترن و مانند اینها، وقتی ایستاده اند و روی تخت و امثال آن که مختصر حرکتی دارد، مانعی ندارد.

شرط سوم: آنکه در جایی که ماندن در آن محل حرام است، مثل زیر سقفی که

نزدیک است خراب شود یا محلی که نمازگزار به حرام می افتد نباید نماز بخواند. (۴۱۵) بودن مرد و زن نامحرم در اتاقی که کسی در آنجا نیست و کسی هم نمی تواند وارد شود حرام است و نمازشان هم در آنجا صحیح نیست ولی اگر یکی از آنان مشغول نماز باشد و دیگری که با او نامحرم است وارد شود نماز او اشکال ندارد.

(۴۱۶) اگر زن در نماز جلوتر از مرد یا محاذی با او بایستد، نماز هر دو صحیح است و بهتر است زن طوری بایستد که جای سجده او کمی از جای ایستادن مرد عقب تر باشد.

شرط چهارم: آنکه روی چیزی که ایستادن و نشستن روی آن حرام است، مثل فرشی که اسم خدا بر آن نوشته شده نماز نخواند.

شرط پنجم: آنکه مساوی یا جلوتر از قبر پیغمبر و ائمه (علیهم السلام) نماز نخواند. (۴۱۷) خواندن نماز مستحب، در خانه کعبه و بر بام آن اشکال ندارد بلکه مستحب است در داخل خانه مقابل هر رکنی دو رکعت نماز بخوانند.

شرط ششم: آنکه مکان نمازگزار اگر نجس است بطوری تر نباشد که رطوبت آن به بدن یا لباس او برسد، ولی جائی که پیشانی را بر آن می گذارد اگر نجس باشد، اگر چه خشک هم باشد نماز باطل است. و احتیاط مستحب آن است که مکان نمازگزار اصلاً نجس نباشد.

شرط هفتم: آنکه جای پیشانی نمازگزار از جای زانوها و سر انگشتان پای او بیش از چهار انگشت بسته پست تر یا بلندتر نباشد و تفصیل این مسأله در احکام سجده گفته می شود.

«جاهائی که نماز خواندن در آن مستحب است»

(۴۱۸) در شرع مقدّس اسلام بسیار سفارش شده است؛ که نماز را در مسجد بخوانند و بهتر از همه مسجدها مسجدالحرام است و بعد از آن مسجد پیغمبر (صلی الله علیه و آله) و بعد از آن مسجد کوفه و بعد از آن مسجد بیت المقدّس و بعد از آن مسجد جمکران و بعد مسجد سهله و بعد از آن مسجد جامع هر شهر و بعد از آن مسجد محله و بعد از آن مسجد بازار است.

(۴۱۹) نماز در حرم ائمه (علیهم السلام) مستحب بلکه بهتر از مسجد است و نماز در حرم مطهر حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) برابر با دویست هزار نماز است.
(۴۲۰) زیاد رفتن به مسجد و رفتن در مسجدی که نمازگزار ندارد؛ مستحب است و همسایه مسجد اگر عذری نداشته باشد، مکروه است در غیر مسجد نماز بخواند.

(۴۲۱) مستحب است انسان با کسی که در مسجد (روی بی اعتنائی به ثوابهای نماز خواندن در مسجد) حاضر نمی شود غذا نخورد و در کارها با او مشورت نکند و همسایه او نشود و از او زن نگیرد و به او زن ندهد.

«احکام مسجد»

(۴۲۲) نجس کردن زمین و سقف و بام و طرف داخل دیوار مسجد حرام است و هر کس بفهمد که نجس شده است باید فوراً نجاست آن را برطرف کند. و احتیاط واجب آن است که طرف بیرون دیوار مسجد را هم نجس نکنند و اگر نجس شود نجاستش را برطرف نمایند.

(۴۲۳) نجس کردن حرم ائمه اطهار (علیهم السلام) حرام است و اگر نجس شود، تطهیر آن واجب است.

(۴۲۴) وقتی انسان وارد مسجد می شود، مستحب است دو رکعت نماز به قصد تحیت و احترام مسجد بخواند و اگر نماز واجب یا مستحب دیگری هم بخواند کافی است.

(۴۲۵) راه دادن بچه و دیوانه به مسجد مکروه است و کسی که پیاز و سیر و مانند اینها خورده که بوی دهانش مردم را اذیت می کند مکروه است به مسجد برود.

«اذان و اقامه»

(۴۲۶) برای مرد و زن مستحب است قبل از نمازهای واجب یومیه اذان و اقامه بگویند، ولی قبل از نمازهای واجب غیر یومیه مثل نماز آیات، مستحب است سه مرتبه بگویند: «الصَّلَاةُ».

(۴۲۷) اذان بیست جمله است: «اللَّهُ أَكْبَرُ» چهار مرتبه، «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» دو مرتبه، «أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ» دو مرتبه، «أَشْهَدُ أَنَّ عَلِيًّا وَلِيُّ اللَّهِ» دو مرتبه، «حَيَّ عَلَى الصَّلَاةِ» دو مرتبه، «حَيَّ عَلَى الْفَلَاحِ» دو مرتبه، «حَيَّ عَلَى خَيْرِ الْعَمَلِ» دو مرتبه، «اللَّهُ أَكْبَرُ» دو مرتبه، «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» دو مرتبه.

و اقامه نوزده جمله است: دو مرتبه «اللَّهُ أَكْبَرُ» از اول اذان و یک مرتبه «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» از آخر آن کم می شود و بعد از گفتن «حَيَّ عَلَى خَيْرِ الْعَمَلِ» باید دو مرتبه «قَدْ قَامَتِ الصَّلَاةُ» اضافه نمود.

(۴۲۸) در پنج نماز اذان ساقط می شود:

اول: نماز عصر روز جمعه.

دوم: نماز عصر روز عرفه که روز نهم ذیحجه است.

سوم: نماز عشاء شب عید قربان برای کسی که در مشعرالحرام باشد.

چهارم: نماز عصر و عشاء زن مستحاضه.

پنجم: نماز عصر و عشاء کسی که نمی تواند از بیرون آمدن بول و غائط، خودداری کند.

و در این پنج نماز در صورتی اذان ساقط می شود، که با نماز قبلی هیچ فاصله نشود، یا فاصله کمی بین آنها باشد و فاصله شدن نافله کافی است برای عدم سقوط اذان.

(۴۲۹) اگر برای نماز جماعتی اذان و اقامه گفته باشند؛ کسی که با آن جماعت نماز می خواند، نباید برای نماز خود اذان و اقامه بگوید.

(۴۳۰) اگر برای خواندن نماز به مسجد برود و ببیند جماعت تمام شده، تا وقتی که صفها بهم نخورده و جمعیت متفرق نشده، می تواند برای نماز خود، اذان و اقامه نگوید.

(۴۳۱) کسی که اذان و اقامه دیگری را می شنود مستحب است هر قسمتی را که می شنود او هم آن را بگوید.

(۴۳۲) اقامه باید بعد از اذان گفته شود و اگر قبل از اذان بگویند صحیح نیست.

(۴۳۳) اگر کلمات اذان و اقامه را بدون ترتیب بگوید، مثلاً «حَيَّ عَلَى الْفَلَاحِ» را قبل از «حَيَّ عَلَى الصَّلَاةِ» بگوید؛ باید از جائی که ترتیب بهم خورده دوباره بگوید.



(۴۳۴) مستحب است انسان در موقع گفتن اذان، رو به قبله بایستد و با وضو یا غسل باشد و دستها را به گوش بگذارد و صدا را بلند نماید و بکشد، بین جمله‌های اذان کمی فاصله دهد و بین آنها حرف نزند و اما در اقامه باید با طهارت باشد بلکه بنابر احتیاط لازم رو به قبله و ایستاده باشد.

(۴۳۵) مستحب است بین اذان و اقامه یک قدم بردارد، یا قدری بنشیند، یا سجده کند، یا ذکر بگوید، یا دعا بخواند، یا قدری ساکت باشد، یا حرفی نزند یا دو رکعت نماز بخواند ولی حرف زدن بین اذان و اقامه نماز صبح و نماز خواندن بین اذان و اقامه نماز مغرب مستحب نیست.

(۴۳۶) مستحب است کسی را که برای گفتن اذان معین می‌کنند، عادل و وقت شناس و صدایش بلند و خوب باشد و اذان را در جای بلند بگوید.

«واجبات نماز»

واجبات نماز یازده چیز است: اوّل - نیت، دوّم - قیام، (یعنی: ایستادن). سوّم - تکبیرة الاحرام، (یعنی: گفتن الله اکبر در اوّل نماز). چهارم - رکوع، پنجم - سجود، ششم - قرائت، هفتم - ذکر، هشتم - تشهد، نهم - سلام، دهم - ترتیب، یازدهم - موالات، (یعنی: پی در پی بودن اجزاء نماز).

(۴۳۷) بعضی از واجبات نماز رکن است، یعنی: اگر انسان آنها را بجا نیاورد، یا در نماز اضافه کند، عمدّاً باشد یا اشتهاً، نماز باطل می‌شود و بعضی دیگر رکن نیست، یعنی: اگر عمدّاً کم یا زیاد شود، نماز باطل می‌شود ولی اگر اشتهاً کم یا زیاد گردد، نماز باطل نمی‌شود.

و رکن نماز پنج چیز است: اوّل - نیت. دوّم - تکبیرة الاحرام. سوّم - قیام در موقع گفتن تکبیرة الاحرام و قیام متّصل به رکوع، (یعنی: ایستادن قبل از رکوع). چهارم - رکوع. پنجم - دو سجده از یک رکعت.

«مسائل نیت»

(۴۳۸) انسان باید نماز را به نیت قربت، (یعنی: برای انجام فرمان خداوند عالم) بجا آورد و لازم نیست نیت را از قلب خود بگذرانند یا مثلاً به زبان بگویند که

چهار رکعت نماز ظهر می‌خوانم قربۀ الی الله بلکه در نماز احتیاط، لازم است که به زبان نگوید.

(۴۳۹) انسان باید از اوّل تا آخر نماز به نیت خود باقی باشد، پس اگر در بین نماز به طوری غافل شود که اگر بپرسند: چه می‌کنی؟ نداند چه بگوید نمازش باطل است.

(۴۴۰) انسان باید فقط برای انجام امر خداوند عالم نماز بخواند؛ پس کسی که ریا کند، یعنی: برای نشان دادن به مردم، نماز و یا بعضی از قسمتهای نماز را بخواند، نمازش باطل است خواه فقط برای مردم باشد، یا خدا و مردم هر دو را در نظر بگیرد.

(۴۴۱) اگر قسمتی از نماز را برای غیر خدا بجا آورد، نمازش باطل است؛ چه آن قسمت، واجب باشد مثل حمد و سوره، چه مستحب باشد مانند قنوت و لکن در مستحب احتیاط لازم آن است که نماز را تمام و دوباره اعاده نماید بلکه اگر تمام نماز را برای خدا بجا آورد ولی برای نشان دادن به مردم در جای مخصوصی مثل مسجد یا در وقت مخصوصی مثل اوّل وقت؛ یا به طرز مخصوصی مثلاً با جماعت نماز بخواند نمازش باطل است. ولی اگر چون در میان مردم می‌رود به خاطر مردم مثلاً لباس خوب و یا مرتّب بپوشد اشکالی ندارد.

«مسائل تکبیرة الاحرام»

(۴۴۲) گفتن «الله اکبر» در اوّل هر نماز، واجب و رکن است.

(۴۴۳) موقع گفتن تکبیرة الاحرام باید بدن آرام باشد و اگر عمداً در حالی که بدنش حرکت دارد، تکبیرة الاحرام را بگوید تکبیرة الاحرام باطل است.

(۴۴۴) مستحب است موقع گفتن تکبیر اوّل نماز و تکبیرهای بین نماز دستها را تا مقابل گوشها بالا ببرد.

(۴۴۵) اگر شک کند که تکبیرة الاحرام را گفته یا نه، اگر مشغول خواندن چیزی شده، به شک خود اعتنا نکند و اگر چیزی نخوانده، باید تکبیر را بگوید.



«مسائل قیام»

(۴۴۶) قیام در موقع گفتن تکبیرة الاحرام و قیام قبل از رکوع که آن را قیام متصل به رکوع می‌گویند رکن است، ولی قیام در موقع خواندن حمد و سوره و قیام بعد از رکوع رکن نیست و اگر کسی آن را از روی فراموشی ترک کند نمازش صحیح است.

(۴۴۷) اگر رکوع را فراموش کند و بعد از حمد و سوره بنشیند و یادش بیاید که رکوع نکرده، باید بایستد و به رکوع رود و اگر بدون اینکه بایستد به حال خمیدگی به رکوع برگردد، چون قیام متصل به رکوع را بجا نیاورده، نماز او باطل است.

(۴۴۸) موقعی که ایستاده است؛ باید بدن را حرکت ندهد و به طرفی خم نشود و به جایی تکیه نکند ولی اگر از روی ناچاری باشد، یا در حال خم شدن برای رکوع پاها را حرکت دهد اشکال ندارد.

(۴۴۹) موقعی که انسان در نماز مشغول خواندن چیزی است حتی موقع گفتن ذکرهای مستحبی نماز، باید بدنش آرام باشد. و در موقعی که می‌خواهد کمی جلو یا عقب رود، یا کمی بدن را به طرف راست یا چپ حرکت دهد، باید چیزی نگوید ولی «بِحَوْلِ اللَّهِ وَ قُوَّتِهِ أَقُومُ وَأَقْعُدُ» را باید در حال برخاستن و ایستادن بگوید.

(۴۵۰) حرکت دادن دست و انگشتان در موقع خواندن حمد و سوره اشکال ندارد.

(۴۵۱) اگر در بین نماز از ایستادن عاجز شود، باید بنشیند و اگر از نشستن هم عاجز شود، باید بخوابد، ولی تا بدنش آرام نگرفته باید چیزی نخواند.

(۴۵۲) تا انسان می‌تواند که ایستاده نماز بخواند، نباید بنشیند مثلاً کسی که در موقع ایستادن، بدنش حرکت می‌کند، یا مجبور است به چیزی تکیه دهد، یا بدنش را کج کند، یا خم شود یا پاها را بیشتر از معمول باز بگذارد، باید به هر طور که می‌تواند بایستد و نماز بخواند ولی اگر به هیچ قسم حتی مثل حال رکوع هم نتواند بایستد، باید راست بنشیند و نشسته نماز بخواند.

(۴۵۳) تا انسان می‌تواند بنشیند نباید خوابیده نماز بخواند و اگر نتواند راست بنشیند؛ باید هر طور که می‌تواند بنشیند و اگر به هیچ قسم نمی‌تواند بنشیند باید به

طوری که در احکام قبله گفته شد، به پهلوی راست بخوابد و اگر نمی تواند به پهلوی چپ و اگر آن هم ممکن نیست به پشت بخوابد؛ به طوری که کف پاهای او رو به قبله باشد.

(۴۵۴) اگر انسان احتمال بدهد که تا آخر وقت می تواند ایستاده نماز بخواند بنابر احتیاط لازم باید نماز را تأخیر بیندازد. پس اگر نتوانست بایستد، در آخر وقت مطابق وظیفه اش نماز بجا آورد.

(۴۵۵) مستحب است در حال ایستادن، بدن را راست نگه دارد، شانه ها را پائین بیندازد؛ دستها را روی رانها بگذارد، انگشتها را بهم بچسباند، جای سجده را نگاه کند، سنگینی بدن را بطور مساوی روی دو پا بیندازد، با خضوع و خشوع باشد پاها را پس و پیش نگذارد، اگر مرد است پاها را از سه انگشت باز تا یک وجب فاصله دهد و اگر زن است پاها را بهم بچسباند.

«مسائل قرائت»

(۴۵۶) در رکعت اول و دوم نمازهای واجب یومیه، انسان باید اول حمد و بعد از آن یک سوره تمام بخواند.

(۴۵۷) اگر وقت نماز تنگ باشد، یا انسان ناچار شود که سوره را نخواند مثلاً بترسد که اگر سوره را بخواند، دزد یا درنده. یا چیز دیگری به او صدمه بزند، نباید سوره را بخواند.

(۴۵۸) اگر حمد و سوره یا یکی از آنها را فراموش کند و بعد از رسیدن به رکوع بفهمد، نمازش صحیح است ولی باید سجده سهو کند.

(۴۵۹) اگر در نماز فریضه یکی از چهار سوره ای را که آیه سجده دارد، عمدتاً بخواند نمازش باطل است.

(۴۶۰) در نماز مستحب، خواندن سوره لازم نیست، اگر چه آن نماز بواسطه نذر کردن واجب شده باشد، ولی در بعضی از نمازهای مستحبی مثل نماز وحشت که سوره مخصوصی دارد، اگر بخواهد به دستور آن نماز رفتار کرده باشد؛ باید همان سوره را بخواند.

(۴۶۱) اگر در نماز، غیر سوره توحید و کافرون، سوره دیگری بخواند، تا به



نصف نرسیده می تواند رها کند و سوره دیگری بخواند.

(۴۶۲) اگر مقداری از سوره را فراموش کند، یا از روی ناچاری مثلاً بواسطه تنگی وقت یا جهت دیگر نشود آن را تمام نماید، می تواند آن سوره را رها کند و سوره دیگر بخواند؛ اگر چه از نصف گذشته باشد، یا سوره ای را که می خوانده توحید، یا کافرون باشد.

(۴۶۳) بر مرد واجب است حمد و سوره نماز صبح و مغرب و عشا را بلند بخواند و بر مرد و زن واجب است حمد و سوره نماز ظهر و عصر را آهسته بخوانند.

(۴۶۴) مرد باید در نماز صبح و مغرب و عشا مواظب باشد که تمام کلمات حمد و سوره حتی حرف آخر آنها را بلند بخواند.

(۴۶۵) زن می تواند حمد و سوره نماز صبح و مغرب و عشا را بلند یا آهسته بخواند، ولی اگر نامحرم صدایش را بشنود، بنابر احتیاط واجب باید آهسته بخواند. (۴۶۶) اگر مرد در جائی که باید نماز را بلند بخواند، عمدأ آهسته بخواند یا در

جائی که باید آهسته بخواند، عمدأ بلند بخواند، نمازش باطل است. ولی اگر از روی فراموشی یا ندانستن مسأله، بخواند صحیح است و اگر در بین خواندن حمد و سوره هم بفهمد اشتباه کرده؛ لازم نیست مقداری را که خوانده دوباره بخواند.

(۴۶۷) انسان باید نماز را یاد بگیرد که غلط نخواند و کسی که به هیچ قسم نمی تواند صحیح آن را یاد بگیرد، باید هر طور که می تواند، بخواند و احتیاط لازم آن است نماز را به جماعت بجا آورد مگر آنکه بر او حرج باشد.

(۴۶۸) در رکعت سوّم و چهارم نماز می تواند فقط یک حمد بخواند، یا یک مرتبه تسبیحات اربعه بگوید یعنی بگوید: «سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ» و می تواند در یک رکعت حمد و در رکعت دیگر تسبیحات بگوید و بهتر است در هر دو رکعت تسبیحات بخواند.

(۴۶۹) در تنگی وقت باید تسبیحات اربعه را یک مرتبه بگوید. و در وسعت وقت نیز یک مرتبه کافی است ولی اگر سه مرتبه بخواند بهتر است.

(۴۷۰) بر مرد و زن واجب است که در رکعت سوّم و چهارم نماز، حمد یا تسبیحات را آهسته بخواند.

(۴۷۱) اگر در رکعت سوّم و چهارم حمد بخواند، بنابر احتیاط واجب باید «بسم الله» آن را هم آهسته بگوید.

(۴۷۲) کسی که نمی تواند تسبیحات را یاد بگیرد یا درست بخواند، باید در رکعت سوّم و چهارم حمد بخواند.

(۴۷۳) در رکعت سوّم و چهارم مستحب است بعد از تسبیحات استغفار کند، مثلاً بگوید: «أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ رَبِّي وَ أَتُوبُ إِلَيْهِ» یا بگوید: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي».

(۴۷۴) اگر در رکوع رکعت سوّم یا چهارم یا در حال رفتن به رکوع شک کند که حمد یا تسبیحات خوانده یا نه، باید به شک خود اعتناء نکند.

(۴۷۵) هرگاه بعد از تمام شدن آیه یا کلمه ای شک کند که آن را درست گفته یا نه تا داخل در رکن بعد نشده می تواند برگردد و احتیاطاً آن آیه یا کلمه را بطور صحیح بگوید ولی اگر جزء بعدی رکن باشد مثلاً در رکوع شک کند که سوره را درست خوانده یا نه نمی تواند برگردد و باید به شک خود اعتنا نکند.

(۴۷۶) مستحب است در رکعت اوّل قبل از خواندن حمد بگوید: «أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ» و در رکعت اوّل و دوّم نماز ظهر و عصر بسم الله الرحمن الرحيم را بلند بگوید و نیز مستحب است در تمام نمازها حمد و سوره را شمرده بخواند و در آخر هر آیه وقف کند، یعنی: آن را به آیه بعد نچسباند و در حال خواندن حمد و سوره و سائر اذکار نماز به معنای آنها توجه داشته باشد. و اگر نماز را به جماعت می خواند بعد از تمام شدن حمد امام و اگر فردی می خواند؛ بعد از آنکه حمد خودش تمام شد، بگوید: «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» و بعد از خواندن سوره توحید یک یا دو یا سه مرتبه «كَذَلِكَ اللَّهُ رَبِّي» یا سه مرتبه «كَذَلِكَ اللَّهُ رَبُّنَا» بگوید و بعد از خواندن سوره کمی صبر کند، بعد تکبیر قبل از رکوع را بگوید، یا قنوت را بخواند.

(۴۷۷) مستحب است در تمام نمازها در رکعت اوّل سوره قدر و در رکعت دوّم سوره توحید را بخواند.

(۴۷۸) مکروه است انسان در تمام نمازهای یک شبانه روز سوره توحید را نخواند.

(۴۷۹) سوره ای را که در رکعت اوّل خوانده مکروه است در رکعت دوّم



بخواند. ولی اگر سورة توحید را در هر دو رکعت بخواند مکروه نیست.

«مسائل رکوع»

(۴۸۰) در هر رکعت بعد از قرائت باید به اندازه ای خم شود که بتواند دست را به زانو بگذارد و این عمل را رکوع می گویند.

(۴۸۱) اگر به اندازه رکوع خم شود، ولی دستها را به زانو نگذارد اشکال ندارد.

(۴۸۲) خم شدن باید به قصد رکوع باشد، پس اگر به قصد کار دیگر مثلاً برای کشتن جانور خم شود، نمی تواند آن را رکوع حساب کند بلکه باید بایستد و دوباره برای رکوع خم شود و بواسطه این عمل، رکن زیاد نشده و نماز باطل نمی شود.

(۴۸۳) کسی که نشسته رکوع می کند، باید به قدری خم شود که صورتش مقابل زانوها برسد و بهتر است به قدری خم شود که صورت نزدیک جای سجده برسد.

(۴۸۴) احتیاط آن است که در رکوع، سه مرتبه «سُبْحَانَ اللَّهِ» یا یک مرتبه «سُبْحَانَ رَبِّيَ الْعَظِيمِ وَبِحَمْدِهِ» بگوید و سزاوار است به قدر امکان مراعات این احتیاط بشود اگر چه مطلق ذکر از تحمید و تسبیح و تهلیل کافی است به شرط آنکه به قدر سه «سُبْحَانَ اللَّهِ» مثلاً باشد ولی در تنگی وقت و در حال ناچاری گفتن یک «سُبْحَانَ اللَّهِ» کافی است.

(۴۸۵) ذکر رکوع باید به عربی صحیح گفته شود و مستحب است آن را سه یا پنج یا هفت مرتبه بلکه بیشتر بگویند.

(۴۸۶) اگر قبل از تمام شدن ذکر واجب، عمداً سر از رکوع بردارد نمازش باطل است و اگر سهواً سر بردارد، اگر قبل از آنکه از حال رکوع خارج شود، یادش بیاید که ذکر رکوع را تمام نکرده؛ باید در حال آرامی بدن دوباره ذکر را بگوید و اگر بعد از آنکه از حال رکوع خارج شد یادش بیاید نماز او صحیح است.

(۴۸۷) اگر نتواند به مقدار ذکر در رکوع بماند، احتیاط واجب آن است که بقیه آن را در حال برخاستن بگوید.

(۴۸۸) اگر بواسطه مرض و مانند آن در رکوع آرام نگیرد، نماز صحیح است ولی باید قبل از آنکه از حال رکوع خارج شود، ذکر واجب را بگوید.

(۴۸۹) بعد از تمام شدن ذکر رکوع، باید راست بایستد و بعد از آنکه بدن آرام گرفت به سجده رود و اگر عمداً قبل از ایستادن، یا قبل از آرام گرفتن بدن به سجده رود نمازش باطل است.

(۴۹۰) مستحب است قبل از رفتن به رکوع در حالی که راست ایستاده «اللَّهُ اکبر» بگوید و در رکوع زانوها را به عقب دهد و پشت را صاف نگه دارد و گردن را بکشد و مساوی پشت نگه دارد و بین دو قدم را نگاه کند و قبل از ذکر یا بعد از آن صلوات بفرستد ولی آن را به نیت ذکر رکوع نگوید و بعد از آنکه از رکوع برخاست و راست ایستاد در حال آرامی بدن بگوید: «سَمِعَ اللَّهُ مِنْ حَمْدِهِ».

«مسائل سجود»

(۴۹۱) نمازگزار باید در هر رکعت از نمازهای واجب و مستحب؛ بعد از رکوع دو سجده کند و سجده آن است که پیشانی و کف دو دست و سر دو زانو و سر دو انگشت بزرگ پا را بر زمین بگذارد.

(۴۹۲) دو سجده از یک رکعت با هم «رکن» است که اگر کسی در نماز واجب عمداً یا از روی فراموشی هر دو را ترک کند؛ یا دو سجده اضافه نماید؛ نمازش باطل است.

(۴۹۳) اگر عمداً یک سجده کم یا زیاد کند، نماز باطل می شود.

(۴۹۴) اگر پیشانی را عمداً یا سهواً به زمین نگذارد، سجده نکرده است اگر چه جاهای دیگر به زمین برسد. ولی اگر پیشانی را به زمین بگذارد و سهواً جاهای دیگر را به زمین نرساند، یا سهواً ذکر نگوید سجده صحیح است.

(۴۹۵) احتیاط واجب آن است که در سجده سه مرتبه «سُبْحَانَ اللَّهِ» یا یک مرتبه «سُبْحَانَ رَبِّيَ الْأَعْلَى وَبِحَمْدِهِ» بگوید، یا ذکر دیگری که به قدر سه «سُبْحَانَ اللَّهِ» باشد. چنانکه در رکوع گفته شد و باید این کلمات به عربی صحیح گفته شود و مستحب است «سُبْحَانَ رَبِّيَ الْأَعْلَى وَبِحَمْدِهِ» را سه یا پنج یا هفت مرتبه بگوید.

(۴۹۶) اگر قبل از تمام شدن ذکر سجده سهواً پیشانی را از زمین بردارد نمی تواند دوباره به زمین بگذارد و باید آن را یک سجده حساب کند. ولی اگر



جاهای دیگر را سهواً از زمین بردارد، باید دو مرتبه به زمین بگذارد و ذکر را بگوید.

(۴۹۷) بعد از تمام شدن ذکر سجدهٔ اول، باید بنشیند تا بدن آرام گیرد و دوباره به سجده رود.

(۴۹۸) جای پیشانی نمازگزار باید از جای زانوها و سر انگشتان پای او بلندتر از چهار انگشت بسته نباشد. بلکه احتیاط واجب آن است که جای پیشانی او از جای انگشتان و سر زانوهایش از چهار انگشت بسته پست تر نیز نباشد.

(۴۹۹) در سجده باید کف دست را بر زمین بگذارد ولی در حال ناچاری پشت دست هم مانعی ندارد. و اگر پشت دست ممکن نباشد، باید میچ دست را بگذارد و اگر آن را هم نتواند؛ باید تا آرنج هر جا راکه می تواند بر زمین بگذارد و اگر آن هم ممکن نیست، گذاشتن بازو کافی است.

(۵۰۰) در سجده باید سر دو انگشت بزرگ پا را به زمین بگذارد و اگر انگشتان دیگر پا، یا روی پا را به زمین بگذارد و سر دو انگشت بزرگ را به زمین نگذارد یا بواسطهٔ بلند بودن ناخن، سر شست به زمین نرسد نماز باطل است و کسی که بواسطهٔ ندانستن مسأله نمازهای خود را این طور خوانده، باید بنا بر احتیاط لازم دوباره بخواند.

(۵۰۱) اگر به طور غیر معمول سجده کند، مثلاً سینه و شکم را به زمین بچسباند؛ یا پاها را دراز کند، ولی هفت عضوی که گفته شد به زمین برسد اگر طوری است که عرفاً می گویند: سجده کرده، صحیح است و الاً باطل است.

(۵۰۲) جایی که پیشانی را در سجده می گذارد باید پاک باشد ولی اگر مثلاً مهر را روی فرش نجس بگذارد، یا یک طرف مهر نجس باشد و پیشانی را به طرف پاک آن بگذارد اشکال ندارد.

(۵۰۳) اگر پیشانی بی اختیار به جای سجده بخورد و بلند شود سجده به عمل نیامده است و باید سجده را به طور صحیح بجا آورد و بعد از تمام شدن احتیاط مستحب آن است که دو مرتبه نماز را بخواند.

(۵۰۴) جایی که انسان باید تقیّه کند اگر بتواند بر حصیر یا چیزی که سجده بر آن صحیح می باشد، طوری سجده کند که به زحمت نیفتد، نباید بر فرش و مانند آن

سجده نماید و اگر نمی تواند احتیاط لازم آن است که در صورت امکان برای نماز به جای دیگر برود و الا در همان جا نماز بخواند و بر فرش و مانند آن سجده نماید.

(۵۰۵) اگر روی تشک پَر یا چیز دیگری که بدن روی آن بعد از سر گذاشتن و مقداری پائین رفتن آرام می گیرد اشکال ندارد.

(۵۰۶) در رکعت اول و رکعت سوّمی که تشهد ندارد، مثل رکعت سوّم نماز ظهر و عصر و عشا بنابر احتیاط واجب، باید بعد از سجده دوّم قدری بی حرکت بنشیند و بعد برخیزد و این عمل را جلسه استراحت می گویند.

«چیزهایی که سجده بر آنها صحیح است»

(۵۰۷) باید بر زمین و چیزهایی که از زمین می روید و غیر خوراکی برای انسان است مانند چوب و برگ درخت سجده کرد و سجده بر چیزهای خوراکی و پوشاکی و معدنی، مانند عقیق صحیح نیست.

(۵۰۸) سجده بر سنگ آهک و سنگ گچ صحیح است و جایز نیست که در حال اختیار به گچ و آهک پخته و آجر و کوزه گلی و مانند آن سجده کنند.

(۵۰۹) اگر کاغذ را از چیزی که سجده بر آن صحیح است، مثلاً از کاه و چوب ساخته باشند، می شود بر آن سجده کرد.

(۵۱۰) برای سجده بهتر از هر چیز تربت حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) می باشد، بعد از آن خاک؛ بعد از خاک، سنگ و بعد از سنگ گیاه و کاغذ است.

(۵۱۱) اگر چیزی که سجده بر آن صحیح است ندارد، یا اگر دارد بواسطه سرما یا گرمای زیاد و مانند اینها نمی تواند بر آن سجده کند، اگر لباس او از کتان یا پنبه است، باید به لباسش سجده کند و اگر از چیز دیگر است، باید بر پشت دست یا چیز معدنی مانند انگشتر عقیق سجده نماید ولی احتیاط لازم آن است که تا سجده بر پشت دست ممکن است؛ بر چیز معدنی سجده نکند.

(۵۱۲) اگر بعد از سجده بفهمد پیشانی را روی چیزی گذاشته که سجده بر آن باطل است؛ اشکال ندارد.

(۵۱۳) سجده کردن برای غیر خداوند متعال اگر از ناحیه معصومین (علیهم السلام)



اجازه داده نشده باشد حرام است ولی مثل سجده برای حضرت فاطمه زهراء (ع) در نماز استغاثه و برای پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در سجده سهو، اشکالی ندارد.

«مستحبات و مکروهات سجده»

(۵۱۴) در سجده چند چیز مستحب است:

- ۱ - بینی را به مهر یا چیزی که سجده بر آن صحیح است بگذارد.
 - ۲ - بعد از هر سجده وقتی نشست و بدنش آرام گرفت تکبیر بگوید.
 - ۳ - بعد از سجده اول بدنش که آرام گرفت «أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ رَبِّي وَأَتُوبُ إِلَيْهِ» بگوید.
 - ۴ - سجده را طول بدهد و در موقع نشستن دستها را روی رانها بگذارد.
 - ۵ - برای رفتن به سجده دوم، در حال آرامی بدن «الله اکبر» بگوید.
 - ۶ - در سجدهها صلوات بفرستد.
- (۵۱۵) قرآن خواندن در سجده مکروه است و نیز مکروه است برای برطرف کردن گرد و غبار، جای سجده را فوت کند.

«سجده واجب قرآن»

(۵۱۶) در هر یک از چهار سوره «الم تنزیل» آیه (۳۲) و سوره «حم سجده» آیه (۴۱) و سوره «النجم» آیه (۵۳) و سوره «اقرأ» آیه (۹۶) یک آیه سجده است که اگر انسان بخواند یا استماع کند بعد از تمام شدن آیه باید فوراً سجده کند و اگر فراموش کرد؛ هر وقت یادش آمد باید سجده نماید و فرق نیست در استماع بین اینکه از خود گوینده بشنود یا بوسیله بلندگو و رادیو بشنود.

(۵۱۷) در سجده واجب قرآن باید جای انسان غصبی نباشد ولی لازم نیست با وضو یا غسل و روبه قبله باشد و عورت خود را بپوشاند و بدن و جای پیشانی او پاک باشد و نیز چیزهایی که در لباس نمازگزار شرط می باشد، در لباس او شرط نیست اما اگر لباس او غصبی است اگر سجده کردن، تصرف در آن لباس باشد، سجده باطل است.

(۵۱۸) هرگاه در سجده واجب قرآن پیشانی را به قصد سجده به زمین بگذارد،

اگر چه ذکر نگوید کافی است ولی گفتن ذکر، مستحب است و بهتر است بگوید:
 «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حَقًّا حَقًّا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ إِيْمَانًا وَتَصَدِيقًا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ عُبودِيَّةً وَرِقًّا سَجَدْتُ لَكَ يَا رَبِّ تَعَبُّدًا وَرِقًّا
 لَا مُسْتَكِنًا وَلَا مُسْتَكْبِرًا بَلْ أَنَا عَبْدٌ ذَلِيلٌ ضَعِيفٌ خَائِفٌ مُسْتَجِيرٌ».

«مسائل تشهد»

(۵۱۹) در رکعت دوم تمام نمازهای واجب و رکعت سوم نماز مغرب و رکعت چهارم نماز ظهر و عصر و عشا؛ باید انسان بعد از سجده دوم بنشیند و در حال آرام بودن بدن؛ تشهد بخواند یعنی بگوید:

«أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ»

و کمتر از این کفایت نمی کند.

(۵۲۰) اگر تشهد را فراموش کند و بایستد و قبل از رکوع یادش بیاید که تشهد را نخوانده باید بنشیند و تشهد را بخواند و دوباره بایستد و آنچه باید در آن رکعت خوانده شود بخواند و نماز را تمام کند و بعد از نماز برای ایستادن بیجا؛ دو سجده سهو بجا آورد و اگر در رکوع یا بعد از آن یادش بیاید. باید نماز را تمام کند و بعد از سلام نماز، تشهد را قضا کند و برای فراموش شده دو سجده سهو بجا آورد.

(۵۲۱) مستحب است قبل از تشهد بگوید: «الْحَمْدُ لِلَّهِ» یا بگوید: «بِسْمِ اللَّهِ وَاللَّهُ بِاللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَ خَيْرُ الْأَسْمَاءِ لِلَّهِ» و نیز مستحب است دستها را بر رانها بگذارد و انگشتها را به یکدیگر بچسباند و به دامن خود نگاه کند و بعد از تمام شدن صلوات در تشهد بگوید: «وَتَقَبَّلْ شَفَاعَتَهُ وَارْفَعْ دَرَجَتَهُ».

«مسائل سلام نماز»

(۵۲۲) بعد از تشهد رکعت آخر نماز، در حالی که نشسته و بدن آرام است بگوید: «السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ» و بعد از آن بگوید: «السَّلَامُ عَلَيْنَا وَ عَلَى عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ» و بعد از آن بگوید: «السَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ».



«مسائل ترتیب»

(۵۲۳) اگر عمداً ترتیب نماز را که معمول است بهم بزنند و جزئی را که رکن نیست جلوتر بجا آورد؛ مثلاً سوره را قبل از حمد بخواند و یا یک سجده را قبل از رکوع بجا آورد، نمازش باطل می شود.

(۵۲۴) اگر رکنی از نماز را فراموش کند و رکن بعد از آن را بجا آورد، مثلاً قبل از آنکه رکوع کند دو سجده نماید، نماز باطل است.

(۵۲۵) اگر سجده اول را به خیال اینکه سجده دوم است، یا سجده دوم را به خیال اینکه سجده اول است بجا آورد؛ نماز صحیح است و سجده اول او، سجده اول و سجده دوم او، سجده دوم حساب می شود.

«مسائل موالات»

(۵۲۶) انسان باید نماز را با موالات بخواند، یعنی: کارهای نماز مانند رکوع سجود و تشهد را پشت سر هم بجا آورد و چیزهایی را که در نماز می خواند به طوری که معمول است پشت سر هم بخواند و اگر به قدری بین آنها فاصله بیندازد که نگویند نماز می خواند، نمازش باطل است.

(۵۲۷) اگر در نماز سهواً بین حرفها یا کلمات فاصله بیندازد و فاصله به قدری نباشد که صورت نماز از بین برود، اگر مشغول رکن بعد نشده باشد، باید آن حرفها یا کلمات را بطور معمول بخواند و اگر مشغول رکن بعد شده باشد، نمازش صحیح است مگر در تکبیرة الاحرام که اگر فاصله بین کلمات آن به قدری باشد که از صورت تکبیرة الاحرام خارج شود نماز باطل است.

«مسائل قنوت»

(۵۲۸) در تمام نمازهای واجب و مستحب قبل از رکوع رکعت دوم مستحب است قنوت بخواند و در نماز و ثر با آنکه یک رکعت می باشد؛ خواندن قنوت قبل از رکوع مستحب است و نماز جمعه دو قنوت دارد یکی قبل از رکوع رکعت اول و یکی بعد از رکوع رکعت دوم و نماز آیات پنج قنوت و نماز عید فطر و قربان در

رکعت اول پنج قنوت و در رکعت دوم چهار قنوت دارد.

(۵۲۹) مستحب است در قنوت دستها را مقابل صورت و کف آنها را رو به آسمان و پهلوی هم ننگه دارد و غیر شست، انگشتهای دیگر را بهم بچسباند و به کف دستها نگاه کند.

(۵۳۰) در قنوت هر ذکر بگوید، اگر چه یک سبحان الله باشد کافی است و بهتر است بگوید:

«لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الْحَلِيمُ الْكَرِيمُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ
سُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ السَّمَوَاتِ السَّبْعِ وَرَبِّ الْأَرْضِينَ السَّبْعِ وَمَا
فِيهِنَّ وَمَا بَيْنَهُنَّ وَرَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ
الْعَالَمِينَ».

و از این بهتر این است که صلوات بفرستد و بعد از صلوات بگوید:
«وَعَجَّلْ فَرَجَهُمْ».

(۵۳۱) مستحب است انسان قنوت را بلند بخواند ولی برای کسی که نماز را به جماعت می خواند اگر امام جماعت صدای او را بشنود، بلند خواندن قنوت مستحب نیست.

«تعقیب نماز»

(۵۳۲) مستحب است انسان بعد از نماز مقداری مشغول تعقیب، یعنی خواندن ذکر و دعا و قرآن شود و بهتر است قبل از آنکه از جای خود حرکت کند و وضو و غسل و تیمم او باطل شود، رو به قبله تعقیب را بخواند و لازم نیست تعقیب به عربی باشد ولی بهتر است چیزهایی را که در کتابهای دعا دستور داده اند بخواند. و از تعقیبهایی که خیلی سفارش شده است تسبیح حضرت زهرا (علیها السلام) است که باید به این ترتیب گفته شود: ۳۴ مرتبه «الله اکبر» ۳۳ مرتبه «الحمد لله» و ۳۳ مرتبه «سبحان الله» و می شود «سبحان الله» را قبل از «الحمد لله» گفت ولی بهتر است بعد از «الحمد لله» گفته شود.

(۵۳۳) مستحب است بعد از نماز، سجده شکر نماید و همین قدر که پیشانی را به قصد شکر بر زمین بگذارد کافی است. ولی بهتر است صد مرتبه یا سه مرتبه یا یک



مرتبه «شُکراً لِلَّهِ» یا «شُکراً» یا «عَفْواً» بگوید. و نیز مستحب است هر وقت نعمتی به انسان می‌رسد یا بلایی از او دور می‌شود سجده شکر بجا آورد.

«صلوات بر پیغمبر و آل آن حضرت»

(۵۳۴) هر وقت انسان اسم مبارک حضرت رسول اکرم (ﷺ) مانند «محمد» و «احمد» (ﷺ) یا لقب و کنیه آن جناب را مثل «مصطفی» و «ابوالقاسم» بگوید یا بشنود اگر چه در نماز باشد، مستحب است صلوات بفرستد.

(۵۳۵) موقع نوشتن اسم مبارک حضرت رسول (ﷺ) مستحب است صلوات را هم بنویسد و نیز بهتر است هر وقت آن حضرت را یاد می‌کند صلوات بفرستد. (۵۳۶) کراهت شدید دارد که انسان صلوات بفرستد ولی آل پیغمبر را اسم نبرد مثلاً نباید بگوید: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ» بلکه باید بگوید: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ».

«مسائل مبطلات نماز»

(۵۳۷) دوازده چیز نماز را باطل می‌کند و آنها را مبطلات نماز می‌گویند:

اول: در بین نماز یکی از شرائط آن از بین برود؛ مثلاً در بین نماز بفهمد مکانش غصبی است. و وقت وسعت داشته باشد و بتواند از آن مکان غصبی بیرون برود ولی اگر وقت تنگ باشد به طوری که اگر بخواهد بعد از بیرون رفتن نماز را بخواند قضا می‌شود نماز باطل نمی‌شود ولی باید آن را در حال بیرون رفتن تمام کند و همچنین اگر نتواند بیرون برود مثل محبوس، باید در همان جا نماز را تمام کند و صحیح است.

دوم: آنکه در بین نماز عمداً یا سهواً یا از روی ناچاری، چیزی که وضو یا غسل را باطل می‌کند پیش آید، مثلاً بول از او خارج شود ولی کسی که نمی‌تواند از بیرون آمدن بول و غائط خودداری کند، اگر در بین نماز بول یا غائط از او خارج شود؛ اگر به دستورات گذشته رفتار نماید نمازش باطل نمی‌شود و نیز اگر در بین نماز از مستحاضه خون خارج شود، در صورتی که به دستور استحاضه رفتار کرده باشد، نمازش صحیح است.

سوم: از مبطلات نماز آن است که مثل بعض کسانی که شیعه نیستند دستها را روی هم بگذارد.

چهارم: از مبطلات نماز آن است که بعد از خواندن حمد «آمین» بگوید، ولی اگر اشتهاً یا از روی تقیّه بگوید، نماز باطل نمی‌شود.

پنجم: از مبطلات نماز آن است که عمدّاً یا از روی فراموشی پشت به قبله کند؛ یا به طرف راست یا چپ قبله برگردد؛ بلکه اگر عمدّاً به قدری برگردد که نگویند رو به قبله است، اگر چه به طرف راست یا چپ نرسد، نماز باطل است. ششم: از مبطلات نماز آن است که عمدّاً کلمه‌ای بگوید که معنی داشته باشد و یا دو حرف یا بیشتر باشد، اگر چه معنی هم نداشته باشد، ولی اگر سهواً بگوید نماز باطل نمی‌شود و سجده سهو دارد.

(۵۳۸) سرفه کردن و آروغ زدن و آه کشیدن در نماز اشکال ندارد ولی گفتن آخ و آه و مانند اینها که دو حرف است، اگر عمدی باشد، نماز را باطل می‌کند. (۵۳۹) خواندن قرآن در نماز؛ غیر از چهار سوره‌ای که سجده واجب دارد و نیز دعا کردن در نماز اشکال ندارد.

(۵۴۰) اگر چیزی از حمد و سوره و ذکرهای نماز را عمدّاً یا احتیاطاً چند مرتبه بگوید اشکال ندارد؛ ولی اگر از روی وسواس چند مرتبه بگوید نماز باطل می‌شود.

(۵۴۱) در حال نماز، انسان نباید به دیگری سلام کند و اگر دیگری به او سلام کند، باید همان طور که او سلام کرده جواب دهد، مثلاً اگر گفته: «سلام علیکم» در جواب بگوید: «سلام علیکم» ولی در جواب «علیکم السّلام» باید بگوید: «سلام علیکم».

هفتم: از مبطلات نماز خنده با صدا و عمدی است و اگر سهواً هم با صدا بخندد به طوری که صورت نماز از بین رود، نماز باطل است. ولی لبخند، نماز را باطل نمی‌کند.

هشتم: از مبطلات نماز آن است که برای کار دنیا عمدّاً با صدا گریه کند. و احتیاط واجب آن است که برای کار دنیا بی صدا هم گریه نکند، ولی اگر از ترس خدا یا برای آخرت گریه کند؛ آهسته باشد یا بلند، اشکال ندارد، بلکه از بهترین



اعمال است.

نهم: از مبطلات نماز کاری است که صورت نماز را بهم بزند مثل دست زدن و به هوا پریدن و مانند اینها، کم باشد یا زیاد، عمدأ باشد یا از روی فراموشی. ولی کاری که صورت نماز را بهم نزند مثل اشاره کردن به دست اشکال ندارد. (۵۴۲) اگر در بین نماز به قدری ساکت بماند که نگویند نماز می خواند، نماز باطل می شود.

دهم: از مبطلات نماز، خوردن و آشامیدن است؛ که اگر در نماز به نحوی بخورد یا بیاشامد که نگویند نماز می خواند (عمدأ باشد یا از روی فراموشی) نماز باطل می شود.

یازدهم: از مبطلات نماز، شک در رکعتهای نماز دو رکعتی و سه رکعتی یا در دو رکعت اول نمازهای چهار رکعتی است.

دوازدهم: از مبطلات نماز آن است که رکن نماز را عمدأ یا سهوآ کم یا زیاد کند، یا چیزی را که رکن نیست، عمدأ کم یا زیاد نماید.

«مسائل شکایات»

شکایات نماز ۲۳ قسم است، هشت قسم آن شکهای است که نماز را باطل می کند و به شش قسم آن نباید اعتنا کرد و نه قسم دیگر آن صحیح است.

«شکهای باطل»

(۵۴۳) شکهایی که نماز را باطل می کند از این قرار است:

اول: شک در شماره رکعتهای نماز دو رکعتی مثل نماز صبح و نماز مسافر ولی شک در شماره رکعتهای نماز مستحب دو رکعتی و نماز احتیاط نماز را باطل نمی کند.

دوم: شک در شماره رکعتهای نماز سه رکعتی.

سوم: آنکه در نماز چهار رکعتی شک کند که یک رکعت خوانده یا بیشتر.

چهارم: آنکه در نماز چهار رکعتی قبل از تمام شدن سجده دوم شک کند که دو رکعت خوانده یا بیشتر.

پنجم: شک بین دو و پنج یا دو و بیشتر از پنج.
 ششم: شک بین سه و شش یا سه و بیشتر از شش.
 هفتم: شک در رکعت‌های نماز که نداند چند رکعت خوانده است.
 هشتم: شک بین چهار و شش یا چهار و بیشتر از شش پیش از تمام شدن سجدهٔ دوم، ولی اگر بعد از سجدهٔ دوم باشد احتیاط واجب آن است که بنا را بر چهار بگذارد و نماز را تمام کند و بعد از نماز دو سجدهٔ سهو بجا آورد و نماز را هم دوباره بخواند.
 اگر یکی از شکهای باطل برای انسان پیش آید و به قدری فکر کند که از پیدا شدن یقین یا گمان ناامید شود می‌تواند نماز را بهم بزند و از سر بگیرد.

«شکهایی که نباید به آنها اعتنا کرد»

شکهایی که نباید به آنها اعتنا کرد از این قرار است:
 اول: شک در چیزی که محلّ بجا آوردن آن گذشته است.
 دوم: شک بعد از سلام نماز.
 سوم: شک بعد از گذشتن وقت نماز.
 چهارم: شک کثیرالشک.
 پنجم: شک امام و مأوم.
 ششم: شک در نماز مستحبی.

«۱- شک در چیزی که محلّ آن گذشته است»

(۵۴۴) اگر در بین نماز شک کند که یکی از کارهای واجب آن را انجام داده یا نه. مثلاً شک کند که حمد خوانده یا نه، اگر مشغول کاری که بعد از آن است نشده؛ باید آنچه را که در انجام آن شک کرده بجا آورد و اگر مشغول کاری که بعد از آن است شده، به شک خود اعتنا نکند.

«۲- شک بعد از سلام»

(۵۴۵) اگر بعد از سلام نماز شک کند که نمازش صحیح بوده یا نه، مثلاً شک



کند رکوع کرده یا نه؛ یا بعد از سلام نماز چهار رکعتی شک کند که چهار رکعت خوانده یا پنج رکعت، به شک خود اعتنا نکند ولی اگر هر دو طرف شک او بر خلاف وظیفه باشد، مثلاً بعد از سلام نماز چهار رکعتی شک کند که سه رکعت خوانده یا پنج رکعت، نمازش باطل است.

« ۳- شک بعد از وقت »

(۵۴۶) اگر بعد از گذشتن وقت نماز، شک کند که نماز خوانده یا نه، یا گمان کند که نخوانده خواندن آن لازم نیست، ولی اگر قبل از گذشتن وقت، شک کند که نماز خوانده یا نه؛ یا گمان کند که نخوانده، باید آن نماز را بخواند بلکه اگر گمان کند که خوانده، باز هم باید آن را بجا آورد.

(۵۴۷) اگر بعد از گذشتن وقت شک کند که نماز را درست خوانده یا نه به شک خود اعتنا نکند.

« ۴- کثیر الشک (کسی که زیاد شک می کند) »

(۵۴۸) اگر برای انسان (خدای نکرده) حالتی پیدا شده باشد که نتواند سه نماز پشت سر هم بدون شک بخواند کثیر الشک است و باید به شک خود اعتنا نکند.

(۵۴۹) هرگاه کثیر الشک در بجا آوردن چیزی شک کند، باید بنا بگذارد که آن را بجا آورده مگر اینکه اگر آن را بجا آورده باشد نماز باطل باشد که در این صورت؛ باید بنا بگذارد که آن را انجام نداده، مثلاً اگر شک کند که یک رکوع کرده یا بیشتر، چون با زیاد شدن رکوع نماز باطل است باید بنا بگذارد که بیشتر از یک رکوع نکرده است.

(۵۵۰) اگر انسان شک کند کثیر الشک شده یا نه باید به دستور شک عمل نماید و کثیر الشک هم تا وقتی یقین نکند به حال معمولی مردم برگشته باید به شک خود اعتناء نکند.

« ۵- شک امام و مأوم »

(۵۵۱) اگر امام جماعت در شماره رکعتهای نماز شک کند مثلاً شک کند که

سه رکعت خوانده یا چهار رکعت؛ اگر مأموم یقین یا گمان داشته باشد که چهار رکعت خوانده و به امام بفهماند که چهار رکعت خوانده است امام باید نماز را تمام کند و خواندن نماز احتیاط لازم نیست. و نیز اگر امام یقین یا گمان داشته باشد که چند رکعت خوانده و مأموم در شماره رکعتهای نماز شک کند باید به شک خود اعتنا ننماید.

« ۶- شک در نماز مستحبی »

(۵۵۲) اگر در شماره رکعتهای نماز مستحبی شک کند، اگر طرف بیشتر شک، نماز را باطل می‌کند، باید بنا را بر کمتر بگذارد، مثلاً اگر در نافله صبح شک کند که دو رکعت خوانده یا سه رکعت، باید بنا بگذارد که دو رکعت خوانده است و اگر طرف بیشتر شک نماز را باطل نمی‌کند، مثلاً شک کند که دو رکعت خوانده یا یک رکعت به هر طرف شک عمل کند، نمازش صحیح است و اگر در یکی از کارهای نافله شک کند خواه رکن باشد یا غیر رکن چنانچه محل آن نگذشته باید بجا آورد و اگر محل آن گذشته به شک خود اعتناء نکند.

« شکهای صحیح »

(۵۵۳) در نه صورت اگر در شماره رکعتهای نماز چهار رکعتی شک کند، باید فکر کند، اگر یقین یا گمان به یک طرف شک پیدا کرد همان طرف را بگیرد و نماز را تمام کند و الاً به دستورهایی که گفته می‌شود عمل نماید.

اول: آنکه بعد از تمام شدن ذکر واجب سجده دوم شک کند دو رکعت خوانده یا سه رکعت، که باید بنا بگذارد سه رکعت خوانده و یک رکعت دیگر بخواند و نماز را تمام کند و بعد از نماز یک رکعت نماز احتیاط ایستاده به دستوری که بعداً گفته می‌شود بجا آورد.

دوم: بین دو و چهار بعد از تمام شدن ذکر واجب سجده دوم که باید بنا را بگذارد بر اینکه چهار رکعت خوانده و نماز را تمام کند و بعد از نماز دو رکعت نماز احتیاط ایستاده بخواند.

سوم: شک بین دو و سه و چهار بعد از تمام شدن ذکر واجب سجده دوم که



باید بنابر چهار بگذارد و بعد از نماز دو رکعت نماز احتیاط ایستاده و بعد دو رکعت نشسته بجا آورد.

چهارم: شک بین چهار و پنج بعد از تمام شدن ذکر واجب سجده دوم که باید بنابر چهار بگذارد و نماز را تمام کند و بعد از نماز دو سجده سهو بجا آورد ولی اگر یکی از این چهار شک بعد از سجده اول، یا قبل از تمام شدن ذکر واجب سجده دوم؛ برای او پیش آید نماز باطل است.

پنجم: شک بین سه و چهار، که در هر جای نماز باشد، باید بنابر چهار بگذارد و نماز را تمام کند و بعد از نماز یک رکعت نماز احتیاط ایستاده یا دو رکعت نشسته بجا آورد.

ششم: شک بین چهار و پنج در حال ایستاده که باید بنشیند و تشهد بخواند و بعد از سلام یک رکعت نماز احتیاط ایستاده یا دو رکعت نشسته بجا آورد و احتیاط لازم آن است که در این صورت و همچنین در صورت هفتم و هشتم بعد از نماز احتیاطاً دو سجده سهو نیز بجا آورد.

هفتم: شک بین سه و پنج در حال ایستاده که باید بنشیند و تشهد بخواند و بعد از سلام، دو رکعت نماز احتیاط ایستاده بجا آورد.

هشتم: شک بین سه و چهار و پنج در حال ایستاده که باید بنشیند و تشهد بخواند و بعد از سلام، دو رکعت نماز احتیاط ایستاده و بعد دو رکعت نشسته بجا آورد.

نهم: شک بین پنج و شش در حال ایستاده که باید بنشیند و تشهد بخواند و بعد از سلام، دو سجده سهو بجا آورد و بنابر احتیاط واجب دو سجده سهو دیگر هم برای ایستادن بیجا در این چهار صورت بجا آورد.

(۵۵۴) اگر یکی از شکهای صحیح برای انسان پیش آید؛ نباید نماز را بشکند و اگر نماز را بشکند معصیت کرده است پس اگر قبل از انجام کاری که نماز را باطل می کند (مثل پشت کردن به قبله) نماز را از سر گیرد نماز دوم هم باطل است و اگر بعد از انجام کاری که نماز را باطل می کند، مشغول نماز شود نماز دوم صحیح است.

«نماز احتیاط»

(۵۵۵) کسی که نماز احتیاط بر او واجب است؛ بعد از سلام نماز باید فوراً نیت نماز احتیاط کند و تکبیر بگوید و حمد را بخواند و به رکوع رود و دو سجده نماید پس اگر یک رکعت نماز احتیاط بر او واجب است، بعد از دو سجده تشهد بخواند و سلام دهد و اگر دو رکعت نماز احتیاط بر او واجب است بعد از دو سجده، یک رکعت دیگر مثل رکعت اول بجا آورد و بعد از تشهد سلام دهد.

(۵۵۶) نماز احتیاط سوره و قنوت ندارد و باید آن را آهسته بخوانند و نیت آن را به زبان نیاورند و احتیاط واجب آن است که «بسم الله الرحمن الرحيم» آن را هم آهسته بگویند.

(۵۵۷) اگر قبل از خواندن نماز احتیاط بفهمد، نمازی که خوانده درست بوده، لازم نیست نماز احتیاط را بخواند و اگر در بین نماز احتیاط بفهمد، لازم نیست آن را تمام نماید.

(۵۵۸) اگر قبل از خواندن نماز احتیاط بفهمد که رکعتهای نمازش کم بوده است، اگر کاری که نماز را باطل می کند انجام نداده، باید آنچه از نماز نخوانده بخواند و برای سلام بیجا دو سجده سهو بنماید. و اگر کاری که نماز را باطل می کند انجام داده، مثلاً پشت به قبله کرده، باید نماز را دوباره بجا آورد.

(۵۵۹) اگر بعد از نماز احتیاط بفهمد کسری نماز به مقدار نماز احتیاط بوده، مثلاً در شک بین سه و چهار؛ یک رکعت نماز احتیاط ایستاده بخواند، بعد بفهمد نماز را سه رکعت خوانده، نمازش صحیح است.

(۵۶۰) احکام نماز احتیاط مانند احکام نماز واجب است.

(۵۶۱) حکم گمان در رکعات نماز مثل حکم یقین است، مثلاً اگر انسان گمان دارد که نماز را چهار رکعت خوانده، نباید نماز احتیاط بخواند ولی گمان در افعال نماز فایده ندارد، باید احتیاط کند مثلاً اگر گمان دارد که رکوع کرده است این گمان کافی نیست، باید آن را تا محل باقی است انجام دهد.

(۵۶۲) حکم شک و سهو و گمان در نمازهای واجب یومیه با نمازهای واجب دیگر فرق ندارد، مثلاً اگر در نماز آیات شک کند که یک رکعت خوانده یا دو رکعت چون شک در نماز دو رکعتی است، نمازش باطل می شود.



«سجده سهو»

(۵۶۳) برای پنج چیز بعد از سلام نماز، انسان باید دو سجده سهو به دستوری که بعد از گفته می شود بجا آورد:

اول: آنکه در بین نماز؛ سهواً حرف بزند.

دوم: جائی که نباید سلام نماز را بدهد، مثلاً در رکعت اول سهواً سلام بدهد. سوم: آنکه یک سجده را فراموش کند.

چهارم: آنکه تشهد را فراموش کند.

پنجم: آنکه در نماز چهار رکعتی بعد از سجده دوم شک کند که چهار رکعت خوانده یا پنج رکعت و اگر در جائی که باید بایستد مثلاً موقع خواندن حمد و سوره اشتباهاً بنشیند یا در جائی که باید بنشیند مثلاً موقع خواندن تشهد اشتباهاً بایستد، بنابر احتیاط واجب؛ باید دو سجده سهو بجا آورد. بلکه برای هر چیزی که در نماز اشتباهاً کم یا زیاد کند، احتیاط مستحب آن است که دو سجده سهو بنماید.

(۵۶۴) برای حرفی که از آه کشیدن و سرفه پیدا می شود، سجده سهو واجب نیست. ولی اگر مثلاً سهواً آخ یا آه بگوید، باید سجده سهو نماید.

(۵۶۵) اگر سجده سهو را بعد از سلام نماز عمدتاً بجا نیاورد، معصیت کرده ولی نماز باطل نمی شود و واجب است هر چه زودتر آن را انجام دهد و اگر سهواً بجا نیاورد هر وقت یادش آمد باید فوراً انجام دهد.

«دستور سجده سهو»

(۵۶۶) دستور سجده سهو این است که بعد از سلام نماز فوراً نیت سجده سهو کند و پیشانی را به چیزی که سجده بر آن صحیح است بگذارد و احوط این است که بگوید:

«بِسْمِ اللَّهِ وَ بِاللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ».

بعد باید بنشیند و دوباره به سجده رود و ذکر بالا را بگوید و بنشیند و بعد از خواندن تشهد، سلام دهد.

«قضای سجده و تشهد فراموش شده»

(۵۶۷) سجده و تشهد را که انسان فراموش کرده و بعد از نماز قضای آن را بجا می آورد؛ باید تمام شرائط نماز: مانند پاک بودن بدن و لباس و رو به قبله بودن و شرطهای دیگر را داشته باشد.

«کم و زیاد کردن اجزاء و شرائط نماز»

(۵۶۸) اگر چیزی از واجبات نماز عمد اکم یا زیاد شود، اگر چه یک حرف آن باشد، نماز باطل است.

(۵۶۹) اگر بواسطه ندانستن مسأله، چیزی از واجبات نماز کم یا زیاد شود، نماز باطل است. ولی اگر بواسطه ندانستن مسأله، حمد و سوره نماز صبح و مغرب و عشا را آهسته بخواند، یا حمد و سوره نماز ظهر و عصر را بلند بخواند، یا در مسافرت نماز ظهر و عصر و عشا را چهار رکعت بخواند نمازش صحیح است.

(۵۷۰) اگر بعد از سلام نماز یادش بیاید که یک رکعت یا بیشتر از آخر نماز را نخوانده اگر کاری انجام داده که اگر در نماز عمد آ یا سهواً اتفاق بیفتد نماز را باطل می کند، مثلاً پشت به قبله کرده، نمازش باطل است. و اگر کاری که عمدی و سهوی آن، نماز را باطل می کند انجام نداده باید فوراً مقداری را که فراموش کرده بجا آورد و برای سلام بیجا نیز دو سجده سهو بنماید.

(۵۷۱) اگر بفهمد نماز را قبل از وقت خوانده، یا از روی جهل و غفلت یا فراموشی پشت به قبله یا به طرف راست یا به طرف چپ قبله بجا آورده، باید دوباره نماز را بخواند و اگر وقت گذشته قضا نماید.

«نماز مسافر»

مسافر باید نماز ظهر و عصر و عشا را با هشت شرط دو رکعتی بخواند: شرط اول: آنکه سفر او کمتر از هشت فرسخ شرعی یعنی ۴۴ کیلومتر نباشد، زیرا فرسخ شرعی تقریباً پنج کیلومتر و نیم است. (۵۷۲) کسی که مجموع رفتن و برگشتن او هشت فرسخ است، اگر هیچ یک از



رفتن و برگشتن کمتر از چهار فرسخ نباشد، باید نماز را شکسته بخواند. بنابراین اگر رفتن سه فرسخ و برگشتن پنج فرسخ، یا رفتن پنج فرسخ و برگشتن سه فرسخ باشد، باید نماز را تمام (یعنی چهار رکعت) بخواند و اگر در یک شب و یک روز برود و برگردد مثلاً اگر روز برود و همان روز یا شب آن برگردد، اگر رفتن او کمتر از چهار فرسخ نباشد باید نماز را شکسته بخواند بنابراین اگر رفتن، سه فرسخ و برگشتن، پنج فرسخ باشد باید نماز را هم تمام و هم شکسته بخواند ولی اگر روزی که می‌رود و همان روز یا شب برنگردد باید نماز را شکسته بخواند و روزه را هم افطار نماید.

(۵۷۳) اگر بین دو محلی که فاصله آنها کمتر از چهار فرسخ است چند مرتبه رفت و آمد کند، اگر چه روی هم رفته هشت فرسخ شود، باید نماز را تمام بخواند.

(۵۷۴) اگر محلی دو راه داشته باشد، یک راه آن کمتر از هشت فرسخ و راه دیگر آن هشت فرسخ یا بیشتر باشد، اگر انسان از راهی که هشت فرسخ است به آنجا برود، باید نماز را شکسته بخواند و اگر از راهی که هشت فرسخ نیست برود، باید تمام بخواند.

(۵۷۵) اگر شهر دیوار دارد، باید ابتدای هشت فرسخ را از دیوار شهر حساب کند و اگر دیوار ندارد باید از خانه‌های آخر شهر حساب نماید.

شرط دوم: آنکه از اول مسافرت قصد هشت فرسخ را داشته باشد، پس اگر به جایی که کمتر از هشت فرسخ است مسافرت کند و بعد از رسیدن به آن محل قصد کند جایی برود که با مقداری که آمده هشت فرسخ شود؛ چون از اول قصد هشت فرسخ را نداشته، باید نماز را تمام بخواند ولی اگر بخواهد از آنجا هشت فرسخ برود، یا چهار فرسخ برود و کمتر از ده روز بماند و برگردد، باید نماز را شکسته بخواند.

(۵۷۶) کسی که نمی‌داند سفرش چند فرسخ است، مثلاً برای پیدا کردن گمشده‌ای مسافرت می‌کند و نمی‌داند که چه مقدار باید برود تا آن را پیدا کند، باید نماز را تمام بخواند. ولی در برگشتن، اگر تا وطنش یا جایی که می‌خواهد ده روز در آنجا بماند، هشت فرسخ یا بیشتر باشد؛ باید نمازش را شکسته بخواند. و

نیز اگر در بین رفتن قصد کند که چهار فرسخ برود، اگر رفتن و برگشتن هشت فرسخ شود، باید نماز را شکسته بخواند.

(۵۷۷) کسی که قصد هشت فرسخ دارد، اگر چه در هر روز مقدار کمی راه برود، وقتی به جائی برسد که دیوار شهر را نبیند و اذان آن را نشنود، باید نماز را شکسته بخواند.

شرط سوّم: آنکه در بین راه از قصد خود برنگردد، پس اگر قبل از رسیدن به چهار فرسخ از قصد خود برگردد، یا مردّد شود، باید نماز را تمام بخواند.

شرط چهارم: آنکه نخواهد قبل از رسیدن به هشت فرسخ از وطن خود بگذرد، یا ده روز یا بیشتر در جائی بماند پس کسی که می خواهد قبل از رسیدن به هشت فرسخ از وطن خود بگذرد، یا ده روز در محلی بماند باید نماز را تمام بخواند.

شرط پنجم: آنکه برای کار حرام سفر نکند و اگر برای کار حرامی مانند دزدی سفر کند، باید نماز را تمام بخواند و همچنین است اگر خود سفر حرام باشد مثل آنکه برای او ضرر داشته باشد، یا زن بدون اجازه شوهر و فرزند با نهی پدر و مادر که باعث اذیت آنها شود سفری بروند که بر آنان واجب نباشد. باید نماز را تمام بخوانند.

(۵۷۸) سفری که واجب نیست اگر اسباب اذیت پدر و مادر باشد حرام است و انسان باید در آن سفر نماز را تمام بخواند و روزه هم بگیرد.

(۵۷۹) اگر مخصوصاً برای آنکه کار واجبی را ترک کند، مسافرت نماید نمازش تمام است، پس کسی که بدهکار است؛ اگر بتواند بدهی خود را بدهد و طلبکار هم مطالبه کند، اگر در سفر نتواند بدهی خود را بدهد و مخصوصاً برای فرار از دادن قرض مسافرت نماید، باید نماز را تمام بخواند ولی اگر مخصوصاً برای ترک واجب مسافرت نکند، باید نماز را شکسته بخواند اگر چه سفر باعث ترک واجب شود و احتیاط مستحب آن است که هم شکسته و هم تمام بخواند.

شرط ششم: آنکه از صحرائشینهائی که در بیابانها گردش می کنند و هر جا آب و خوراک برای خود و حیواناتشان پیدا کنند می مانند و بعد از چندی بجای دیگر می روند نباشد پس صحرائشینه در این مسافرتها باید نماز را تمام بخوانند.

(۵۸۰) اگر صحرائشین برای زیارت یا حج یا تجارت و مانند اینها مسافرت کند،



باید نماز را شکسته بخواند.

شرط هفتم: آنکه شغل او مسافرت نباشد؛ بنابراین شتردار و راننده و چوبدار و کشتیان و مانند اینها، اگر چه برای بردن اثاثیه منزل خود مسافرت کنند، در غیر سفر اوّل و دوّم باید نماز را تمام بخوانند. و در سفر دوّم بنابر احتیاط واجب هم شکسته و هم تمام بخوانند و همچنین در سفر اوّل اگر طول بکشد یا از مکانی به مکان دیگر برود که عرفاً بگویند عمل او سفر است باید نماز را تمام بخواند ولی اگر سفر طولانی نباشد به طوری که عرفاً نگویند؛ سفر کار او است نمازشان شکسته است.

(۵۸۱) کسی که شغلش مسافرت است اگر برای کار دیگری مثلاً برای زیارت یا حج مسافرت کند، باید نماز را شکسته بخواند، ولی اگر مثلاً راننده، اتومبیل خود را برای زیارت کرایه بدهد و در ضمن خودش هم زیارت کند، باید نماز را تمام بخواند.

(۵۸۲) حمله دار (یعنی: کسی که برای رساندن حاجیها به مکه مسافرت می کند) اگر شغلش مسافرت باشد، باید نماز را تمام بخواند. و اگر شغلش مسافرت نباشد، و فقط چند روزی در سال برای حمله داری سفر می کند احتیاط واجب آن است که هم شکسته و هم تمام بخواند.

(۵۸۳) کسی که شغل او حمله داری است و حاجیها را از راه دور به مکه می برد؛ اگر تمام سال یا بیشتر سال را در راه باشد، باید نماز را تمام بخواند.

(۵۸۴) کسی که در مقداری از سال شغلش مسافرت است؛ مثل راننده ای که فقط در تابستان یا زمستان اتومبیل خود را کرایه می دهد، باید در سفری که برای شغلش می رود نماز را تمام بخواند و احتیاط مستحب آن است که هم شکسته و هم تمام بخواند.

(۵۸۵) کسی که شغلش مسافرت است اگر ده روز یا بیشتر در وطن خود بماند (چه از اوّل قصد ماندن ده روز را داشته باشد، یا نداشته باشد) باید در سفر اوّل که بعد از ده روز می رود، نماز را شکسته بخواند.

(۵۸۶) کسی که در شهرها سیاحت می کند و برای خود وطنی اختیار نکرده باید نماز را تمام بخواند.

(۵۸۷) کسی که شغلش مسافرت نیست، اگر مثلاً در شهری یا در دهی جنسی دارد که برای حمل آن مسافرتهاى پی در پی می‌کند، باید نماز را شکسته بخواند ولی کسی که کارش این است که هفته‌ای یک بار یا بیشتر برای انجام شغلی در محلی سفر می‌کند مثلاً همه روزه از تهران به کرج برای تدریس یا درس خواندن می‌رود یا آنکه برای کاری مثل خرید و فروش از تهران به قم یا بالعکس سفر می‌نماید همین که به مقداری سفر کند که عرفاً این کار را شغل او بگویند باید نماز را تمام بخواند.

شرط هشتم: آنکه به حدّ ترخص برسد یعنی از وطنش یا جایی که قصد کرده ده روز در آنجا بماند، به قدری دور شود که دیوار شهر را نبیند و صدای اذان آن را نشنود ولی باید در هوا غبار یا چیز دیگری نباشد که از دیدن دیوار و شنیدن اذان جلوگیری کند و لازم نیست به قدری دور شود که مناره‌ها و گنبدها را نبیند، بلی اگر به قدری دور شده که دیوار خانه‌های شهر کاملاً معلوم نیست ولی شبیح آنها نمایان است احتیاط لازم آن است که نماز نخواند تا وقتی که شبیح پنهان شود و در صورتی که بخواهد از جایی که ده روز در آنجا می‌ماند مسافرت کند احتیاط آن است که قبل از رسیدن به حدّ ترخص اگر نماز می‌خواند هم شکسته و هم تمام بخواند.

(۵۸۸) مسافری که به وطنش بر می‌گردد، وقتی دیوار وطن خود را ببیند و صدای اذان آن را بشنود، باید نماز را تمام بخواند و نیز مسافری که می‌خواهد ده روز در محلی بماند، وقتی دیوار آنجا را ببیند و صدای اذانش را بشنود، باید نماز را تمام بخواند و احتیاط مستحب آن است که نماز را تأخیر بیندازند تا به منزل برسند یا جمع بین نماز تمام و شکسته نمایند.

(۵۸۹) مسافری که در سفر از وطن خود عبور می‌کند، وقتی به جایی برسد که دیوار وطن خود را ببیند و صدای اذان آن را بشنود، باید نماز را تمام بخواند.

(۵۹۰) مسافری که در بین مسافرت به وطنش رسیده، تا وقتی در آنجا هست باید نماز را تمام بخواند ولی اگر بخواهد از آنجا هشت فرسخ برود، یا چهار فرسخ برود و برگردد، وقتی به جایی برسد که دیوار وطن را نبیند و صدای اذان آن را نشنود، باید نماز را شکسته بخواند.



(۵۹۱) محلی را که انسان برای اقامت و زندگی خود اختیار کرده وطن او است، چه در آنجا به دنیا آمده و وطن پدر و مادرش باشد، یا خودش آن جا را برای زندگی اختیار کرده باشد.

(۵۹۲) اگر قصد دارد در محلی که وطن اصلیش نیست مدتی بماند و بعد به جای دیگر رود، آنجا وطن او حساب نمی شود.

(۵۹۳) کسی که در دو محل زندگی می کند، مثلاً شش ماه در شهری و شش ماه در شهر دیگر می ماند، هر دو وطن او است و نیز اگر بیشتر از دو محل را برای زندگی خود اختیار کرده باشد، همه آنها وطن او حساب می شود.

(۵۹۴) کسی که در محلی مالک منزل مسکونی است، اگر موقعی که آن ملک را دارد شش ماه در آنجا بماند، وقتی می تواند نماز را آنجا تمام بخواند که آنجا را برای خود وطن قرار داده باشد و به نظر عرف وطن او محسوب شود و تا به نظر عرف وطن حساب نشود باید شکسته بخواند.

(۵۹۵) اگر به جایی برسد که وطن او بوده و از آنجا صرف نظر کرده، نباید نماز را تمام بخواند، اگر چه وطن دیگری هم برای خود اختیار نکرده باشد.

(۵۹۶) مسافری که قصد دارد، ده روز پشت سر هم در محلی بماند، یا می داند که بدون اختیار ده روز در محلی می ماند، در آن محل باید نماز را تمام بخواند.

(۵۹۷) مسافری که می خواهد ده روز در محلی بماند لازم نیست قصد ماندن شب اول یا شب یازدهم را داشته باشد و همین که قصد کند از اذان صبح روز اول تا غروب روز دهم بماند، باید نماز را تمام بخواند.

(۵۹۸) مسافری که تصمیم قطعی ندارد ده روز در محلی بماند مثلاً قصدش این است که اگر رفیقش بیاید، یا منزل خوبی پیدا کند، ده روز بماند، باید نماز را شکسته بخواند.

(۵۹۹) مسافری که می خواهد ده روز در محلی بماند، باید از اول قصد ماندن ده روز در آن شهر یا توابع آن را (مانند باغات آن) داشته باشد و اگر از اول قصد بیرون رفتن از آن محل و توابع آن را داشته باشد هر چند به حد ترخص نرسد باید شکسته بخواند.

(۶۰۰) کسی که تصمیم دارد ده روز در محلی بماند اگر چه احتمال بدهد که

برای ماندن او مانعی برسد در صورتی که آن احتمال پیش مردم مورد اعتنا نباشد باید نماز را تمام بخواند.

(۶۰۱) اگر مسافر قصد کند ده روز در محلّی بماند، اگر قبل از خواندن یک نماز چهار رکعتی از ماندن منصرف شود، یا مردّد شود که در آنجا بماند یا به جای دیگر برود، باید نماز را شکسته بخواند و اگر بعد از خواندن یک نماز چهار رکعتی از ماندن منصرف شود، یا مردّد شود، تا وقتی در آنجا هست باید نماز را تمام بخواند.

(۶۰۲) مسافری که قصد کرده ده روز در محلّی بماند؛ اگر روزه بگیرد و بعد از ظهر از ماندن در آنجا منصرف شود، اگر یک نماز چهار رکعتی خوانده باشد، روزه اش صحیح است و تا وقتی در آنجا هست باید نمازهای خود را تمام بخواند و اگر یک نماز چهار رکعتی نخوانده باشد، نمازهای خود را باید شکسته بخواند و احتیاط لازم آن است که روزه آن روز را تمام کند و قضاء آن را نیز بگیرد و در روزهای بعد هم نمی تواند روزه بگیرد.

(۶۰۳) اگر مسافر به نیت اینکه نماز را شکسته بخواند، مشغول نماز شود و در بین نماز تصمیم بگیرد که ده روز یا بیشتر بماند، باید نماز را چهار رکعتی تمام نماید.

(۶۰۴) مسافری که قصد کرده ده روز در محلّی بماند، اگر در بین نماز چهار رکعتی از قصد خود برگردد، اگر داخل رکوع رکعت سوّم نشده، باید بنشیند و نماز را دو رکعتی تمام نماید و احتیاطاً برای قیام بیجا دو سجده سهو بجا آورد و بقیّه نمازهای خود را شکسته بخواند و اگر داخل رکوع رکعت سوّم شده بنابر احتیاط واجب باید نماز را چهار رکعتی تمام کند و دوباره شکسته بخواند و تا در آنجا هست نمازهایش را هم تمام و هم شکسته بجا آورد.

(۶۰۵) مسافری که قصد کرده ده روز در محلّی بماند، اگر بیشتر از ده روز در آنجا بماند، تا وقتی مسافرت نکرده، باید نمازش را تمام بخواند و لازم نیست دوباره قصد ماندن ده روز کند.

(۶۰۶) مسافری که قصد کرده ده روز در محلّی بماند، باید روزه واجب را بگیرد و می تواند روزه مستحبی هم بگیرد و نافله ظهر و عصر و عشا را هم بخواند.



(۶۰۷) اگر مسافر بعد از رسیدن به هشت فرسخ سی روز در محلی بماند و در تمام سی روز در رفتن و ماندن مردّد باشد، بعد از گذشتن سی روز اگر چه مقدار کمی در آنجا بماند، باید نماز را تمام بخواند و همچنین اگر قبل از رسیدن به هشت فرسخ مردّد شود بین ماندن در آنجا و رفتن بقیّه راه از وقتی که مردّد می شود باید نماز را تمام بخواند، ولی اگر مردّد شود بین رفتن بقیّه و برگشتن به محلّ خود در صورتی که به مقدار چهار فرسخ آمده باشد باید شکسته بخواند و اگر به قدر چهار فرسخ نباشد تمام بخواند.

«مسائل متفرّقه»

(۶۰۸) مسافر می تواند در مسجد الحرام و مسجد پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و مسجد کوفه و حائر حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) در کربلا نماز را تمام بخواند ولی اگر بخواهد در جایی که اوّل جزء این مساجد نبوده و بعداً به آنها اضافه شده نماز بخواند احتیاط واجب آن است که شکسته بخواند و نیز اگر بخواهد دورتر از اطراف ضریح مقدّس سیدالشهداء (علیه السلام) نماز بخواند بنابر احتیاط واجب شکسته بخواند.

(۶۰۹) کسی که می داند مسافر است و باید نماز را شکسته بخواند، اگر در غیر چهار مکانی که در مسأله قبل گفته شد عمداً تمام بخواند، نمازش باطل است و اگر فراموش کند که نماز مسافر شکسته است و تمام بخواند بنابر احتیاط واجب نمازش باطل است.

(۶۱۰) کسی که می داند مسافر است و باید نماز را شکسته بخواند، اگر غفلت کند و تمام بخواند نمازش باطل است.

(۶۱۱) مسافری که نمی داند باید نماز را شکسته بخواند؛ اگر تمام بخواند نمازش صحیح است.

(۶۱۲) مسافری که می داند باید نماز را شکسته بخواند، اگر به گمان اینکه سفر او کمتر از هشت فرسخ است تمام بخواند و وقتی بفهمد سفرش هشت فرسخ بوده که هنوز وقت نماز باقی است نمازی را که تمام خوانده باید دوباره شکسته بخواند و اگر وقت گذشته، قضا ندارد.

(۶۱۳) اگر فراموش کند که مسافر است و نماز را تمام بخواند، اگر در وقت یادش بیاید، باید شکسته بجا آورد و اگر بعد از وقت یادش بیاید قضای آن نماز بر او واجب نیست.

(۶۱۴) کسی که باید نماز را تمام بخواند، اگر شکسته بجا آورد در هر صورت نمازش باطل است.

(۶۱۵) مسافری که باید نماز را تمام بخواند اگر بواسطه ندانستن مسأله به نیت نماز دو رکعتی مشغول نماز شود و در بین نماز مسأله را بفهمد، باید نماز را چهار رکعتی تمام کند.

(۶۱۶) اگر از مسافری که باید نماز را شکسته بخواند نماز ظهر یا عصر یا عشا قضا شود، باید آن را دو رکعتی قضا نماید اگر چه در غیر سفر بخواند قضای آن را بجا آورد. و اگر از کسی که مسافر نیست یکی از این سه نماز قضا شود، باید چهار رکعتی قضا نماید اگر چه در سفر بخواند آن را قضا نماید.

(۶۱۷) مستحب است مسافر بعد از هر نماز سی مرتبه بگوید: «سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ» و در تعقیب نماز ظهر و عصر و عشا بیشتر سفارش شده است، بلکه بهتر است در تعقیب این سه نماز شصت مرتبه بگوید.

«مسائل نماز قضا»

(۶۱۸) کسی که نماز واجب خود را در وقت آن نخوانده باید قضای آن را بجا آورد، اگر چه در تمام وقت، خواب مانده یا بواسطه مستی نماز نخوانده باشد ولی نمازهای یومیهای را که زن در حال حیض یا نفاس نخوانده قضا ندارد. و کسی که در تمام وقت بیهوش بوده قضاء نماز بر او واجب نیست.

(۶۱۹) اگر بعد از وقت نماز بفهمد نمازی را که خوانده باطل بوده باید قضای آن را بخواند.

(۶۲۰) کسی که نماز قضا دارد، باید در خواندن آن کوتاهی نکند.

(۶۲۱) کسی که نماز قضا دارد می تواند نماز مستحبی بخواند.

(۶۲۲) قضای نمازهای یومیه باید به ترتیب خوانده شود حتی نمازهای کمتر از یک روز نیز بنابر احتیاط واجب، مثل کسی که یک روز نماز عصر و روز بعد نماز



ظهر را نخوانده باید اوّل نماز عصر و بعد از آن نماز ظهر را قضا نماید و اگر در یک روز نماز صبح و ظهر از او فوت شد باید اوّل نماز صبح را بخواند و بعد از آن نماز ظهر را.

(۶۲۳) اگر نماز ظهر یک روز و نماز عصر روز دیگر یا دو نماز ظهر یا دو نماز عصر از او قضا شده و نمی داند کدام اوّل قضا شده است، اگر دو نماز چهار رکعتی بخواند به نیت اینکه، اوّلی قضای نماز روز اوّل و دوّمی قضای نماز روز دوّم باشد کافی است.

(۶۲۴) کسی که مثلاً چند نماز صبح یا چند نماز ظهر از او قضا شده و شماره آنها را نمی داند مثلاً نمی داند که سه یا چهار یا پنج نماز بوده، اگر مقدار کمتر را بخواند کافی است. ولی اگر شماره آنها را می دانسته و فراموش کرده بهتر آن است که به قدری نماز بخواند که یقین کند تمام آنها را خوانده است مثلاً اگر فراموش کرده که چند نماز صبح از او قضا شده است و یقین دارد که بیشتر از ده نماز نبوده، ده نماز صبح بخواند.

(۶۲۵) تا انسان زنده است اگر چه از خواندن نماز قضاهاى خود عاجز باشد، دیگری نمی تواند نمازهای او را قضا نماید.

(۶۲۶) نماز قضا را با جماعت می شود خواند، چه نماز امام جماعت ادا باشد یا قضا، لازم نیست هر دو یک نماز را بخوانند مثلاً اگر نماز قضای صبح را با نماز ظهر یا عصر امام بخواند اشکال ندارد مگر آنکه امام نماز قضای احتیاطی بخواند که نمی تواند به او اقتدا کند.

(۶۲۷) مستحب است اطفال ممیّز را به خواندن نمازهای واجب و نوافل تمرین و عادت دهند؛ بلکه مستحب است آنان را به قضای نماز هم وادار نمایند و همچنین مستحب است تمرین و عادت دادن آنان بر هر عبادت و عمل صالح و خلق و روش نیک.

و واجب است بر اولیاء اطفال که آنان را از هر کاری که باعث ضرر بر خودشان و یا دیگران باشد، جلوگیری کنند و از هر کاری که شارع مقدّس وجود آن را در خارج منع فرموده، مثل غیبت و غنا، واجب است اطفال را جلوگیری کنند.

«نماز قضای پدر و مادر، که بر پسر بزرگتر واجب است»

(۶۲۸) اگر «پدر و مادر» نماز یا روزه خود را بجا نیاورده باشند، بعد از فوت آنها بر پسر بزرگتر واجب است قضا نماید یا برای انجام آن اجیر بگیرد هر چند از روی نافرمانی ترک کرده باشند یا نتوانسته باشند قضا کنند، بنابر احتیاط واجب در صورتی که وصیت نکرده باشند و پسر هم نداشته باشند احتیاط واجب این است که اکبر ذکور از اولیاء میت نماز و روزه او را قضا کند و با نبود ذکور، اناث از آنها قضا نماید.

(۶۲۹) اگر پسر بزرگتر شک دارد که پدر و مادرش نماز و روزه قضا داشته اند یا نه، چیزی بر او واجب نیست.

(۶۳۰) اگر پسر بزرگتر بداند که پدر و مادرش نماز قضا داشته اند ولی شک کند که بجا آورده اند یا نه، بنابر احتیاط واجب باید آنها را قضا نماید.

(۶۳۱) اگر معلوم نباشد که پسر بزرگتر کدام است، قضای نماز و روزه پدر و مادر بر هیچ کدام از پسرها واجب نیست. ولی احتیاط مستحب آن است که نماز و روزه آنان را بین خودشان قسمت کنند، یا برای انجام آن قرعه بزنند.

(۶۳۲) اگر میت وصیت کرده باشد که برای نماز و روزه او اجیر بگیرند بعد از آنکه اجیر، نماز و روزه را به طور صحیح بجا آورد، بر پسر بزرگتر چیزی واجب نیست.

(۶۳۳) اگر پسر بزرگتر بخواهد نماز پدر و مادر را بخواند، باید به تکلیف خود عمل کند، مثلاً قضای نماز صبح و مغرب و عشاء مادرش را باید بلند بخواند.

(۶۳۴) کسی که خودش نماز و روزه قضا دارد، اگر نماز و روزه پدر و مادر هم بر او واجب شود، هر کدام را اول بجا آورد صحیح است.

(۶۳۵) اگر پسر بزرگتر موقع مرگ پدر و مادر، نابالغ یا دیوانه باشد وقتی که بالغ شد یا عاقل گردید، باید نماز و روزه پدر و مادر را قضا نماید. و اگر قبل از بالغ شدن یا عاقل شدن بمیرد، بر پسر دوّم واجب است، نمازهای فوت شده پدر و مادر را قضا نماید.



«نماز جماعت»

(۶۳۶) مستحب است نمازهای واجب خصوصاً نمازهای یومیه را به جماعت بخوانند و در نماز صبح و مغرب و عشا، خصوصاً برای همسایه مسجد و کسی که صدای اذان مسجد را می شنود بیشتر سفارش شده است.

(۶۳۷) اگر یک نفر به امام جماعت اقتدا کند، هر رکعت نماز آنان ثواب صد و پنجاه نماز دارد و اگر دو نفر اقتدا کنند هر رکعت ثواب ششصد نماز دارد و هر چه بیشتر شوند ثواب نمازشان بیشتر می شود تا به ده نفر برسند وقتی عدّه آنان از ده نفر گذشت، اگر تمام آسمانها کاغذ و دریاها مرکب و درختها قلم و جنّ و انس و ملائکه نویسنده شوند، نمی توانند ثواب یک رکعت آن را بنویسند.

(۶۳۸) حاضر نشدن به نماز جماعت از روی بی اعتنائی جایز نیست و سزاوار نیست که انسان بدون عذر نماز جماعت را ترک کند.

(۶۳۹) مستحب است انسان صبر کند که نماز را به جماعت بخواند و نماز جماعت از نماز اوّل وقت که فردائی خوانده شود، بهتر است و نیز نماز جماعتی را که مختصر بخوانند از نماز فردائی که آن را طول بدهند بهتر می باشد.

(۶۴۰) وقتی که جماعت بر پا می شود، مستحب است کسی که نمازش را فردائی خوانده دوباره با جماعت بخواند.

(۶۴۱) نماز مستحب را نمی شود به جماعت خواند، مگر نماز استسقاء که برای آمدن باران می خوانند و نمازی که واجب بوده و به جهتی مستحب شده است، مانند نماز عید فطر و قربان که در زمان حضور امام معصوم علیه السلام واجب بوده و بواسطه غائب شدن امام علیه السلام، مستحب می باشد.

(۶۴۲) موقعی که امام جماعت نماز یومیه می خواند، هر کدام از نمازهای یومیه را می شود به او اقتدا کرد ولی اگر نماز یومیه اش را احتیاطاً دوباره می خواند، اقتدا کردن به او اشکال دارد و اگر امام جماعت قضای نماز یومیه خود یا کس دیگر را که فوت آن یقینی باشد می خواند، می شود به او اقتداء کرد ولی اگر نماز خود یا کس دیگر را احتیاطاً قضا می کند اقتداء به او جایز نیست.

(۶۴۳) اگر صفهای جماعت تا درب مسجد برسد، کسی که مقابل درب پشت صف ایستاده نمازش صحیح است و نیز نماز کسانی که پشت سر او اقتدا می کنند

صحیح می‌باشد ولی نماز کسانی که دو طرف او ایستاده‌اند و صف جلو را نمی‌بینند اشکال دارد.

(۶۴۴) جای ایستادن امام باید از جای مأموم بلندتر نباشد، ولی اگر مکان امام مقدار خیلی کمی بلندتر باشد اشکال ندارد و نیز اگر زمین سراشیب باشد و امام در طرفی که بلندتر است بایستد در صورتی که سراشیبی آن زیاد نباشد و طوری باشد که به آن، زمین مسطح بگویند مانعی ندارد.

(۶۴۵) اگر مأموم بعد از نماز بفهمد که امام عادل نبوده، یا به جهتی نمازش باطل بوده، مثلاً بی‌وضو نماز خوانده، در صورتی که مثل زیاد کردن رکوع از کارهایی که نماز فردای را ولو سهواً باطل می‌کند نکرده باشد نمازش صحیح است.

(۶۴۶) احتیاط واجب آن است که در بین نماز جماعت تا ناچار نشود نیت فردای نکند.

(۶۴۷) اگر موقعی که امام در رکوع است اقتدا کند و به رکوع امام برسد، اگر چه ذکر امام تمام شده باشد، نمازش صحیح است و یک رکعت حساب می‌شود و اگر نرسد جماعتش باطل است ولی احتیاط لازم آن است که سر از رکوع بردارد و نماز را فردای تمام کند و دوباره بخواند و در صورتی که شک کند آیا به رکوع امام رسیده یا نه جماعتش باطل است و احتیاطاً همین دستور را عمل کند.

(۶۴۸) اگر موقعی برسد که امام مشغول خواندن تشهد آخر نماز است اگر بخواهد به ثواب جماعت برسد، باید بعد از نیت و گفتن «تکبیرة الاحرام» بنشیند و تشهد را با امام بخواند ولی سلام را نگوید و صبر کند تا امام سلام نماز را بدهد، بعد بایستد و بدون آنکه دوباره نیت کند و تکبیر بگوید، حمد و سوره را بخواند و آن را رکعت اول نماز خود حساب کند.

(۶۴۹) مأموم نباید جلوتر از امام بایستد و اگر مأموم یک مرد باشد بنابر احتیاط واجب قدری عقب‌تر در طرف راست امام بایستد و اگر قداً او بلندتر از امام است بنابر احتیاط واجب طوری بایستد که در رکوع و سجود جلوتر از امام نباشد.

(۶۵۰) در نماز جماعت باید بین مأموم و امام پرده و مانند آن که پشت آن دیده نمی‌شود فاصله نباشد بلکه بنابر احتیاط لازم شیشه و مانند آن نیز فاصله نباشد و همچنین است بین انسان و مأموم دیگری که انسان بواسطه او به امام متصل شده



است، ولی اگر امام مرد و مأوم زن باشد، اگر بین آن زن و امام یا بین آن زن و مأوم دیگری که مرد است و زن بواسطه او به امام متصل شده است پرده و مانند آن باشد اشکال ندارد.

(۶۵۱) اگر بعد از شروع به نماز بین مأوم و امام، یا بین مأوم و کسی که مأوم بواسطه او متصل به امام است، پرده یا چیز دیگری که پشت آن را نمی توان دید فاصله شود نمازش قهراً فرادی می شود و باید به وظیفه فرادی عمل نموده و نماز را تمام کند.

(۶۵۲) احتیاط واجب آن است که بین جای سجده مأوم و جای ایستادن امام بیشتر از یک قدم باز فاصله نباشد.

(۶۵۳) اگر در نماز، بین مأوم و امام، یا بین مأوم و کسی که مأوم بواسطه او به امام متصل است، بیشتر از یک قدم فاصله پیدا شود نمازش صحیح است و قهراً فرادی می شود و قصد فرادی هم لازم نیست.

(۶۵۴) اگر نماز همه کسانی که در صف جلو هستند تمام شود، یا همه نیت فرادی نمایند نماز بعد فرادی می شود هر چند صف جلو فوراً برای نماز دیگری به امام اقتدا کنند.

(۶۵۵) اگر در رکعت دوم اقتدا کند، لازم نیست حمد و سوره بخواند ولی قنوت و تشهد را با امام بخواند و احتیاط آن است که موقع خواندن تشهد انگشتان دست و سینه پا را به زمین بگذارد و زانوهای بلند کند و باید بعد از تشهد با امام برخیزد و حمد و سوره را بخواند و اگر برای سوره وقت ندارد، حمد را تمام کند و در رکوع خود را به امام برساند و اگر در رکوع هم نمی کند احتیاط واجب آن است که قصد فرادی نماید.

(۶۵۶) اگر موقعی که امام در رکعت دوم نماز چهار رکعتی است اقتدا کند، باید در رکعت دوم نمازش که رکعت سوم امام است بعد از دو سجده بنشیند و تشهد را به مقدار واجب بخواند و برخیزد و اگر برای گفتن سه مرتبه تسبیحات فرصت ندارد، یک مرتبه بگوید و در رکوع خود را به امام برساند.

(۶۵۷) اگر امام در رکعت سوم یا چهارم باشد و مأوم بداند که اگر اقتدا کند و حمد را بخواند به رکوع امام نمی رسد، بنابر احتیاط واجب باید صبر کند تا امام به

رکوع رود بعد اقتدا نماید.

(۶۵۸) کسی که می‌داند اگر سوره یا قنوت را تمام کند به رکوع امام نمی‌رسد، اگر عمداً سوره یا قنوت را بخواند و به رکوع نرسد نمازش اشکال دارد.

(۶۵۹) کسی که اطمینان دارد که اگر سوره را شروع کند یا تمام نماید به رکوع امام می‌رسد بهتر آن است که سوره را شروع کند، یا اگر شروع کرده تمام نماید و اگر زیاد طول بکشد احتیاط واجب آن است که شروع نکند و اگر شروع کرده تمام نکند.

(۶۶۰) کسی که یقین دارد، اگر سوره را بخواند، به رکوع امام می‌رسد، اگر سوره را بخواند و به رکوع نرسد نمازش صحیح است.

(۶۶۱) اگر امام ایستاده باشد و مأموم نداند که در کدام رکعت است می‌تواند اقتدا کند، ولی باید حمد و سوره را به قصد قربت بخواند و اگر بعد بفهمد که امام در رکعت اول یا دوم بوده، نمازش صحیح است.

«شرائط امام جماعت»

(۶۶۲) امام جماعت باید بالغ، عاقل، شیعه دوازده امامی، عادل و حلال زاده باشد و نماز را به طور صحیح بخواند و نیز اگر مأموم مرد است امام هم باید مرد باشد و بلکه در غیر نماز میت احتیاط لازم آن است که زن امامت نکند.

(۶۶۳) کسی که ایستاده نماز می‌خواند، نمی‌تواند به کسی که نشسته یا خوابیده نماز می‌خواند اقتدا کند و کسی که نشسته نماز می‌خواند، نمی‌تواند به کسی که خوابیده نماز می‌خواند اقتدا نماید.

(۶۶۴) اگر امام جماعت بواسطه عذری با تیمم یا با وضوی جبیره‌ای نماز بخواند، می‌شود به او اقتدا کرد و اما اگر بواسطه عذری با لباس نجس نماز بخواند اقتدای به او اشکال دارد.

«احکام جماعت»

(۶۶۵) موقعی که مأموم نیت می‌کند؛ باید امام را معین نماید ولی دانستن اسم او



لازم نیست، مثلاً اگر نیت کند: اقتدا می‌کنم به امام حاضر نمازش صحیح است. (۶۶۶) مأموم باید غیر از حمد و سوره همه چیز نماز را خودش بخواند ولی اگر رکعت اول یا دوم او و رکعت سوم یا چهارم امام باشد، باید حمد و سوره را هم بخواند.

(۶۶۷) مأموم باید غیر از آنچه در نماز خوانده می‌شود، کارهای دیگر آن، مانند رکوع و سجود را با امام یا کمی بعد از امام بجا آورد. و اگر عمداً قبل از امام یا مدتی بعد از امام انجام دهد، معصیت کرده و احتیاط واجب آن است که نماز را تمام کند و دوباره بخواند.

(۶۶۸) اگر سهو آقبل از امام سر از رکوع بردارد، اگر امام در رکوع باشد، باید به رکوع برگردد و با امام سر بردارد و در این صورت زیاد شدن رکوع که رکن است نماز را باطل نمی‌کند. ولی اگر به رکوع برگردد و قبل از آنکه به رکوع برسد، امام سر بردارد نمازش باطل است.

(۶۶۹) اگر اشتهاً سر از رکوع یا سجده بردارد و سهو یا به خیال اینکه به امام نمی‌رسد، به رکوع یا سجده نرود، نمازش صحیح است.

(۶۷۰) اگر امام در رکعتی که قنوت ندارد اشتهاً قنوت بخواند یا در رکعتی که تشهد ندارد اشتهاً مشغول خواندن تشهد شود، مأموم نباید قنوت و تشهد را بخواند، ولی نمی‌تواند قبل از امام به رکوع رود، یا قبل از ایستادن امام بایستد بلکه باید صبر کند تا قنوت و تشهد امام تمام شود و بقیه نماز را با او بخواند و در صورت امکان بنا بر احتیاط واجب امام را متوجه سازد.

(۶۷۱) اگر مأموم یک مرد باشد بنا بر احتیاط واجب طرف راست امام قدری عقب‌تر بایستد و اگر یک یا چند زن باشند پشت سر امام بایستند و اگر یک مرد و یک زن یا یک مرد و چند زن باشند آنچه مرد است عقب امام و زن‌ها پشت سر مردها بایستند.

«چیزهایی که در نماز جماعت مستحب است»

(۶۷۲) مستحب است امام در وسط صف بایستد و اهل علم و کمال و تقوا در صف اول بایستند.

(۶۷۳) مستحب است صفهای جماعت منظم باشد و بین کسانی که در یک صف ایستاده‌اند فاصله نباشد و شأنه آنان ردیف یکدیگر باشد.

(۶۷۴) مستحب است بعد از گفتن «قَدْ قَامَتِ الصَّلَاةُ» مأمومین برخیزند.

(۶۷۵) مستحب است امام جماعت حال مأمومی را که از دیگران ضعیف‌تر است رعایت کند و قنوت و رکوع و سجود را طول ندهد، مگر بداند همه کسانی که به او اقتدا کرده‌اند مایلند که او طول بدهد.

(۶۷۶) مستحب است امام جماعت در حمد و سوره و ذکرهایی که بلند می‌خواند، صدای خود را به قدری بلند کند که دیگران بشنوند، ولی باید بیش از اندازه صدا را بلند نکند.

(۶۷۷) اگر امام در رکوع بفهمد کسی تازه رسید و می‌خواهد اقتدا کند مستحب است رکوع را دو برابر همیشه طول بدهد و بعد برخیزد.

«چیزهایی که در نماز جماعت مکروه است»

(۶۷۸) اگر در صفهای جماعت جا باشد، مکروه است انسان تنها بایستد.

(۶۷۹) مکروه است مأموم ذکرهای نماز را طوری بگوید که امام بشنود.

«نماز آیات»

(۶۸۰) نماز آیات که دستور آن بعد از گفته خواهد شد، بواسطه چهار چیز

واجب می‌شود:

اول و دوم: گرفتن ماه و خورشید اگر چه مقدار کمی از آنها گرفته شود و کسی هم از آن نترسد.

سوم: زلزله اگر چه کسی هم نترسد.

چهارم: رعد و برق و بادهای سیاه و سرخ و مانند اینها در صورتی که به آنها آیت صدق کند اگر چه کسی هم نترسد.

(۶۸۱) اگر از چیزهایی که نماز آیات برای آنها واجب است بیشتر از یکی اتفاق

بیفتد، انسان باید برای هر یک از آنها یک نماز آیات بخواند، مثلاً اگر خورشید



بگیرد و زلزله هم بشود، باید دو نماز آیات بخواند.

(۶۸۲) چیزهائی که نماز آیات برای آنها واجب است، در هر شهری اتفاق بیفتد، فقط مردم همان شهر باید نماز آیات بخوانند و بر مردم جاهای دیگر واجب نیست، ولی اگر مکان آنها، به قدری نزدیک باشد که با آن شهر یکی حساب شود نماز آیات بر آنها هم واجب است.

(۶۸۳) از وقتی که خورشید یا ماه شروع به گرفتن می کند انسان، می تواند نماز آیات را بخواند و باید به قدری تأخیر نیندازد که تمام قرص باز شود.

(۶۸۴) اگر خواندن نماز آیات را به قدری تأخیر بیندازد که تمام قرص آفتاب یا ماه باز شود و بعد از باز شدن بخواهد نماز بخواند، باید نیت قضا نماید.

(۶۸۵) موقعی که زلزله و رعد و برق و مانند اینها اتفاق می افتد، انسان باید فوراً نماز آیات را بخواند و اگر نخواند معصیت کرده و تا آخر عمر بر او واجب است و هر وقت بخواند ادا است.

(۶۸۶) اگر بعد از باز شدن آفتاب یا ماه بفهمد که تمام آن گرفته بوده؛ باید قضای نماز آیات را بخواند ولی اگر بفهمد مقداری از آن گرفته بوده قضا بر او واجب نیست.

(۶۸۷) اگر بفهمد نماز آیاتی که خوانده باطل بوده، باید دوباره بخواند و اگر وقت گذشته قضا نماید.

(۶۸۸) اگر در وقت نماز یومیه نماز آیات هم بر انسان واجب شود، اگر برای هر دو نماز وقت دارد، هر کدام را اوّل بخواند اشکال ندارد. و اگر وقت یکی از آن دو تنگ باشد، باید اوّل آن را بخواند. و اگر وقت هر دو تنگ باشد، باید اوّل نماز یومیه را بخواند.

(۶۸۹) نماز آیات بر حائض و نفساء در حال حیض یا نفاس واجب نیست ولی بعد از پاک شدن بنابر احتیاط لازم باید بجا یاورند و در گرفتن ماه و خورشید بنابر احتیاط نیت ادا و قضا نکند ولی اگر زلزله یا رعد و برق و مانند اینها اتفاق بیفتد احتیاط واجب آن است که بعد از پاک شدن نماز آیات را بخواند.

«دستور نماز آیات»

(۶۹۰) نماز آیات دو رکعت است و در هر رکعت پنج رکوع دارد و دستور آن این است که انسان بعد از نیت؛ تکبیر بگوید و یک حمد و یک سوره تمام بخواند و به رکوع رود و سر از رکوع بردارد، دوباره یک حمد و یک سوره بخواند، باز به رکوع رود تا پنج مرتبه و بعد از بلند شدن از رکوع پنجم دو سجده نماید و برخیزد و رکعت دوم را هم مثل رکعت اول بجا آورد و تشهد بخواند و سلام دهد.

(۶۹۱) در نماز آیات ممکن است انسان بعد از نیت و تکبیر و خواندن حمد آیه‌های یک سوره را پنج قسمت کند و یک آیه یا بیشتر یا کمتر از آن را بخواند و به رکوع رود و سر بردارد و بدون اینکه حمد بخواند؛ قسمت دوم از همان سوره را بخواند و به رکوع رود و همینطور تا قبل از رکوع پنجم سوره را تمام نماید، مثلاً به قصد سوره توحید «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» بگوید و به رکوع رود، بعد بایستد و بگوید: «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» دوباره به رکوع رود و بعد از رکوع بایستد و بگوید: «اللَّهُ الصَّمَدُ» باز به رکوع رود و بعد بایستد و بگوید: «لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ» و برود به رکوع باز هم سر بردارد و بگوید: «وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ» و بعد از آن به رکوع پنجم رود و بعد از سر برداشتن، دو سجده کند و رکعت دوم را هم مثل رکعت اول بجا آورد و بعد از سجده دوم تشهد بخواند و سلام دهد.

(۶۹۲) اگر در یک رکعت از نماز آیات؛ پنج مرتبه حمد و سوره بخواند و در رکعت دیگر یک حمد بخواند و سوره را پنج قسمت کند اشکال ندارد.

(۶۹۳) چیزهایی که در نماز یومیه واجب و مستحب است، در نماز آیات هم واجب و مستحب می‌باشد. ولی در نماز آیات در صورتی که به جماعت باشد مستحب است بجای اذان و اقامه سه مرتبه بگوید: «الصلوة».

(۶۹۴) اگر در نماز آیات شک کند که چند رکعت خوانده و فکرش بجائی نرسد نماز باطل است.

(۶۹۵) اگر شک کند که در رکوع آخر رکعت اول است، یا در رکوع اول رکعت دوم و فکرش بجائی نرسد، نماز باطل است ولی اگر مثلاً شک کند که چهار رکوع کرده یا پنج رکوع، اگر شک او قبل از رسیدن به سجده بوده باید رکوعی را که شک دارد بجا آورد ولی اگر به سجده رسیده باشد باید به شک



خود اعتناء نکند.

(۶۹۶) هر يك از ركوعهای نماز آیات ركن است كه اگر عمدأ یا اشتباهأ كم یا زیاد شود نماز باطل است.

«نماز عید فطر و قربان»

(۶۹۷) نماز عید فطر و قربان در زمان حضور امام (علیه السلام) واجب است و باید به جماعت خوانده شود. و در زمان ماکه امام (علیه السلام) غائب است، مستحب می باشد. ولی می شود آن را به جماعت یا فرادی خواند.

(۶۹۸) وقت نماز عید فطر و قربان از اول آفتاب روز عید تا ظهر می باشد.

(۶۹۹) نماز عید فطر و قربان دو رکعت است که در رکعت اول بعد از خواندن حمد و سوره؛ باید پنج تکبیر بگوید و بعد از هر تکبیر یک قنوت بخواند و بعد از قنوت پنجم تکبیر دیگری بگوید و به رکوع رود و دو سجده بجا آورد و برخیزد و در رکعت دوم، چهار تکبیر بگوید و بعد از هر تکبیر قنوت بخواند و تکبیر پنجم را بگوید و به رکوع رود و بعد از رکوع دو سجده کند و تشهد بخواند و نماز را سلام دهد.

(۷۰۰) در قنوت نماز عید فطر و قربان هر دعا و ذکر ی بخوانند کافی است. ولی بهتر است این دعا را بخوانند:

«اللَّهُمَّ أَهْلَ الْكِبَرِيَاءِ وَالْعِظَمَةِ وَأَهْلَ الْجُودِ وَالْجَبَرُوتِ وَأَهْلَ الْعَفْوِ وَالرَّحْمَةِ وَأَهْلَ التَّقْوَى وَالْمَغْفِرَةِ أَسْأَلُكَ بِحَقِّ هَذَا الْيَوْمِ الَّذِي جَعَلْتَهُ لِلْمُسْلِمِينَ عِيداً وَمُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ذُخْراً وَشَرَفاً وَكِرَامَةً وَمَزِيداً أَنْ تُصَلِّيَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَنْ تُدْخِلَنِي فِي كُلِّ خَيْرٍ أَدْخَلْتَ فِيهِ مُحَمَّدًا وَآلَ مُحَمَّدٍ وَأَنْ تُخْرِجَنِي مِنْ كُلِّ سُوءٍ أَخْرَجْتَ مِنْهُ مُحَمَّدًا وَآلَ مُحَمَّدٍ صَلَوَاتُكَ عَلَيْهِ وَ عَلَيْهِمُ اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ خَيْرَ مَا سَأَلْتُكَ مِنْهُ عِبَادُكَ الصَّالِحُونَ وَأَعُوذُ بِكَ فِيهِ مِمَّا اسْتَعَاذَ مِنْهُ عِبَادُكَ الْمُخْلِصُونَ».

(۷۰۱) در زمان غائب بودن امام (علیه السلام) مستحب است بعد از نماز عید فطر و قربان دو خطبه بخوانند. و بهتر آن است که در خطبه عید فطر احکام زکات فطره

(۷۰۸) اگر مأموم موقعی برسد که امام مقداری از تکبیرها را گفته بعد از آنکه امام به رکوع رفت، باید آنچه از تکبیرها و قنوتها را که با امام نگفته خودش

بگوید و در رکوع خود را به امام برساند و اگر به رکوع نمی‌رسد احتیاط آن است که بقیه نماز را فردا بخواند و اگر در هر قنوت یک «سُبْحَانَ اللَّهِ» یا یک «الْحَمْدُ لِلَّهِ» بگوید کافی است.

«اجیر گرفتن برای نماز»

(۷۰۹) بعد از مرگ انسان، می‌شود برای نماز و عبادت‌های دیگر او که در زندگی بجا نیاورده، دیگری را اجیر کنند یعنی به او مزد دهند که آنها را بجا آورد و اگر کسی بدون مزد هم آنها را انجام دهد صحیح است.

(۷۱۰) انسان می‌تواند برای بعضی از کارهای مستحبی مثل زیارت قبر پیغمبر (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) و ائمه (عَلَيْهِمُ السَّلَام) از طرف زنده‌ها اجیر شود و نیز می‌تواند کار مستحبی را انجام دهد و ثواب آن را برای مُرده‌ها یا زنده‌ها هدیه نماید.

(۷۱۱) کسی که برای نماز قضای میت اجیر شده، باید یا مجتهد باشد یا مسائل نماز را از روی تقلید صحیح بداند.

(۷۱۲) مرد برای زن و زن برای مرد می‌تواند اجیر شود و در بلند خواندن و آهسته خواندن نماز باید به تکلیف خود عمل نماید.

(۷۱۳) اگر با اجیر شرط نکنند که نماز را با چه مقدار از مستحبات آن بخواند، باید مقداری از مستحبات نماز را که معمول است بجا آورد.

(۷۱۴) اگر اجیر قبل از تمام کردن نمازهای میت بمیرد اگر شرط کرده باشند که تمام نمازها را خودش بخواند اگر قادر بر عمل بوده اجازه صحیح و اجازه کننده می‌تواند اجرت المثل باقی‌مانده را بگیرد و اگر قادر نبوده اجازه نسبت به مابعد فوت اجیر باطل است و می‌تواند اجازه مقدار گذشته را فسخ نموده و اجرت المثل او را بدهد و اگر شرط نکرده باشند که خودش بخواند باید ورثه‌اش از مال او اجیر بگیرند اما اگر مال نداشته باشد به ورثه چیزی واجب نیست و اگر خودش هم علاوه بر نمازهای میت نماز قضا داشته باشد باید اگر از مال او چیزی زیاد آمد در صورتی که وصیت کرده باشد و ورثه اجازه بدهند، برای تمام نمازهای او اجیر بگیرند و اگر اجازه ندهند ثلث آن را به مصرف نماز خودش برسانند.

«احکام روزه»

روزه آن است که انسان برای انجام فرمان خداوند عالم از اذان صبح تا مغرب از چیزهایی که روزه را باطل می‌کند و شرح آنها بعداً گفته می‌شود خودداری نماید.

(۷۱۵) انسان می‌تواند در هر شب از ماه رمضان برای روزه فردای آن، نیت کند و بهتر است که شب اول ماه هم نیت روزه همه ماه را بنماید.

(۷۱۶) کسی که قبل از اذان صبح بدون نیت روزه خوابیده است، اگر قبل از ظهر بیدار شود و نیت روزه مستحبی کند، روزه او صحیح است و نمی‌تواند نیت روزه واجب نماید. ولی در واجب مضیق مثل روزه ماه رمضان احتیاط واجب آن است که به امید آنکه روزه صحیح باشد نیت روزه بنماید و آن را تمام کند و بعد هم قضای آن را بجا آورد.

(۷۱۷) اگر بداند ماه رمضان است و عمداً نیت روزه غیر رمضان کند نه روزه رمضان حساب می‌شود و نه روزه‌ای که قصد کرده است.

(۷۱۸) اگر مثلاً به نیت روز اول ماه روزه بگیرد، بعد بفهمد دوم یا سوم بوده، روزه او صحیح است.

(۷۱۹) اگر قبل از اذان صبح نیت کند و بخوابد و بعد از مغرب بیدار شود، روزه‌اش صحیح است.



(۷۲۰) اگر بچه قبل از اذان صبح ماه رمضان بالغ شود، باید روزه بگیرد و احتیاط واجب آن است که اگر قبل از ظهر بالغ شود و چیزی که روزه را باطل کند، بجا نیاورده باشد آن روز را قصد روزه کند و تمام نماید.

(۷۲۱) اگر مریض قبل از ظهر یا بعد از ظهر ماه رمضان خوب شود واجب نیست بر او که نیت روزه کند اگر چه از اذان صبح تا آن وقت کاری که روزه را باطل می کند انجام نداده باشد.

(۷۲۲) روزی را که انسان شک دارد آخر شعبان است یا اوّل رمضان واجب نیست روزه بگیرد. و اگر بخواهد روزه بگیرد نمی تواند نیت روزه رمضان کند و می تواند نیت کند که اگر رمضان است روزه رمضان و اگر رمضان نیست روزه قضا یا مانند آن باشد و بهتر آن است که نیت روزه قضا و مانند آن بنماید و اگر بعد معلوم شود رمضان بوده، از رمضان حساب می شود.

(۷۲۳) اگر روزی را که شک دارد آخر شعبان است یا اوّل رمضان، به نیت روزه قضا یا روزه مستحبی و مانند آن روزه بگیرد و در بین روز بفهمد که ماه رمضان است، باید نیت روزه رمضان کند.

(۷۲۴) اگر در روزه واجب معینی (مثل روزه رمضان) مردّد شود که روزه خود را باطل کند یا نه، یا قصد کند که روزه را باطل کند، روزه اش باطل می شود اگر چه از قصدی که کرده توبه نماید و کاری هم که روزه را باطل می کند انجام نداده باشد.

«چیزهایی که روزه را باطل می کند»

(۷۲۵) نه چیز روزه را باطل می کند:

اوّل: خوردن و آشامیدن. دوّم: جماع. سوّم: استمناء، یعنی با خود کاری کند که منی از او بیرون آید و این عمل حرام است و روزه را باطل می کند. چهارم: دروغ بستن به خداوند متعال و پیغمبر و ائمّه اطهار (علیهم السلام). پنجم: رساندن غبار غلیظ به حلق. ششم: فرو بردن تمام سر در آب که حرام است و بنابر احتیاط لازم روزه را هم باطل می کند. هفتم: باقیماندن بر جنابت و حیض و نفاس تا اذان صبح. هشتم: اماله کردن با چیزهای روان. نهم: قی کردن. و احکام اینها در مسائل

آینده گفته می شود.

«۱- خوردن و آشامیدن»

(۷۲۶) اگر روزه دار عمداً چیزی بخورد یا بیاشامد، روزه او باطل می شود، چه خوردن و آشامیدن آن چیز معمول باشد مثل نان و آب، چه معمول نباشد مثل خاک و شیرۀ درخت و چه کم باشد یا زیاد حتی اگر مسواک را از دهان بیرون آورد و دوباره به دهان ببرد و رطوبت آن را فرو برد، روزه او باطل می شود بلکه اگر رطوبت مسواک در آب دهان بطوری از بین برود که رطوبت خارج به آن گفته نشود ولی بداند که در دهان باقی است بنابر احتیاط لازم نباید آن را فرو برد. (۷۲۷) اگر موقعی که مشغول غذا خوردن است بفهمد صبح شده، باید لقمه را از دهان بیرون آورد و اگر عمداً فرو برد روزه اش باطل است و به دستوری که بعداً گفته خواهد شد کفاره هم بر او واجب می شود.

(۷۲۸) اگر روزه دار سهواً چیزی بخورد یا بیاشامد روزه اش باطل نمی شود. (۷۲۹) احتیاط واجب آن است که روزه دار از استعمال آمپولی که به جای غذا استعمال می کنند خودداری کند.

(۷۳۰) اگر روزه دار چیزی را که لای دندان مانده است عمداً فرو ببرد، روزه اش باطل می شود.

(۷۳۱) فرو بردن آب دهان، اگر چه در دهان جمع شده باشد؛ روزه را باطل نمی کند.

(۷۳۲) فرو بردن اخلاط سروسینه، تا به فضای دهان نرسیده اشکال ندارد ولی اگر داخل فضای دهان شود، احتیاط واجب آن است که آن را فرو نبرد.

(۷۳۳) اگر روزه دار به قدری تشنه شود که بترسد از تشنگی بمیرد و یا به مرض غیر قابل تحمّلی مبتلا شود، می تواند آب بیاشامد و بلکه واجب است به اندازه ای که از مردن نجات پیدا کند آب بیاشامد ولی روزه او باطل می شود و اگر ماه رمضان باشد باید در بقیۀ روز از بجا آوردن کاری که روزه را باطل می کند خودداری نماید.

(۷۳۴) جویدن غذا و چشیدن غذا و آب در دهان کردن که معمولاً به حلق



نمی‌رسد، اگر چه اتفاقاً به حلق برسد، روزه را باطل نمی‌کند ولی اگر انسان از اوّل بدانند به حلق می‌رسد هر چند به حلق نرسد روزه‌اش باطل می‌شود و باید قضای آن را بگیرد و اگر به حلق رسیده کفّاره هم بر او واجب است.

(۷۳۵) انسان نمی‌تواند برای ضعف، روزه را بخورد ولی اگر ضعف او به قدری است که معمولاً نمی‌شود آن را تحمّل کرد و ممکن است انسان مریض شود، خوردن روزه اشکال ندارد.

« ۲- جماع »

(۷۳۶) جماع روزه را باطل می‌کند، اگر چه فقط به مقدار ختنه گاه داخل شود و منی هم بیرون نیاید.

(۷۳۷) اگر کمتر از مقدار ختنه گاه داخل شود و منی هم بیرون نیاید، روزه باطل نمی‌شود.

(۷۳۸) اگر فراموش کند که روزه است و جماع نماید؛ یا با او جماع نمایند بطوری که از اختیار او خارج باشد، روزه او باطل نمی‌شود، ولی اگر در بین جماع یادش بیاید، یا در بین مختار شود باید فوراً از حال جماع خارج شود و اگر خارج نشود، روزه او باطل است و همچنین اگر با اراده خودش از ترس، جماع کند روزه‌اش باطل می‌شود.

« ۳- استمناء »

(۷۳۹) اگر روزه‌دار استمناء کند یعنی: با خود کاری کند که منی از او بیرون آید، روزه‌اش باطل می‌شود.

(۷۴۰) اگر بی‌اختیار منی از او بیرون آید، روزه‌اش باطل نیست ولی اگر کاری کند که بی‌اختیار از او منی بیرون آید، روزه‌اش باطل می‌شود.

(۷۴۱) اگر روزه‌دار در حال بیرون آمدن منی از خواب بیدار شود، واجب نیست از بیرون آمدن آن جلوگیری کند.

(۷۴۲) اگر روزه‌دار بدون قصد بیرون آمدن منی مثلاً با زن خود بازی و شوخی کند، چنانچه اطمینان ندارد که منی از او خارج نمی‌شود و منی هم از او خارج

شد، روزه‌اش باطل است و همچنین اگر اطمینان دارد که منی از او خارج نمی‌شود اگر چه اتفاقاً منی بیرون آید، بنابر احتیاط واجب روزه‌اش باطل است.

«۴- دروغ بستن به خدا و پیغمبران و ائمه اطهار (علیهم‌السلام)»

(۷۴۳) اگر روزه‌دار به گفتن یا به نوشتن یا به اشاره و مانند اینها به خدا و پیغمبران و ائمه و حضرت زهراء (علیهم‌السلام) عمدتاً نسبت دروغ بدهد، اگر چه فوراً بگوید دروغ گفتم یا توبه کند روزه او باطل است و همچنین اگر به جانشینان پیامبران گذشته عمدتاً نسبت دروغ دهد بنابر احتیاط واجب روزه‌اش باطل است. (۷۴۴) اگر بخواهد روایتی را که نمی‌داند راست است یا دروغ نقل کند بنابر احتیاط واجب باید از کسی که آن روایت را گفته، یا از کتابی که آن روایت در آن نوشته شده نقل نماید.

(۷۴۵) اگر چیزی را به اعتقاد اینکه راست است از قول خدا یا پیغمبر نقل کند و بعد بفهمد دروغ بوده، روزه‌اش باطل نمی‌شود.

«۵- رساندن غبار غلیظ به حلق»

(۷۴۶) رساندن غبار غلیظ به حلق روزه را باطل می‌کند؛ چه غبار چیزی باشد که خوردن آن حلال است مثل آرد، یا غبار چیزی باشد که خوردن آن حرام است مثل خاک و بنابر احتیاط واجب باید غباری را هم که غلیظ نیست به حلق نرساند. (۷۴۷) روزه‌دار نباید بخار غلیظ و دود سیگار و مانند اینها را به حلق برساند.

«۶- فرو بردن سر در آب»

(۷۴۸) اگر روزه‌دار عمدتاً تمام سر را در آب فرو برد؛ اگر چه باقی بدن او از آب بیرون باشد روزه‌اش باطل می‌شود. ولی اگر تمام بدن را آب بگیرد و مقداری از سر بیرون باشد، روزه باطل نمی‌شود.

(۷۴۹) اگر نصف سر را یک دفعه و نصف دیگر آن را دفعه دیگر در آب فرو برد که هیچ وقت تمام سر زیر آب نباشد، روزه‌اش باطل نمی‌شود. (۷۵۰) اگر سر را در گلاب و یا چیزهائی که آنها را آب نمی‌گویند و جزء



مایعات است فرو برد، اشکال ندارد.

- (۷۵۱) اگر روزه‌دار بی اختیار در آب بیفتد و تمام سر او را آب بگیرد یا فراموش کند که روزه است و سر را در آب فرو برد، روزه‌اش باطل نمی‌شود.
- (۷۵۲) اگر فراموش کند که روزه است و سر را در آب فرو برد، یا دیگری به زور سر او را در آب فرو برد، اگر در زیر آب یادش بیاید که روزه است یا آن کس دست خود را بردارد، باید فوراً سر را بیرون آورد و اگر بیرون نیاورد روزه‌اش باطل می‌شود.
- (۷۵۳) اگر فراموش کند که روزه است و به نیت غسل سر را در آب فرو برد، روزه و غسل او صحیح است.

« ۷- باقی ماندن بر جنابت و حیض و نفاس تا اذان صبح »

- (۷۵۴) اگر جنب عمداً تا اذان صبح غسل نکند، یا اگر وظیفه او تیمم است عمداً تیمم ننماید در روزه ماه رمضان و قضاء آن، روزه‌اش باطل است و در غیر آنها باطل نمی‌شود.
- (۷۵۵) اگر در ماه رمضان تا اذان صبح غسل نکند و تیمم هم ننماید ولی از روی عمد نباشد، مثل آنکه دیگری نگذارد غسل و تیمم کند روزه‌اش صحیح است.
- (۷۵۶) کسی که جنب است و می‌خواهد روزه واجب بگیرد، در روزه رمضان، اگر عمداً غسل نکند تا وقت، تنگ شود، معصیت کرده، و بنابر احتیاط واجب باید تیمم کند و روزه بگیرد و قضای آن را هم بجا آورد.
- (۷۵۷) اگر جنب در ماه رمضان غسل را فراموش کند و بعد از یک روز یادش بیاید، باید روزه آن روز را قضا نماید و اگر بعد از چند روز یادش بیاید، باید روزه هر چند روزی را که یقین دارد جنب بوده قضا نماید مثلاً اگر نمی‌داند سه روز جنب بوده یا چهار روز، باید روزه سه روز را قضا کند.
- (۷۵۸) کسی که در شب ماه رمضان جنب است و می‌داند که اگر بخوابد تا صبح بیدار نمی‌شود، نباید بخوابد و اگر بخوابد و تا صبح بیدار نشود، روزه‌اش باطل است و قضا و کفاره بر او واجب می‌شود.
- (۷۵۹) جنب اگر عادت و اطمینان به بیدار شدن قبل از اذان صبح ندارد بنابر

احتیاط واجب نباید قبل از غسل بخوابد و اگر بخوابد (خواب اوّل باشد یا دوّم) حکم باقی ماندن عمدی با جنابت تا صبح را دارد که باید قضای روزه را بگیرد و کفّاره نیز بدهد.

(۷۶۰) اگر جنب در شب ماه رمضان بخوابد و بیدار شود و بداند که اگر دوباره بخوابد قبل از اذان صبح بیدار می شود و تصمیم هم داشته باشد که بعد از بیدار شدن غسل کند، اگر دوباره بخوابد و تا اذان بیدار نشود، باید روزه آن روز را قضا کند و هم چنین اگر از خواب دوّم بیدار شود و برای مرتبه سوّم بخوابد و تا اذان صبح بیدار نشود، قضای روزه آن روز بر او واجب می شود و بنابر احتیاط لازم کفّاره هم بر او واجب می شود.

(۷۶۱) اگر روزه دار در روز محتلم شود، واجب نیست فوراً غسل کند.

(۷۶۲) هرگاه در ماه رمضان بعد از اذان صبح بیدار شود و ببیند محتلم شده، اگر چه بداند قبل از اذان محتلم شده روزه اش صحیح است.

(۷۶۳) اگر در روزه واجب غیر از روزه رمضان و قضای آن تا اذان صبح جنب بماند ولو از روی عمد باشد، روزه اش صحیح است.

(۷۶۴) اگر زن قبل از اذان صبح از حیض یا نفاس پاک شود و عمدّاً غسل نکند، یا اگر وظیفه او تیمّم است عمدّاً تیمّم نکند، روزه اش باطل است.

(۷۶۵) اگر زن قبل از اذان صبح از حیض یا نفاس پاک شود و برای غسل وقت نداشته باشد، اگر بخواهد روزه واجبى بگیرد که مثل روزه رمضان وقت آن معین است، باید تیمّم نماید و بنابر احتیاط واجب تا اذان صبح بیدار بماند. و اگر بخواهد روزه مستحب یا روزه واجبى بگیرد که مثل روزه کفّاره، وقت آن معین نیست نمی تواند با تیمّم روزه بگیرد.

(۷۶۶) اگر زن بعد از اذان صبح از خون حیض یا نفاس پاک شود، یا در بین روز خون حیض یا نفاس ببیند، اگر چه نزدیک مغرب باشد، روزه اش باطل است.

(۷۶۷) کسی که مس میّت کرده یعنی جائی از بدن خود را به بدن میّت رسانده، می تواند بدون غسل مس میّت روزه بگیرد و اگر در حال روزه هم میّت را مس نماید، روزه اش باطل نمی شود.

« ۸ - اماله کردن »

(۷۶۸) اماله کردن با چیز روان اگر چه از روی ناچاری و برای معالجه باشد روزه را باطل می کند.

« ۹ - قی کردن »

(۷۶۹) هرگاه روزه دار عمداً قی کند اگر چه بواسطه مرض و مانند آن ناچار باشد، روزه اش باطل می شود ولی اگر سهواً یا بی اختیار قی کند اشکال ندارد.
(۷۷۰) اگر یقین داشته باشد که بواسطه آروغ زدن، چیزی از گلو بیرون می آید، نباید عمداً آروغ بزند بلکه اگر احتمال هم بدهد بنابر احتیاط آروغ نزند.

« احکام چیزهائی که روزه را باطل می کند »

(۷۷۱) اگر انسان عمداً و از روی اختیار کاری که روزه را باطل می کند انجام دهد، روزه اش باطل می شود و اگر از روی عمد نباشد، اشکال ندارد مگر آنکه جنب بخوابد و طبق مسأله (۷۵۸) تا اذان صبح غسل نکند، روزه او باطل است.
(۷۷۲) اگر روزه دار سهواً یکی از کارهائی که روزه را باطل می کند انجام دهد و به خیال اینکه روزه اش باطل شده، عمداً دوباره یکی از آنها را بجا آورد، روزه اش باطل می شود.

(۷۷۳) اگر چیزی به زور در گلوئی روزه دار بریزند، یا سر او را به زور در آب فرو برند، روزه اش باطل نمی شود ولی اگر مجبورش کنند که روزه خود را باطل کند مثلاً به او بگویند: اگر غذا نخوری ضرر مالی یا جانی به تو می زنیم و خودش برای جلوگیری از ضرر چیزی بخورد، روزه اش باطل می شود.

(۷۷۴) روزه دار نباید به جایی برود که می داند یا ایمن از آن نباشد که چیزی در گلویش می ریزند یا او را مجبور می کنند که خودش روزه خود را باطل کند و اگر این اتفاق بیفتد روزه اش باطل می شود بلکه اگر قصد رفتن به چنین جایی کند اگر چه نرود روزه اش باطل است.

«کفاره روزه»

(۷۷۵) کسی که کفاره روزه رمضان بر او واجب است باید به دستوری که در مسأله بعد گفته می شود دو ماه روزه بگیرد، یا شصت فقیر را سیر کند یا به هر کدام یک مد که تقریباً ده سیر است طعام یعنی گندم یا جو و مانند اینها بدهد و اگر اینها برایش ممکن نباشد هر مقدار می تواند صدقه به فقرا بدهد و اگر از دادن صدقه هم عاجز است هیچده روز پی در پی روزه بگیرد و اگر روزه هم نتوانست بگیرد استغفار کند و هر قدر می تواند روزه بگیرد و اگر اصلاً نمی تواند روزه بگیرد اکتفا به استغفار کند که انشاء الله خدا مهربان است ولی باید تصمیم جدی داشته باشد که دیگر واجباتش را سبک نشمارد.

(۷۷۶) کسی که می خواهد دو ماه کفاره روزه رمضان را بگیرد، باید سی و یک روز آن را پی در پی بگیرد و اگر بقیه آن پی در پی نباشد اشکال ندارد.

(۷۷۷) کسی که می خواهد دو ماه کفاره روزه رمضان را بگیرد، نباید موقعی شروع کند که در بین سی و یک روز، روزی باشد که مانند عید قربان، روزه آن حرام است.

(۷۷۸) اگر در بین روزهایی که باید پی در پی روزه بگیرد، عذری مثل حیض یا نفاس، یا سفری که در رفتن آن مجبور است، برای او پیش آید، بعد از برطرف شدن عذر واجب نیست روزه ها را از سر بگیرد، بلکه بقیه را بعد از برطرف شدن عذر بجا می آورد.

(۷۷۹) اگر به چیز حرامی روزه خود را باطل کند، چه آن چیز اصلاً حرام باشد مثل شراب و زنا، یا به جهتی حرام باشد، مثل خوردن غذای حلالی که برای انسان ضرر دارد و نزدیکی کردن با عیال خود در حال حیض کفاره جمع بر او واجب می شود یعنی باید یک بنده آزاد کند و دو ماه روزه بگیرد و شصت فقیر را سیر کند، یا به هر کدام از فقراء یک مد که تقریباً ده سیر است، گندم یا جو یا نان و مانند اینها بدهد، و اگر هر سه برایش ممکن نباشد، هر کدام آنها که ممکن است باید انجام دهد.

(۷۸۰) اگر روزه دار دروغی را به خدا و پیغمبر (صلی الله علیه و آله) نسبت دهد بنابر اقوی کفاره جمع که تفصیل آن در مسأله قبل گفته شد بر او واجب می شود.

(۷۸۱) اگر روزه‌دار در یک روز ماه رمضان چند مرتبه غیر از جماع و استمناء کار دیگری که روزه را باطل می‌کند انجام دهد، برای همهٔ آنها یک کفّاره کافی است و در جماع اگر جماع او حرام باشد برای هر دفعه یک کفّارهٔ جمع و اگر حرام نباشد یک کفّاره برای هر دفعه بر او واجب است و ظاهر این است که استمناء نیز حکم جماع را دارد.

(۷۸۲) اگر روزه‌دار غیر از جماع و استمناء کار دیگری که حلال است و روزه را باطل می‌کند، انجام دهد مثلاً آب بیاشامد و بعد کار دیگری که حرام است و روزه را باطل می‌کند غیر از جماع و استمناء انجام دهد، مثلاً غذای حرام بخورد، یک کفّاره کافی است.

(۷۸۳) اگر نذر کند که روز معینی را روزه بگیرد، اگر در آن روز عمداً روزه خود را باطل کند، باید کفّاره بدهد یعنی باید یک بنده آزاد کند یا دو ماه پی‌درپی روزه بگیرد یا به شصت فقیر طعام دهد.

(۷۸۴) اگر عمداً روزه خود را باطل کند و بعد عذری مانند حیض یا نفاس یا مرض برای او پیدا شود، بنابر احتیاط واجب کفّاره باید بدهد.

(۷۸۵) اگر زنی شوهر روزه‌دار خود را مجبور کند که جماع نماید، یا کار دیگری که روزه را باطل می‌کند انجام دهد، واجب نیست کفّارهٔ روزهٔ شوهر را بدهد.

(۷۸۶) اگر روزه‌دار در ماه رمضان با زن روزه‌دار خود که خواب است جماع نماید، یک کفّاره بر او واجب می‌شود و روزهٔ زن صحیح است و کفّاره هم بر او واجب نیست.

(۷۸۷) کسی که به واسطهٔ مسافرت یا مرض روزه نمی‌گیرد، نمی‌تواند زن روزه‌دار خود را مجبور به جماع کند، ولی اگر او را مجبور نماید، کفّاره بر مرد واجب نیست.

(۷۸۸) انسان نباید در بجا آوردن کفّاره کوتاهی کند، ولی لازم نیست فوراً آن را انجام دهد.

(۷۸۹) اگر کفّاره بر انسان واجب شود و چند سال آن را بجا نیاورد، چیزی بر آن اضافه نمی‌شود.

(۷۹۰) کسی که باید برای کفاره یک روز شصت فقیر را طعام بدهد نباید به هر کدام از آنها بیشتر از یک مد که تقریباً ده سیر است طعام بدهد، یا یک فقیر را بیشتر از یک مرتبه سیر نماید، ولی می تواند برای هر یک از عیالات فقیر اگر چه صغیر باشند یک مد به آن فقیر بدهد.

(۷۹۱) کسی که قضای روزه رمضان را گرفته، اگر بعد از ظهر عمد آکاری که روزه را باطل می کند انجام دهد، باید ده فقیر هر کدام یک مد که تقریباً ده سیر است طعام بدهد و اگر نمی تواند، سه روز روزه بگیرد.

«جاهائی که فقط قضای روزه واجب است»

(۷۹۲) در چند صورت فقط قضای روزه بر انسان واجب است و کفاره واجب نیست:

اول: آنکه در شب ماه رمضان جنب باشد و به تفصیلی که در قبل گفته شد تا اذان صبح از خواب دوّم و سوّم بیدار نشود.

دوّم: عملی که روزه را باطل می کند بجا نیاورد ولی نیت روزه نکند، یا ریا کند، یا قصد کند که روزه نباشد، یا قصد کند کاری که روزه را باطل می کند انجام دهد.

سوّم: آنکه در ماه رمضان غسل جنابت را فراموش کند و با حال جنابت یک روز یا چند روز روزه بگیرد.

چهارم: آنکه در ماه رمضان بدون اینکه تحقیق کند صبح شده یا نه؛ کاری که روزه را باطل می کند انجام دهد، بعد معلوم شود صبح بوده. و نیز اگر بعد از تحقیق با اینکه گمان دارد صبح شده، کاری که روزه را باطل می کند انجام دهد، بعد معلوم شود صبح بوده قضای آن روزه بر او واجب است. بلکه اگر بعد از تحقیق شک کند که صبح شده یا نه یا ظن پیدا کند به آنکه صبح نشده و کاری که روزه را باطل می کند انجام دهد بعد معلوم شود صبح بوده باید قضای روزه آن روز را بجا آورد.

پنجم: آنکه کسی بگوید صبح نشده و انسان به گفته او کاری که روزه را باطل می کند انجام دهد، بعد معلوم شود صبح بوده است.



ششم: آنکه کسی بگوید صبح شده و انسان به گفته او یقین نکند، یا خیال کند شوخی می کند و کاری که روزه را باطل می کند انجام دهد، بعد معلوم شود صبح بوده است.

هفتم: آنکه کور و مانند آن به گفته دیگری افطار کنند، بعد معلوم شود مغرب نبوده است.

هشتم: آنکه در هوای صاف به واسطه تاریکی یقین کند که مغرب شده و افطار کند، بعد معلوم شود مغرب نبوده است و اگر شک داشته باشد که مغرب شده و افطار کند و معلوم شود مغرب نبوده کفاره هم واجب است. ولی اگر در هوای ابر به گمان اینکه مغرب شده افطار کند، بعد معلوم شود مغرب نبوده، قضا لازم نیست.

نهم: آنکه برای خنک شدن یا بی جهت، مضمضه کند یعنی آب در دهان بگرداند و بی اختیار فرو رود. ولی اگر فراموش کند که روزه است و آب را فرو دهد یا برای وضوی نماز واجب مضمضه کند و بی اختیار فرو رود قضا بر او واجب نیست و بنابر احتیاط واجب اگر مضمضه برای وضوی غیر نماز واجب باشد روزه اش باطل می شود.

(۷۹۳) اگر غیر آب چیز دیگری را در دهان ببرد و بی اختیار فرو رود یا آب داخل بینی کند و بی اختیار فرو رود، قضا بر او واجب نیست.

(۷۹۴) اگر در ماه رمضان، بعد از تحقیق یقین کند که صبح نشده و کاری که روزه را باطل می کند انجام دهد، بعد معلوم شود صبح بوده، احتیاط واجب آن است که قضا لازم است.

(۷۹۵) اگر انسان شک کند که مغرب شده یا نه نمی تواند افطار کند. ولی اگر شک کند که صبح شده یا نه، قبل از تحقیق هم می تواند کاری که روزه را باطل می کند انجام دهد.

«احکام روزه قضا»

(۷۹۶) اگر دیوانه عاقل شود، واجب نیست روزه های وقتی را که دیوانه بوده قضا نماید.

(۷۹۷) اگر کافر قبل از ظهر روز ماه رمضان مسلمان شود و کاری که روزه را باطل می کند انجام نداده باشد احتیاط مستحب آن است که آن روز را روزه بگیرد. و اگر ترک نمود قضا نماید و روزه های قبل قضا ندارد ولی اگر مسلمانی کافر شود و دوباره مسلمان گردد روزه های وقتی را که کافر بوده باید قضا نماید. (۷۹۸) روزه ای که از انسان به واسطه مستی فوت شده، باید قضا نماید، اگر چه چیزی را که به واسطه آن مست شده، برای معالجه خورده باشد.

(۷۹۹) اگر برای عذری چند روز روزه نگیرد و بعد شک کند که چه وقت عذر او برطرف شده بنابر احتیاط واجب مقدار بیشتری را که احتمال می دهد روزه نگرفته قضا نماید، مثلاً کسی که قبل از ماه رمضان مسافرت کرده و نمی داند پنجم رمضان از سفر برگشته و یا ششم و یا اینکه مثلاً در اواخر ماه رمضان مسافرت کرده و بعد از رمضان برگشته و نمی داند که بیست و پنجم مسافرت کرده یا بیست و ششم در هر دو صورت باید شش روز قضای روزه بگیرد.

(۸۰۰) کسی که قضای روزه رمضان را گرفته اگر وقت قضای روزه او تنگ نباشد، می تواند قبل از ظهر روزه خود را باطل نماید.

(۸۰۱) اگر به واسطه مرض، یا حیض، یا نفاس روزه رمضان را نگیرد و قبل از تمام شدن رمضان بمیرد، لازم نیست روزه هائی را که نگرفته برای او قضا کنند.

(۸۰۲) اگر بواسطه مرضی روزه رمضان را نگیرد و مرض او تا رمضان سال بعد طول بکشد، قضای روزه هائی را که نگرفته بر او واجب نیست و باید برای هر روز یک مد که تقریباً ده سیر است طعام (یعنی گندم یا جو و مانند اینها) به فقیر بدهد، ولی اگر بواسطه عذر دیگری مثلاً برای مسافرت روزه نگرفته باشد و عذر او تا رمضان بعد باقی بماند، روزه هائی را که نگرفته باید قضا کند و احتیاط واجب آن است که برای هر روز یک مد طعام هم به فقیر بدهد.

(۸۰۳) اگر به واسطه مرضی روزه رمضان را نگیرد و بعد از رمضان مرض او برطرف شود ولی عذر دیگری پیدا کند که نتواند تا رمضان بعد قضای روزه را بگیرد. باید روزه هائی را که نگرفته قضا نماید و نیز اگر در ماه رمضان غیر مرض عذر دیگری داشته باشد و بعد از رمضان آن عذر برطرف شود و تا رمضان سال بعد به واسطه مرض نتواند روزه بگیرد روزه هائی را که نگرفته باید قضا کند و بنابر

احتیاط واجب برای هر روز یک مد طعام نیز بدهد.

(۸۰۴) اگر در ماه رمضان به واسطه عذری روزه نگیرد و بعد از رمضان عذر او برطرف شود و تا رمضان آینده عمداً قضای روزه را نگیرد، باید روزه را قضا کند و برای هر روز یک مد گندم یا جو و مانند اینها هم به فقیر بدهد و نیز اگر در قضای روزه کوتاهی کند تا وقت تنگ شود و در تنگی وقت عذر پیدا کند باید قضا را بگیرد و برای هر روز یک مد طعام به فقیر بدهد.

(۸۰۵) کسی که باید برای هر روز یک مد طعام به فقیر بدهد، می تواند کفاره چند روز را به یک فقیر بدهد.

(۸۰۶) اگر روزه رمضان را عمداً نگیرد، باید قضای آن را بجا آورد و برای هر روز دو ماه روزه بگیرد، یا به شصت فقیر طعام بدهد یا یک بنده آزاد کند.

(۸۰۷) بعد از فوت پدر و مادر، پسر بزرگتر باید قضای نماز و روزه آنان را بجا آورد.

(۸۰۸) اگر پدر و مادر غیر از روزه رمضان روزه واجب دیگری را (مانند روزه نذر) نگرفته باشند، احتیاط واجب آن است که پسر بزرگتر قضا نماید.

«احکام روزه مسافر»

(۸۰۹) مسافری که باید نمازهای چهار رکعتی را در سفر دو رکعت بخواند، نباید روزه بگیرد و مسافری که نمازش را تمام می خواند (مثل کسی که شغلش مسافرت، یا سفر او سفر معصیت است) باید در سفر روزه بگیرد.

(۸۱۰) مسافرت در ماه رمضان اشکال ندارد. ولی اگر برای فرار از روزه باشد مکروه است.

(۸۱۱) اگر غیر روزه رمضان روزه معین دیگری بر انسان واجب باشد مثلاً نذر کرده باشد روز معینی را روزه بگیرد، تا ناچار نشود، نمی تواند در آن روز مسافرت کند.

(۸۱۲) اگر نذر کند روزه بگیرد و روز آن را معین نکند، نمی تواند آن را در سفر بجا آورد ولی اگر نذر کند که روز معینی را در سفر روزه بگیرد، باید آن را در سفر بجا آورد و نیز اگر نذر کند روز معینی را چه مسافر باشد یا نباشد، روزه

بگیرد، باید آن روز را اگر چه مسافر باشد روزه بگیرد.

(۸۱۳) مسافر می‌تواند برای خواستن حاجت سه روز در مدینه طیبه روزه مستحبی بگیرد و احوط این است که آن سه روز روزهای چهارشنبه و پنج‌شنبه و جمعه باشد.

(۸۱۴) کسی که نمی‌داند روزه مسافر باطل است، اگر در سفر روزه بگیرد و در بین روز مسأله را بفهمد، روزه‌اش باطل می‌شود و اگر تا مغرب نفهمد، روزه‌اش صحیح است.

(۸۱۵) اگر فراموش کند که مسافر است، یا فراموش کند که روزه مسافر باطل می‌باشد و در سفر روزه بگیرد، روزه‌اش باطل است.

(۸۱۶) اگر روزه‌دار بعد از ظهر مسافرت نماید باید روزه خود را تمام کند و اگر قبل از ظهر مسافرت کند، وقتی به جائی برسد که دیوار شهر را نبیند و صدای اذان آن را نشنود، باید روزه خود را باطل کند و اگر پیش از رسیدن به حدّ ترخص روزه را باطل کند کفاره بر او واجب است.

(۸۱۷) اگر مسافر قبل از ظهر به وطنش برسد، یا به جائی برسد که می‌خواهد ده روز در آنجا بماند، اگر کاری که روزه را باطل می‌کند انجام نداده باید آن روز را روزه بگیرد و اگر انجام داده نمی‌تواند آن روز را روزه بگیرد.

(۸۱۸) اگر مسافر بعد از ظهر به وطنش برسد، یا به جائی برسد که می‌خواهد ده روز در آنجا بماند، نباید آن روز را روزه بگیرد.

(۸۱۹) مسافر و کسی که از روزه گرفتن عذر دارد، مکروه است در روز ماه رمضان جماع نماید و در خوردن و آشامیدن کاملاً خود را سیر کند.

«کسانی که روزه بر آنان واجب نیست»

(۸۲۰) کسی که بواسطه پیری نمی‌تواند روزه بگیرد، یا برای او مشقت دارد، روزه بر او واجب نیست ولی در صورت دوّم و بنابر احتیاط لازم در صورت اوّل باید برای هر روز یک مد گندم یا جو و مانند اینها به فقیر بدهد.

(۸۲۱) کسی که بواسطه پیری روزه نگرفته، اگر بعد از ماه رمضان بتواند روزه بگیرد، احتیاط لازم آن است قضای روزه‌هایی را که نگرفته، بجا آورد.

(۸۲۲) اگر انسان مرضی دارد که زیاد تشنه می شود و نمی تواند تشنگی را تحمل کند و یا برای او مشقت دارد، روزه بر او واجب نیست ولی در صورت دوم و بنابر احتیاط لازم در صورت اول هم باید برای هر روز یک مد طعام به فقیر بدهد و بنابر احتیاط واجب بیشتر از مقداری که ناچار است آب نیاشامد و چنانچه بعد بتواند روزه بگیرد باید روزه هایی را که نگرفته قضا نماید.

(۸۲۳) زنی که زائیدن او نزدیک است و روزه برای حملش یا برای خودش ضرر دارد روزه بر او واجب نیست و باید برای هر روز یک مد طعام به فقیر بدهد. و بعد از روزه هایی را که نگرفته قضا نماید.

(۸۲۴) زنی که بچه شیر می دهد و شیر او کم است چه مادر بچه، یا دایه او باشد، با اجرت یا بی اجرت شیر دهد، اگر روزه برای بچه یا برای خودش ضرر دارد روزه بر او واجب نیست. و باید برای هر روز یک مد طعام به فقیر بدهد و در هر دو صورت روزه هایی را که نگرفته باید قضا نماید ولی اگر کسی پیدا شود که بی اجرت بچه را شیر دهد یا از کس دیگری اجرت بگیرد واجب است بچه را به او بدهد و روزه را بگیرد.

«راه ثابت شدن اول ماه»

(۸۲۵) اول ماه به پنج چیز ثابت می شود:

اول: آنکه خود انسان ماه را ببیند.

دوم: آنکه عده ای که از گفته آنان یقین یا اطمینان پیدا می شود، بگویند ماه را دیده ایم و همچنین است هر چیزی که بواسطه آن یقین یا اطمینان پیدا شود.

سوم: آنکه دو مرد عادل بگویند که در شب، ماه را دیده ایم به شرط اینکه صفت ماه را برخلاف یکدیگر نگویند و قولشان قابل تصدیق باشد پس اگر بر خلاف هم صفت ماه را بگویند یا هوا ابر باشد و یا اگر آسمان صاف باشد هیچ کس غیر از این دو نفر نبیند کفایت نمی کند.

چهارم: آنکه سی روز از اول ماه شعبان بگذرد که بواسطه آن، اول ماه رمضان ثابت می شود و سی روز از اول رمضان بگذرد که بواسطه آن، اول ماه شوال ثابت می شود.

پنجم: آنکه حاکم شرع (مقام رهبری حکومت اسلامی) حکم کند که اوّل ماه است.

(۸۲۶) اگر حاکم شرع (مقام رهبری) حکم کند که اوّل ماه است، کسی که در مسائل عبادی تقلید او را نمی‌کند، باید به حکم او در این مسأله برای حفظ وحدت مسلمین عمل نماید.

(۸۲۷) اگر اوّل ماه رمضان برای کسی ثابت نشود و روزه نگیرد، اگر دو مرد عادل بگویند: شب قبل، ماه را دیده‌ایم، باید روزه آن روز را قضا نماید.

(۸۲۸) اگر در شهری اوّل ماه ثابت شود و مردم آن شهر ماه را ببینند برای مردم شهر دیگر آن دیدن فائده ندارد، مگر آن دو شهر با هم نزدیک باشند، یا انسان بداند که افق آنها یکی است یا در شهری که دیده شده آفتاب زودتر از شهری که ماه دیده نشده غروب کند.

(۸۲۹) روزی را که انسان نمی‌داند آخر رمضان است یا اوّل شوال، باید روزه بگیرد. ولی اگر قبل از مغرب بفهمد که اوّل شوال است باید افطار کند.

«روزه‌های حرام و مکروه»

(۸۳۰) روزه گرفتن در روز عید فطر و قربان، حرام است. و نیز روزی را که انسان نمی‌داند آخر شعبان است، یا اوّل رمضان، اگر به نیت اوّل رمضان روزه بگیرد حرام می‌باشد.

(۸۳۱) اگر بواسطه گرفتن روزه مستحبی حقّ شوهر از بین برود، روزه بر زن حرام است.

(۸۳۲) روزه مستحبی اولاد اگر باعث اذیت پدر یا مادر یا جدّ شود با نهی آنان حرام است ولی اگر از آن نهی نکنند ولی سبب اذیت آنان شود بنابر احتیاط واجب روزه اولاد جایز نیست.

(۸۳۳) کسی که می‌داند روزه برای او ضرر ندارد، اگر چه دکتر بگوید ضرر دارد، باید روزه بگیرد و کسی که یقین یا گمان دارد که روزه برایش ضرر دارد، اگر چه دکتر بگوید ضرر ندارد، باید روزه نگیرد و اگر روزه بگیرد صحیح نیست.

(۸۳۴) روزه روز عاشورا و روزی که انسان شک دارد روز عرفه است یا عید



قربان مکروه است.

(۸۳۵) روزه پنج‌شنبه اول و آخر هر ماه و اولین چهارشنبه بعد از دهم ماه و سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم هر ماه مستحب است و روزه‌های مستحب دیگری هم در کتابهای مفصل گفته شده است و اگر برادر مؤمن کسی که روزه مستحبی گرفته را به غذا دعوت کند مستحب است دعوت او را قبول کند و افطار نماید ولو در بین روز باشد.

«احکام خمس»

یکی از احکام مسلمة اسلام که در قرآن صریحاً به آن اشاره شده پرداخت خمس است و خمس به معنی پرداخت یک پنجم آن چیزی است که خمس به آن تعلّق می‌گیرد که شرح آن بعداً خواهد آمد.

در چند چیز خمس واجب می‌شود:

اول: منفعت کسب. دوم: معدن. سوم: گنج. چهارم: مال حلال مخلوط به حرام. پنجم: جواهری که بواسطه غواصی یعنی فرو رفتن در دریا بدست می‌آید. ششم: غنیمت جنگ. هفتم: زمینی که کافر ذمی از مسلمان بخرد و احکام اینها مفصلاً گفته خواهد شد.

«منفعت کسب»

(۸۳۶) هرگاه انسان از تجارت یا صنعت، یا کسب و یا هر کار دیگری مالی بدست آورد، آنچه از مخارج سال خود او و عیالاتش زیاد بیاید، باید خمس یعنی پنج یک آن را بدهد.

(۸۳۷) اگر از غیر کسب، مالی بدست آورد، مثلاً چیزی به وصیت به او بدهند یا ببخشند یا هدیه کنند یا جایزه دهند واجب است، خمس آن را بدهد مگر آنکه در وسط سال آن را به مصرف خودش و یا عیالاتش رسانده باشد.

(۸۳۸) مهری را که زن می گیرد خمس ندارد. و همچنین است ارثی که به انسان می رسد ولی اگر با کسی خویشاوندی داشته و گمان ارث بردن از او را نداشته احتیاط واجب آن است که خمس ارثی را که از او می برد اگر از مخارج سالش زیاد بیاید بدهد.

(۸۳۹) اگر مالی به ارث به او برسد و بداند کسی که این مال از او به ارث رسیده خمس آن را نداده، باید خمس آن را بدهد و نیز اگر در خود آن مال خمس نباشد ولی انسان بداند کسی که آن مال از او به ارث رسیده، خمس بدهکار است، باید خمس را از مال او بدهد.

(۸۴۰) اگر بواسطه قناعت کردن، چیزی از مخارج سال انسان زیاد بیاید، باید خمس آن را بدهد و همچنین کسی که دیگری مخارج او را می دهد مانند زوجه، که شوهر مخارج او را می دهد باید خمس تمام مالی را که بدست می آورد بدهد. (۸۴۱) چیزهایی که زکات به آنها تعلق می گیرد اگر بعد از دادن زکات آنها از مخارج سال زیاد بیاید خمس آنها را بدهد.

(۸۴۲) در مالی که فقیر بابت خمس و زکات و صدقه مستحبی گرفته، اگر از مخارج سالش زیاد بیاید یا از مالی که به او داده اند منفعتی ببرد مثلاً از درختی که بابت خمس به او داده اند میوه ای بدست آورد و از مخارج سالش زیاد بیاید خمس آن را بدهد.

(۸۴۳) اگر چیزی را که خمس آن داده نشده به کسی ببخشد و یا بفروشد پنج یک آن چیز؛ مال او نمی شود.

(۸۴۴) اگر جنسی را بخرد و بعد از معامله قیمت آن را از پول خمس نداده بدهد معامله ای که کرده صحیح است ولی چون از پولی که خمس در آن است به فروشنده داده به مقدار پنج یک آن پول به فروشنده مدیون می باشد و پولی را که به فروشنده داده اگر از بین نرفته حاکم شرع خمس همان را می گیرد و اگر از بین رفته عوض آن را از خریدار یا فروشنده مطالبه می کند.

(۸۴۵) تاجر و کاسب و صنعتگر و مانند اینها از وقتی که شروع به کاسبی می کنند یک سال که بگذرد، باید خمس آنچه را که از خرج سالشان زیاد آید بدهند و کسی که شغلش کاسبی نیست، اگر اتفاقاً منفعتی ببرد، بعد از آنکه یک

سال از موقعی که فائده برده بگذرد، باید خمس مقداری را که از خرج سالش زیاد آمده بدهد.

(۸۴۶) انسان می تواند در بین سال هر وقت منفعتی به دستش آمد خمس آن را بدهد. و جایز است دادن خمس را تا آخر سال تأخیر بیندازد و اگر برای دادن خمس، سال شمسی را قرار دهد، مانعی ندارد.

(۸۴۷) کسی که مانند تاجر و کاسب باید برای دادن خمس، سال قرار دهد اگر منفعتی بدست آورد و در بین سال بمیرد، باید مخارج تا موقع مرگش را از آن منفعت کسر کنند و خمس باقی مانده را بدهند.

(۸۴۸) اگر قیمت جنسی که برای تجارت خریده بالا رود و آن را بفروشد و در بین سال قیمتش پائین آید، خمس مقداری که بالا رفته بر او واجب نیست.

(۸۴۹) اگر باغی احداث کند برای آنکه بعد از بالا رفتن قیمتش بفروشد، باید بعد از باغ شدن خمس درختها و میوه و نمو درختها و زیادی قیمت باغ را بدهد.

(۸۵۰) آنچه از منافع کسب در بین سال به مصرف خوراک و پوشاک و اثاثیه و خرید منزل و عروسی و جهیزیه دختر - اگر در وقتی تهیه شود که معمولاً به تهیه آن حاجت است - و زیارت و مانند اینها می رساند در صورتی که از شأن او زیاد نباشد و زیاده روی هم نکرده باشد، خمس ندارد.

(۸۵۱) مالی را که انسان به مصرف نذر و کفاره می رساند، جزء مخارج سالیانه است. و نیز مالی را که به کسی می بخشد یا جایزه می دهد در صورتی که از شأن او زیاد نباشد از مخارج سالیانه حساب می شود و خمس ندارد.

(۸۵۲) مالی را که خرج سفر حج و زیارتهای دیگر می کند، از مخارج سالی حساب می شود که در آن سال خرج کرده و اگر سفر او تا مقداری از سال بعد طول بکشد آنچه در سال بعد خرج می کند باید خمس آن را بدهد.

(۸۵۳) اگر آذوقه ای که برای مصرف سالش خریده در آخر سال زیاد بیاید، باید خمس آن را بدهد و چنانچه بخواهد قیمت آن را بدهد در صورتی که قیمتش وقتی که خریده زیاد شده باشد باید قیمت آخر سال را حساب کند.

(۸۵۴) اگر از منفعت کسب پیش از دادن خمس اثاثیه ای برای منزل بخرد و در بین همان سال احتیاجش از آن برطرف شود اگر زائد بر مخارج سال باشد خمس

آن را باید بدهد ولی اگر در سالهای بعد رفع احتیاجش از آنها بشود خمس آن واجب نیست اگر چه احتیاط مستحب آن است که خمس آن را بدهد و همچنین است زیورآلات زنانه.

(۸۵۵) اگر در یک سال منفعتی نبرد نمی تواند مخارج آن سال را از منفعتی که در سال بعدی می برد کسر نماید.

(۸۵۶) انسان می تواند خمس هر چیز را از همان چیز بدهد، یا به مقدار قیمت آن، پول بدهد و اما اگر جنس دیگری بخواهد بدهد محل اشکال است.

(۸۵۷) بعد از تمام شدن سال و مستقر شدن خمس، تصرّف در مالی که خمس آن واجب شده بدون اذن حاکم شرع جایز نیست.

(۸۵۸) کسی که خمس بدهکار است نمی تواند آن را به ذمه بگیرد یعنی خود را بدهکار اهل خمس بداند و در تمام مال تصرّف کند و اگر تصرّف کند و آن مال تلف شود، باید خمس آن را بدهد.

(۸۵۹) کسی که خمس بدهکار است، اگر با اذن حاکم شرع خمس را به ذمه بگیرد که بعد ادا نماید می تواند در تمام مال تصرّف نماید و منافی که از آن بدست می آید مال خود او است.

(۸۶۰) کسی که با دیگری شریک است، اگر خمس منافع خود را بدهد و شریک او ندهد و در سال بعد، از مالی که خممش را نداده برای سرمایه شرکت بگذارد هیچ کدام نمی توانند در آن تصرّف کنند.

(۸۶۱) انسان نمی تواند در مالی که یقین دارد خممش را نداده اند تصرّف کند ولی در مالی که شک دارد خمس آن را داده اند یا نه، می تواند تصرّف نماید.

«مال حلال مخلوط به حرام»

(۸۶۲) اگر مال حلال با مال حرام به طوری مخلوط شود که انسان نتواند آنها را از یکدیگر تشخیص دهد و صاحب مال حرام و مقدار آن، هیچ کدام معلوم نباشد، و نداند که مقدار حرام کمتر از خمس است یا زیاده تر بنابر احتیاط واجب باید خمس تمام مال را به قصد مافی الذمه اعم از خمس یا مظالم بدهد و بعد از دادن خمس بقیه مال حلال می شود اگر از جهت دیگر متعلق خمس نشده باشد و الاّ

واجب است خمس دیگری هم از بقیه مال بدهد و احتیاط لازم آن است که این خمس را به مصرف سایر خمسها برساند لکن به قصد مافی الذمه از خمس یا صدقه.

(۸۶۳) اگر مال حلال با حرام مخلوط شود و انسان مقدار حرام را بداند ولی صاحب آن را نشناسد باید آن مقدار را به نیت صاحبش صدقه بدهد و احتیاط واجب آن است که از حاکم شرع هم اذن بگیرد.

(۸۶۴) اگر مال حلال با حرام مخلوط شود و انسان مقدار حرام را نداند ولی صاحبش را بشناسد، باید یکدیگر را راضی نمایند و اگر صاحب مال راضی نشود، در صورتی که انسان بداند چیز معینی مال او است و شک کند که بیشتر از آن هم مال او هست یا نه، در صورتی که مال او با مال دیگری طوری مخلوط شده باشد که شرکت در آن جاری شود باید چیزی را که یقین دارد مال او است به او بدهد ولی اگر مخلوط نشده باشد باید نصف مقدار زائد را که مشکوک است نیز بپردازد. و احتیاط مستحب آن است که مقدار بیشتری را که احتمال می دهد مال او است به او بدهد.

(۸۶۵) اگر خمس مال حلال مخلوط به حرام را بدهد و بعد بفهمد که مقدار حرام بیشتر از خمس بوده باید مقداری که می داند از خمس بیشتر بوده، از طرف صاحب آن صدقه بدهد.

(۸۶۶) اگر مال حلالی با حرام مخلوط شود و مقدار حرام معلوم باشد و انسان بداند که صاحب آن از چند نفر معین بیرون نیست ولی نتواند بفهمد کیست اگر ممکن است همه را راضی کند و اگر ممکن نشد باید آن مال را بطور مساوی بین آن چند نفر قسمت کند.

«مصرف خمس»

(۸۶۷) خمس را باید دو قسمت کنند، یک قسمت آن سهم سادات است و باید به سید فقیر، یا سید یتیم، یا به سیدی که در سفر درمانده شده بدهند و نصف دیگر آن سهم امام زمان (علیه السلام) است که در این زمان باید به مجتهد جامع الشرائط بدهند یا به مصرفی که او اجازه می دهد برسانند ولی اگر انسان بخواهد سهم امام (علیه السلام)

را به مجتهدی که از او تقلید نمی‌کند بدهد، در صورتی به او اذن داده می‌شود که بداند آن مجتهد و مجتهدی که از او تقلید می‌کند، سهم امام (علیه‌السلام) را به یک طور مصرف می‌کنند.

(۸۶۸) سید یتیمی که به او خمس می‌دهند، باید فقیر باشد ولی به سیدی که در سفر درمانده شده، اگر چه در وطنش فقیر نباشد، می‌شود خمس داد.

(۸۶۹) به سیدی که در سفر درمانده شده، اگر سفر او سفر معصیت باشد یا خودش در معصیت باشد بنابر احتیاط واجب نباید خمس به او بدهند.

(۸۷۰) به سیدی که عادل نیست می‌شود خمس داد ولی به سیدی که دوازده امامی نیست، نباید خمس بدهند.

(۸۷۱) به سیدی که معصیت‌کار است، اگر خمس دادن کمک به معصیت او باشد نمی‌شود خمس داد. و به سیدی هم که آشکارا معصیت می‌کند، اگر چه دادن خمس کمک به معصیت او نباشد، نباید خمس بدهند.

(۸۷۲) اگر کسی بگوید: سیدم نمی‌شود به او خمس داد، مگر آنکه دو نفر عادل، سید بودن او را تصدیق کنند، یا در بین مردم بطوری معروف باشد که انسان یقین یا اطمینان پیدا کند که سید است.

(۸۷۳) به کسی که در شهر خودش مشهور باشد که سید است، اگر چه انسان به سید بودن او یقین نداشته باشد، می‌شود خمس داد.

(۸۷۴) به سید فقیری که مخارجش بر دیگری واجب است و او نمی‌تواند مخارج آن سید را بدهد، می‌شود خمس داد.

(۸۷۵) احتیاط واجب آن است که بیشتر از مخارج یک سال به یک سید فقیر خمس ندهند.

(۸۷۶) اگر در شهر انسان سید مستحقّی نباشد و احتمال هم ندهد که پیدا شود، یا نگهداری خمس تا پیدا شدن مستحق ممکن نباشد، باید خمس را به شهر دیگر برد و به مستحق برساند و می‌تواند مخارج بردن آن را از خمس بردارد و اگر خمس از بین برود، اگر در نگهداری آن کوتاهی کرده، باید عوض آن را بدهد و اگر کوتاهی نکرده، چیزی بر او واجب نیست ولی در صورتی که باقی مانده مالی که خمس آن را جدا کرده موجود باشد احتیاط واجب آن است که خمس را از آن

بپردازد.

(۸۷۷) اگر در شهر خودش مستحق پیدا شود، باز هم می تواند خمس را به شهر دیگر ببرد و به مستحق برساند، ولی مخارج بردن آن را باید از خودش بدهد و در صورتی که خمس از بین برود، اگر چه در نگهداری آن کوتاهی نکرده باشد ضامن است.

(۸۷۸) مستحق نمی تواند خمس را بگیرد و به مالک ببخشد، ولی کسی که مقدار زیادی خمس بدهکار است و فقیر شده و می خواهد مدیون اهل خمس نباشد، اگر مستحق راضی شود که خمس را از او بگیرد و به او ببخشد اشکال ندارد و در خمس هم مانند زکات قصد قربت معتبر است.

(۸۷۹) به سیدی که تنها از طرف مادر سید است می شود خمس داد و زکات بر او حرام است.

«احکام زکات»

(۸۸۰) زکات نه چیز واجب است:

اول: گندم. دوم: جو. سوم: خرما. چهارم: کشمش. پنجم: طلا. ششم: نقره. هفتم: شتر. هشتم: گاو. نهم: گوسفند.

و اگر کسی مالک یکی از این نه چیز باشد، با شرائطی که بعداً گفته می شود باید مقداری را که معین شده، به یکی از مصرفهائی که دستور داده اند برساند.

«شرائط واجب شدن زکات»

(۸۸۱) زکات در صورتی واجب می شود که مال به مقدار معینی (نصاب) که بعداً گفته می شود برسد و مالک آن، بالغ و عاقل و آزاد باشد و بتواند در آن مال تصرف کند.

(۸۸۲) اگر انسان یازده ماه مالک گاو و گوسفند و شتر و طلا و نقره باشد، اول ماه دوازدهم باید زکات آن را بدهد ولی اول سال بعد را باید بعد از تمام شدن ماه دوازدهم حساب کند.

(۸۸۳) اگر مالک گاو و گوسفند و شتر و طلا و نقره در بین سال بالغ شود، احتیاطاً باید بعد از یازده ماه از مالک شدن زکات آن را بدهد.

(۸۸۴) بنابر احتیاط واجب وقت واجب شدن زکات گندم و جو وقت بستن دانه

آنها است و زکات کشمش نیز بنابر احتیاط واجب وقتی واجب می شود که غوره است و بنابر احتیاط واجب زکات خرما وقتی واجب می شود که رنگ آن زرد یا سرخ شود ولی وقت دادن زکات در گندم و جو موقع خرمن و جدا کردن کاه آنها است و در خرما و کشمش موقعی است که خشک شده باشند.

(۸۸۵) اگر موقع واجب شدن زکات گندم و جو و کشمش و خرما که در مسأله قبل گفته شد صاحب آنها بالغ باشد باید زکات آنها را بدهد.

«زکات گندم و جو و خرما و کشمش»

(۸۸۶) زکات گندم و جو و خرما و کشمش وقتی واجب می شود که به مقدار معینی (نصاب) برسد و مقدار معین آن ۲۸۸ من تبریز ۴۵ مثقال کم است و هر من تبریز ۶۴۰ مثقال است بنابر این مقدار نصاب تقریباً ۸۴۹ کیلوگرم می شود.

(۸۸۷) اگر بعد از آنکه زکات گندم و جو و خرما و انگور واجب شد مالک آن بمیرد، باید مقدار زکات را از مال او بدهند. ولی اگر قبل از واجب شدن زکات بمیرد، هر یک از ورثه که سهم او به اندازه معین بالا است یعنی ۸۴۹ کیلوگرم، باید زکات سهم خود را بدهد.

(۸۸۸) اگر بعد از آنکه زکات گندم و جو و خرما و انگور واجب شد، زراعت و درخت را بفروشد، باید زکات آنها را بدهد و اگر داد بر خریدار چیزی واجب نیست.

(۸۸۹) اگر وزن گندم و جو و خرما و کشمش موقعی که تر است به حد معین برسد و بعد از خشک شدن کمتر از آن شود، زکات آن واجب نیست.

(۸۹۰) اگر گندم و جو و خرما را قبل از خشک شدن مصرف کند، اگر خشک آنها به اندازه نصاب باشد، باید زکات آنها را بدهد.

(۸۹۱) گندم و جو و خرما و کشمشی که زکات آنها را داده، اگر چند سال هم نزد او بماند زکات ندارد.

(۸۹۲) اگر گندم و جو و خرما و انگور از آب باران یا نهر مشروب شود، یا از رطوبت زمین استفاده کند، زکات آن ده یک است یعنی از ده قسمت یک قسمت آن را باید به عنوان زکات بدهد. و اگر با دلو و مانند آن آبیاری شود، زکات آن



بیست یک است یعنی از بیست قسمت یک قسمت آن را باید بدهد.

(۸۹۳) اگر گندم و جو و خرما و انگور، هم از آب باران مشروب شود و هم از آب دلو و مانند آن استفاده کند، اگر طوری باشد که عرفاً بگویند: آبیاری با دلو و مانند آن شده، زکات آن بیست یک است و اگر بگویند: آبیاری با آب نهر و باران شده زکات آن ده یک است. بلکه اگر نگویند آب باران و نهر غلبه داشته ولی آبیاری با آب باران و نهر بیشتر از آب دلو و مانند آن باشد بنابر احتیاط واجب زکات آن ده یک می باشد.

(۸۹۴) اگر شک کند که آبیاری با آب باران و آب دلو به یک اندازه بوده یا آب باران غلبه داشته، می تواند از نصف آن ده یک و از نصف دیگر آن بیست یک بدهد.

(۸۹۵) مخارجی را که برای گندم و جو و خرما و انگور کرده نمی تواند از حاصل کسر کند و ملاحظه نصاب نماید پس چنانچه یکی از آنها پیش از ملاحظه مخارج به حد نصاب برسد، باید زکات آن را بدهد.

(۸۹۶) تخمی را که به مصرف زراعت رسانده، چه از خودش باشد، یا خریده باشد، نمی تواند از حاصل کسر کند و سپس ملاحظه نصاب را بنماید بلکه نصاب را نسبت به مجموع حاصل باید ملاحظه نماید.

(۸۹۷) مصارفی که انسان پیش از تعلق زکات نموده بنابر احتیاط واجب نمی تواند از حاصل کسر نموده و فقط زکات بقیه را بدهد و مصارفی که بعد از تعلق زکات است می تواند از حاکم شرع یا وکیل او در صرف آنها اجازه بگیرد و آنچه نسبت به مقدار زکات خرج شده بردارد.

(۸۹۸) زکات بر شخص مکلف واجب است لذا اگر شخصی چند قطعه زمین داشته باشد اگر چه در شهرهای مختلف باشد و از مجموع آنها جو و یا گندم و یا چیزهای دیگر به حد معین برسد زکات آنها واجب است.

(۸۹۹) اگر درخت خرما یا انگور در یک سال دو مرتبه میوه دهد چنانچه روی هم به مقدار نصاب باشد (یعنی ۸۴۹ کیلوگرم) بنابر احتیاط زکات آن واجب است.

(۹۰۰) کسی که بدهکار است و مالی هم دارد که زکات آن واجب شده اگر

بمیرد، باید اوّل تمام زکات را از مالی که زکات آن واجب شده بدهند، بعد قرض او را ادا نمایند.

(۹۰۱) اگر گندم و جو و خرما و کشمش که زکات آنها واجب شده خوب و بد دارد، احتیاط واجب آن است که زکات جنس خوب را از جنس بد ندهند.

«حدّ معینی که بر طلا زکات تعلّق می گیرد»

(۹۰۲) طلا دو حدّ نصاب دارد:

اوّل: آنکه پانزده مثقال معمولی باشد پس وقتی طلا به پانزده مثقال معمولی برسد، باید چهل یک یعنی از چهل قسمت یک قسمت آن را از بابت زکات بدهد و اگر به این مقدار نرسد، زکات آن واجب نیست.

دوّم: آنکه سه مثقال معمولی به پانزده مثقال اضافه شود، باید زکات تمام ۱۸ مثقال را از قرار چهل یک بدهد و اگر کمتر از سه مثقال اضافه شود، فقط باید زکات ۱۵ مثقال آن را بدهد و زیادی آن زکات ندارد و همچنین است هر چه بالا رود، یعنی اگر سه مثقال اضافه شود، باید زکات تمام آنها را بدهد و اگر کمتر اضافه شود، مقداری که اضافه شده زکات ندارد.

«حدّ معین زکات نقره»

(۹۰۳) نقره دو حدّ معین دارد:

اوّل: آنکه ۱۰۵ مثقال معمولی باشد که اگر نقره به ۱۰۵ مثقال برسد باید چهل یک آن را که ۲ مثقال و ۱۵ نخود است از بابت زکات بدهد و اگر به این مقدار نرسد، زکات آن واجب نیست.

دوّم: آنکه ۲۱ مثقال باشد یعنی اگر ۲۱ مثقال به ۱۰۵ مثقال اضافه شود، باید زکات تمام ۱۲۶ مثقال را بطوری که گفته شد بدهد و اگر کمتر از ۲۱ مثقال اضافه شود، فقط باید زکات ۱۰۵ مثقال آن را بدهد و زیادی آن زکات ندارد و همچنین است هر چه بالا رود، یعنی اگر ۲۱ مثقال اضافه شود، باید زکات تمام آنها را بدهد و اگر کمتر اضافه شود، مقداری که اضافه شده و کمتر از ۲۱ مثقال است زکات ندارد. بنابراین اگر انسان چهل یک هر چه طلا و نقره دارد بدهد،



زکاتی را که بر او واجب بوده داده و گاهی هم بیشتر از مقدار واجب داده است مثلاً کسی که ۱۱۰ مثقال نقره دارد، اگر چهل یک آن را بدهد، زکات ۱۰۵ مثقال آن را که واجب بوده داده و مقداری هم برای ۵ مثقال آن داده که واجب نبوده است.

(۹۰۴) کسی که طلا یا نقره او به اندازه معین رسیده است، اگر چه زکات آن را داده باشد، تا وقتی از حدّ معین اول کمتر نباشد، همه ساله باید زکات آن را بدهد. (۹۰۵) زکات طلا و نقره در صورتی واجب می شود که آن را سکه زده باشند و معامله با آن رایج باشد. و اگر معامله با آن رایج نباشد اگر چه طلا و نقره به آن بگویند، زکات آن واجب نیست.

(۹۰۶) کسی که طلا و نقره دارد، اگر هیچ کدام آنها به حدّ معین اول نباشد (یعنی نقره ۱۰۴ مثقال و طلا ۱۴ مثقال) زکات بر او واجب نیست.

(۹۰۷) چنانکه سابقاً گفته شد زکات طلا و نقره در صورتی واجب می شود که انسان یازده ماه مالک آن باشد و اگر در بین یازده ماه، طلا و نقره از حدّ معین اول کمتر شود، زکات بر او واجب نیست.

(۹۰۸) اگر در بین یازده ماه طلا و نقره ای را که دارد با طلا یا نقره یا چیز دیگر عوض نماید یا آنها را آب کند، زکات بر او واجب نیست ولی اگر برای فرار از دادن زکات این کارها را بکند احتیاط مستحب آن است که زکات را بدهد.

(۹۰۹) اگر طلا و نقره ای که دارد به مقدار معمول فلز دیگر به آن مخلوط باشد، نمی تواند زکات آن را از طلا و نقره ای بدهد که بیشتر از معمول فلز دیگر دارد ولی اگر به قدری بدهد که یقین کند طلا و نقره خالصی که در آن هست، به اندازه زکاتی می باشد که بر او واجب است اشکال ندارد و اگر زکات آن را از پول غیر طلا و نقره بدهد باید قیمت آن به اندازه قیمت زکاتی باشد که بر او واجب است.

«زکات شتر و گاو و گوسفند»

(۹۱۰) زکات شتر و گاو و گوسفند غیر از شرطهائی که گفته شد دو شرط دیگر

دارد:

اول: آنکه حیوان در تمام سال بیکار باشد.

دوم: آنکه در تمام سال از علف بیابان بچرد پس اگر تمام سال یا مقداری از آن را از علف چیده شده، که برای خود علف یا چیدن آن مخارجی لازم باشد یا از زراعتی که ملک مالک یا ملک کس دیگر است بچرد زکات ندارد. ولی اگر در تمام سال یک روز یا دو روز از علف مالک بخورد زکات آن واجب می باشد. (۹۱۱) اگر انسان برای شتر و گاو و گوسفند خود چراگاهی را که کسی نکاشته، بخرد یا اجاره کند یا برای چراندن در آن باج بدهد، باید زکات را بدهد.

«زکات شتر»

(۹۱۲) شتر دوازده نصاب است:

اول: اگر مالکی پنج شتر داشت زکات آن، یک گوسفند است و تا شماره شتر به این مقدار نرسد زکات ندارد.

دوم: ده شتر و زکات آن، دو گوسفند است.

سوم: پانزده شتر و زکات آن، سه گوسفند است.

چهارم: بیست شتر و زکات آن، چهار گوسفند است.

پنجم: بیست و پنج شتر و زکات آن، پنج گوسفند است.

ششم: بیست و شش شتر و زکات آن، یک شتر است که داخل سال دوم شده باشد.

هفتم: سی و شش شتر و زکات آن، یک شتر است که داخل سال سوم شده باشد.

هشتم: چهل و شش شتر و زکات آن، یک شتر است که داخل سال چهارم شده باشد.

نهم: شصت و یک شتر و زکات آن، یک شتر است که داخل سال پنجم شده باشد.

دهم: هفتاد و شش شتر و زکات آن، دو شتر است که داخل سال سوم شده باشد.

یازدهم: نود و یک شتر و زکات آن، دو شتر است که داخل سال چهارم شده باشد.



دوازدهم: صد و بیست و یک شتر و بالاتر از آن است، که باید چهل تا چهل تا حساب کند و برای هر چهل تا، یک شتری بدهد که داخل سال سوّم شده باشد، یا پنجاه تا پنجاه تا حساب کند و برای هر پنجاه تا یک شتری بدهد که داخل سال چهارم شده باشد و یا با چهل و پنجاه حساب کند. ولی در هر صورت، باید طوری حساب کند که چیزی باقی نماند، یا اگر چیزی باقی می ماند، از نه شتر بیشتر نباشد، مثلاً اگر ۱۴۰ شتر دارد، باید برای صد تا، دو شتر که هر یک داخل سال چهارم شده و برای چهل تا، یک شتر که داخل سال سوّم شده بدهد. و شتری که به عنوان زکات داده می شود باید ماده باشد و اگر ندارد نر بدهد و اگر هیچ یک را به سنهای ذکر شده ندارد باید بخرد و در خریدن نر یا ماده اختیار دارد.

(۹۱۳) زکات ما بین دو حدّ، واجب نیست پس اگر شماره شترهایی که دارد از حدّ اوّل که پنج است بگذرد و به حدّ دوّم که ده تا است نرسید، فقط باید زکات پنج تای آن را بدهد. و همچنین است در بقیّه.

«زکات گاو»

(۹۱۴) گاو دو نصاب دارد:

اوّل: آنکه سی تا باشد یعنی وقتی شماره گاوها به سی تا رسید اگر شرائطی را که گفته شد داشته باشد، باید یک گوساله ای که داخل سال دوّم شده از بابت زکات بدهد و احتیاط واجب آن است که گوساله نر باشد.

دوّم: آنکه چهل تا باشد و زکات آن یک گوساله ماده ای است که داخل سال سوّم شده باشد و زکات ما بین سی و چهل واجب نیست مثلاً کسی که سی و نه گاو دارد، فقط باید زکات سی تای آنها را بدهد و نیز اگر از چهل گاو زیادتر داشته باشد تا به شصت نرسیده، فقط باید زکات چهل تای آن را بدهد و بعد از آنکه به شصت رسید، چون دو برابر حدّ اوّل را دارد، باید دو گوساله ای که داخل سال دوّم شده بدهد و همچنین هر چه بالا رود باید یا سی تا سی تا حساب کند یا چهل تا چهل تا یا با سی و چهل حساب نماید و زکات آن را به دستوری که گفته شد بدهد ولی باید طوری حساب کند که چیزی باقی نماند، یا اگر چیزی باقی می ماند از نه تا بیشتر نباشد، مثلاً اگر هفتاد گاو دارد، باید به حساب سی و چهل حساب کند و

برای سی تای آن زکات سی تا و برای چهل تای آن زکات چهل تا را بدهد، چون اگر به حساب سی تا حساب کند، ده تا زکات نداده می ماند. ولی در جائی که رعایت این جهت ممکن نیست. مثل آنکه پنجاه گاو داشته باشد احتیاط آن است که چهل را بگیرد اگر چه باز هم ده تا زیاد می آید.

«زکات گوسفند»

(۹۱۵) گوسفند پنج نصاب دارد:

اول: چهل تا است و زکات آن، یک گوسفند است و تا گوسفند به چهل نرسد زکات ندارد.

دوم: صد و بیست و یک و زکات آن، دو گوسفند است.

سوم: دویست و یک و زکات آن، سه گوسفند است.

چهارم: سیصد و یک و زکات آن، چهار گوسفند است.

پنجم: چهارصد و بالاتر از آن که باید آنها را صد تا صد تا حساب کند و برای هر صد تای آنها، یک گوسفند بدهد و لازم نیست زکات را از خود گوسفندها بدهد، بلکه اگر گوسفند دیگری بدهد، یا مطابق قیمت گوسفند پول بدهد کافی است.

(۹۱۶) زکات مابین دو نصاب، واجب نیست، پس اگر شماره گوسفندهای کسی از نصاب اول که چهل است بیشتر باشد تا به نصاب دوم که صد و بیست و یک است نرسیده، فقط باید زکات چهل تای آن را بدهد و زیادی آن زکات ندارد و همچنین است در بقیه و هر چه بالا رود.

(۹۱۷) در زکات، گاو و گاومیش یک جنس حساب می شود و شتر عربی و غیر عربی یک جنس است. و همچنین بز و میش و شیشک در زکات با هم فرق ندارند.

(۹۱۸) اگر گاو و گوسفند و شتری که دارد مریض و معیوب هم باشند، باید زکات آنها را بدهد.

(۹۱۹) اگر گاو و گوسفند و شتری که دارد مریض یا معیوب یا پیر باشند، می تواند زکات را از خود آنها بدهد. ولی اگر همه سالم و بی عیب و جوان باشند.



نمی‌تواند زکات آنها را از مریض، یا معیوب یا پیر بدهد. بلکه اگر بعضی از آنها سالم و بعضی مریض و دسته‌ای معیوب و دسته دیگر بی‌عیب و مقداری پیر و مقداری جوان باشد، احتیاط واجب آن است که برای زکات آنها سالم و بی‌عیب و جوان را بدهد.

«مصرف زکات»

(۹۲۰) انسان می‌تواند زکات را در چند مورد مصرف کند:

اول: فقیر و آن کسی است که مخارج سال خود و عیالاتش را ندارد ولی کسی که صنعت یا ملک یا سرمایه‌ای دارد که می‌تواند مخارج سال خود را از منافع آن بگذراند فقیر نیست.

دوم: مسکین و آن کسی است که از فقیر سخت‌تر می‌گذراند و نمی‌تواند کاری برای درآمد خود بکند.

سوم: کسی که از طرف امام (علیه‌السلام) یا نائب امام مأمور است که زکات را جمع و نگهداری نماید و به حساب آن رسیدگی کند و آن را به امام (علیه‌السلام) یا نائب امام یا فقرا برساند.

چهارم: کفّاری که اگر زکات به آنان بدهند به دین اسلام مایل می‌شوند، یا در جنگ به مسلمانان کمک می‌کنند ولی بعید نیست که اعطاء و دادن این قسم از زکات مخصوص به امام (علیه‌السلام) و مقام رهبری می‌باشد.

پنجم: بدهکاری که نمی‌تواند قرض خود را بدهد.

ششم: سییل الله یعنی هر کار خیر و عمل نیکی که از شارع مقدّس نسبت به آن تشویق شده باشد مثل ساختن مدرسه علوم دینیّه و پل و منزلگاه برای مسافرین و زوّار و مسجد و دارالایتام و تعظیم شعائر و طبع کتب دینی و نشر معارف اسلام و هر کاری که موجب تقربّ به خداوند متعال باشد.

هفتم: ابن السییل یعنی مسافری که در سفر درمانده شده و احکام اینها در مسائل آینده گفته خواهد شد.

(۹۲۱) صنعتگر یا مالک یا تاجری که درآمد او از مخارج سالش کمتر است، می‌تواند برای کسری مخارجش زکات بگیرد و لازم نیست ابزار کار یا ملک یا

سرمایه خود را به مصرف مخارج برساند.

(۹۲۲) فقیری که خرج سال خود و عیالاتش را ندارد، اگر خانه‌ای دارد که ملک او است و در آن نشسته یا ماشین سواری دارد، اگر بدون اینها نتواند زندگی کند، اگر چه برای حفظ آبرویش باشد، می‌تواند زکات بگیرد و همچنین است اثاث خانه و ظرف و لباس تابستانی و زمستانی و چیزهایی که به آنها احتیاج دارد و فقیری که اینها را ندارد، اگر به اینها احتیاج داشته باشد، می‌تواند از زکات خریداری نماید.

(۹۲۳) به کسی که قبلاً فقیر بوده و می‌گوید: فقیرم، اگر چه انسان از گفته او اطمینان پیدا نکند، می‌شود زکات داد.

(۹۲۴) کسی که باید زکات بدهد، اگر از فقیری طلبکار باشد، می‌تواند طلبی را که از او دارد، بابت زکات حساب کند.

(۹۲۵) چیزی را که انسان بابت زکات به فقیر می‌دهد لازم نیست به او بگوید که زکات است، بلکه اگر فقیر خجالت بکشد، مستحب است به اسم هدیه بدهد ولی باید قصد زکات نماید.

(۹۲۶) اگر به خیال اینکه کسی فقیر است به او زکات بدهد، بعد بفهمد فقیر نبوده یا از روی ندانستن مسأله به کسی که می‌داند فقیر نیست زکات بدهد. اگر چیزی را که به او داده باقی باشد، باید از او بگیرد و به مستحق بدهد و اگر از بین رفته باشد، پس اگر کسی که آن چیز را گرفته می‌دانسته زکات است انسان باید عوض آن را از او بگیرد و به مستحق بدهد و اگر نمی‌دانسته زکات است، نمی‌تواند چیزی از او بگیرد و باید از مال خودش زکات را به مستحق بدهد.

(۹۲۷) کسی که بدهکار است و نمی‌تواند بدهی خود را بدهد، اگر چه مخارج سال خود را داشته باشد، می‌تواند برای دادن قرض خود از سهم بدهکاران زکات بگیرد، ولی باید مالی را که قرض کرده در معصیت خرج نکرده باشد.

(۹۲۸) کسی که بدهکار است و نمی‌تواند بدهی خود را بدهد، اگر چه فقیر نباشد، انسان می‌تواند طلبی را که از او دارد، بابت زکات حساب کند.

(۹۲۹) مسافری که در سفر درمانده شده و زکات گرفته بعد از آنکه به وطنش رسید، اگر چیزی از زکات زیاد آمده باشد، باید آن را به حاکم شرع بدهد و



بگویند آن چیز زکات است.

«شرائط کسانی که مستحق زکاتند»

(۹۳۰) کسی که زکات می‌گیرد باید شیعه دوازده امامی باشد و اگر انسان کسی را شیعه بداند و به او زکات بدهد، بعد معلوم شود شیعه نبوده، باید دوباره زکات بدهد.

(۹۳۱) اگر طفل یا دیوانه‌ای از شیعه، فقیر باشد، انسان می‌تواند به ولی او زکات بدهد، به قصد اینکه آنچه را می‌دهد ملک طفل یا دیوانه باشد.

(۹۳۲) به فقری که گدائی می‌کند، می‌شود زکات داد ولی به کسی که زکات را در معصیت مصرف می‌کند، نمی‌شود زکات داد.

(۹۳۳) به کسی که معصیت کبیره را آشکارا بجا می‌آورد، یا نماز نمی‌خواند یا شرابخوار است هر چند آشکارا نباشد احتیاط واجب آن است که زکات ندهند.

(۹۳۴) به کسی که بدهکار است و نمی‌تواند بدهی خود را بدهد، اگر چه مخارج او بر انسان واجب باشد، می‌شود زکات داد که بدهی خود را بپردازد.

(۹۳۵) انسان نمی‌تواند مخارج کسانی را که مثل اولاد خرجشان بر او واجب است از زکات بدهد، ولی اگر مخارج آنان را ندهد، دیگران می‌توانند به آنان زکات بدهند.

(۹۳۶) اگر انسان زکات به پسرش بدهد که خرج زن و نوکر و کلفت خود نماید اشکال ندارد.

(۹۳۷) اگر پسر به کتابهای علمی دینی احتیاج داشته باشد، پدر می‌تواند برای خریدن آنها به او زکات بدهد.

(۹۳۸) پدر می‌تواند به پسرش زکات بدهد که برای خود زن بگیرد و پسر هم می‌تواند برای آنکه پدرش زن بگیرد زکات خود را به او بدهد.

(۹۳۹) به زنی که شوهرش مخارج او را می‌دهد، یا خرجی نمی‌دهد ولی ممکن است او را به دادن خرجی مجبور کنند، نمی‌شود زکات داد.

(۹۴۰) زنی که ازدواج موقت کرده اگر فقیر باشد، شوهرش و دیگران می‌توانند به او زکات بدهند، ولی اگر شوهرش در ضمن عقد شرط کند که مخارج او را

بدهد، یا به جهت دیگری دادن مخارجش بر او واجب باشد، در صورتی که بتواند مخارج آن زن را بدهد، نمی‌شود به آن زن زکات داد مگر آنکه مخارجش را شوهر ندهد.

(۹۴۱) زن می‌تواند به شوهر فقیر خود زکات بدهد، اگر چه شوهر زکات را صرف مخارج خود آن زن نماید.

(۹۴۲) سید (یعنی کسی که نسبش از طرف پدر و یا مادر به بنی‌هاشم می‌رسد) نمی‌تواند از غیر سید زکات بگیرد ولی اگر خمس و سایر وجوهات کفایت مخارج او را نکند و از گرفتن زکات ناچار باشد، می‌تواند از غیر سید زکات بگیرد. (۹۴۳) به کسی که معلوم نیست سید است، می‌شود زکات داد.

«نیت زکات»

(۹۴۴) انسان باید زکات را به قصد قربت (یعنی برای انجام فرمان خداوند عالم) بدهد و در نیت معین کند که آنچه را می‌دهد زکات مال است، یا زکات فطره ولی اگر مثلاً زکات گندم و جو بر او واجب باشد، لازم نیست معین کند چیزی را که می‌دهد زکات گندم است یا زکات جو.

«مسائل متفرقه زکات»

(۹۴۵) موقعی که گندم و جو را از کاه جدا می‌کنند و موقع خشک شدن خرما و انگور، انسان باید زکات را به فقیر بدهد، یا از مال خود جدا کند و زکات طلا و نقره و گاو و گوسفند و شتر را بعد از تمام شدن ماه یازدهم باید به فقیر بدهد، یا از مال خود جدا نماید. و اگر منتظر فقیر معینی باشد، یا بخواهد به فقیری بدهد که از جهتی برتری دارد، بنابر احتیاط لازم زکات را جدا کند تا بعد به آن فقیر معین برساند.

(۹۴۶) کسی که می‌تواند زکات را به مستحق برساند، اگر ندهد و بواسطه کوتاهی او از بین برود، باید عوض آن را بدهد. (۹۴۷) اگر زکات را از خود مال کنار بگذارد، می‌تواند در بقیه آن تصرف کند. و اگر از مال دیگرش کنار بگذارد، می‌تواند در تمام مال تصرف نماید.



(۹۴۸) انسان نمی‌تواند زکاتی را که کنار گذاشته برای خود بردارد و چیز دیگری به جای آن بگذارد.

(۹۴۹) اگر از زکاتی که کنار گذاشته منفعتی ببرد مثلاً گوسفندی که برای زکات گذاشته برّه بیاورد، مال فقیر است.

(۹۵۰) مستحب است زکات گاو و گوسفند و شتر را به فقیرهای آبرومند بدهد و در دادن زکات، خویشان خود را بر دیگران و اهل علم و کمال را بر غیر آنان و کسانی را که اهل سؤال نیستند بر اهل سؤال مقدم بدارد. ولی اگر دادن زکات به فقیری از جهت دیگری بهتر باشد، مستحب است زکات را به او بدهد.

(۹۵۱) بهتر است زکات را آشکارا و صدقهٔ مستحبی را مخفی بدهند.

(۹۵۲) انسان می‌تواند از زکات، قرآن یا کتاب دینی یا کتاب دعا بخرد و وقف نماید، اگر چه بر اولاد خود و بر کسانی وقف کند که خرج آنان بر او واجب است و نیز می‌تواند تولیت وقف را برای خود یا اولاد خود قرار دهد.

(۹۵۳) فقیر می‌تواند برای رفتن به حج و زیارت و مانند اینها زکات بگیرد ولی اگر به مقدار خرج سالش زکات گرفته باشد، برای زیارت و مانند آن نمی‌تواند از سهم فقرا زکات بگیرد ولی از سهم کارهای خیر مانعی ندارد.

(۹۵۴) کسی که مشغول تحصیل علم است و اگر تحصیل نکند می‌تواند برای معاش خود کسب کند، اگر تحصیل آن علم، واجب یا مستحب باشد، می‌شود به او زکات داد و اگر مستحب باشد زکات دادن به او فقط از سهم سیل الله جایز است و اگر تحصیل آن علم نه واجب باشد نه مستحب جایز نیست به او زکات بدهند.

«زکات فطره»

(۹۵۵) کسی که موقع مغرب شب عید فطر بالغ و عاقل و هوشیار است و فقیر و بندهٔ کس دیگری نیست، باید برای خودش و کسانی که نانخور او هستند، هر نفری سه کیلو گرم گندم یا جو یا خرما یا کشمش یا برنج یا ذرت و مانند اینها به مستحق بدهد و اگر پول یکی از اینها را هم بدهد کافی است.

(۹۵۶) کسی که مخارج سال خود و عیالاتش را ندارد و کسبی هم ندارد که

بتواند مخارج سال خود و عیالاتش را بگذراند فقیر است و دادن زکات فطره بر او واجب نیست.

(۹۵۷) انسان باید فطره کسانی را که موقع مغرب شب عید فطر، نانخور او حساب می‌شوند بدهد، کوچک باشند یا بزرگ، مسلمان باشند یا کافر، دادن خرج آنان بر او واجب باشد یا نه، در شهر خود او باشند یا در شهر دیگر.

(۹۵۸) اگر کسی را که نانخور او است و در شهر دیگر است وکیل کند که از مال او فطره خود را بدهد، اگر اطمینان داشته باشد که فطره را می‌دهد، لازم نیست خودش فطره او را بدهد.

(۹۵۹) مهمانی که قبل از مغرب شب عید فطر بدون رضایت صاحب خانه وارد می‌شود و مدتی نزد او می‌ماند، بنابر احتیاط فطره او بر صاحب خانه واجب است و همچنین است فطره کسی که انسان را مجبور کرده که خرجی او را بدهد.

(۹۶۰) فطره مهمانی که بعد از مغرب شب عید فطر وارد می‌شود، بر صاحب خانه واجب نیست، اگر چه قبل از مغرب او را دعوت کرده باشد و در خانه او هم افطار کند.

(۹۶۱) اگر کسی موقع مغرب شب عید فطر دیوانه باشد، زکات فطره بر او واجب نیست ولی اگر بیهوش باشد احتیاط واجب آن است که زکات فطره را بدهد.

(۹۶۲) اگر قبل از مغرب یا مقارن آن بچه بالغ شود، یا دیوانه عاقل گردد، یا فقیر غنی شود، در صورتی که شرائط واجب شدن فطره را دارا باشد، باید زکات فطره را بدهد.

(۹۶۳) کافری که بعد از مغرب شب عید فطر مسلمان شده فطره بر او واجب نیست، ولی مسلمانی که شیعه نبوده، اگر بعد از دیدن ماه شیعه شود، باید زکات فطره را بدهد.

(۹۶۴) اگر انسان نانخور کسی باشد و قبل از مغرب یا مقارن آن نانخور کس دیگر شود، فطره او بر کسی که نانخور او شده واجب است مثلاً اگر دختر قبل از مغرب به خانه شوهر رود، شوهرش باید فطره او را بدهد.

(۹۶۵) کسی که دیگری باید فطره او را بدهد، واجب نیست فطره خود را بدهد.

(۹۶۶) زنی که شوهرش مخارج او را نمی‌دهد، اگر نانخور کس دیگر باشد،

فطره اش بر آن کس واجب است. و اگر نانخور کس دیگر نیست، در صورتی که فقیر نباشد، باید فطره خود را بدهد.

(۹۶۷) کسی که سید نیست نمی تواند به سید، چه از طرف پدر سید باشد یا از طرف مادر، فطره بدهد. حتی اگر سیدی نانخور او باشد، نمی تواند فطره او را به سید دیگر بدهد.

(۹۶۸) انسان اگر چه مخارج عیالاتش را از مال حرام بدهد، باید فطره آنان را از مال حلال بدهد.

(۹۶۹) اگر انسان کسی را اجیر نماید و شرط کند که مخارج او را بدهد باید فطره او را هم بدهد، ولی اگر شرط کند که مقداری از مخارج او را بدهد و مثلاً پولی برای مخارجش بدهد، واجب نیست فطره او را بدهد.

(۹۷۰) اگر کسی بعد از مغرب شب عید فطر بمیرد، باید فطره او و عیالاتش را از مال او بدهند ولی اگر قبل از مغرب بمیرد، واجب نیست فطره او و عیالاتش را از مال او بدهند.

«مصرف زکات فطره»

(۹۷۱) باید زکات فطره را به فقراء شیعه اثنی عشری بدهد اگر چه در شهر دیگر باشند و چون نقل این زکات به شهر دیگر خلاف احتیاط است اگر در شهر خودش فقیر شیعه نباشد مال خود را به شهر دیگر ببرد و در آنجا به قصد زکات به شیعه بدهد.

(۹۷۲) اگر طفل شیعه ای فقیر باشد، انسان می تواند فطره را با اذن ولی شرعی او به مصرف او برساند، یا بواسطه دادن به ولی طفل، ملک طفل نماید.

(۹۷۳) فقری که فطره به او می دهند، لازم نیست عادل باشد، ولی احتیاط واجب آن است که به شرا بخوار و کسی که آشکارا معصیت می کند فطره ندهند.

(۹۷۴) به کسی که فطره را در معصیت مصرف می کند نباید فطره بدهند.

(۹۷۵) احتیاط واجب آن است که به یک فقیر کمتر از یک صاع که تقریباً سه

کیلوگرم است فطره ندهند. ولی اگر بیشتر بدهند اشکال ندارد.

(۹۷۶) مستحب است در دادن زکات فطره، خویشان فقیر خود را بر دیگران

مقدم دارد و بعد همسایگان فقیر را، بعد اهل علم فقیر را ولی اگر دیگران از جهتی برتری داشته باشند، مستحب است آنها را مقدم بدارد.

(۹۷۷) اگر کسی بگوید فقیرم، نمی‌شود به او فطره داد، مگر آنکه از گفته او اطمینان پیدا شود، یا انسان بداند که قبلاً فقیر بوده است.

«مسائل متفرقه زکات فطره»

(۹۷۸) انسان باید زکات فطره را به قصد قربت (یعنی: برای انجام فرمان خداوند عالم) بدهد و موقعی که آن را می‌دهد، نیت دادن فطره نماید.

(۹۷۹) گندم یا چیز دیگری را که برای فطره می‌دهد، باید به جنس دیگر یا خاک مخلوط نباشد و اگر مخلوط باشد، اگر خالص آن به سه کیلو برسد، یا آنچه مخلوط شده به قدری کم باشد که قابل اعتنا نباشد اشکال ندارد.

(۹۸۰) اگر فطره را از چیز معیوب بدهد کافی نیست.

(۹۸۱) کسی که فطره چند نفر را می‌دهد، لازم نیست همه را از یک جنس بدهد و اگر مثلاً فطره بعضی را گندم و فطره بعض دیگر را جو بدهد کافی است.

(۹۸۲) کسی که نماز عید می‌خواند. بنابر احتیاط واجب، باید فطره را قبل از نماز عید بدهد و یا جدا نماید. ولی اگر نماز عید نمی‌خواند، می‌تواند دادن فطره را تا ظهر تأخیر بیندازد.

(۹۸۳) اگر موقعی که دادن زکات فطره واجب است، فطره را ندهد و کنار هم نگذارد، بعداً باید بدون اینکه نیت ادا و قضا کند فطره را بدهد.

(۹۸۴) اگر فطره را کنار بگذارد، نمی‌تواند آن را برای خودش بردارد و مال دیگری را برای فطره بگذارد.

(۹۸۵) اگر در محل خودش مستحق پیدا شود، احتیاط واجب آن است که فطره را به جای دیگر نبرد و اگر به جای دیگر برسد و تلف شود، باید عوض آن را بدهد.

«احکام حج و عمره»

(۹۸۶) حج و عمره، زیارت کردن خانه خدا و انجام اعمالی است که دستور داده‌اند در آنجا بجا آورده شود و در تمام عمر بر کسی که این شرائط را دارا باشد، یک مرتبه عمره و یک مرتبه حج واجب می‌شود:

اول: آنکه بالغ و عاقل و آزاد باشد.

دوم: آنکه بواسطه رفتن به حج یا عمره مجبور نشود که کار حرامی را انجام دهد، یا عمل واجبی را که از حج یا عمره مهمتر است ترک نماید، پس اگر مثلاً مجبور باشد از راه غصبی برود و راه دیگری هم نباشد نباید حج یا عمره برود.

سوم: آنکه مستطیع باشد. و مستطیع بودن به چند چیز است:

اول: آنکه مالی داشته باشد که بتواند حج یا عمره را انجام دهد.

دوم: آنکه سلامت مزاج و توانائی آن را داشته باشد که بتواند مکه رود و حج یا عمره را بجا آورد.

سوم: آنکه در راه مانعی از رفتن نباشد و اگر راه بسته باشد، یا انسان بترسد که در راه جان یا عرض او از بین برود، یا مال او را ببرند، حج و عمره بر او واجب نیست.

چهارم: آنکه مخارج کسانی را که خرجی آنان بر او واجب است مثل زن و بچه داشته باشد.

پنجم: به قدر بجا آوردن اعمال حج وقت داشته باشد.

ششم: آنکه بعد از برگشتن کسب، یا زراعت، یا عایدی ملک، یا راه دیگری برای معاش خود داشته باشد که مجبور نشود به زحمت زندگی کند.

(۹۸۷) کسی که بدون خانه ملکی رفع احتیاجش نمی شود، وقتی حج بر او واجب است که پول خانه را هم داشته باشد.

(۹۸۸) زنی که می تواند مکه برود، اگر بعد از برگشتن از خودش مال نداشته باشد و شوهرش هم مثلاً فقیر باشد و خرجی او را ندهد و ناچار شود که به سختی زندگی کند، حج یا عمره بر او واجب نیست.

(۹۸۹) اگر کسی توشه راه و مرکب سواری نداشته باشد و دیگری به او بگوید: «عمره یا حج برو من خرج تو و عیالات تو را در موقعی که در سفر حج یا عمره هستی می دهم». در صورتی که اطمینان داشته باشد که خرج او و عیالاتش را می دهد عمره و حج بر او واجب می شود. اگر چه قرض داشته باشد و در موقع برگشتن هم مالی که بتواند با آن زندگی کند نداشته باشد.

(۹۹۰) اگر خرجی رفتن و برگشتن و خرجی عیالات کسی را در مدتی که مکه می رود و برمی گردد، به او ببخشند و با او شرط کنند که حج یا عمره کند باید قبول نماید و حج و عمره بر او واجب می شود، اگر چه قرض داشته باشد و در موقع برگشتن هم مالی که بتواند با آن زندگی کند نداشته باشد.

(۹۹۱) اگر مخارج رفتن و برگشتن و مخارج عیالات کسی را در مدتی که مکه می رود و برمی گردد به او بدهند و بگویند حج و یا عمره برو ولی ملک او نکنند، حج و یا عمره بر او واجب می شود.

(۹۹۲) اگر مقداری مال که برای حج یا عمره کافی است به کسی بدهند و با او شرط کنند که در راه مکه خدمت کسی که مال را داده بنماید، قبول کردن آن مال بر او واجب نمی شود.

(۹۹۳) اگر مقداری مال به کسی بدهند و حج یا عمره بر او واجب شود، اگر حج یا عمره نماید، هر چند بعداً مالی از خود پیدا کند و مستطیع شود، دیگر حج یا عمره بر او واجب نیست.

(۹۹۴) اگر برای تجارت مثلاً تا جدّه برود و مالی بدست آورد که اگر بخواهد از

آنجا به مکه رود مستطیع باشد، باید حج یا عمره کند و در صورتی که حج یا عمره نماید، اگر چه بعداً مالی پیدا کند که بتواند از وطن خود به مکه رود، دیگر حج یا عمره بر او واجب نیست.

(۹۹۵) اگر در سال اولی که مستطیع شده به مکه رود و در وقت معینی که دستور داده‌اند به عرفات و مشعر الحرام نرسد، اگر در سالهای بعد مستطیع نباشد، حج بر او واجب نیست. ولی اگر از سالهای قبل مستطیع بوده و نرفته، اگر چه به زحمت باشد باید حج کند.

(۹۹۶) کسی که از طرف دیگری برای عمره یا حج اجیر شده، باید طواف نساء را از طرف او بجا آورد و اگر بجا نیاورد، زن بر آن اجیر حرام می‌شود.
(۹۹۷) اگر طواف نساء را درست بجا نیاورد یا فراموش کند اگر بعد از چند روز یادش بیاید و از بین راه برگردد و بجا آورد صحیح است.

(۹۹۸) حج در ماههای حج یعنی شوال و ذیقعد و ذیحجه واجب می‌شود ولی عمره در تمام دوره سال اگر انسان مستطیع برای عمره شد واجب می‌گردد که لازم است در غیر موسم حج، عمره مفرده و در موسم حج، عمره تمتع انجام دهد و دستورات حج و عمره در کتاب «راه خدا» بیان خواهد شد.

«احکام خرید و فروش»

(۹۹۹) یاد گرفتن احکام خرید و فروش در موارد محلّ ابتلاء واجب است. حضرت صادق علیه السلام فرمودند: «کسی که می خواهد خرید و فروش کند باید احکام آن را یاد بگیرد و اگر پیش از یاد گرفتن احکام آن خرید و فروش کند بواسطه معامله های باطل و شبهه ناک به هلاکت می افتد».

«چیزهائی که در خرید و فروش مستحب است»

- (۱۰۰۰) چند چیز در خرید و فروش مستحب است:
- اول: آنکه در قیمت جنس بین مشتریهای مسلمان فرق نگذارد مگر به لحاظ علم و تقوای آنها.
- دوم: آنکه در قیمت جنس سخت گیری نکند.
- سوم: آنکه چیزی را که می فروشد زیاده تر بدهد و آنچه را که می خرد کمتر بگیرد.
- چهارم: آنکه کسی که با او معامله کرده، اگر پشیمان شود و از او تقاضا کند که معامله را بهم بزند، برای بهم زدن معامله حاضر شود.
- (۱۰۰۱) اگر بواسطه ندانستن مسأله نداند معامله ای که کرده صحیح است یا باطل،

نمی تواند در مالی که گرفته تصرف نماید.

(۱۰۰۲) کسی که مال ندارد و مخارجی بر او واجب است مثل خرج زن و بچه، باید کسب کند و برای کارهای مستحب مانند وسعت دادن به عیالات و دستگیری از فقراء، کسب کردن مستحب است.

«معاملات حرام»

(۱۰۰۳) معاملات حرام بر شش قسم است:

اول: خرید و فروش عین نجس مثل بول و غائط.

دوم: خرید و فروش مال غصبی، که اگر مالکش امضا نکند باطل است و تصرف در آن حرام می باشد.

سوم: خرید و فروش چیزی که نزد مردم مال نیست.

چهارم: معامله چیزی که منافع معمولی آن فقط کار حرام باشد، مانند آلات قمار.

پنجم: معامله ای که در آن ربا باشد.

ششم: فروش جنسی که با چیز دیگر مخلوط است، در صورتی که آن چیز معلوم نباشد چیست و فروشنده هم به خریدار نگوید، مثل فروختن روغن که آن را با پیه مخلوط کرده است و این عمل را «غش» می گویند و مشتری هر وقت فهمید می تواند معامله را فسخ کند و در بعضی صورتهای آن، اصل معامله باطل است مثل اینکه چیزی را برخلاف جنسش ارائه دهد مثلاً مس را به طلا روکش کند و به اسم طلا بفروشد.

(۱۰۰۴) فروختن چیز پاکی که نجس شده و آب کشیدن آن ممکن است اشکال ندارد، ولی اگر مشتری آن چیز را برای کاری بخواهد که شرط آن پاک بودن است مثلاً لباسی است که می خواهد با آن نماز بخواند، بنابر احتیاط واجب باید فروشنده نجس بودن آن را به او بگوید.

(۱۰۰۵) اگر چیز پاکی مانند روغن و نفت که آب کشیدن آن ممکن نیست نجس شود، اگر آن را برای کاری بخواهند که شرطش پاک بودن است مثلاً روغن نجس را برای خوردن بخواهند، فروش آن حرام است. و اگر برای کاری بخواهند که

شرط آن پاک بودن نیست، مثلاً بخواهند نفت نجس را بسوزانند، فروش آن اشکال ندارد مگر آنکه در معرض این باشد که خوراک یا بدن مشتری نجس شود که در این صورت نیز گفتن لازم است زیرا سبب شدن برای خوردن نجاست و سبب شدن برای نجاست بدن که موجب بطلان وضو یا غسل گردد جایز نیست. (۱۰۰۶) خرید و فروش روغن و داروهای روان و عطهرائی که از ممالک غیر اسلامی می آورند، اگر نجس بودن آنها معلوم نباشد اشکال ندارد.

(۱۰۰۷) اگر روباه را به غیر دستوری که در شرع معین شده کشته باشند، یا خودش مرده باشد، خرید و فروش پوست آن حرام و معامله آن باطل است. (۱۰۰۸) خرید و فروش گوشت و پیه و چرمی که از ممالک غیر اسلامی می آورند، اگر انسان بداند که آنها از حیوانی است که به دستور شرع کشته شده، اشکال ندارد.

(۱۰۰۹) خرید و فروش گوشت و پیه و چرمی که از دست مسلمان در بازار اسلام گرفته شود اشکال ندارد ولی اگر انسان بداند که آن مسلمان آن را از دست کافر گرفته و تحقیق نکرده که از حیوانی است که به دستور شرع کشته شده یا نه خرید آن حرام و معامله آن باطل است.

(۱۰۱۰) خرید و فروش مسکرات حرام و معامله آنها باطل است.

(۱۰۱۱) خرید و فروش آلات لهو و لعب مثل تار و ساز حرام است و بنابر احتیاط سازهای کوچک که بازیچه بیچه ها است نیز این حکم را دارد.

(۱۰۱۲) اگر چیزی را که می شود استفاده حلال از آن ببرند به قصد این بفروشد که آن را در حرام مصرف کنند مثلاً انگور را به این قصد بفروشد که از آن شراب درست کنند، معامله آن حرام و باطل است.

(۱۰۱۳) ساختن مجسمه حرام است و خرید و فروش و نگهداری آن بنابر احتیاط باید ترک شود.

(۱۰۱۴) خریدن چیزی که از قمار یا دزدی، یا از معامله باطل تهیه شده باطل و تصرف در آن معصیت و حرام است، و اگر کسی آن را بخرد، باید به صاحب اصلیش برگرداند.

«احکام معامله ربوی»

(۱۰۱۵) گناه یک درهم ربا بزرگتر از آن است که انسان هفتاد مرتبه با محرم خود زنا کند.

(۱۰۱۶) اگر مقداری از جنسی را که با وزن یا پیمانه می فروشند، به زیادت از همان جنس بفروشد، مثلاً یک من گندم را به یک من و نیم گندم بفروشد، ربا و حرام است، بلکه اگر یک نوع از آن جنس، سالم و دیگری معیوب، یا جنس یکی خوب و جنس دیگری بد باشد، یا با یکدیگر تفاوت قیمت داشته باشند، اگر بیشتر از مقداری که می دهد بگیرد، باز هم ربا و حرام است.

(۱۰۱۷) اگر چیزی را که اضافه می گیرد غیر از جنسی باشد که می فروشد، مثلاً یک من گندم به یک من گندم و یک ریال پول بفروشد باز هم ربا و حرام است بلکه اگر چیزی زیادت نگیرد ولی شرط کند که خریدار عملی برای او انجام دهد، باز هم ربا و حرام می باشد.

(۱۰۱۸) اگر چیزی را که مثل پارچه با متر و ذرع می فروشند، یا چیزی را که مثل گردو و تخم مرغ با شماره معامله می کنند، بفروشد و زیادت بگیرد مثلاً ده تا تخم مرغ بدهد و یازده تا بگیرد اشکال ندارد ولی اگر مثلاً ده عدد تخم مرغ را به یازده عدد در ذمه بفروشد لازم است بین آنها امتیاز باشد مثلاً ده عدد تخم مرغ بزرگ را به یازده عدد متوسط در ذمه بفروشد زیرا که اگر بین آنها هیچ امتیاز نباشد خرید و فروش محقق نمی شود بلکه واقع معامله قرض است اگر چه به لفظ خرید و فروش باشد و بدین جهت معامله حرام و باطل است.

(۱۰۱۹) جنسی را که در غالب شهرها با وزن، یا پیمانه می فروشند و در بعضی از شهرها با شماره معامله می کنند، احتیاط واجب آن است که جنس را به زیادت از آن نفروشند و در صورتی که شهرها مختلف باشند و چنین غلبه ای در بین نباشد حکم آن در هر شهری بر طبق معمول آن شهر است.

(۱۰۲۰) اگر چیزی را که می فروشد و عوضی را که می گیرد از یک جنس نباشد، زیادی گرفتن اشکال ندارد، پس اگر یک من برنج بفروشد و دو من گندم بگیرد معامله صحیح است.

(۱۰۲۱) اگر جنسی را که می فروشد و عوضی را که می گیرد، از یک چیز عمل

آمده باشد، باید در معامله زیادی نگیرد، پس اگر یک من روغن بفروشد و در عوض آن یک من و نیم پنیر بگیرد، ربا و حرام است. و احتیاط واجب آن است که اگر میوه رسیده را با میوه نارس معامله کند زیادی نگیرد.

(۱۰۲۲) جو و گندم در ربا یک جنس حساب می‌شوند. پس اگر یک من گندم بدهد و یک من و پنج سیر جو بگیرد، ربا و حرام است. و نیز اگر مثلاً ده من جو بخرد که سر خرمن ده من گندم بدهد، چون جو را نقد گرفته و بعد از مدتی گندم را می‌دهد، مثل آن است که زیادی گرفته و حرام می‌باشد.

(۱۰۲۳) معامله ربا چه با مسلمان چه با کافر حرام است بلی اگر مسلمان از کافری که در پناه اسلام نیست، ربا بگیرد اشکال ندارد و نیز پدر و فرزند و زن و شوهر می‌توانند از یکدیگر ربا بگیرند.

(۱۰۲۴) اگر پول اسکناس را بدهد و پس از مدتی با اضافه‌ای بگیرد چون اسکناس در حقیقت سند طلا و نقره‌ای است که پشتوانه او است مثل این است که طلا و نقره را گرفته و با زیادی داده است، ربا و حرام است.

«شرائط فروشنده و خریدار»

(۱۰۲۵) برای فروشنده و خریدار شش چیز شرط است:

اول: آنکه بالغ باشند.

دوم: آنکه عاقل باشند.

سوم: آنکه سفیه نباشند. یعنی: مال خود را در کارهای بی‌خود و بیهوده مصرف نکنند.

چهارم: آنکه خریدار و فروشنده قصد خرید و فروش داشته باشند، پس اگر مثلاً به شوخی بگوید مال خود را فروختم، معامله باطل است.

پنجم: آنکه کسی آنها را مجبور نکرده باشد.

ششم: جنس و عوضی را که می‌دهند مالک باشند، یا ولایت بر او یا وکالت از طرف صاحب آن داشته باشند و احکام اینها در مسائل آینده گفته می‌شود.

(۱۰۲۶) معامله با بیچه نابالغ باطل است، اگر چه پدر یا جد آن بیچه به او اجازه داده باشند که معامله کند مگر آنکه او وسیله، برای یک فرد بالغ باشد که پول را به



فروشنده، و جنس را به خریدار برساند یا جنس را به خریدار بدهد و پول را به فروشنده برساند. چون واقعاً دو نفر بالغ با یکدیگر معامله کرده‌اند ولی باید فروشنده و خریدار یقین یا اطمینان داشته باشند که طفل جنس یا پول را به صاحب آن می‌رساند.

(۱۰۲۷) اگر کسی با بچه نابالغ معامله کند و جنس، یا پولی که به بچه داده از بین برود، نمی‌تواند از بچه یا ولی او مطالبه نماید.

(۱۰۲۸) اگر خریدار یا فروشنده را به معامله مجبور کنند، اگر بعد از معامله راضی شود و بگوید راضی هستم، معامله صحیح است. ولی احتیاط مستحب آن است که دوباره صیغه معامله را بخوانند.

(۱۰۲۹) اگر انسان مال کسی را بدون اجازه او بفروشد، اگر صاحب مال به فروش آن راضی نشود و اجازه ندهد، معامله باطل است.

«شرائط جنس و عوض آن»

(۱۰۳۰) جنسی را که می‌فروشند و چیزی را که در عوض آن می‌گیرند پنج شرط دارد:

اول: آنکه مقدار آن با وزن یا پیمانه یا شماره و یا متر و مانند اینها معلوم باشد.
دوم: آنکه بتوانند آن را تحویل دهند و تحویل بگیرند.
سوم: آنکه خصوصیات آن را که در جنس و عوض هست و بواسطه آنها میل مردم به معامله فرق می‌کند، معین نمایند.

چهارم: آنکه کسی در جنس، یا در عوض آن حقی نداشته باشد، بنابراین مالی را که انسان پیش کسی گرو گذاشته، بدون اجازه او نمی‌تواند بفروشد.

پنجم: آنکه خود جنس را بفروشد نه منفعت آن را، پس اگر مثلاً منفعت یک سال خانه را بفروشد، صحیح نیست ولی اگر خریدار بجای پول، منفعت ملک خود را بدهد، مثلاً فرشی را از کسی بخرد و عوض آن، منفعت یک ساله خانه خود را به او واگذار کند اشکال ندارد و احکام اینها در مسائل آینده گفته خواهد شد.

(۱۰۳۱) اگر یکی از شرطهایی که گفته شد (غیر از شرط چهارم) در معامله نباشد،

معامله باطل است. ولی اگر خریدار و فروشنده راضی باشند که در مال یکدیگر تصرف کنند، تصرف آنها اشکال ندارد. و در شرط چهارم اگر فروشنده معامله را امضا کند یا ملک از فروشنده بیاید معامله صحیح است.

(۱۰۳۲) خرید و فروش ملکی که آن را به دیگری اجاره داده‌اند، اشکال ندارد ولی استفاده آن ملک در مدت اجاره، مال مستأجر است و اگر خریدار نداند که آن ملک را اجاره داده‌اند یا به گمان اینکه مدت اجاره کم است ملک را خریده باشد، پس از اطلاع می‌تواند معامله را بهم بزند.

«صیغه خرید و فروش»

(۱۰۳۳) در خرید و فروش لازم نیست صیغه عربی بخوانند، بلکه اگر فروشنده به فارسی بگوید: «این مال را در عوض این پول فروختم» و مشتری بگوید: «قبول کردم» معامله صحیح است ولی خریدار و فروشنده باید قصد انشاء داشته باشند یعنی: به گفتن این دو جمله مقصودشان خرید و فروش باشد.

(۱۰۳۴) اگر در موقع معامله صیغه نخوانند، ولی فروشنده در مقابل مالی که از خریدار می‌گیرد، مال خود را ملک او کند و او بگیرد معامله صحیح است و هر دو مالک می‌شوند.

«نقد و نسیه»

(۱۰۳۵) اگر جنسی را نقد بفروشند، خریدار و فروشنده بعد از معامله می‌توانند جنس و پول را از یکدیگر مطالبه نموده و تحویل بگیرند و تحویل دادن خانه و زمین و مانند اینها به این است که آن را در اختیار خریدار بگذارند که بتواند در آن تصرف کند و تحویل دادن فرش و لباس و مانند اینها به این است که آن را طوری در اختیار خریدار بگذارند که اگر بخواهد آن را بجای دیگر ببرد فروشنده جلوگیری نکند.

(۱۰۳۶) در معامله نسیه باید مدت کاملاً معلوم باشد، پس اگر جنسی را بفروشد که سر خرمن پول آن را بگیرد، چون مدت کاملاً معین نشده معامله باطل است.

(۱۰۳۷) اگر جنسی را نسیه بفروشد، قبل از تمام شدن مدتی که قرار گذاشته‌اند،



نمی تواند عوض آن را از خریدار مطالبه نماید، ولی اگر خریدار بمیرد و از خودش مال داشته باشد، فروشنده می تواند قبل از تمام شدن مدّت، طلبی را که دارد از ورثه او مطالبه نماید.

(۱۰۳۸) اگر جنسی را نسیه بفروشد، بعد از تمام شدن مدّتی که قرار گذاشته اند، می تواند عوض آن را از خریدار مطالبه نماید ولی اگر خریدار نتواند بپردازد، باید او را مهلت دهد یا معامله را فسخ کند و در صورتی که آن جنس موجود است پس بگیرد.

(۱۰۳۹) اگر به کسی که قیمت جنس را نمی داند، مقداری نسیه بدهد و قیمت آن را به او نگوید معامله باطل است ولی اگر به کسی که قیمت نقدی جنس را می داند نسیه بدهد و گرانتر حساب کند، مثلاً بگوید: جنسی را که به تو نسیه می دهم تومانی یک ریال از قیمتی که نقد می فروشم گرانتر حساب می کنم و او قبول کند اشکال ندارد.

(۱۰۴۰) کسی که جنسی را نسیه فروخته و برای گرفتن پول آن مدّتی قرار داده، اگر مثلاً بعد از گذشتن نصف مدّت، مقداری از طلب خود را کم کند و بقیه را نقد بگیرد و بدهکار هم راضی باشد اشکال ندارد.

«معامله سلف»

(۱۰۴۱) معامله سلف آن است که مشتری پول را بدهد که بعد از مدّتی جنس را تحویل بگیرد و اگر بگوید: «این پول را می دهم که مثلاً بعد از شش ماه فلان جنس را بگیرم» و فروشنده بگوید: «قبول کردم» یا فروشنده پول را بگیرد و بگوید: «فلان جنس را فروختم که بعد از شش ماه تحویل بدهم»، معامله صحیح است.

(۱۰۴۲) اگر پولی را سلف بفروشد و عوض آن را پول بگیرد و پول طلا و نقره یا طلا و نقره را سلف بفروشد به پول طلا و نقره یا به طلا و نقره، معامله باطل است. ولی اگر جنسی را سلف بفروشد و عوض آن را جنس دیگر یا پول بگیرد معامله صحیح است. و احتیاط مستحب آن است در عوض جنسی که می فروشد پول بگیرد و جنس دیگر نگیرد.

«شرائط معامله سلف»

(۱۰۴۳) معامله سلف هفت شرط دارد:

اول: خصوصیات را که قیمت جنس بواسطه آنها فرق می کند معین نمایند. ولی دقت زیاد هم لازم نیست، همین قدر که مردم بگویند: خصوصیات آن معلوم شده، کافی است پس معامله در نان و گوشت و پوست حیوان و مانند اینها که نمی شود خصوصیاتشان را کاملاً معین کرد باطل است.

دوم: قبل از آنکه خریدار و فروشنده از هم جدا شوند، خریدار تمام قیمت را به فروشنده بدهد، یا به مقدار پول آن از فروشنده طلبکار باشد و طلب خود را بابت قیمت جنس حساب کند و او قبول نماید و اگر مقداری از قیمت آن را بدهد، اگر چه معامله به آن مقدار صحیح است، ولی فروشنده می تواند معامله همان مقدار را بهم بزند.

سوم: مدت را کاملاً معین کنند و اگر مثلاً بگویند: تا اول خرمن جنس را تحویل می دهم چون مدت کاملاً معلوم نشده معامله باطل است.

چهارم: وقتی را برای تحویل جنس معین کنند که در آن وقت، جنس به قدری کمیاب نباشد که فروشنده نتواند آن را تحویل دهد.

پنجم: جای تحویل جنس را معین نمایند، ولی اگر از حرفهای آنان جای آن معلوم باشد، لازم نیست اسم آنجا را ببرند.

ششم: وزن یا پیمانه یا متر آن را معین کنند و جنسی را هم که معمولاً با دیدن معامله می کنند اگر سلف بفروشند اشکال ندارد ولی باید مثل بعضی از اقسام تخم مرغ و گردو تفاوت افراد آن به قدری کم باشد که مردم به آن اهمیت ندهند.

هفتم: چیزی را که می فروشند اگر از اجناسی باشد که با وزن یا پیمانه فروخته می شود عوض آن از آن جنس نباشد مثلاً گندم را به گندم سلفاً نمی توان فروخت.

«احکام معامله سلف»

(۱۰۴۴) انسان نمی تواند جنسی را که سلف خریده قبل از تمام شدن مدت



بفروشد و بعد از تمام شدن مدّت، اگر چه آن را تحویل نگرفته باشد، فروختن آن اشکال ندارد، ولی فروختن غلّه مانند گندم و جو که با وزن یا پیمانه فروخته می شود قبل از تحویل گرفتن آن جایز نیست مگر اینکه به سرمایه اش بفروشد. (۱۰۴۵) اگر جنسی را که فروشنده می دهد، پست تر از جنسی باشد که قرار داد کرده؛ مشتری می تواند قبول نکند.

(۱۰۴۶) اگر فروشنده بجای جنسی که قرار داد کرده، جنس دیگری بدهد، در صورتی که مشتری راضی شود اشکال ندارد.

(۱۰۴۷) اگر جنسی را بفروشد و قرار بگذارد که بعد از مدّتی تحویل دهد و پول آن را هم بعد از مدّتی بگیرد بنابر اقوی معامله باطل است.

«فروش طلا و نقره به طلا و نقره»

(۱۰۴۸) اگر طلا را به طلا یا نقره را به نقره بفروشد، سکه دار باشد یا بی سکه، در صورتی که وزن یکی از آنها زیاده تر از دیگری باشد، معامله حرام و باطل است.

(۱۰۴۹) اگر طلا را به نقره، یا نقره را به طلا بفروشد، معامله صحیح است و لازم نیست وزن آنها مساوی باشد و باید فروشنده و خریدار پیش از آنکه از یکدیگر جدا شوند جنس و عوض آن را به یکدیگر تحویل دهند و اگر هیچ مقدار از چیزی را که قرار گذاشته اند تحویل ندهند معامله باطل است.

(۱۰۵۰) اگر خاک نقره معدن را به نقره خالص و خاک طلای معدن را به طلای خالص بفروشند، معامله باطل است. ولی فروختن خاک نقره به طلا و خاک طلا به نقره اشکال ندارد.

«مواردی که می توان معامله را بهم زد»

(۱۰۵۱) حقّ بهم زدن معامله را «خیار» می گویند و خریدار و فروشنده در دوازه صورت می توانند معامله را بهم بزنند:

اول: آنکه از مجلس معامله متفرّق نشده باشند. (و این خیار را «خیار مجلس» می گویند).

دوم: آنکه فروشنده یا خریدار مغبون شده باشد. (و این را «خیار غبن»

می‌گویند).

سوم: در معامله قرارداد کنند که تا مدت معینی هر دو یا یکی از آنان بتوانند معامله را بهم بزنند. (که این را «خيار شرط» می‌گویند).

چهارم: فروشنده یا خریدار، مال خود را بهتر از آنچه هست نشان دهد و طوری کند که قیمت مال در نظر مردم زیاد شود. (که این را «خيار تدليس» می‌گویند).

پنجم: فروشنده یا خریدار شرط کند که کاری انجام دهد، یا شرط کند مالی را که می‌دهد طور مخصوصی باشد و به آن شرط عمل نکند که در این صورت، دیگری می‌تواند معامله را بهم بزند. (که این را «خيار تخلف شرط» می‌گویند).

ششم: در جنس یا عوض آن عیبی باشد. (که این را «خيار عيب» می‌گویند). هفتم: معلوم شود جنسی که فروخته شده میان فروشنده و دیگری بطور مشاع مشترک بوده خواه فروشنده مال غیر را هم فروخته باشد یا فقط مال خودش را فروخته باشد و نگفته باشد با دیگری مشاع است و در این صورت خریدار اگر به معامله راضی نشده می‌تواند معامله را بهم بزند یا پول آن مقدار را از فروشنده بگیرد. (که این را «خيار شرکت» می‌گویند).

هشتم: اگر فروشنده مال خود را که جدا است با مال شخص دیگر بفروشد و آن شخص رد کند خریدار می‌تواند پول آن را از فروشنده پس بگیرد یا اصل معامله را فسخ نماید. (که این را خيار «تبعض صفة» می‌گویند).

نهم: فروشنده خصوصیات جنس معینی را که مشتری ندیده به او بگوید، بعد معلوم شود طوری که گفته نبوده است که در این صورت مشتری می‌تواند معامله را بهم بزند و نیز اگر مشتری خصوصیات عوض معینی را که می‌دهد بگوید، بعد معلوم شود طوری که گفته نبوده است، فروشنده می‌تواند معامله را بهم بزند و همچنین است اگر با رؤیت قبلی معامله شود و بعد معلوم گردد که جنس یا عوض آن تغییر به نقص نموده که در صورت اول خریدار و در صورت دوم فروشنده می‌تواند معامله را بهم بزند. (که این را «خيار رؤیت» می‌گویند).

دهم: مشتری پول جنسی را که نقد خریده تا سه روز ندهد و فروشنده هم جنس را تحویل ندهد که اگر مشتری شرط نکرده باشد که دادن پول را تأخیر بیندازد، فروشنده می‌تواند معامله را بهم بزند ولی اگر جنسی را که خریده مثل

بعضی از میوه‌ها باشد که اگر یک روز بماند ضایع می‌شود، اگر تا شب پول آن را ندهد و شرط نکرده باشد که دادن پول را تأخیر بیندازد، فروشنده می‌تواند معامله را بهم بزند. (که این را «خیار تأخیر» می‌گویند).

یازدهم: حیوانی را خریده باشد که تا سه روز می‌تواند معامله را بهم بزند و اگر در عوض حیوانی که خریده، حیوان دیگری داده باشد، فروشنده هم تا سه روز می‌تواند معامله را بهم بزند. (که این را «خیار حیوان» می‌گویند).

دوازدهم: فروشنده نتواند جنسی را که فروخته تحویل دهد، مثلاً اسبی را که فروخته فرار نماید که در این صورت مشتری می‌تواند معامله را بهم بزند. (که این را «خیار تعذر تسلیم» می‌گویند). و احکام اینها در مسائل آینده گفته می‌شود.

(۱۰۵۲) اگر خریدار قیمت جنس را نداند یا در موقع معامله غفلت کند و جنس را گرانتر از قیمت معمولی آن بخرد، اگر به قدری گران خریده که مردم به آن اهمیت می‌دهند، می‌تواند معامله را بهم بزند و نیز اگر فروشنده قیمت جنس را نداند، یا موقع معامله غفلت کند و جنس را ارزانتر از قیمت آن بفروشد در صورتی که مردم به مقداری که ارزان فروخته اهمیت بدهند، می‌تواند معامله را بهم بزند.

(۱۰۵۳) در معامله بیع شرط که مثلاً خانه یک میلیون تومانی را به صد هزار تومان می‌فروشند و قرار می‌گذارند که اگر فروشنده سر مدّت پول را بدهد بتواند معامله را بهم بزند، در صورتی که خریدار و فروشنده قصد خرید و فروش داشته باشند معامله صحیح است.

(۱۰۵۴) در معامله بیع شرط اگر چه فروشنده اطمینان داشته باشد که هرگاه سر مدّت پول را ندهد، خریدار ملک را به او می‌دهد معامله صحیح است ولی اگر سر مدّت پول را ندهد، حق ندارد ملک را از خریدار مطالبه کند و اگر سر مدّت پول را ندهد و خریدار بمیرد فروشنده نمی‌تواند ملک را از ورثه او مطالبه کند.

(۱۰۵۵) اگر بعد از معامله مالی و قبل از تحویل گرفتن آن، عیبی در مال پیدا شود، خریدار می‌تواند معامله را بهم بزند و نیز اگر در عوض مال، بعد از معامله و قبل از تحویل گرفتن، عیبی پیدا شود، فروشنده می‌تواند معامله را بهم بزند و اگر بخواهند می‌توانند تفاوت قیمت را بگیرند اشکال دارد.

(۱۰۵۶) اگر بعد از معامله عیب مال را بفهمد و فوراً معامله را بهم نزند، دیگر حق

بهم زدن معامله را ندارد مگر آنکه جاهل به مسأله باشد و نداند که می تواند وقتی فهمید معامله را بهم بزند.

(۱۰۵۷) هرگاه بعد از خریدن جنس عیب آن را بفهمد، اگر چه فروشنده حاضر نباشد، می تواند معامله را بهم بزند.

(۱۰۵۸) در چهار صورت خریدار بواسطه عیبی که در مال است، نمی تواند معامله را بهم بزند، یا تفاوت قیمت بگیرد:

اول: آنکه موقع خریدن عیب مال را بداند.

دوم: آنکه به عیب مال راضی شود.

سوم: در وقت معامله بگوید: اگر مال عیبی داشته باشد، پس نمی دهم و تفاوت قیمت هم نمی گیرم.

چهارم: فروشنده در وقت معامله بگوید این مال را با هر عیبی که دارد می فروشم، ولی اگر عیبی را معین کند و بگوید مال را با این عیب می فروشم و معلوم شود عیب دیگری هم دارد، خریدار می تواند برای عیبی که فروشنده معین نکرده مال را پس دهد، یا تفاوت قیمت بگیرد.

(۱۰۵۹) در سه صورت اگر خریدار بفهمد مال، عیبی دارد نمی تواند معامله را بهم بزند ولی می تواند تفاوت قیمت بگیرد:

اول: آنکه بعد از معامله در مال تصرف کند بطوری که مال به حال اول نباشد و تغییر کرده باشد مثل آنکه جامه را ببرد یا گندم را آرد کند.

دوم: آنکه بعد از معامله بفهمد مال عیب دارد ولی حق برگرداندن آن را ساقط کرده باشد.

سوم: آنکه بعد از تحویل گرفتن مال، عیب دیگری در آن پیدا شود. ولی اگر حیوان معیوبی را بخرد و قبل از گذشتن سه روز عیب دیگری پیدا کند اگر چه آن را تحویل گرفته باشد، باز هم می تواند آن را پس دهد و نیز اگر فقط خریدار تا مدتی حق بهم زدن معامله را داشته باشد و در آن مدت، مال عیب دیگری پیدا کند، اگر چه آن را تحویل گرفته باشد، می تواند معامله را بهم بزند.

(۱۰۶۰) اگر انسان مالی داشته باشد که خودش آن را ندیده و دیگری خصوصیات آن را برای او گفته باشد، اگر او همان خصوصیات را به مشتری

بگوید و آن را بفروشد و بعد از فروش بفهمد که بهتر از آن بوده، می تواند معامله را بهم بزند.

(۱۰۶۱) قسم خوردن در معامله اگر راست باشد مکروه است و اگر دروغ باشد حرام است.

«احکام شرکت»

(۱۰۶۲) اگر دو نفر بخواهند با هم شرکت کنند اگر هر کدام مقداری از مال خود را با مال دیگری بطوری مخلوط کند که از یکدیگر تشخیص داده نشود و به عربی یا به زبان دیگر صیغه شرکت را بخوانند، یا کاری کنند که معلوم باشد می خواهند با یکدیگر شریک باشند، شرکت آنان صحیح است.

(۱۰۶۳) اگر از کسی که جنسی را برای خود خریده دیگری خواهش کند که او را شریک کند و آن کس به قصد شریک بودن او بگوید: «تو را شریک کردم» و او هم بگوید: «قبول کردم» این شرکت صحیح است و باید نصف پول را کسی که شریک شده به او بدهد و همچنین اگر هر کدام، دیگری را وکیل کند که جنس را برای او نسیه بخرد بعد هر شریکی جنس را برای خودش و شریکش بخرد که هر دو بدهکار شوند شرکت صحیح است.

(۱۰۶۴) کسانی که بواسطه عقد شرکت با هم شریک می شوند، باید مکلف و عاقل باشند و از روی قصد و اختیار شرکت کنند و نیز باید بتوانند در مال خود تصرف نمایند، پس آدم سفیهی که مال خود را در کارهای بیهوده مصرف می کند، چون حق ندارد در مال خود تصرف نماید، اگر شرکت کند صحیح نیست.

(۱۰۶۵) اگر در عقد شرکت شرط کنند کسی که کار می کند، یا بیشتر از شریک دیگر کار می کند بیشتر منفعت ببرد، باید آنچه را شرط کرده اند به او بدهند.

(۱۰۶۶) اگر شرط نکنند که یکی از شریکها بیشتر منفعت ببرد، اگر سرمایه آنان یک اندازه باشد منفعت و ضرر را هم به یک اندازه می برند و اگر سرمایه آنان یک اندازه نباشد باید منفعت و ضرر را به نسبت سرمایه قسمت نمایند، مثلاً اگر دو نفر شرکت کنند و سرمایه یکی از آنان دو برابر سرمایه دیگری باشد سهم او از منفعت و ضرر دو برابر سهم دیگری است چه هر دو به یک اندازه کار کنند، یا

یکی کمتر کار کند یا هیچ کار نکند.

(۱۰۶۷) اگر معین نکنند که کدامیک از آنان با سرمایه خرید و فروش نماید، هیچ یک از آنان بدون اجازه دیگری نمی تواند با آن سرمایه معامله کند.

(۱۰۶۸) شریکی که با سرمایه شرکت معامله می کند، اگر برخلاف قراردادی که با او کرده اند خرید و فروش کند و خسارتی برای شرکت پیش آید ضامن است.

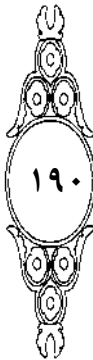
(۱۰۶۹) شریکی که با سرمایه شرکت معامله می کند اگر زیاده روی ننماید و در نگهداری سرمایه کوتاهی نکند و اتفاقاً مقداری از آن سرمایه یا تمام آن تلف شود ضامن نیست و نیز اگر قراردادی با او نکرده باشند ولی اگر خلاف معمول معامله کند ضامن می باشد.

(۱۰۷۰) شریکی که با سرمایه شرکت معامله می کند اگر بگوید سرمایه تلف شده و پیش حاکم شرع قسم بخورد، باید حرف او را قبول کرد.

(۱۰۷۱) هر وقت یکی از شرکاء تقاضا کند که سرمایه شرکت را قسمت کنند، اگر چه شرکت مدت داشته باشد، باید دیگران قبول نمایند.

(۱۰۷۲) اگر یکی از شرکاء بمیرد، یا دیوانه، یا بیهوش شود، شرکای دیگر نمی توانند در مال شرکت تصرف کنند و همچنین است اگر یکی از آنان سفیه شود یعنی مال خود را در کارهای بیهوده مصرف نماید یا از جهت مفلس شدن به حکم حاکم شرع از تصرف در مالش ممنوع شود.

(۱۰۷۳) اگر شریک، چیزی را نسیه برای خود بخرد، نفع و ضررش مال خود او است ولی اگر برای شرکت بخرد و شریک دیگر بگوید: به آن معامله راضی هستم، نفع و ضررش مال هر دو است.



«احکام نکاح (ازدواج) و زناشوئی»

بواسطه عقد ازدواج، زن به مرد حلال می شود و آن بر دو قسم است: دائم و غیر دائم. عقد دائم آن است که مدّت زناشوئی در آن معین نشود و زنی را که به این قسم عقد می کنند زوجه دائمه گویند. و عقد غیر دائم آن است که مدّت زناشوئی در آن معین شود، مثلاً زن را به مدّت یک ساعت یا یک روز یا یک ماه یا یک سال یا بیشتر عقد نمایند و زنی را که به این قسم عقد کنند «متعّه» هم می نامند.

«احکام عقد»

(۱۰۷۴) در زناشوئی (چه دائم و چه غیر دائم) باید صیغه خوانده شود و تنها راضی بودن زن و مرد کافی نیست و صیغه عقد را یا خود زن و مرد می خوانند، یا دیگری را وکیل می کنند که از طرف آنان بخواند.

(۱۰۷۵) وکیل لازم نیست مرد باشد، زن هم می تواند برای خواندن صیغه عقد از طرف دیگری وکیل شود.

(۱۰۷۶) اگر زنی، کسی را وکیل کند که مثلاً ده روزه او را به عقد مردی درآورد و ابتدای ده روز را معین نکند، آن وکیل می تواند هر وقت که بخواهد او را ده روزه به عقد آن مرد درآورد مشروط بر اینکه مدّت مزبور را متصل به عقد

قرار دهد یعنی مثلاً از همان ساعتی که عقد می خواند تا ده روز در عقد او باشد ولی اگر معلوم باشد که زن، روز یا ساعت معینی را قصد کرده، باید صیغه را مطابق قصد او بخواند.

(۱۰۷۷) یک نفر می تواند برای خواندن صیغه عقد دائم و غیر دائم از طرف زن و مرد، وکیل شود و نیز مرد می تواند از طرف زن وکیل شود و او را برای خود بطور دائم عقد کند و همچنین زن می تواند از طرف مرد وکیل شود که خود را به عقد او درآورد.

«دستور خواندن عقد دائم»

(۱۰۷۸) اگر صیغه عقد دائم را بخواهند خود زن و مرد بخوانند باید اول زن بگوید: «زَوَّجْتُكَ نَفْسِي عَلَى الصَّدَاقِ الْمَعْلُومِ» (یعنی: خود را زن تو نمودم به مهری که معین شده) پس از آن بدون فاصله مرد بگوید: «قَبِلْتُ التَّزْوِيجَ» (یعنی: قبول کردم این ازدواج را) عقد صحیح است و اگر دیگری را وکیل کنند که از طرف آنان صیغه عقد را بخواند اگر مثلاً اسم مرد احمد و اسم زن فاطمه باشد و وکیل زن بگوید: «زَوَّجْتُ مُوَكَّلَتِي فَاطِمَةَ مُوَكَّلَكَ أَحْمَدَ عَلَى الصَّدَاقِ الْمَعْلُومِ» پس بدون فاصله وکیل مرد بگوید: «قَبِلْتُ لِمُوَكَّلِي أَحْمَدَ عَلَى الصَّدَاقِ» صحیح می باشد و احتیاط واجب آن است لفظی که مرد می گوید با لفظی که زن می گوید مطابق باشد، مثلاً اگر زن «زَوَّجْتُ» می گوید مرد هم «قَبِلْتُ التَّزْوِيجَ» بگوید.

«دستور خواندن عقد غیر دائم»

(۱۰۷۹) اگر خود زن و مرد بخواهند صیغه عقد غیر دائم را بخوانند بعد از آنکه مدّت و مهر را معین کردند، اگر زن بگوید: «زَوَّجْتُكَ نَفْسِي فِي الْمُدَّةِ الْمَعْلُومَةِ عَلَى الْمَهْرِ الْمَعْلُومِ» بعد بدون فاصله مرد بگوید: «قَبِلْتُ التَّزْوِيجَ فِي الْمُدَّةِ الْمَعْلُومَةِ عَلَى الْمَهْرِ الْمَعْلُومِ» صحیح است. و اگر دیگری را وکیل کنند و اول وکیل زن به وکیل مرد بگوید: «مَتَّعْتُ مُوَكَّلَتِي مُوَكَّلَكَ فِي الْمُدَّةِ الْمَعْلُومَةِ عَلَى الْمَهْرِ الْمَعْلُومِ» پس بدون فاصله وکیل مرد بگوید: «قَبِلْتُ لِمُوَكَّلِي هَكَذَا» صحیح می باشد.

«شرائط عقد»

(۱۰۸۰) عقد ازدواج چند شرط دارد:

اول: آنکه صیغه عقد صحیح خوانده شود و اگر خود مرد و زن نتوانند صیغه را صحیح بخوانند باید کسی را که به عربی صحیح بخواند وکیل کنند و اگر ممکن نباشد خودشان می توانند به غیر عربی بخوانند اما باید لفظی بگویند که معنی «زواج و قبلت» را بفهماند. یعنی: زن بگوید: «من خود را به فلان مهر به زوجیت تو درآوردم» و مرد بگوید: «به این مبلغ قبول کردم» و مبلغ را تعیین کند و اگر عقد غیر دائم است باید مدت را هم معین نمایند. بنابراین اگر زن بگوید: «من خود را به همسری و زوجیت تو درآوردم به مهر (مثلاً صد هزار تومان)» و مرد بگوید: «من قبول این همسری و زوجیت را کردم به مبلغ صد هزار تومان» عقد ازدواج آنها صحیح است و در ازدواج موقت، زن بگوید: «من خود را به همسری و زوجیت تو درآوردم به مدت (مثلاً ده روز) و به مهر (مثلاً هزار تومان)» و مرد بگوید: «من قبول این همسری را به مدت ده روز با این مبلغ نمودم» صحیح است.

دوم: مرد و زن یا وکیل آنان که صیغه را می خوانند، قصد انشاء داشته باشند یعنی اگر خود مرد و زن صیغه را می خوانند زن به گفتن: «زواجك نفسي» قصدش این باشد که خود را زن او قرار دهد و مرد به گفتن: «قبلت التزويج» زن بودن او را برای خود قبول نماید. و اگر وکیل مرد و وکیل زن صیغه را می خوانند، به گفتن: «زواج» و «قبلت» قصدشان این باشد که مرد و زنی که آنان را وکیل کرده اند زن و شوهر شوند.

سوم: کسی که صیغه را می خواند عاقل و بالغ باشد چه برای خودش بخواند، یا از طرف دیگری وکیل شده باشد.

چهارم: اگر وکیل زن و شوهر یا ولی آنان صیغه را می خوانند، در عقد، زن و شوهر را معین کنند مثلاً اسم آنان را ببرند یا به آنان اشاره نمایند. پس کسی که چند دختر دارد، اگر به مردی بگوید: «زواجك احدي بناتي» (یعنی: زن تو نمودم یکی از دخترانم را) و او بگوید: «قبلت» (یعنی: قبول کردم) چون در موقع عقد، دختر را معین نکرده اند عقد باطل است.

پنجم: زن و مرد به ازدواج راضی باشند ولی اگر زن ظاهراً با کراهت اذن دهد

و معلوم باشد قلباً راضی است عقد صحیح است.

(۱۰۸۱) اگر زنی را برای مردی بدون اجازه آنان عقد کنند و بعداً زن و مرد بگویند: به آن عقد راضی هستیم عقد صحیح است.

(۱۰۸۲) اگر زن و مرد یا یکی از آن دو را به ازدواج مجبور نمایند و بعد از خواندن عقد راضی شوند و بگویند: به آن عقد راضی هستیم، بنابر احتیاط واجب باید دوباره عقد را بخوانند.

(۱۰۸۳) دختری که به حدّ بلوغ رسیده و رشیده است (یعنی: مصلحت خود را تشخیص می‌دهد) اگر بخواهد شوهر کند، اگر باکره باشد بنابر احتیاط واجب باید از پدر یا جدّ پدری خود اجازه بگیرد و اجازه مادر و برادر لازم نیست ولی اگر پدر یا جدّ پدری غائب باشد و دختر حاجت به شوهر کردن داشته باشد اجازه پدر و جدّ لازم نیست.

(۱۰۸۴) اگر زن، مرد را وکیل کند که او در تعیین مهر و مدت ازدواج تصمیم بگیرد و عقد را طبق همان تعیین، بخواند و بعد به او بگوید، عقد صحیح است.

«عیبهائی که بواسطه آنها می‌شود عقد را بهم زد»

(۱۰۸۵) اگر مرد بعد از عقد بفهمد که زن یکی از این هفت عیب را دارد می‌تواند عقد را بهم بزند به شرط آنکه معلوم شود که عیب قبل از عقد بوده:

اول: دیوانگی. دوم: مرض خوره. سوم: مرض برص (پسی). چهارم: کوری. پنجم: زمین گیر بودن. ششم: آنکه افضا شده باشد یعنی راه بول و حیض یا راه حیض و غائط او یکی شده باشد. هفتم: آنکه گوشت یا استخوانی در فرج او باشد که مانع از نزدیکی شود.

(۱۰۸۶) اگر زن بعد از عقد بفهمد که شوهر او دیوانه بوده است یا بعد از عقد دیوانه شود یا بفهمد که آلت مردی ندارد، یا مرضی دارد که نمی‌تواند وطی و نزدیکی نماید، یا این دو عیب بعد از عقد و قبل از وطی پیدا شود یا بفهمد تخمهای او را قبل از عقد کشیده‌اند می‌تواند عقد را بهم بزند.

(۱۰۸۷) اگر مرد یا زن، بواسطه یکی از عیبهائی که در دو مسأله قبل گفته شد عقد را بهم بزند، باید بدون طلاق از هم جدا شوند ولی چنانچه آلت مردی بعد از

نزدیکی بریده شود و زن عقد ازدواج را فسخ کند احتیاط واجب آن است که شوهر او را طلاق دهد.

(۱۰۸۸) اگر بواسطه آنکه مرد نمی تواند وطی و نزدیکی کند زن عقد را بهم بزند، شوهر باید نصف مهر را بدهد ولی اگر بواسطه یکی از عیبهای دیگری که گفته شد مرد، یا زن عقد را بهم بزند، اگر مرد با زن نزدیکی نکرده باشد چیزی بر او نیست و اگر نزدیکی کرده، باید تمام مهر را بدهد.

«زنانی که ازدواج با آنان حرام است»

(۱۰۸۹) ازدواج با زنانی که مثل مادر و خواهر و مادرزن که به انسان محرم هستند حرام است.

(۱۰۹۰) اگر کسی زنی را برای خود عقد نماید، اگر چه با او نزدیکی نکند، مادر و مادر مادر آن زن و مادر پدر او هر چه بالا روند به آن مرد محرم می شوند.

(۱۰۹۱) اگر زنی را عقد کند و با او نزدیکی نماید، دختر و نوه دختری و پسری آن زن هر چه پائین روند، چه در وقت عقد باشند یا بعداً به دنیا بیایند به آن مرد محرم می شوند.

(۱۰۹۲) اگر با زنی که برای خود عقد کرده نزدیکی هم نکرده باشد تا وقتی که آن زن در عقد او است نمی تواند با دختر او ازدواج کند.

(۱۰۹۳) عمه و خاله پدر و عمه و خاله پدر پدر و عمه و خاله مادر و عمه و خاله مادر مادر هر چه بالا روند به انسان محرمند.

(۱۰۹۴) پدر و جد شوهر، هر چه بالا روند و پسر و نوه پسری و دختری او هر چه پائین آیند چه در موقع عقد باشند، یا بعداً به دنیا بیایند به زن او محرم هستند.

(۱۰۹۵) اگر زنی را برای خود عقد کند، خواه دائمه باشد، یا غیر دائمه تا وقتی که آن زن در عقد او است نمی تواند با خواهر آن زن ازدواج نماید.

(۱۰۹۶) اگر زن خود را به ترتیبی که در کتاب طلاق گفته می شود طلاق رجعی دهد، در بین عده نمی تواند خواهر او را عقد نماید و اگر زنی را متعه کرده باشد و مدت او را بخشیده یا تمام شده باشد در عده او نباید خواهر او را بگیرد بلکه در عده طلاق بائن هم که بعداً بیان می شود، احتیاط واجب آن است که از ازدواج با

خواهر او خودداری نماید.

(۱۰۹۷) انسان نمی‌تواند بدون اجازه زن خود با خواهرزاده و برادرزاده او ازدواج کند ولی اگر بدون اجازه زنش آنان را عقد کند و بعداً زن بگوید به آن عقد راضی هستم اشکال ندارد لکن احتیاط مستحب مؤکد آن است که دوباره او را عقد نماید.

(۱۰۹۸) اگر زن بفهمد شوهرش برادرزاده یا خواهرزاده او را عقد کرده و حرفی نزند، اگر بعداً رضایت ندهد عقد آنان باطل است مگر آنکه سکوت او دلیل بر رضایت او باشد.

(۱۰۹۹) اگر انسان قبل از آنکه دختر عمه یا دختر خاله خود را بگیرد با مادر آنان زنا کند، دیگر نمی‌تواند با آنان ازدواج نماید.

(۱۱۰۰) اگر با دختر عمه یا دختر خاله خود ازدواج نماید و قبل از آنکه با آنان نزدیکی کند با مادرشان زنا نماید، احتیاط واجب آن است که از ایشان با طلاق دادن جدا شود ولی زنا کردن با مادرشان بعد از نزدیکی با خودشان موجب جدایی آنان نمی‌شود.

(۱۱۰۱) زن مسلمان نمی‌تواند به عقد کافر درآید. مرد مسلمان هم نمی‌تواند با زن کافره غیر اهل کتاب ازدواج نماید ولی متعه کردن زن اهل کتاب مانند یهود و نصاری مانعی ندارد و بعضی از فرق مانند خوارج و غلات و نواصب که خود را مسلمان می‌دانند در حکم کفارند و مرد و زن مسلمان نمی‌توانند با آنان به طور دائم و موقت ازدواج نمایند.

(۱۱۰۲) مرد شیعه می‌تواند زن سنی بگیرد ولی زن شیعه نمی‌تواند با مرد سنی ازدواج کند.

(۱۱۰۳) اگر با زنی که در عده طلاق رجعی است زنا کند آن زن بر او حرام می‌شود و اگر با زنی که در عده متعه، یا طلاق بائن، یا عده وفات است زنا کند بعداً می‌تواند او را عقد نماید اگرچه احتیاط مستحب آن است که با او ازدواج نکند و معنای طلاق رجعی و طلاق بائن و عده متعه و عده وفات در احکام طلاق گفته خواهد شد.

(۱۱۰۴) اگر با زن بی‌شوهری که در عده نیست زنا کند، بعداً می‌تواند آن زن را

برای خود عقد نماید.

(۱۱۰۵) احتیاط واجب آن است که صبر کند تا آن زن حیض ببیند بعد او را عقد نماید و اگر دیگری که با آن زن زنا نکرده بخواهد آن زن را عقد کند این احتیاط مستحب است.

(۱۱۰۶) اگر زنی را برای خود عقد کند و بعد معلوم شود که در عده بوده در صورتی که با او نزدیکی کرده باشد آن زن بر او حرام ابدی می شود اگرچه هیچ کدام نمی دانسته اند که زن در عده است و نمی دانسته اند عقد کردن زن در عده حرام است.

(۱۱۰۷) اگر انسان بداند زنی شوهر دارد و با او ازدواج کند چه با او نزدیکی کرده باشد یا نه واجب است فوراً از او جدا شود و بعداً هم او را برای خود عقد نکند و اگر نداند که شوهر دارد و با او ازدواج کند پس اگر دخول واقع شود آن زن بر او حرام ابدی می شود و اگر قبل از دخول متوجه شد واجب است از او جدا شود ولی بعد از آنکه شوهرش او را طلاق داد می تواند او را برای خود عقد کند.

(۱۱۰۸) مادر و خواهر و دختر پسری که لواط داده بر لواط کننده حرام است اگر چه لواط کننده و لواط دهنده بالغ نباشند. ولی اگر گمان کند که دخول شده، یا شک کند که دخول شده یا نه، بر او حرام نمی شوند.

(۱۱۰۹) اگر کسی در حال احرام که یکی از کارهای حج است با زنی ازدواج نماید عقد او باطل است و اگر می دانسته که زن گرفتن بر او حرام است، دیگر نمی تواند آن زن را برای خود عقد کند.

(۱۱۱۰) اگر زنی که در حال احرام است با مردی که در حال احرام نیست ازدواج کند عقد او باطل است و اگر زن می دانسته که ازدواج کردن در حال احرام حرام است، باید بعداً هم با آن مرد ازدواج نکند.

(۱۱۱۱) اگر مرد طواف نساء را که یکی از کارهای حج است بجا نیاورد، زنش و زنهای دیگر که بواسطه احرام بر او حرام شده بودند حلال نمی شود و نیز اگر زن طواف نساء نکند شوهرش که بواسطه احرام بر او حرام شده بود حلال نمی شود ولی اگر بعداً طواف نساء را انجام دهند به یکدیگر حلال می شوند.

(۱۱۱۲) زنی که شوهرش او را سه مرتبه طلاق داده بر شوهرش حرام می شود،

ولی اگر با شرائطی که در احکام طلاق گفته می شود با مرد دیگری ازدواج کند بعد از مرگ یا طلاق شوهر دوم و گذشتن مقدار عدّه او شوهر اوّل می تواند دوباره او را برای خود عقد نماید.

«احکام عقد دائم»

(۱۱۱۳) زنی که عقد دائمی شده نباید بدون اجازه شوهر از خانه بیرون رود هر چند با حقّ شوهر منافات نداشته باشد و باید خود را برای هر لذّتی که او می خواهد تسلیم نماید و بدون عذر شرعی از نزدیکی کردن او جلوگیری نکند و تهیّه غذا و لباس و منزل او بر شوهر واجب است و اگر تهیّه نکند چه توانائی داشته باشد، یا نداشته باشد مدیون زن است.

(۱۱۱۴) اگر زن در کارهایی که گفته شد اطاعت شوهر نکند حقّ هم خوابی ندارد و گناهکار است و مشهور فرموده اند که حقّ غذا و لباس و منزل نیز ندارد ولی این حکم مادامی که زن نزد شوهر است، محلّ اشکال است و امّا مهر او بدون اشکال از بین نمی رود.

(۱۱۱۵) تنها حقّی که مرد در مقابل مهر و غذا و لباس و مسکن به زن دارد همانهایی است که در مسأله قبل گفته شد لذا به خاطر آنکه این حقّ از او ضایع نشود زن حقّ جدا شدن از مرد را بدون رضایت او ندارد.

(۱۱۱۶) مرد حقّ ندارد زن خود را به خدمت خانه مجبور کند. و اگر او را وادار کرد زن می تواند از مرد حقّ الزّحمه و اجرت مطالبه کند و اگر در این صورت مرد ناراحت شود از صراط مستقیم خارج شده است.

(۱۱۱۷) مخارج سفر زن اگر بیشتر از مخارج وطن باشد با شوهر نیست ولی اگر شوهر مایل باشد که زن را سفر ببرد، باید خرج سفر او را بدهد.

(۱۱۱۸) زنی که از شوهر اطاعت می کند و شوهر خرج او را نمی دهد، اگر ممکن است می تواند خرج خود را بدون اجازه از مال او بردارد و اگر ممکن نیست و ناچار است که معاش خود را تهیّه کند، در موقعی که مشغول تهیّه معاش است اطاعت شوهر بر او واجب نیست ولی احتیاط آن است که از حاکم شرع هم اذن بگیرد.

(۱۱۱۹) اگر مرد بیش از یک زن داشته باشد باید در هر چهار شب یک شب نزد زن دائمی خود بماند، بلکه اگر یک زن دائمی دارد باید در چهار شب یک شب نزد او بماند.

(۱۱۲۰) شوهر نمی تواند بیش از چهار ماه نزدیکی با عیال خود را (چه جوان باشد و چه پیر) ترک کند مگر آنکه زن رضایت داشته باشد.

(۱۱۲۱) اگر در عقد دائمی مهر را معین نکنند عقد صحیح است و اگر مرد با زن نزدیکی کند، باید مهر او را مطابق مهر زنانی که مثل او هستند بدهد.

(۱۱۲۲) اگر موقع خواندن عقد دائمی برای دادن مهر مدّتی معین نکرده باشند زن می تواند قبل از گرفتن مهر از نزدیکی کردن شوهر جلوگیری کند، چه شوهر توانائی دادن مهر را داشته باشد، چه نداشته باشد ولی اگر قبل از گرفتن مهر به نزدیکی راضی شود و شوهر با او نزدیکی کند، دیگر نمی تواند بدون عذر شرعی از نزدیکی شوهر جلوگیری نماید.

«احکام عقد غیر دائم»

(۱۱۲۳) متعه کردن زن اگر چه برای لذّت بردن هم نباشد صحیح است و یکی از مستحبات مؤکّده، ازدواج موقت است و تصمیم بر ترک آن حرام یا کراهت شدید دارد و این استحباب برای مرد و زن بی شوهر فرقی نمی کند.

(۱۱۲۴) واجب است که شوهر بیش از چهار ماه نزدیکی با متعه جوان خود را بدون رضایت او ترک نکند و بنابر احتیاط واجب در پیر هم ترک نکند.

(۱۱۲۵) زنی که متعه می شود اگر در عقد شرط کند که شوهر با او نزدیکی نکند، عقد و شرط او صحیح است و شوهر فقط می تواند لذّتهای دیگر از او ببرد، ولی اگر بعداً به نزدیکی راضی شود، شوهر می تواند با او نزدیکی نماید.

(۱۱۲۶) زنی که متعه شده اگر چه آبستن شود حقّ خرجی ندارد.

(۱۱۲۷) زنی که متعه شده حقّ هم خوابی ندارد و از شوهر ارث نمی برد و شوهر هم از او ارث نمی برد.

(۱۱۲۸) زنی که متعه شده اگر نداند که حقّ خرجی و هم خوابی ندارد عقد او صحیح است و برای آنکه نمی دانسته، حقّی به شوهر پیدا نمی کند.

(۱۱۲۹) زنی که متعه شده چنانچه بدون اجازه شوهر از خانه بیرون برود، و بواسطه بیرون رفتن، حق شوهر از بین می‌رود، بیرون رفتن او حرام است و بنابر احتیاط در صورتی که حق شوهر از بین نرود بدون اجازه او از خانه بیرون نرود. (۱۱۳۰) اگر زنی مردی را وکیل کند که به مدت و مبلغ معین او را برای خود متعه نماید، اگر مرد او را به عقد دائم خود درآورد، یا به غیر از مدت یا مبلغی که معین شده او را متعه کند، وقتی که آن زن فهمید، اگر بگوید راضی هستم عقد صحیح و گرنه باطل است.

(۱۱۳۱) برای محرم شدن پدر یا جد پدری می‌تواند دختر نابالغ خود را یک ساعت یا بیشتر به عقد کسی درآورد ولی آن عقد باید برای دختر نفع داشته باشد و اما اگر برای پسر نابالغ جهت محرم شدن در زمانی که پسر نابالغ به طور کلی قابلیت استمتاع نداشته باشد زنی را عقد نماید محل اشکال است.

(۱۱۳۲) اگر مرد مدت متعه زن را ببخشد، اگر با او نزدیکی کرده باید تمام چیزی را که قرار گذاشته به او بدهد و اگر نزدیکی نکرده، احتیاط واجب آن است که تمام مهر را نیز بدهد.

(۱۱۳۳) مرد می‌تواند زنی را که متعه او بوده و هنوز عده‌اش تمام نشده به عقد دائم خود درآورد یا اینکه دوباره متعه نماید.

«احکام نگاه کردن»

(۱۱۳۴) نگاه کردن مرد به بدن زن نامحرم و دختری که نه سالش تمام نشده ولی خوب و بد را می‌فهمد و نگاه کردن به او عادتاً امکان تهییج و تحریک شهوت دارد و همچنین نگاه کردن به موی آنان چه با قصد لذت باشد و چه بدون آن حرام است.

(۱۱۳۵) نگاه کردن به صورت و دستهای زن نامحرم اگر به قصد لذت باشد حرام و بنابر احتیاط واجب بلکه اقوی آن است که بدون قصد لذت هم به آنها نگاه نکند و نیز نگاه کردن زن به بدن مرد نامحرم حرام می‌باشد.

(۱۱۳۶) اگر انسان بدون قصد لذت به صورت و دست زنی که اهل کتاب است مثل زن یهودیه و نصرانیه نگاه کند، در صورتی که نترسد که به حرام بیفتد و سیر



نگاه نکند اشکال ندارد و احتیاط واجب آن است که به غیر صورت و دست او نگاه نکند.

(۱۱۳۷) زن باید بدن و موی خود را از مرد نامحرم بپوشاند، بلکه احتیاط واجب آن است که از پسری هم که بالغ نشده ولی خوب و بد را می فهمد و از نگاه کردن تحریک و تهییج شهوت او عادتاً ممکن باشد بدن و موی خود را بپوشاند.

(۱۱۳۸) نگاه کردن به عورت دیگری حتی به عورت بچه ممیزی که خوب و بد را می فهمد حرام است، اگر چه از پشت شیشه یا در آئینه یا آب صاف و مانند اینها باشد. ولی زن و شوهر می توانند به تمام بدن یکدیگر نگاه کنند.

(۱۱۳۹) مرد و زنی که با یکدیگر محرمند اگر قصد لذت نداشته باشند می توانند غیر از عورت به تمام بدن یکدیگر نگاه کنند.

(۱۱۴۰) اگر در حال ناچاری زن بخواهد زن دیگر، یا مردی غیر از شوهر خود را تنقیه کند، یا عورت او را آب بکشد، باید چیزی در دست کند که دست او به عورت آن مرد یا زن نرسد و همچنین است اگر مرد بخواهد در حال ناچاری مرد دیگر، یا زنی غیر زن خود را تنقیه کند، یا عورت او را آب بکشد.

(۱۱۴۱) اگر مرد برای معالجه زن نامحرم ناچار باشد که او را نگاه کند و دست به بدن او بزند اشکال ندارد، ولی اگر با نگاه کردن بتواند معالجه کند، نباید دست به بدن او بزند و اگر با دست زدن بتواند معالجه کند نباید او را نگاه کند.

(۱۱۴۲) اگر انسان برای معالجه کسی ناچار شود که به عورت او نگاه کند، بنابر احتیاط واجب باید آئینه را در مقابل گذاشته و در آن نگاه کند ولی اگر چاره ای جز نگاه کردن به عورت نباشد اشکال ندارد.

(۱۱۴۳) زن و مرد می توانند به یکدیگر بدون قصد لذت جنسی با حائل مانند لباس و غیره دست بزنند.

«مسائل متفرقة زناشویی»

(۱۱۴۴) کسی که بواسطه نداشتن زن به حرام می افتد، واجب است زن بگیرد.

(۱۱۴۵) بودن مرد و زن نامحرم در محل خلوتی که کسی در آنجا نیست و

دیگری هم نمی تواند وارد شود حرام است چه به ذکر خدا مشغول باشند یا به

صحبت دیگر، خواب باشند یا بیدار و نمازشان هم در آنجا صحیح نیست ولی اگر طوری باشد که کس دیگر بتواند وارد شود، یا بچه‌ای که خوب و بد را می‌فهمد در آنجا باشد اشکال ندارد.

(۱۱۴۶) زن در بیابان با مرد اجنبی نمی‌تواند در یک ماشین بدون آنکه کس دیگری باشد سفر کند ولی در شهر که جمعیت در خیابانها در حرکت اند مانعی ندارد.

(۱۱۴۷) اگر مرد مهر زن را در عقد معین کند و قصدش این باشد که آن را ندهد، عقد صحیح است و مهر را هم باید بدهد.

(۱۱۴۸) مسلمانی که منکر خدا یا پیغمبر (صلی الله علیه و آله) شود، یا از فرقه‌هایی چون خوارج و غلات و نواصب باشد و یا حکم ضروری دین یعنی حکمی را که مسلمانان جزء دین اسلام می‌دانند مثل واجب بودن نماز و روزه انکار کند، در صورتی که بداند آن حکم ضروری دین است مرتد می‌شود و زنش بر او حرام می‌گردد و زن می‌تواند بدون طلاق از او جدا شود.

(۱۱۴۹) اگر زن قبل از آنکه شوهرش با او نزدیکی کند بطوری که در مسأله قبل گفته شد مرتد شود، عقد او باطل می‌گردد و همچنین است اگر بعد از نزدیکی مرتد شود ولی یائسه باشد یعنی اگر سیئه است شصت سال و اگر سیئه نیست پنجاه سال او تمام شده باشد اما اگر یائسه نباشد، باید به دستوری که در احکام طلاق گفته خواهد شد عده نگه دارد، پس اگر در بین عده مسلمان شود عقد باقی و اگر تا آخر عده مرتد بماند عقد باطل است و البته احتیاط ترک نشود در صورتی که در بین عده مسلمان شود یعنی بنابر احتیاط دوباره باید عقد کند.

(۱۱۵۰) مردی که مسلمان زاده است اگر مرتد شود، زنش بر او حرام می‌شود و باید به مقداری که در احکام طلاق گفته می‌شود عده وفات نگه دارد و در اصطلاح به چنین شخصی «مرتد فطری» می‌گویند.

(۱۱۵۱) مردی که از پدر و مادر غیر مسلمان به دنیا آمده و مسلمان شده اگر قبل از نزدیکی با عیالش مرتد شود و یا زنش یائسه باشد عقد او باطل می‌گردد. و اگر بعد از نزدیکی مرتد شود و زن او در سن زنانی باشد که حیض می‌بیند باید آن زن به مقدار عده طلاق که در احکام طلاق گفته می‌شود عده نگه دارد، و مشهور آن



است که اگر قبل از تمام شدن عده، شوهر او مسلمان شود عقد باقی وگرنه باطل است ولی این حکم محل اشکال است و البته احتیاط ترک نشود یعنی بنابر احتیاط عقد را تجدید کنند و در اصطلاح به چنین شخصی «مرد مملی» می‌گویند.

(۱۱۵۲) اگر زن در عقد با مرد شرط کند که او را از شهری بیرون نبرد و مرد هم قبول کند، نباید زن را از آن شهر بدون رضایت او بیرون ببرد.

(۱۱۵۳) اگر زن انسان از شوهر سابقش دختری داشته باشد، انسان می‌تواند آن دختر را برای پسر خود که از آن زن نیست عقد کند و نیز اگر دختری را برای پسر خود عقد کند، می‌تواند با مادر آن دختر ازدواج نماید.

(۱۱۵۴) اگر زن بگوید یا ئسه‌ام نباید حرف او را قبول کرد ولی اگر بگوید شوهر ندارم یا در عده نیستم حرف او قبول می‌شود.

(۱۱۵۵) اگر بعد از آنکه انسان با زنی ازدواج کرد، کسی بگوید آن زن شوهر داشته و زن بگوید نداشتم، اگر شرعاً ثابت نشود که زن شوهر داشته، باید حرف زن را قبول کرد.

(۱۱۵۶) تا هفت سال دختر و تا دو سال پسر تمام نشده، پدر نمی‌تواند او را از مادرش جدا کند.

(۱۱۵۷) مستحب است در شوهر دادن دختری که بالغه است یعنی مکلف شده عجله کنند، حضرت صادق (علیه السلام) فرمودند: یکی از سعادت‌های مرد آن است که دخترش در خانه او حیض نبیند.

(۱۱۵۸) اگر زن مهر خود را به شوهر صلح کند که زن دیگر نگیرد، احتیاط آن است که زن مهر را نگیرد و شوهر هم با زن دیگر ازدواج نکند.

(۱۱۵۹) هرگاه شوهر در روزه ماه رمضان یا در حال حیض با زن خود نزدیکی کند معصیت کرده، ولی اگر بچه‌ای از آنان به دنیا آید حلالزاده است.

«احکام شیر دادن»

(۱۱۶۰) اگر زنی بچه‌ای را با شرائطی که گفته خواهد شد، شیر دهد، آن بچه به این عده که گفته می‌شود محرم می‌گردد:

اول: خود زن که او را «مادر رضاعی» می‌گویند.

دوم: شوهر زن که شیر آن زن مال فرزند او است که او را «پدر رضاعی» می‌گویند.

سوم: پدر و مادر آن زن هر چه بالا روند، اگر چه پدر و مادر رضاعی آن زن باشند.

چهارم: بچه‌هایی که از آن زن به دنیا آمده‌اند، یا به دنیا می‌آیند.

پنجم: بچه‌های اولاد آن زن هر چه پائین روند، چه از اولاد او به دنیا آمده، یا اولاد او آن بچه‌ها را شیر داده باشند.

ششم: خواهر و برادر آن زن اگر چه رضاعی باشند.

هفتم: عمو و عمه آن زن اگر چه رضاعی باشند.

هشتم: دائی و خاله آن زن اگر چه رضاعی باشند.

نهم: اولاد شوهر آن زن که شیر مال آن شوهر است هر چه پائین روند، اگر چه اولاد رضاعی او باشند.

دهم: پدر و مادر شوهر آن زن که شیر مال فرزند آن شوهر است، هر چه بالا روند.

یازدهم: خواهر و برادر شوهری که شیر مال او است اگر چه خواهر و برادر رضاعی او باشند.

دوازدهم: عمو و عمه و دائی و خاله شوهری که شیر مال او است، هر چه بالا روند، اگر چه رضاعی باشند. و نیز عدّه دیگری هم که در مسائل بعد گفته می‌شود، بواسطه شیر دادن محرم می‌شوند.

(۱۱۶۱) اگر زنی بچه‌ای را با شرائطی که گفته می‌شود شیر دهد، پدر آن بچه نمی‌تواند با دخترانی که از آن زن به دنیا آمده‌اند ازدواج کند و نیز نمی‌تواند دختران شوهر آن زن اگر چه دختران رضاعی او باشند برای خود عقد نماید ولی جایز است با دختران رضاعی آن زن ازدواج کند اگر چه احتیاط مستحب آن است که با آنان ازدواج نکند و نگاه محرمانه هم به آنان ننماید.

(۱۱۶۲) اگر زنی بچه‌ای را با شرائطی که گفته می‌شود شیر دهد، شوهر آن زن که صاحب شیر است به خواهرهای آن بچه محرم نمی‌شود ولی احتیاط مستحب آن است که با آنان ازدواج ننماید و نیز خویشان شوهر به خواهر و برادر آن بچه

محرم نمی شوند.

(۱۱۶۳) اگر زنی بچه‌ای را شیر دهد، به برادرهای آن بچه محرم نمی شود و نیز خویشان آن زن به برادر و خواهر بچه‌ای که شیر خورده محرم نمی شوند.

(۱۱۶۴) اگر انسان با زنی که دختری را شیر کامل داده ازدواج کند و با آن زن نزدیکی نماید، دیگر نمی تواند آن دختر را برای خود عقد کند.

(۱۱۶۵) اگر انسان با دختری ازدواج کند، دیگر نمی تواند با زنی که آن دختر را شیر کامل داده ازدواج نماید.

(۱۱۶۶) انسان نمی تواند با دختری که مادر، یا مادر بزرگ انسان او را شیر کامل داده ازدواج کند و نیز اگر زن پدر انسان از شیر پدر او دختری را شیر داده باشد، انسان نمی تواند با آن دختر ازدواج نماید. و اگر دختر شیرخواری را برای خود عقد کند، بعد مادر یا مادر بزرگ یا زن پدر او آن دختر را شیر دهد، عقد باطل می شود.

(۱۱۶۷) با دختری که خواهر، یا زن برادر، او را از شیر برادر شیر کامل داده‌اند، نمی شود ازدواج کرد و همچنین است اگر خواهرزاده یا برادرزاده یا نوۀ خواهر یا نوۀ برادر، آن دختر را شیر داده باشد، نمی شود با آن دختر ازدواج کرد.

(۱۱۶۸) اگر زنی بچه‌ی دختر خود را شیر دهد، آن دختر به شوهر خود حرام می شود و همچنین است اگر بچه‌ای را که شوهر دخترش از زن دیگر دارد شیر دهد. ولی اگر بچه‌ی پسر خود را شیر دهد، زن پسرش که مادر آن طفل شیرخوار است بر شوهر خود حرام نمی شود.

(۱۱۶۹) اگر زن پدر دختری، بچه‌ی شوهر آن دختر را شیر دهد آن دختر به شوهر خود حرام می شود، چه بچه از همان دختر یا از زن دیگر شوهر او باشد.

«شرائط شیر دادنی که علّت محرم شدن است»

(۱۱۷۰) شرائطی که شیر دادن، علّت محرم شدن می شود هشت تا است:

اول: بچه شیر زن زنده را بخورد پس اگر از پستان زنی که مرده است شیر بخورد فایده ندارد.

دوم: شیر آن از حرام نباشد پس اگر شیر بچه‌ای را که از زنا به دنیا آمده به بچه

دیگر بدهند بواسطه آن شیر بچه به کسی محرم نمی شود.
 سوم: بچه، شیر را از پستان بمکد، پس اگر شیر را در گلوی او بریزند یا از شیشه به او بدهند، نتیجه ندارد.

چهارم: شیر، خالص باشد و با چیزی دیگر مخلوط نباشد، پس اگر مثلاً در شیر آرد برنج بریزند و به او بدهند نتیجه ای ندارد.

پنجم: شیر از یک شوهر باشد. پس اگر زن شیردهی را طلاق دهند، بعد شوهر دیگری کند و از او آبستن شود و تا موقع زائیدن، شیری که از شوهر اول داشته باقی باشد و مثلاً هشت دفعه قبل از زائیدن از شیر شوهر اول و هفت دفعه بعد از زائیدن از شیر شوهر دوم به بچه ای بدهد، آن بچه به کسی محرم نمی شود.

ششم: بچه بواسطه مرض شیر را قی نکند و اگر قی کند بنابر احتیاط واجب کسانی که بواسطه شیر خوردن به آن بچه محرم می شوند، باید با او ازدواج نکنند و نگاه محرمانه هم به او ننمایند.

هفتم: پانزده مرتبه، یا یک شبانه روز بطوری که در مسأله بعد گفته می شود شیر سیر بخورد، یا مقداری شیر به او بدهند که بگویند از آن شیر استخوانش محکم شده و گوشت در بدنش روئیده است. بلکه اگر ده مرتبه هم به او شیر دهند در صورتی که بین آن ده مرتبه هیچ فاصله حتی به طعام دادن نباشد احتیاط واجب آن است کسانی که به واسطه شیر خوردن به او حرام می شوند با او ازدواج نکنند و نگاه محرمانه هم به او ننمایند.

هشتم: دو سال بچه تمام نشده باشد و اگر بعد از تمام شدن دو سال، او را شیر دهند به کسی محرم نمی شود، بلکه اگر مثلاً قبل از تمام شدن دو سال، چهارده مرتبه و بعد از آن، یک مرتبه شیر بخورد به کسی محرم نمی شود. ولی چنانچه از موقع زائیدن زن شیرده بیش از دو سال گذشته باشد و شیر او باقی باشد و بچه ای را شیر دهد آن بچه به کسانی که گفته شد محرم می شود و بنابر احتیاط لازم کسانی که با او محرم می شوند نباید به او نگاه محرمانه کنند.

(۱۱۷۱) باید بچه در بین یک شبانه روز، غذا یا شیر کس دیگر را نخورد ولی اگر کمی غذا بخورد که نگویند در این بین، غذا خورده اشکال ندارد و نیز باید پانزده مرتبه را از شیر یک زن بخورد و در بین پانزده مرتبه شیر کس دیگر را نخورد و در



هر دفعه بدون فاصله شیر بخورد، ولی اگر در بین شیر خوردن نفس تازه کند، یا کمی صبر کند که از اوّلی که پستان در دهان می گیرد تا وقتی سیر می شود، یک دفعه حساب شود اشکال ندارد.

(۱۱۷۲) اگر یک زن چندین بچه را شیر دهد، همه آنان به یکدیگر و به شوهر و به زنی که آنان را شیر داده محرم می شوند.

(۱۱۷۳) اگر کسی چند زن داشته باشد و هر کدام آنان با شرائطی که گفتیم بچه هائی را شیر دهد، همه آن بچه ها به یکدیگر و به آن مرد و به همه آن زنان محرم می شوند.

(۱۱۷۴) زنی که برادر انسان را شیر داده به انسان محرم نمی شود، اگر چه احتیاط مستحب آن است که با او ازدواج نکند.

(۱۱۷۵) انسان نمی تواند با دو خواهر، اگر چه رضاعی باشند یعنی به واسطه شیر خوردن، خواهر یکدیگر شده باشند ازدواج کند و اگر دو زن را عقد کند و بعد بفهمد خواهر بوده اند، در صورتی که عقد آنان در یک وقت بوده هر دو باطل است و اگر در یک وقت نبوده عقد اوّلی صحیح و عقد دوّمی باطل می باشد.

«آداب شیر دادن»

(۱۱۷۶) برای شیر دادن بچه بهتر از هر کس مادر او است و سزاوار است که مادر برای شیر دادن از شوهر خود مزد نگیرد و خوب است که شوهر مزد بدهد و اگر مادر بخواهد بیشتر از دایه مزد بگیرد، شوهر می تواند بچه را از او گرفته و به دایه بدهد.

(۱۱۷۷) در صورتی که ممکن باشد، مستحب است بچه را دو سال تمام شیر بدهند.

«احکام طلاق»

(۱۱۷۸) مردی که زن خود را طلاق می‌دهد، باید بالغ و عاقل باشد و به اختیار خود طلاق دهد و اگر او را مجبور کنند که زنش را طلاق دهد، طلاق باطل است. و نیز باید قصد طلاق داشته باشد، پس اگر صیغه طلاق را به شوخی بگوید صحیح نیست.

(۱۱۷۹) زن باید در وقت طلاق از خون حیض و نفاس پاک باشد و شوهرش در آن پاکی با او نزدیکی نکرده باشد و تفصیل این دو شرط در مسائل آینده گفته می‌شود.

(۱۱۸۰) طلاق دادن زن در حال حیض یا نفاس در سه صورت صحیح است: اول: آنکه شوهرش بعد از ازدواج با او نزدیکی نکرده باشد. دوم: آنکه معلوم باشد آبستن است و اگر معلوم نباشد و شوهر در حال حیض طلاقش بدهد، بعد بفهمد آبستن بوده احتیاط مستحب آن است که دوباره او را طلاق دهد ولی قبل از طلاق دوم با او معامله زن و شوهری ننماید. سوم: آنکه مرد بواسطه غائب بودن نتواند بفهمد که زن از خون حیض یا نفاس پاک است یا نه.

(۱۱۸۱) اگر با عیالش که از خون حیض و نفاس پاک است نزدیکی کند و بخواهد طلاقش دهد، باید صبر کند تا دوباره حیض ببیند و پاک شود و همچنین اگر در



حال حیض یا نفاس با او نزدیکی کند نمی تواند در پاکی بعد از آن او را طلاق دهد اگر چه در آن پاکی با او نزدیکی نکرده باشد ولی زنی را که نه سالش تمام نشده یا آبستن است یا اینکه یائسه شده، اگر بعد از نزدیکی طلاق دهند اشکال ندارد. (۱۱۸۲) اگر مرد بخواهد زن خود را که بواسطه مرضی یا از اصل خلقت حیض نمی بیند طلاق دهد، باید از وقتی که با او نزدیکی کرده تا سه ماه از جماع با او خودداری نماید و بعد او را طلاق دهد.

(۱۱۸۳) طلاق باید به صیغه عربی صحیح خوانده شود و دو مرد عادل آن را بشنوند و اگر خود شوهر بخواهد صیغه طلاق را بخواند و اسم زن او مثلاً سمیه باشد، باید بگوید: «رَوْجَتِ سُمَيَّةُ طَالِقٌ» (یعنی: زن من سمیه، رها است) و اگر دیگری را وکیل کند، وکیل باید بگوید: «رَوْجَةُ مُوَكَّلِي سُمَيَّةُ طَالِقٌ». (۱۱۸۴) زنی که متعه شده، مثلاً یک ماهه یا یک ساله او را عقد کرده اند طلاق ندارد و رها شدن او به این است که مدتش تمام شود یا مرد مدت را به او ببخشد به این ترتیب که بگوید: مدت را به تو بخشیدم و شاهد گرفتن و پاک بودن زن از حیض لازم نیست.

«عده طلاق»

(۱۱۸۵) زنی که نه سالش تمام نشده و زن یائسه عده ندارد، یعنی: اگر چه شوهرش با او نزدیکی کرده باشد، بعد از طلاق می تواند فوراً شوهر کند. (۱۱۸۶) زنی که نه سالش تمام شده و یائسه نیست اگر شوهرش با او نزدیکی کند و طلاقش دهد، بعد از طلاق باید عده نگه دارد یعنی: بعد از آنکه در پاکی طلاقش داد و مقداری هر چند کم باشد بعد از طلاق پاک بود به قدری صبر کند که دوبار حیض ببیند و پاک شود و همین که حیض سوم را دید عده او تمام می شود و می تواند شوهر کند ولی اگر بعد از عقد با او نزدیکی نکرده باشد و طلاقش بدهد عده ندارد یعنی: می تواند بعد از طلاق فوراً شوهر کند.

(۱۱۸۷) زنی که حیض نمی بیند اگر در سنّ زنانی باشد که حیض می بینند، اگر شوهرش او را طلاق دهد، باید بعد از طلاق سه ماه عده نگه دارد.

(۱۱۸۸) زنی که عده او سه ماه است، اگر اوّل ماه طلاقش بدهند، باید سه ماه

هلالی یعنی: از موقعی که ماه دیده می شود تا سه ماه عده نگه دارد. و اگر در بین ماه طلاقش بدهند، باید باقی ماه را با دو ماه بعد از آن و نیز کسری ماه اول را از ماه چهارم عده نگه دارد تا سه ماه تمام شود، مثلاً اگر غروب روز بیستم ماه طلاقش بدهند و آن ماه بیست و نه روز باشد، باید نه روز باقی ماه را با دو ماه بعد از آن و بیست روز از ماه چهارم عده نگه دارد و احتیاط مستحب آن است که از ماه چهارم بیست و یک روز عده نگه دارد، تا با مقداری که از ماه اول عده نگه داشته سی روز شود.

(۱۱۸۹) اگر زن آبستن را که حملش از شوهرش باشد طلاق دهند، عده اش تا دنیا آمدن یا سقط شدن بچه او است بنابراین اگر مثلاً یک ساعت بعد از طلاق بچه او به دنیا بیاید، عده اش تمام می شود و اگر حمل از شوهرش نباشد خواه از زنا باشد یا از شبهه به وضع حمل عده طلاق تمام نمی شود بلی عده و طی به شبهه به وضع حمل تمام می شود و زنا عده ندارد.

(۱۱۹۰) زنی که نه سالش تمام شده و یائسه نیست اگر متعه شود مثلاً یک ماهه یا یک ساله شوهر کند، اگر شوهرش با او نزدیکی نماید و مدت آن زن تمام شود، یا شوهر مدت را به او ببخشد باید عده نگه دارد، پس اگر حیض می بیند واجب است به مقدار دو حیض عده نگه دارد و اگر حیض نمی بیند، باید چهل و پنج روز از شوهر کردن خودداری نماید و اگر آبستن باشد احتیاط واجب آن است که به هر کدام از زائیدن یا چهل و پنج روز که بیشتر است عده نگه دارد.

(۱۱۹۱) ابتدای عده طلاق از موقعی است که خواندن صیغه طلاق تمام می شود، چه زن بداند طلاقش داده اند، یا نداند پس اگر بعد از تمام شدن عده بفهمد که او را طلاق داده اند، لازم نیست دوباره عده نگه دارد.

«عده زنی که شوهرش مرده»

(۱۱۹۲) زنی که شوهرش مرده اگر آبستن نباشد، باید چهار ماه و ده روز عده نگه دارد یعنی: از شوهر کردن خودداری نماید اگر چه یائسه یا متعه باشد، یا شوهرش با او نزدیکی نکرده باشد و اگر آبستن باشد، باید تا موقع وضع حمل عده نگه دارد ولی اگر قبل از گذشتن چهار ماه و ده روز، بچه اش به دنیا بیاید باید تا چهار ماه و



ده روز پس از مرگ شوهرش صبر کند و این عده را عده وفات می‌گویند.

(۱۱۹۳) زنی که در عده وفات می‌باشد حرام است لباس الوان بپوشد و سرمه بکشد و همچنین کارهای دیگری که زینت حساب شود بر او حرام می‌باشد.

(۱۱۹۴) اگر زن یقین کند که شوهرش مرده و بعد از تمام شدن عده وفات، شوهر کند، اگر معلوم شود شوهر او بعداً مرده است، باید از شوهر دوم جدا شود و در صورتی که آبستن باشد. مقداری که در عده طلاق گفته شد یعنی تا موقع زائیدن برای شوهر دوم عده طلاق و بعد برای شوهر اول عده وفات نگه دارد و اگر آبستن نباشد برای شوهر اول عده وفات و بعد برای شوهر دوم عده طلاق نگه دارد و ابتدای عده وفات را از موقعی که خبر صحیح وفات شوهر به او رسیده قرار دهد.

(۱۱۹۵) ابتدای عده وفات از موقعی است، که زن از مرگ شوهر مطلع شود.

(۱۱۹۶) اگر زن بگوید عده‌ام تمام شده، با دو شرط از او قبول می‌شود:

اول: آنکه مورد تهمت نباشد.

دوم: آنکه از طلاق یا مردن شوهر به قدری گذشته باشد که در آن مدت، تمام شدن عده ممکن باشد.

«طلاق بائن و طلاق رجعی»

(۱۱۹۷) طلاق بائن آن است که بعد از طلاق، مرد حق ندارد به زن خود رجوع کند یعنی: نمی‌تواند بدون عقد او را به زنی قبول نماید و آن بر پنج قسم است:

اول: طلاق زنی که نه سالش تمام نشده باشد.

دوم: طلاق زنی که یائسه باشد.

سوم: طلاق زنی که شوهرش بعد از عقد با او نزدیکی نکرده باشد.

چهارم: طلاق سوم زنی که او را سه دفعه طلاق داده‌اند.

پنجم: طلاق خلع و مبارات و احکام اینها بعداً گفته خواهد شد.

و غیر اینها طلاق رجعی است که بعد از طلاق، تا وقتی زن در عده است، مرد می‌تواند به او رجوع نماید.

(۱۱۹۸) کسی که زنش را طلاق رجعی داده، حرام است او را از خانه‌ای که موقع

طلاق در آن خانه بوده بیرون کند، ولی در بعضی از مواقع که در کتابهای مفصل گفته شده و از جمله آنها فحاشی و رفت و آمد با اجانب است، بیرون کردن او اشکال ندارد. و نیز حرام است زن برای کارهای غیر لازم از آن خانه بیرون برود.

«احکام رجوع کردن»

(۱۱۹۹) در طلاق رجعی مرد به دو قسم می تواند به زن خود رجوع کند: اول: حرفی بزند که معنایش این باشد که او را دوباره زن خود قرار داده است. دوم: کاری کند و با آن کار قصد رجوع کند و ظاهر این است که به نزدیکی کردن رجوع محقق می شود اگرچه قصد رجوع نداشته باشد.

(۱۲۰۰) برای رجوع کردن لازم نیست مرد شاهد بگیرد، یا به زن خبر دهد، بلکه اگر بدون اینکه کسی بفهمد، بگوید: بزنم رجوع کردم صحیح است ولی اگر بعد از تمام شدن عده، مرد بگوید که در عده رجوع نموده ام لازم است اثبات نماید. (۱۲۰۱) مردی که زن خود را طلاق رجعی داده، اگر مالی از او بگیرد و با او صلح کند که دیگر به او رجوع نکند، حق رجوع او از بین نمی رود و مالی که در مقابل آن گرفته مالک نمی شود و آن مال بر او حرام است.

(۱۲۰۲) اگر زنی را دو مرتبه طلاق دهد و به او رجوع کند، یا دو مرتبه او را طلاق دهد و بعد از هر طلاق عقدش کند، یا بعد از یک طلاق رجوع و بعد از طلاق دیگر عقد کند، بعد از طلاق سوّم، آن زن بر او حرام است. ولی اگر بعد از طلاق سوّم شوهر دیگری اختیار کند، با چهار شرط به شوهر اوّل حلال می شود، یعنی: می تواند آن زن را دوباره عقد نماید:

اول: آنکه عقد شوهر دوّم عقد دائم باشد و اگر مثلاً یک ماهه یا یک ساله او را عقد کند، بعد از آنکه از او جدا شد شوهر اوّل نمی تواند او را عقد کند. دوم: آنکه شوهر دوّم با او نزدیکی و دخول کند و بنابر احتیاط واجب انزال هم بنماید.

سوّم: آنکه شوهر دوّم طلاقش دهد یا بمیرد.

چهارم: عده طلاق یا عده وفات شوهر دوّم تمام شود.

پنجم: بنابر احتیاط واجب شوهر دوّم بالغ باشد.



«طلاق خلع»

(۱۲۰۳) طلاق زنی را که به شوهرش مایل نیست و مهر یا مال دیگر خود را به او می‌بخشد که طلاقش دهد، «طلاق خلع» گویند.

(۱۲۰۴) اگر خود شوهر بخواهد صیغه طلاق را بخواند، اگر اسم زن مثلاً سَمِیَّه باشد پس از بذل می‌گوید: «زَوْجَتِی سَمِیَّهٌ خَالَعْتُهَا عَلَیْ مَا بَذَلْتُ هِیَ طَالِقٌ» (یعنی: زنم سَمِیَّه را در مقابل چیزی که بذل نموده طلاق خلع دادم او رها است).

(۱۲۰۵) اگر زنی کسی را وکیل کند که مهر او را به شوهرش ببخشد و شوهر، همان کس را وکیل کند که زن را طلاق دهد، اگر مثلاً اسم شوهر مُحَمَّد و اسم زن سَمِیَّه باشد وکیل، صیغه طلاق را این طور می‌خواند: «عَنْ مُوَكَّلَتِی سَمِیَّهٌ بَذَلْتُ مَهْرَهَا لِمُوَكَّلِی مُحَمَّدٍ لِيُخْلَعَ عَلَیْهِ» پس از آن بدون فاصله می‌گوید: «زَوْجَةُ مُوَكَّلِی خَالَعْتُهَا عَلَیْ مَا بَذَلْتُ هِیَ طَالِقٌ» و اگر زنی کسی را وکیل کند که غیر از مهر چیز دیگری را به شوهر او ببخشد که او را طلاق دهد، وکیل باید بجای کلمه «مَهْرَهَا» آن چیز را بگوید مثلاً اگر صد هزار تومان داده باید بگوید: «بَذَلْتُ مَاءَ أَلْفِ تُوْمَانٍ».

«طلاق مبارات»

(۱۲۰۶) اگر زن و شوهر، یکدیگر را نخواهند و زن مالی به مرد بدهد که او را طلاق دهد، آن طلاق را «مبارات» گویند.

(۱۲۰۷) اگر شوهر بخواهد صیغه مبارات را بخواند، اگر مثلاً اسم زن سَمِیَّه باشد، باید بگوید: «بَارَأْتُ زَوْجَتِی سَمِیَّهَ عَلَیْ مَهْرِهَا فَهِيَ طَالِقٌ» (یعنی: مبارات کردم زنم سَمِیَّه را در مقابل مهر او پس او رها است) و اگر دیگری را وکیل کند، وکیل باید بگوید: «عَنْ قَبَلِ مُوَكَّلِی بَارَأْتُ زَوْجَتَهُ سَمِیَّهَ عَلَیْ مَا بَذَلْتُ فَهِيَ طَالِقٌ» و در هر دو صورت اگر بجای کلمه «عَلِیْ مَهْرِهَا» — «بِمَهْرِهَا» بگوید اشکال ندارد.

(۱۲۰۸) صیغه طلاق خلع و مبارات باید به عربی خوانده شود ولی اگر زن برای آنکه مال خود را به شوهر ببخشد مثلاً به فارسی بگوید: برای طلاق، فلان مال را به تو بخشیدم اشکال ندارد.

(۱۲۰۹) اگر زن در بین عده طلاق خلع، یا مبارات از بخشش خود برگردد، شوهر

می تواند رجوع کند و بدون عقد دوباره او را زن خود قرار دهد.
 (۱۲۱۰) مالی را که شوهر برای طلاق مبارات می گیرد، باید بیشتر از مهر نباشد
 ولی در طلاق خلع اگر بیشتر باشد اشکال ندارد.

«احکام متفرقة طلاق»

(۱۲۱۱) اگر با زن نامحرمی به گمان اینکه عیال خود او است نزدیکی کند، چه زن
 بداند که او شوهرش نیست، یا گمان کند شوهرش می باشد، باید عده نگه دارد.
 (۱۲۱۲) اگر با زنی که می داند عیالش نیست زنا کند، اگر زن بداند که آن مرد
 شوهر او نیست، لازم نیست عده نگه دارد و در صورتی که زن گمان کند شوهرش
 می باشد احتیاط لازم نگه داشتن عده است.

(۱۲۱۳) اگر مرد، زنی را گول بزند که از شوهرش طلاق بگیرد و زن او شود طلاق
 و عقد آن زن صحیح است ولی هر دو معصیت بزرگی کرده اند.

(۱۲۱۴) هرگاه زن در ضمن عقد با شوهر شرط کند که اگر شوهر مسافرت نماید،
 یا مثلاً شش ماه به او خرجی ندهد اختیار طلاق با او باشد، این شرط باطل است.
 ولی اگر در ضمن عقد شرط شود که مثلاً زن از حین عقد وکیل باشد که اگر شوهر
 مسافرت کند یا مثلاً تا شش ماه خرجی ندهد، طلاق خود را بدهد این شرط
 صحیح است و تا شوهر او را عزل نکرده و یا عزلش از وکالت به او نرسیده اگر
 خود را طلاق دهد صحیح است ولی اگر وکالت معلق بر خرجی ندادن یا مسافرت
 شوهر باشد صحیح نیست. مثلاً بگوید: وقتی من مسافرت رفتم و یا شش ماه به تو
 خرجی ندادم آن وقت تو وکیلی که خود را طلاق دهی، طلاق صحیح نیست.

(۱۲۱۵) زنی که شوهرش گم شده و از آمدنش مأیوس است، اگر بخواهد شوهر
 دیگری کند باید نزد مجتهد عادل برود و به دستور او عمل نماید.



«احکام صلح»

(۱۲۱۶) صلح آن است که انسان با دیگری سازش کند که مقداری از مال یا منفعت مال خود را ملک او کند، یا از طلب یا حقّ خود بگذرد که او هم در عوض مقداری از مال یا منفعت مال خود را به او واگذار نماید، یا از طلب، یا حقّی که دارد بگذرد، بلکه اگر بدون آنکه عوض بگیرد مقداری از مال، یا منفعت مال خود را به کسی واگذار کند، یا از طلب یا حقّ خود بگذرد، باز هم صلح صحیح است.

(۱۲۱۷) دو نفری که چیزی را به یکدیگر صلح می کنند، باید بالغ و عاقل باشند و کسی آنها را مجبور نکرده باشد و قصد صلح داشته باشند و سفیه و ممنوع از تصرّف در مال به حکم حاکم شرع بواسطه افلاس نباشند.

(۱۲۱۸) لازم نیست صیغه صلح به عربی خوانده شود، بلکه با هر لفظی که بفهماند با هم صلح و سازش کرده اند صحیح است.

(۱۲۱۹) اگر کسی بخواهد طلب یا حقّ خود را به دیگری صلح کند در صورتی صحیح است که او قبول نماید ولی اگر بخواهد از طلب یا حقّ خود بدون صلح بگذرد قبول کردن او لازم نیست.

(۱۲۲۰) اگر انسان مقدار بدهی خود را بداند و طلبکار او نداند، اگر طلبکار طلب خود را به کمتر از مقداری که هست صلح کند، مثلاً پنجاه تومان طلبکار باشد و

طلب خود را به ده تومان صلح نماید، زیادی برای بدهکار حلال نیست، مگر آنکه مقدار بدهی خود را به او بگوید و او را راضی کند یا طوری باشد که اگر مقدار طلب خود را می دانست، باز هم به آن مقدار صلح می کرد.

(۱۲۲۱) اگر بخواهند دو چیزی را که از یک جنس و وزن آنها معلوم است به یکدیگر صلح کنند، باید وزن یکی بیشتر از دیگری نباشد، بلکه اگر وزن آنها معلوم نباشد و احتمال دهند که وزن یکی بیشتر از دیگری است احتیاط آن است که آنها را به یکدیگر صلح نکنند.

(۱۲۲۲) اگر از کسی طلبی دارد که باید بعد از مدتی بگیرد، اگر طلب خود را به مقدار کمتری صلح کند و مقصودش این باشد که از مقداری از طلب خود گذشت کند و بقیه را نقد بگیرد اشکال ندارد.

(۱۲۲۳) اگر دو نفر چیزی را با هم صلح کنند با رضایت یکدیگر می توانند صلح را بهم بزنند و نیز اگر در ضمن معامله برای هر دو یا یکی از آنان حقّ بهم زدن معامله را قرار داده باشند کسی که آن حقّ را دارد می تواند صلح را بهم بزند.

(۱۲۲۴) اگر چیزی را که به صلح گرفته معیوب باشد، می تواند صلح را بهم بزند، ولی اگر بخواهد تفاوت قیمت صحیح و معیوب را بگیرد اشکال دارد.



«احکام اجاره»

(۱۲۲۵) اجاره دهنده و کسی که چیزی را اجاره می‌کند باید مکلف و عاقل باشند و به اختیار خودشان اجاره را انجام دهند و نیز باید در مال خود حق تصرف داشته باشند. پس مثل سفیه و کسی که به حکم حاکم شرعی از تصرف در امورش ممنوع شده حق ندارد مال خود را اجاره دهد.

(۱۲۲۶) انسان می‌تواند از طرف دیگری وکیل شود و مال او را اجاره دهد.

(۱۲۲۷) اگر ولی یا قیم بچه مال او را با رعایت مصلحت او اجاره دهد، اشکال ندارد. و اگر پدر یا جد پدری مال صغیر را اجاره دهند، مفسده نداشتن عمل آنها برای صغیر، کافی در صحت اجاره است و رعایت مصلحت لازم نیست.

(۱۲۲۸) بچه صغیری را که ولی ندارد بدون اجازه مجتهد نمی‌شود اجیر کرد و کسی که به مجتهد دسترسی ندارد می‌تواند از چند نفر مؤمن که عادل باشند اجازه بگیرد و او را اجیر نماید.

(۱۲۲۹) اجاره دهنده و مستأجر لازم نیست صیغه عربی بخوانند، بلکه اگر مالک به کسی بگوید: «ملک خود را به تو اجاره دادم» و او بگوید: «قبول کردم» اجاره صحیح است و نیز اگر حرفی نزنند و مالک به قصد اینکه ملک را اجاره دهد، آن را به مستأجر واگذار کند و او هم به قصد اجاره کردن بگیرد اجاره صحیح می‌باشد.

(۱۲۳۰) اگر انسان بدون صیغه خواندن بخواهد برای انجام عملی اجیر شود، همین که مشغول آن عمل شد اجاره نسبت به آنچه عمل شده صحیح است و قبل از تمام شدن عمل بیش از مال الاجاره و مقداری که عمل کرده نمی تواند مطالبه کند. (۱۲۳۱) اگر خانه یا دکان یا اطاقی را اجاره کند و صاحب ملک با او شرط کند که فقط خود او از آن استفاده نماید، مستأجر نمی تواند آن را به دیگری اجاره دهد و اگر شرط نکند می تواند آن را به دیگری اجاره دهد ولی اگر بخواهد به زیادتز از مقداری که اجاره کرده آن را اجاره دهد، بنابر احتیاط لازم باید در آن، کاری مانند تعمیر و سفیدکاری انجام داده باشد یا به غیر جنسی که اجاره کرده دهد مثلاً اگر با پول اجاره کرده به گندم یا چیز دیگری اجاره دهد.

(۱۲۳۲) اگر اجیر با انسان شرط کند که فقط برای خود انسان کار کند، نمی شود او را به دیگری اجاره داد و اگر شرط نکند بنابر احتیاط لازم باید به زیادتز از آنچه که او را اجاره کرده اجاره ندهد.

(۱۲۳۳) احتیاط لازم اجاره ندادن زمین و کشتی و آسیا است به زیادتز از آنچه اجاره کرده ولی در غیر این سه چیز و غیر خانه و دکان و اجیر اگر چیز دیگر را اجاره کند و مالک با او شرط نکند که فقط خودش استفاده نماید می تواند به بیشتر از مقداری که اجاره کرده اجاره دهد.

(۱۲۳۴) اگر خانه یا دکانی را مثلاً یک ساله به صد هزار تومان اجاره کند و از نصف آن خودش استفاده نماید، می تواند نصف دیگر آن را به صد هزار تومان اجاره دهد ولی اگر بخواهد نصف آن را به زیادتز از مقداری که اجاره کرده مثلاً به صد و بیست هزار تومان اجاره دهد، باید در آن، کاری مانند تعمیر انجام داده باشد.

«شرائط مالی که آن را اجاره می دهند»

(۱۲۳۵) مالی را که اجاره می دهند چند شرط دارد:

اول: آنکه معین باشد، پس اگر بگوید: یکی از خانه های خود را اجاره دادم درست نیست.

دوم: مستأجر آن را ببیند، یا کسی که آن را اجاره می دهد طوری خصوصیات



آن را بگوید که کاملاً معلوم باشد.

سوم: تحویل دادن آن ممکن باشد، پس اجاره دادن خانه‌ای را که ظالمی غصب کرده، باطل است.

چهارم: آن مال بواسطه استفاده کردن از بین نرود، پس اجاره دادن نان و میوه و خوردنیهای دیگر صحیح نیست.

پنجم: استفاده‌ای که مال را برای آن، اجاره داده‌اند ممکن باشد، پس اجاره دادن زمین برای زراعت در صورتی که آب باران کفایت آن را نکند و از آب نهر هم مشروب نشود، صحیح نیست.

ششم: چیزی را که اجاره می‌دهد مال خود او باشد و اگر مال کس دیگر را اجاره دهد، در صورتی صحیح است که صاحبش رضایت دهد.

(۱۲۳۶) اجاره دادن درخت برای آنکه از میوه‌اش استفاده کنند اشکال دارد.

(۱۲۳۷) زن می‌تواند برای آنکه از شیرش استفاده کنند اجیر شود و لازم نیست از شوهر خود اجازه بگیرد، ولی اگر بواسطه شیردادن، حق شوهر از بین برود بدون اجازه او نمی‌تواند اجیر شود.

«شرائط استفاده‌ای که مال را برای آن اجاره می‌دهند»

(۱۲۳۸) استفاده‌ای که مال را برای آن اجاره می‌دهند چهار شرط دارد:

اول: آنکه حلال باشد، بنابراین اجاره دادن دکان برای شراب‌فروشی یا نگهداری شراب و کرایه دادن حیوان برای حمل و نقل شراب باطل است.
دوم: آنکه پول دادن برای آن استفاده، در نظر مردم بیهوده نباشد و همچنین معتبر است که آن عمل در نظر شرع به طور مجانی واجب نباشد پس اجیر شدن برای مثل تجهیز اموات جایز نیست.

سوم: آنکه چیزی را که اجاره می‌دهند اگر چند فائده دارد، استفاده‌ای که مستأجر باید از آن بکند معین نمایند، مثلاً اگر حیوانی را که سواری می‌دهد و بار می‌برد اجاره دهند، باید در موقع اجاره معین کنند که سواری یا باربری آن، مال مستأجر است یا همه استفاده‌های آن.

چهارم: آنکه مدت استفاده را معین نمایند و اگر مدت معلوم نباشد ولی عمل

را معین کنند مثلاً با خیاط قرار بگذارند که لباس معینی را بطور مخصوصی بدوزد، کافی است.

(۱۲۳۹) اگر خانه‌ای را مثلاً یک ساله اجاره دهند و ابتدای آن را یک ماه بعد از خواندن صیغه قرار دهند، اجاره صحیح است، اگر چه موقعی که صیغه می‌خوانند خانه در اجاره دیگری باشد.

(۱۲۴۰) اگر مدّت اجاره را معلوم نکند و بگوید: هر وقت در خانه نشستی اجاره آن، ماهی ده هزار تومان است، اجاره صحیح نیست.

(۱۲۴۱) خانه‌ای را که افراد غریب و یا زوّار در آن منزل می‌کنند و معلوم نیست چقدر در آن می‌مانند، اگر قرار بگذارند که مثلاً شبی یکصد تومان بدهند و صاحب خانه راضی شود، استفاده از آن خانه اشکال ندارد، ولی چون مدّت اجاره را معلوم نکرده‌اند اجاره نسبت به غیر از شب اوّل صحیح نیست و صاحب خانه بعد از شب اوّل هر وقت بخواهد می‌تواند آنان را بیرون کند.

«مسائل متفرّقه اجاره»

(۱۲۴۲) مالی را که مستأجر بابت اجاره می‌دهد باید معلوم باشد.

(۱۲۴۳) اگر زمینی را برای زراعت جو، یا گندم اجاره دهد و مال الاجاره را جو، یا گندم همان زمین قرار دهد، اجاره صحیح نیست.

(۱۲۴۴) کسی که چیزی را اجاره داده، تا آن چیز را تحویل ندهد، حقّ ندارد اجاره آن را مطالبه کند و نیز اگر برای انجام عملی اجیر شده باشد قبل از انجام عمل حقّ مطالبه اجرت ندارد.

(۱۲۴۵) هرگاه چیزی را که اجاره داده تحویل دهد، اگر چه مستأجر تحویل نگیرد، یا تحویل بگیرد و تا آخر مدّت از آن استفاده نکند، باید مال الاجاره آن را بدهد.

(۱۲۴۶) اگر انسان اجیر شود که در روز معینی کاری را انجام دهد و در آن روز برای انجام آن کار حاضر شود، کسی که او را اجیر کرده اگر چه آن کار را به او مراجعه نکند، باید اجرت او را بدهد.

(۱۲۴۷) اگر بعد از تمام شدن مدّت اجاره معلوم شود که اجاره باطل بوده،



مستأجر باید مال الاجاره را به مقدار معمول به صاحب ملک بدهد.

(۱۲۴۸) اگر چیزی را که اجاره کرده از بین برود، در صورتی که در نگهداری آن کوتاهی نکرده و در استفاده بردن از آن هم زیاده روی ننموده ضامن نیست.

(۱۲۴۹) اگر حیوانی را اجاره کند و معین نماید که چقدر بار بر آن بگذارد، اگر بیشتر از آن مقدار بار کند و آن حیوان بمیرد یا معیوب شود ضامن است. و نیز اگر مقدار بار را معین نکرده باشد و بیشتر از معمول بار کند و حیوان تلف شود، یا معیوب گردد ضامن می باشد و در هر دو صورت اجرت زیادی بار را بر حسب معمول نیز باید بدهد.

(۱۲۵۰) اگر حیوانی را برای بردن بار شکستی اجاره دهد، اگر آن حیوان بلغزد، یا رم کند و بار را بشکند، صاحب حیوان ضامن نیست. ولی اگر بواسطه زدن و مانند آن کاری کند که حیوان زمین بخورد و بار را بشکند ضامن است.

(۱۲۵۱) مستأجر و کسی که چیزی را اجاره داده، با رضایت یکدیگر می توانند معامله را بهم بزنند. و نیز اگر در اجاره شرط کنند که هر دو یا یکی از آنان حق بهم زدن معامله را داشته باشند، می توانند مطابق قرارداد، اجاره را بهم بزنند.

(۱۲۵۲) اگر چیزی را که اجاره کرده تحویل بگیرد و بعد دیگری آن را غصب کند، نمی تواند اجاره را بهم بزند و فقط حق دارد کرایه آن چیز را به مقدار معمول از غاصب بگیرد.

(۱۲۵۳) اگر قبل از آنکه اجاره تمام شود، ملک را به مستأجر بفروشد، مدتی که باقی مانده مستأجر و موجر با هم مصالحه نمایند ولی اگر آن را به دیگری بفروشد اجاره بهم نمی خورد.

(۱۲۵۴) اگر قبل از ابتدای مدت اجاره، ملک بطوری خراب شود که هیچ قابل استفاده نباشد، یا قابل استفاده ای که شرط کرده اند نباشد، اجاره باطل می شود و پولی که مستأجر به صاحب ملک داده به او برمی گردد. بلکه اگر طوری باشد که بتواند استفاده مختصری هم از آن ببرد، می تواند اجاره را بهم بزند.

(۱۲۵۵) اگر ملکی را اجاره کند و بعد از گذشتن مقداری از مدت اجاره بطوری خراب شود که هیچ قابل استفاده نباشد یا قابل استفاده ای که شرط کرده اند نباشد، اجاره مدتی که باقی مانده باطل می شود و اگر استفاده مختصری هم بتواند از آن

ببرد، می تواند اجاره مدّت باقی مانده را بهم بزند.

(۱۲۵۶) اگر خانه ای را که مثلاً دو اطاق دارد اجاره دهد و یک اطاق آن خراب شود، اگر هر یک از اطاقها جزء اجاره باشد اجاره نسبت به اطاقی که خراب شده باطل می شود اگر چه فوراً آن را بسازد و مستأجر می تواند اجاره باقی مانده را بهم بزند.

(۱۲۵۷) اگر صاحب کار، «بنا» را وکیل کند که برای او «عمله» بگیرد، اگر «بنا» کمتر از مقداری که از صاحب کار می گیرد به «عمله» بدهد، زیادی آن بر او حرام است و باید آن را به صاحب کار بدهد و نیز اگر اجیر شود که ساختمان را تمام کند و برای خود اختیار بگذارد که خودش بسازد، یا به دیگری بدهد در صورتی که کمتر از مقداری که اجیر شده به دیگری بدهد، زیادی آن برای او حرام می باشد.

(۱۲۵۸) اگر رنگرز قرار بگذارد که مثلاً پارچه را با نیل رنگ کند، اگر با رنگ دیگر رنگ نماید حق ندارد چیزی بگیرد.



«احکام جعاله»

(۱۲۵۹) جعاله آن است که انسان قرار بگذارد در مقابل کاری که انجام می دهند مال معینی بدهد، مثلاً بگوید هر کس گمشده مرا پیدا کند، پنجاه هزار تومان به او می دهم، به کسی که این قرار را می گذارد «جاعل» و به کسی که کار را انجام می دهد «عامل» می گویند.

(۱۲۶۰) جاعل باید بالغ و عاقل باشد و از روی قصد و اختیار قرارداد کند و شرعاً بتواند در مال خود تصرف نماید، بنابراین «جعاله» آدم سفیهی که مال خود را در کارهای بیهوده مصرف می کند صحیح نیست.

(۱۲۶۱) کاری را که «جاعل» می گوید: انجام دهند، باید حرام یا بی فائده یا از واجباتی که باید مجاناً انجام شود نباشد، پس اگر بگوید هر کس شراب بخورد، یا در شب بجای تاریکی برود یا نماز واجب خود را بخواند ده هزار تومان به او می دهم، جعاله صحیح نیست.

(۱۲۶۲) اگر مالی را که قرار می گذارد بدهد معین کند مثلاً بگوید: هر کس ماشین مرا پیدا کند، این گندم را به او می دهم، لازم نیست بگوید: آن گندم مال کجا است و قیمت آن چقدر است. ولی اگر مال را معین نکند مثلاً بگوید: کسی که ماشین مرا پیدا کند ده من گندم به او می دهم، باید خصوصیات آن را کاملاً معین نماید.

(۱۲۶۳) اگر «جاعل» مزد معینی برای کار قرار ندهد، مثلاً بگوید: هر کس بچه مرا

پیدا کند پولی به او می‌دهم و مقدار آن را معین نکند «جعاله» صحیح نیست ولی اگر کسی آن عمل را انجام دهد، باید مزد او را به مقداری که کار او در نظر مردم ارزش دارد بدهد.

(۱۲۶۴) اگر «عامل» قبل از قرارداد، کار را انجام داده باشد، یا بعد از قرارداد، به قصد اینکه پول نگیرد انجام دهد، حقی به مزد ندارد.

(۱۲۶۵) قبل از آنکه عامل شروع به کار کند، جاعل می‌تواند جعاله را بهم بزند.

(۱۲۶۶) بعد از آنکه عامل شروع به کار کرد، اگر جاعل بخواهد جعاله را بهم بزند اشکال دارد.

(۱۲۶۷) عامل می‌تواند عمل را ناتمام بگذارد، ولی اگر تمام نکردن عمل اسباب ضرر جاعل شود، باید آن را تمام نماید. مثلاً اگر کسی بگوید: هر کس چشم مرا عمل کند فلان مقدار به او می‌دهم و دکتر جراح، شروع به عمل کند، اگر طوری باشد که اگر عمل را تمام نکند؛ چشم، معیوب می‌شود؛ باید آن را تمام نماید و در صورتی که ناتمام بگذارد، حقی به جاعل ندارد و ضامن عیبی که حاصل می‌شود نیز می‌باشد.

«احکام مزارعه»

«مزارعه» آن است که مالک با زارع به این قسم معامله کند که زمین را در اختیار او بگذارد، تا زراعت کند و مقداری از حاصل آن را به مالک بدهد.

(۱۲۶۸) مزارعه چند شرط دارد:

اول: آنکه مالک به زارع بگوید: «زمین را به تو واگذار کردم» و زارع هم بگوید: «قبول کردم» یا بدون اینکه حرفی بزنند مالک، زمین را واگذار کند و زارع قبول نماید، ولی در این صورت تا زارع مشغول کار نشده مالک و زارع می توانند قرارداد را بهم بزنند.

دوم: آنکه مالک و زارع هر دو مکلف و عاقل باشند و با قصد و اختیار خود مزارعه را انجام دهند و سفیه نباشند و اگر مزارعه مستلزم تصرف در مال باشد محجور نباشند.

سوم: آنکه مالک و زارع از تمام حاصل زمین ببرند، پس اگر مثلاً شرط کنند که آنچه اول یا آخر می رسد، مال یکی از آنان باشد مزارعه باطل است.

چهارم: آنکه سهم هر کدام نصف یا ثلث حاصل و مانند اینها باشد پس اگر مالک بگوید در این زمین زراعت کن و هر چه می خواهی به من بده صحیح نیست و همچنین اگر مقدار معینی از حاصل را مثلاً ده من فقط برای زارع یا مالک قرار دهند صحیح نیست.

پنجم: آنکه مدّتی را که باید زمین در اختیار زارع باشد معین کنند و باید مدّت به قدری باشد که در آن مدّت بدست آمدن حاصل ممکن باشد و اگر اوّل مدّت را روز معینی و آخر آن را موقعی قرار دهند که حاصل آن موقع سال بدست می آید و به حسب عادت آن معلوم باشد صحیح است.

ششم: آنکه زمین قابل زراعت باشد و اگر زراعت در آن ممکن نباشد، بتواند کاری کنند که زراعت ممکن شود، مزارعه صحیح است.

هفتم: آنکه اگر منظور هر کدام آنان زراعت مخصوصی است، چیزی را که زارع باید بکارد معین کنند ولی اگر زراعت معینی را در نظر ندارند، یا زراعتی را که هر دو در نظر دارند معلوم است، لازم نیست آن را زبانی معین نمایند.

هشتم: آنکه مالک، زمین را معین کند، پس کسی که چند قطعه زمین دارد و با هم تفاوت دارند، اگر به زارع بگوید در یکی از این زمینها زراعت کن و آن را معین نکند، مزارعه باطل است.

نهم: خرجی را که هر کدام آنان باید بکنند معین نمایند ولی اگر خرجی را که هر کدام باید بکنند معلوم باشد، لازم نیست آن را معین نمایند.

(۱۲۶۹) اگر مدّت مزارعه تمام شود و حاصل بدست نیاید، اگر مالک راضی شود که با اجاره یا بدون اجاره زراعت در زمین او بماند و زارع هم راضی شود مانعی ندارد و اگر مالک راضی نشود، می تواند زارع را وادار کند که زراعت را بچیند و اگر برای چین زراعت ضرری به زارع برسد لازم نیست عوض آن را به او بدهد ولی زارع اگر چه راضی شود که به مالک چیزی بدهد، نمی تواند مالک را مجبور کند که زراعت در زمین بماند.

(۱۲۷۰) اگر بواسطه پیشآمدی زراعت در زمین ممکن نباشد مثلاً آب از زمین قطع شود، مزارعه بهم می خورد و اگر زارع بدون عذر زراعت نکند، اگر زمین در تصرّف او بوده و مالک در آن تصرّفی نداشته است، باید اجاره آن مدّت را به مقدار معمول به مالک بدهد.

(۱۲۷۱) اگر مالک و زارع صیغه خوانده باشند، بدون رضایت یکدیگر نمی توانند مزارعه را بهم بزنند و نیز اگر مالک به قصد مزارعه زمینی را به کسی واگذار کند، جایز نیست بدون رضایت یکدیگر معامله را بهم بزنند، ولی اگر در ضمن خواندن



صیغه مزارعه، شرط کرده باشند که هر دو یا یکی از آنان حق بهم زدن معامله را داشته باشند، می توانند مطابق قراری که گذاشته اند معامله را بهم بزنند.

(۱۲۷۲) اگر بعد از قرارداد مزارعه، مالک یا زارع بمیرد، مزارعه بهم نمی خورد و وارثان بجای آنان است، ولی اگر زارع بمیرد و شرط کرده باشند که خود زارع زراعت را انجام دهد، مزارعه بهم می خورد و اگر زراعت نمایان شده باشد باید سهم او را به ورثه اش بدهد و حقوق دیگری هم که زارع داشته، ورثه او ارث می برند ولی نمی توانند مالک را مجبور کنند که زراعت در زمین باقی بماند.

(۱۲۷۳) اگر بعد از جمع کردن حاصل و تمام شدن مدت مزارعه ریشه زراعت در زمین بماند و سال بعد دو مرتبه حاصل دهد، چنانچه مالک با زارع شرط اشتراک در ریشه نکرده باشد، حاصل سال دوم مال مالک زمین است.

«احکام مساقاة»

(۱۲۷۴) اگر انسان با کسی به این نحوه معامله کند که درختهای میوه ای را که میوه آن مال خود او است، یا اختیار میوه های آن با او است، تا مدت معینی به آن کسی واگذار کند که درختها را تربیت نماید و آب دهد و به مقداری که قرار می گذارند از میوه آن بردارد، این معامله را «مساقاة» می گویند.

(۱۲۷۵) معامله مساقاة در درختهایی که مثل بید و چنار میوه نمی دهد صحیح نیست و در مثل درخت حنا که از برگ آن استفاده می کنند اشکال دارد.

(۱۲۷۶) مدت مساقاة باید معلوم باشد و اگر اول آن را معین کنند و آخر آن را موقعی قرار دهند که میوه آن سال بدست می آید صحیح است و همچنین باید سهم هر کدام نصف یا ثلث حاصل و مانند اینها باشد.

«کسانی که نمی توانند در مال خود تصرّف کنند»

(۱۲۷۷) بچه ای که بالغ نشده شرعاً نمی تواند در مال خود تصرّف کند و نشانه بالغ شدن در زن و مرد یکی از سه چیز است:

اول: تمام شدن پانزده سال قمری در مرد و نه سال قمری در زن.

دوم: روئیدن موی درشت زیر شکم بالای عورت.

سوم: بیرون آمدن منی.

(۱۲۷۸) روئیدن موی درشت در صورت و پشت لب و در سینه و زیر بغل و درشت شدن صدا و مانند اینها نشانه بالغ شدن نیست، مگر آنکه انسان بواسطه اینها به بالغ شدن نوجوان یقین کند.

(۱۲۷۹) دیوانه و سفیه یعنی: کسی که مال خود را در کارهای بیهوده مصرف می کند و کسی که بواسطه افلاس، حاکم شرع او را از تصرف در مالش منع کرده باشد نمی توانند در مال خود تصرف نمایند.

(۱۲۸۰) کسی که گاهی عاقل و گاهی دیوانه است، تصرفی که موقع دیوانگی در مال خود می کند صحیح نیست.

(۱۲۸۱) انسان می تواند در مرضی که به آن مرض از دنیا می رود، هر قدر از مال خود را به مصرف خود و عیال و مهمان و کارهایی که اسراف شمرده نمی شود برساند و نیز اگر مال خود را به قیمت بفروشد، یا اجازه دهد اشکال ندارد و اگر مثلاً مال خود را به کسی ببخشد یا ارزانتر از قیمت بفروشد چنانچه به اندازه ثلث مال او یا کمتر باشد تصرف او صحیح و اگر بیشتر از ثلث باشد در صورتی که ورثه اجازه بدهند صحیح و اگر اجازه ندهند تصرف او در بیشتر از ثلث باطل می باشد.

«احکام وکالت»

وکالت آن است که انسان کاری را که می‌تواند در آن دخالت کند، به دیگری واگذار نماید تا از طرف او انجام دهد، مثلاً کسی را وکیل کند که خانه او را بفروشد یا زنی را برای او عقد نماید، پس آدم سفیهی که مال خود را در کارهای بیهوده مصرف می‌کند، چون حق ندارد در مال خود تصرف کند و کسی که حاکم شرع او را از تصرف در مالش منع کرده باشد نمی‌تواند برای فروش آن، کسی را وکیل نماید.

(۱۲۸۲) در وکالت شرط است که «منجّز» باشد یعنی: اصل وکالت معلق بر چیزی نباشد پس اگر بگوید: اگر مسافر من بیاید یا وقتی که اوّل ماه شد تو در فروش خانه وکیل من هستی که خود وکالت، معلق بر آمدن مسافر یا رسیدن اوّل ماه شده باشد، وکالت باطل است. ولی تعلیق در متعلّق وکالت مثل اینکه بگوید تو در فروختن خانه‌ام وکیل من هستی لکن خانه را وقتی مسافر من آمد یا وقتی اوّل ماه شد، بفروش؛ اشکال ندارد و در وکالت لازم نیست صیغه بخواند پس اگر انسان به دیگری بفهماند که او را وکیل کرده و او هم بفهماند قبول نموده مثلاً مال خود را به کسی بدهد که برای او بفروشد و او مال را بگیرد، وکالت صحیح است.

(۱۲۸۳) اگر انسان کسی را که در شهر دیگر است وکیل نماید و برای او وکالتنامه بفرستد و او قبول کند. اگر چه وکالتنامه بعد از مدّتی برسد، وکالت صحیح است.

(۱۲۸۴) موکّل یعنی کسی که دیگری را وکیل می‌کند و نیز کسی که وکیل می‌شود، باید بالغ و عاقل باشند و از روی قصد و اختیار اقدام کنند.

(۱۲۸۵) کاری را که انسان نمی‌تواند انجام دهد، یا شرعاً نباید انجام دهد نمی‌تواند برای انجام آن از طرف دیگری وکیل شود، مثلاً کسی که در احرام حج است، چون نباید صیغه عقد زناشویی را بخواند نمی‌تواند برای خواندن صیغه از طرف دیگری وکیل شود.

(۱۲۸۶) اگر انسان کسی را برای انجام تمام کارهای خودش وکیل کند صحیح است، ولی اگر برای یکی از کارهای خود وکیل نماید و آن کار را معین نکند وکالت صحیح نیست.

(۱۲۸۷) اگر وکیل را عزل کند یعنی از کار برکنار نماید، بعد از آنکه خبر به او رسید نمی‌تواند آن کار را انجام دهد، ولی اگر قبل از رسیدن خبر آن کار را انجام داده باشد صحیح است.

(۱۲۸۸) وکیل می‌تواند از وکالت کناره‌گیری کند و اگر موکّل غائب هم باشد اشکال ندارد.

(۱۲۸۹) اگر وکیل یا موکّل بمیرد یا دیوانه یا بیهوش شود، وکالت باطل می‌شود و نیز اگر چیزی که برای تصرّف در آن وکیل شده است از بین برود، مثلاً گوسفندی که برای فروش آن وکیل شده بمیرد، وکالت باطل می‌شود.

(۱۲۹۰) اگر وکیل در نگهداری مالی که در اختیار او است کوتاهی کند، یا غیر از تصرّفی که به او اجازه داده‌اند تصرّف دیگری در آن بنماید و آن مال از بین برود، ضامن است. پس اگر لباسی را که گفته‌اند بفروش، بپوشد و آن لباس تلف شود، باید عوض آن را بدهد.



«احکام قرض»

(۱۲۹۱) در قرض لازم نیست صیغه بخوانند بلکه اگر چیزی را به نیت قرض به کسی بدهد و او هم به همین قصد بگیرد، صحیح است ولی مقدار آن باید کاملاً معلوم باشد.

(۱۲۹۲) اگر قرض مدّت نداشته باشد هر وقت بدهکار بدهی خود را بدهد طلبکار باید قبول نماید. و اگر مدّت داشته باشد قبل از مدّت باید قبول کند.

(۱۲۹۳) اگر در صیغه قرض برای پرداخت آن مدّتی قرار دهند، احتیاط واجب آن است که طلبکار قبل از تمام شدن مدّت طلب خود را مطالبه نکند ولی اگر مدّت نداشته باشد طلبکار هر وقت بخواهد، می تواند طلب خود را مطالبه نماید.

(۱۲۹۴) اگر طلبکار طلب خود را در اوّل فرا رسیدن مدّت مطالبه کند، اگر بدهکار بتواند بدهی خود را بدهد باید فوراً آن را بپردازد و اگر تأخیر بیندازد گناهکار است.

(۱۲۹۵) کسی که بدهکار است و نمی تواند بدهی خود را بدهد، اگر بتواند کاسبی کند، واجب است که کسب کند و بدهی خود را بدهد.

(۱۲۹۶) کسی که دسترسی به طلبکار خود ندارد، اگر امید نداشته باشد که او را پیدا کند، باید با اجازه حاکم شرع طلب او را به فقیر بدهد. و اگر طلبکار او سیّد نباشد، احتیاط واجب آن است که طلب او را به سیّد فقیر ندهد.

(۱۲۹۷) اگر کسی مقداری پول طلا و نقره قرض کند و قیمت آن کم شود اگر همان مقدار را که گرفته پس بدهد کافی است و اگر قیمت آن زیادتیر گردد لازم است همان مقدار را که گرفته بدهد.

(۱۲۹۸) اگر مالی را که قرض کرده از بین نرفته باشد و صاحب مال، آن را مطالبه کند، احتیاط مستحب آن است که بدهکار، همان مال را به او بدهد.

(۱۲۹۹) ربا دادن مثل ربا گرفتن حرام است و کسی که قرض ربائی گرفته مالک آن نمی شود و نمی تواند در آن تصرف کند.

(۱۳۰۰) اگر گندم، یا چیزی مانند آن را بطور قرض ربائی بگیرد و با آن زراعت کند، حاصلی که از آن بدست می آید مال قرض دهنده است.

(۱۳۰۱) اگر لباسی را به ذمه بخرد و بعداً از پولی که به قرض ربائی گرفته، یا از پول حلالی که مخلوط با ربا است به صاحب لباس بدهد، پوشیدن آن لباس و نماز خواندن با آن اشکال ندارد. ولی اگر به فروشنده بگوید که این لباس را با این پول می خرم، پوشیدن آن لباس حرام است و اگر بداند پوشیدن آن حرام است نماز هم با آن باطل می باشد.

(۱۳۰۲) اگر انسان مقداری پول به تاجری بدهد که در شهر دیگر از طرف او کمتر بگیرد، اشکال ندارد و این را «صرف برات» می گویند.

(۱۳۰۳) اگر مقداری پول به کسی بدهد که بعد از چند روز در شهر دیگر زیادتیر بگیرد، ربا و حرام است ولی کسی که زیادی را می گیرد در مقابل زیادی جنس بدهد یا عملی انجام دهد اشکال ندارد.

«احکام حواله دادن»

(۱۳۰۴) اگر انسان طلبکار خود را حواله دهد که طلبش را از دیگری بگیرد و طلبکار و آن دیگری قبول نمایند، کسی که به او حواله شده بدهکار می شود و دیگر طلبکار نمی تواند از بدهکار اوّلی مطالبه نماید.

(۱۳۰۵) موقعی که انسان حواله می دهد باید بدهکار باشد، پس اگر بخواهد از کسی قرض کند، تا وقتی از او قرض نکرده نمی تواند آن را به کسی حواله دهد که آنچه را بعداً قرض می دهد از آن کس بگیرد.



(۱۳۰۶) اگر بر کسی حواله بدهد که بدهکار به حواله دهنده نیست، اگر او حواله را قبول کند، قبل از پرداختن حواله نمی تواند مقدار حواله را از حواله دهنده بگیرد ولی اگر طلبکار طلب خود را به مقدار کمتری صلح کند، کسی که حواله را قبول کرده فقط همان مقدار را می تواند از حواله دهنده مطالبه نماید.

(۱۳۰۷) اگر بدهکار و طلبکار و کسی که به او حواله شده، یا یکی از آنان برای خود حقّ بهم زدن حواله را قرار دهند، مطابق قراری که گذاشته اند، می توانند حواله را بهم بزنند.

«احکام رهن»

(۱۳۰۸) رهن آن است که بدهکار مقداری از مال خود را نزد طلبکار بگذارد که اگر طلب او را ندهد طلبش را از آن مال بدست آورد.

(۱۳۰۹) انسان مالی را می تواند گرو بگذارد که شرعاً بتواند در آن تصرف کند و اگر مال کس دیگر را گرو بگذارد، در صورتی صحیح است که صاحب مال بگوید: به گرو گذاشتن راضی هستم.

(۱۳۱۰) چیزی را که گرو می گذارند، باید خرید و فروش آن صحیح باشد پس اگر شراب و مانند آن را گرو بگذارند درست نیست.

(۱۳۱۱) استفاده چیزی را که گرو می گذارند، مال صاحب آن است.

(۱۳۱۲) طلبکار و بدهکار نمی توانند مالی را که گرو گذاشته شده، بدون اجازه یکدیگر ملک کسی کنند، مثلاً ببخشند یا بفروشند ولی اگر مالک آن را ببخشد یا بفروشد بعد طلبکار بگوید راضی هستم اشکال ندارد.

(۱۳۱۳) اگر طلبکار چیزی را که گرو برداشته با اجازه بدهکار بفروشد پول آن هم مثل خود مال، گرو می باشد.

(۱۳۱۴) اگر موقعی که باید بدهی خود را بدهد طلبکار مطالبه کند و او ندهد، طلبکار در صورتی که وکالت در فروش داشته باشد می تواند مالی را که گرو

برداشته بفروشد و طلب خود را بردارد و در صورتی که وکالت نداشته باشد لازم است از بدهکار اجازه بگیرد و اگر دسترسی به او نداشته یا اینکه از اجازه امتناع نماید برای فروش آن از حاکم شرع اجازه بگیرد و در هر دو صورت اگر زیادی داشته باشد باید زیادی را به بدهکار بدهد.

«احکام ضامن شدن»

(۱۳۱۵) اگر انسان بخواهد ضامن شود که بدهی کسی را بدهد، ضامن شدن او در صورتی صحیح است که به هر لفظی اگر چه عربی نباشد به طلبکار بگوید که من ضامن شده‌ام طلب تو را بدهم و طلبکار هم رضایت خود را بفهماند، ولی راضی بودن بدهکار شرط نیست.

(۱۳۱۶) هرگاه برای ضامن شدن خودش شرطی قرار دهد، مثلاً بگوید اگر بدهکار قرض تو را نداد من می‌دهم ضامن شدن او باطل است.

(۱۳۱۷) در صورتی انسان می‌تواند ضامن شود که طلبکار و بدهکار و جنس بدهی همه در واقع و نفس الامر معین باشد.

(۱۳۱۸) اگر انسان ضامن شود که بدهی کسی را بدهد، نمی‌تواند از ضامن شدن خود برگردد.

(۱۳۱۹) ضامن و طلبکار بنابر احتیاط نمی‌توانند شرط کنند که هر وقت بخواهند ضامن بودن ضامن را بهم بزنند.

(۱۳۲۰) اگر انسان در موقعی که ضامن می‌شود، نتواند طلب طلبکار را بدهد و طلبکار در آن وقت نداند و بعد ملتفت شود، می‌تواند ضامن بودن او را بهم بزند ولی اگر قبل از آنکه طلبکار ملتفت شود، ضامن قدرت پیدا کرده باشد، بهم زدن

ضمانت ضامن اشکال دارد.

(۱۳۲۱) اگر کسی بدون اجازه بدهکار ضامن شود که بدهی او را بدهد، ضامن نمی تواند چیزی از بدهکار بگیرد.

(۱۳۲۲) اگر کسی با اجازه بدهکار ضامن شود که بدهی او را بدهد، می تواند مقداری را که ضامن شده پس از پرداخت آن از او مطالبه نماید.

«احکام کفالت»

(۱۳۲۳) کفالت آن است که انسان ضامن شود که هر وقت طلبکار بدهکار را خواست، بدست او بدهد و به کسی که این طور ضامن می شود «کفیل» می گویند.

(۱۳۲۴) یکی از پنج چیز کفالت را بهم می زند:

اول: کفیل، بدهکار را بدست طلبکار بدهد.

دوم: طلب طلبکار داده شود.

سوم: طلبکار از طلب خود بگذرد.

چهارم: بدهکار بمیرد.

پنجم: طلبکار کفیل را از کفالت آزاد کند.

(۱۳۲۵) اگر کسی به زور بدهکار را از دست طلبکار رها کند، اگر طلبکار

دسترسی به او نداشته باشد، کسی که بدهکار را رها کرده، باید او را بدست طلبکار

بدهد و یا طلب طلبکار را بپردازد.



«احكام وديعه (امانت)»

(۱۳۲۶) اگر انسان مال خود را به کسی بدهد و بگوید نزد تو امانت باشد و او هم قبول کند یا بدون اینکه حرفی بزنند صاحب مال بفهمد که مال را برای نگهداری به او می دهد و او هم به قصد نگهداری کردن بگیرد، باید به احكام وديعه و امانت داری که بعداً گفته می شود عمل نماید.

(۱۳۲۷) کسی که نمی تواند امانت را نگهداری نماید، بنابر احتیاط واجب باید قبول نکند.

(۱۳۲۸) اگر انسان به صاحب مال بفهماند که برای نگهداری مال او حاضر نیست، اگر او مال را بگذارد و برود و آن مال تلف شود، کسی که امانت را قبول نکرده ضامن نیست، ولی احتیاط مستحب آن است که اگر ممکن باشد آن را نگهداری نماید.

(۱۳۲۹) کسی که چیزی را امانت می گذارد، هر وقت بخواهد می تواند آن را پس بگیرد و کسی هم که امانت را قبول می کند، هر وقت بخواهد می تواند آن را به صاحبش برگرداند.

(۱۳۳۰) اگر انسان از نگهداری امانت منصرف شود و وديعه را بهم بزند، باید هر چه زودتر مال را به صاحب آن یا وکیل یا ولیّ صاحبش برساند، یا به آنان خبر دهد که به نگهداری حاضر نیست و اگر بدون عذر، مال را به آنان نرساند و خبر

هم ندهد، اگر مال تلف شود باید عوض آن را بدهد.

(۱۳۳۱) کسی که امانت را قبول می‌کند، اگر برای آن، جای مناسبی ندارد، باید جای مناسب تهیه نماید و طوری آن را نگهداری کند که مردم نگویند: در امانت خیانت کرده و در نگهداری آن کوتاهی نموده است و اگر در جایی که مناسب نیست بگذارد و تلف شود؛ باید عوض آن را بدهد.

(۱۳۳۲) کسی که امانت را قبول می‌کند، اگر در نگهداری آن کوتاهی نکند و تعدی یعنی زیاده‌روی هم ننماید و اتفاقاً آن مال تلف شود، ضامن نیست. ولی اگر آن را در جایی بگذارد که مأمون از آن نباشد که ظالمی بفهمد و آن را ببرد، اگر تلف شود باید عوض آن را به صاحبش بدهد.

«احکام عاریه»

(۱۳۳۳) عاریه آن است که انسان مال خود را به دیگری بدهد که از آن استفاده کند و در عوض چیزی هم از او نگیرد.

(۱۳۳۴) کسی که چیزی را عاریه داده هر وقت بخواهد می تواند آن را پس بگیرد و کسی هم که عاریه کرده هر وقت بخواهد می تواند آن را پس دهد.

(۱۳۳۵) عاریه دادن چیزی که استفاده حلال ندارد مثل ظرف طلا و نقره باطل است.

(۱۳۳۶) عاریه دادن گوسفند برای استفاده از شیر و پشم آن و عاریه دادن حیوان نر برای آبستن کردن حیوان ماده صحیح است.

(۱۳۳۷) اگر چیز نجس را برای کاری که شرط آن پاکی است عاریه دهد مثلاً لباس را عاریه دهد که با آن نماز بخواند، بنابر احتیاط واجب باید نجس بودن آن را به کسی که عاریه می کند بگوید.

(۱۳۳۸) چیزی را که عاریه کرده بدون اجازه صاحب آن نمی تواند به دیگری اجاره یا عاریه دهد.

(۱۳۳۹) اگر بداند مالی را که عاریه کرده غصبی است، باید آن را به صاحبش برساند و نمی تواند به عاریه دهنده بدهد.

«احکام غصب»

(۱۳۴۰) غصب آن است که انسان از روی ظلم، بر مال یا حقّ کسی مسلط شود و این یکی از گناهان بزرگ است که اگر کسی انجام دهد، در قیامت به عذاب سخت گرفتار می‌شود.

(۱۳۴۱) اگر انسان نگذارد مردم از مسجد و مدرسه و پل و جاهای دیگری که برای عموم ساخته شده استفاده کنند، حقّ آنان را غصب نموده و همچنین است اگر کسی در مسجد جائی برای خود بگیرد و نگذارد دیگری از آنجا استفاده نماید.

(۱۳۴۲) اگر انسان چیزی را غصب کند، باید به صاحبش برگرداند و اگر آن چیز از بین برود، باید عوض آن را به او بدهد.

(۱۳۴۳) اگر از چیزی که غصب کرده منفعتی بدست آید مثلاً از گوسفندی برّه‌ای پیدا شود، مال صاحب مال است و نیز کسی که مثلاً خانه‌ای را غصب کرده، اگر چه در آن ننشیند باید اجاره آن را بدهد.

(۱۳۴۴) اگر چیزی را که غصب کرده با چیز دیگری مخلوط کند. مثلاً گندمی را که غصب کرده با جو مخلوط نماید اگر جدا کردن آنها ممکن است اگر چه زحمت داشته باشد، باید جدا کند و به صاحبش برگرداند.

(۱۳۴۵) اگر ظرف طلا و نقره یا چیز دیگری را که ساختنش حرام است غصب



کند و خراب نماید، لازم نیست مزد ساختن آن را به صاحبش بدهد ولی اگر مثلاً گوسواره‌ای را که غصب کرده خراب نماید، باید آن را با مزد ساختنش به صاحب آن بدهد و اگر برای اینکه مزد ندهد، بگوید آن را مثل اولش می‌سازم، مالک مجبور نیست قبول نماید. و نیز مالک نمی‌تواند او را مجبور کند که آن را مثل اولش بسازد.

(۱۳۴۶) اگر چیزی را که غصب کرده بطوری تغییر دهد که از اولش بهتر شود و صاحب مال بگوید باید آن را به صورت اول درآوری واجب است آن را به صورت اولش درآورد و چنانچه قیمت آن بواسطه تغییر دادن از اولش کمتر شود باید تفاوت آن را به صاحبش بدهد.

(۱۳۴۷) اگر در زمینی که غصب کرده زراعت کند، یا درخت بنشاند، زراعت و درخت و میوه آن مال خود او است. و اگر صاحب زمین راضی نباشد که زراعت و درخت در زمین بماند، غاصب باید فوراً زراعت یا درخت خود را اگر چه ضرر نماید از زمین بکند و نیز باید اجاره زمین را در مدتی که زراعت و درخت در آن بوده به صاحب زمین بدهد و خرابیهائی را که در زمین پیدا شده، درست کند مثلاً جای درختها را پر نماید. و اگر بواسطه اینها قیمت زمین از اولش کمتر شود، باید تفاوت آن را هم بدهد. و نمی‌تواند صاحب زمین را مجبور کند که زمین را به او بفروشد، یا اجاره دهد. و نیز صاحب زمین نمی‌تواند او را مجبور کند که درخت یا زراعت را به او بفروشد.

(۱۳۴۸) اگر صاحب زمین راضی شود که زراعت و درخت در زمین او بماند، کسی که آن را غصب کرده، لازم نیست درخت و زراعت را بکند ولی باید اجاره آن زمین را از وقتی که غصب کرده تا وقتی که صاحب زمین راضی شده بدهد.

(۱۳۴۹) اگر چیزی را که غصب کرده و از بین رفته مانند گندم و جو باشد که قیمت اجزائش با هم فرق ندارد، باید مثل همان چیزی را که غصب کرده بدهد ولی چیزی را که می‌دهد باید خصوصیاتش مثل چیزی باشد که آن را غصب کرده و از بین رفته است.

(۱۳۵۰) اگر چیزی را که غصب کرده دیگری از او غصب نماید و از بین برود، صاحب مال می‌تواند عوض آن را از هر یک از آنان بگیرد، یا از هر کدام آنان

مقداری از عوض آن را مطالبه نماید و اگر عوض مال را از اوّلی بگیرد، اوّلی می‌تواند آنچه داده از دوّمی بگیرد ولی اگر از دوّمی بگیرد، او نمی‌تواند آنچه را داده از اوّلی مطالبه نماید.

(۱۳۵۱) هرگاه مالی را از فروشنده بگیرد که آن را ببیند یا مدّتی نزد خود نگه دارد تا اگر پسندید بخرد، در صورتی که آن مال تلف شود، باید عوض آن را به صاحبش بدهد.

«احکام مالی که انسان آن را پیدا می کند»

(۱۳۵۲) مالی را که انسان پیدا می کند و از قسم حیوان نیست اگر نشانه ای نداشته باشد که بواسطه آن، صاحبش معلوم شود، بنابر احتیاط لازم باید از طرف صاحبش صدقه بدهد.

(۱۳۵۳) هرگاه چیزی که پیدا کرده نشانه ای دارد که بواسطه آن می تواند صاحبش را پیدا کند، اگر چه بداند صاحب آن کافری است که در امان مسلمانان است در صورتی که قیمت آن چیز به $\frac{۱۲}{۶}$ نخود نقره سکه دار برسد باید از روزی که آن را پیدا کرده تا یک سال در جاهائی که مردم اجتماع می کنند اعلان کند و لازم نیست که هر روز اعلان کند بلکه اگر تا یک سال طوری بگوید و اعلان کند که مردم بگویند اعلان می کند کافی است.

(۱۳۵۴) اگر انسان خودش نخواهد اعلان کند، می تواند به کسی که اطمینان دارد بگوید که از طرف او اعلان نماید.

(۱۳۵۵) اگر تا یک سال اعلان کند و صاحب مال پیدا نشود، می تواند آن را برای خود بردارد، به قصد اینکه هر وقت صاحبش پیدا شود عوض آن را به او بدهد یا برای او نگهداری کند که هر وقت پیدا شد به او بدهد ولی احتیاط مستحب آن است که از طرف صاحبش صدقه بدهد.

(۱۳۵۶) اگر بعد از آنکه یک سال اعلان کرد و صاحب مال پیدا نشد مال را برای

صاحبش نگهداری کند و اگر از بین برود، اگر در نگهداری آن کوتاهی نکرده و تعدی یعنی زیاده‌روی هم ننموده ضامن نیست ولی اگر از طرف صاحبش صدقه داده باشد یا برای خود برداشته باشد، ضامن است.

(۱۳۵۷) کسی که مالی را پیدا کرده، اگر عمداً به دستوری که گفته شد اعلان نکند، گذشته از این که معصیت کرده، باز هم واجب است اعلان کند.

(۱۳۵۸) اگر بجه نابلغ چیزی پیدا کند و لیّ او باید اعلان نماید.

(۱۳۵۹) اگر انسان در بین سالی که اعلان می‌کند، از پیدا شدن صاحب مال ناامید شود و بخواهد آن را صدقه بدهد یا تملک نماید اشکال دارد.

(۱۳۶۰) اگر مالی را که نشانه دارد و قیمت آن به ۱۲/۶ نخود نقره سکه‌دار می‌رسد در جائی پیدا کند که معلوم است بواسطه اعلان، صاحب آن پیدا نمی‌شود، می‌تواند در روز اول آن را از طرف صاحبش صدقه بدهد و اگر صاحبش پیدا شود و به صدقه دادن راضی نشود، باید عوض آن را به او بدهد و ثواب صدقه‌ای که داده مال خود او است.

(۱۳۶۱) اگر چیزی را پیدا کند و به خیال اینکه مال خود او است بردارد بعد بفهمد مال خودش نبوده، باید تا یک سال اعلان نماید و همچنین است اگر مثلاً پای خود را به گمشده‌ای بزند و آن را از جای خودش حرکت دهد.

(۱۳۶۲) باید موقع اعلان، جنس چیزی را که پیدا کرده معین نماید بنحوی که در نظر عرف صدق تعریف کند مثل اینکه بگوید: کتابی پیدا کرده‌ام یا لباسی و اگر همین قدر بگوید: چیزی پیدا کرده‌ام کافی نیست.

(۱۳۶۳) هرگاه چیزی پیدا کند که اگر بماند فاسد می‌شود، باید با اجازه حاکم شرع یا وکیل او قیمت آن را معین کند یا بفروشد و پولش را برای صاحبش نگه دارد. و در هر صورت وجوب اعلان تا یک سال ساقط نمی‌شود و اگر تا یک سال صاحبش پیدا نشد، می‌تواند در ثمن تصرف کند و یا آن را از طرف صاحبش صدقه بدهد و هر وقت صاحب مال پیدا شود باید عوض ثمن و یا قیمتی را که به عهده گرفته و مال را برای خود برداشته، به او رد کند.

(۱۳۶۴) اگر چیزی را که پیدا کرده موقع وضو گرفتن و نماز خواندن همراه او باشد، در صورتی که قصدش این باشد که صاحب آن را پیدا کند اشکال ندارد.



(۱۳۶۵) اگر کفش او را ببرند و کفش دیگری بجای آن بگذارند، اگر بداند کفشی که مانده مال کسی است که کفش او را برده و راضی است که کفشش را عوض کفشی که برده است بردارد می تواند به جای کفش خودش بردارد و همچنین است اگر بداند که کفش او را به طور ظلم و ناحق برده است ولی اگر قیمت آن از کفش خودش بیشتر باشد، باید هر وقت صاحب آن پیدا شد زیادی قیمت را به او بدهد و اگر از پیدا شدن او ناامید شود، باید با اجازه حاکم شرع زیادی قیمت را از طرف صاحبش صدقه بدهد و اگر احتمال دهد کفشی که مانده مال کسی نیست که کفش او را برده در صورتی که قیمت آن از ۱۲/۶ نخود نقره سکه دار کمتر باشد، می تواند برای خود بردارد و اگر بیشتر باشد باید تا یک سال اعلان کند و بعد از یک سال احتیاطاً از طرف صاحبش صدقه بدهد.

(۱۳۶۶) اگر مالی را که کمتر از ۱۲/۶ نخود نقره سکه دار ارزش دارد پیدا کند و از آن صرف نظر نماید و در مسجد یا جای دیگر بگذارد، اگر کسی آن را بردارد، برای او حلال است.

«احکام سر بریدن و شکار کردن حیوانات»

(۱۳۶۷) اگر حیوان حلال گوشت را به دستوری که بعد اُگفته می شود سر ببرند (وحشی باشد یا اهلی) بعد از جان دادن، گوشت آن حلال و بدن آن پاک است.

(۱۳۶۸) حیوان حلال گوشت وحشی مانند آهو و کبک و بز کوهی و حیوان حلال گوشتی که اهلی بوده و بعداً وحشی شده مثل گاو و شتر اهلی که فرار کرده و وحشی شده است و به سهولت ذبحش میسر نیست اگر به دستوری که بعد اُگفته می شود آنها را شکار کنند پاک و حلال است ولی حیوان حلال گوشت اهلی مانند گوسفند و مرغ خانگی و حیوان حلال گوشت وحشی که بواسطه تربیت کردن، اهلی شده است و ذبحش به سهولت میسر است، با شکار کردن پاک و حلال نمی شود.

(۱۳۶۹) حیوان حلال گوشت وحشی در صورتی با شکار کردن پاک و حلال می شود که بتواند فرار کند یا پرواز نماید، بنابراین بچه آهو که نمی تواند فرار کند و بچه کبک که نمی تواند پرواز کند، با شکار کردن پاک و حلال نمی شود و اگر آهو و بچه اش را که نمی تواند فرار کند، با یک تیر شکار نمایند آهو حلال و بچه اش حرام است.

(۱۳۷۰) حیوان حلال گوشتی که مانند ماهی خون جهنده ندارد، اگر به خودی خود بمیرد یا به غیر دستور شرعی که در صید ماهی گفته می شود آن را

بکشند پاک است ولی گوشت آن را نمی‌شود خورد.

(۱۳۷۱) حیوان حرام گوشتی که خون جهنده ندارد، مانند مار با سر بریدن حلال نمی‌شود ولی مرده آن پاک است چه خودش بمیرد یا سرش را ببرند.

(۱۳۷۲) سگ و خوک بواسطه سر بریدن و شکار کردن پاک نمی‌شوند و خوردن گوشت آنها هم حرام است و حیوان حرام گوشتی را که درنده و گوشتخوار است مانند گرگ و پلنگ اگر به دستوری که گفته می‌شود سر ببرند، یا با تیر و مانند آن شکار کنند پاک است ولی گوشت آن حلال نمی‌شود و اگر با سگ شکاری آن را شکار کنند، پاک شدنش هم اشکال دارد.

(۱۳۷۳) فیل و خرس و بوزینه و موش و حیواناتی که در داخل زمین زندگی می‌کنند، اگر خون جهنده داشته باشند و به خودی خود بمیرند نجسند.

(۱۳۷۴) اگر از شکم حیوان زنده بچه مرده‌ای بیرون آید، یا آن را بیرون آورند، خوردن گوشت آن حرام است.

«دستور سر بریدن حیوان»

(۱۳۷۵) دستور سر بریدن حیوان آن است که حلقوم (مجرای نفس) و مری (مجری غذا) و دو شاهرگ را که در دو طرف حلقوم است که به آنها «چهاررگ» گفته می شود از پائین برآمدگی زیر گلو بطور کامل ببرند و اگر آنها را بشکافند کافی نیست.

(۱۳۷۶) اگر بعضی از چهاررگ را ببرند و صبر کنند تا حیوان بمیرد بعد بقیّه را ببرند فائده ندارد، بلکه اگر به این مقدار هم صبر نکنند ولی بطور معمول چهاررگ را طوری پشت سر هم ببرند که یک کار شمرده شود اشکال دارد اگر چه قبل از جان دادن حیوان، بقیّه رگها را ببرند.

«شرائط سر بریدن حیوان»

(۱۳۷۷) سر بریدن حیوان پنج شرط دارد:

اول: کسی که سر حیوان را می برد (چه مرد باشد چه زن) باید مسلمان باشد از فرقه هایی که در حکم کفارند نباشد مانند خوارج و نواصب (یعنی کسانی که اظهار دشمنی با اهل بیت پیغمبر (صلی الله علیه و آله) می کنند). و بیچّه مسلمان هم اگر ممیز باشد یعنی خوب و بد را بفهمد می تواند سر حیوان را ببرد.

دوم: سر حیوان را با چیزی ببرند که از آهن باشد ولی اگر آهن پیدا نشود و

محتاج به ذبح حیوان باشند با چیز تیزی که چهار رگ را جدا کند (مانند شیشه و سنگ تیز) می شود سر حیوان را برید.

سوم: در موقع سر بردن، صورت و دست و پا و شکم حیوان رو به قبله باشد و کسی که می داند باید رو به قبله سر ببرد، اگر عمداً حیوان را رو به قبله نکند، حیوان حرام می شود. ولی اگر فراموش کند یا مسأله را نداند یا قبله را اشتباه کند یا نداند قبله کدام طرف است یا نتواند حیوان را رو به قبله کند، اشکال ندارد. احتیاط واجب آن است که برنده سر (کشنده - ذابح) نیز رو به قبله باشد.

چهارم: وقتی می خواهد سر حیوان را ببرد، یا کارد به گلایش بگذارد، به نیت سر بردن نام خدا را ببرد و همین قدر که بگوید: «بسم الله» یا «الحمد لله» یا «الله اکبر» کافی است و اگر بدون قصد سر بردن نام خدا را ببرد، آن حیوان پاک نمی شود و گوشت آن هم حرام است و همچنین است اگر از روی جهل به مسأله نام خدا را نبرد، ولی اگر از روی فراموشی نام خدا را نبرد، اشکال ندارد.

پنجم: حیوان بعد از سر بردن حرکتی بکند اگر چه مثلاً «چشم» یا «دم» خود را حرکت دهد، یا «پای» خود را به زمین زند و احتیاط واجب آن است که به اندازه معمول خون از بدنش بیرون آید.

ششم: آنکه بنابر احتیاط واجب سر حیوان را در غیر پرندگان قبل از بیرون آمدن روح از بدنش جدا نکنند بلکه این کار فی نفسه در خود پرندگان محل اشکال است. بلی اگر از روی غفلت یا به جهت تیزی چاقو سر جدا شود اشکالی ندارد و همچنین بنابر احتیاط رگ سفیدی را که از مهره های گردن تا دم حیوان امتداد دارد و او را نخاع می گویند عمداً قطع نکند.

هفتم: آنکه کشتن از مذبح باشد و بنابر احتیاط وجوبی جایز نیست کارد را پشت گردن فرو کرده و به طرف جلو بیاورد که گردن از پشت بریده شود.

«دستور کشتن شتر»

(۱۳۷۸) در تزکیه شتر علاوه بر شرایطی که برای سر بردن حیوانات گفته شد، باید کارد یا چیز دیگری را که از آهن و برنده باشد، در گودی بین گردن و سینه اش فرو کند.

(۱۳۷۹) وقتی می خواهند کارد را به گردن شتر فرو ببرند، بهتر است که شتر ایستاده باشد ولی اگر در حالی که زانوها را به زمین زده، یا به پهلو خوابیده و دست و پا و سینه اش رو به قبله است، کارد را در گودی گردنش فرو کنند اشکال ندارد.

(۱۳۸۰) اگر بجای اینکه کارد در گودی گردن شتر فرو کنند سر آن را ببرند، یا گوسفند و گاو و مانند اینها را مثل شتر کارد در گودی گردنش فرو کنند، گوشت آنها حرام و بدن آنها نجس است ولی اگر چهار رگ شتر را ببرند و تا زنده است کارد در گودی گردنش فرو کنند، گوشت آن حلال و بدن آن پاک است و نیز اگر کارد در گودی گردن گاو یا گوسفند و مانند اینها فرو کنند و تا زنده است سر آن را به دستوری که قبلاً گفته شد ببرند حلال و پاک می باشد.

(۱۳۸۱) اگر حیوانی سرکش شود و نتواند آن را به دستوری که در شرع معین شده بکشند، یا مثلاً در چاه بیفتد و احتمال بدهند که در آنجا بمیرد و کشتن آن به دستور شرع ممکن نباشد، هر جای بدنش را که زخم بزنند و در اثر آن زخم جان بدهد حلال می شود و رو به قبله بودن آن لازم نیست ولی باید شرائط دیگری را که برای سر بریدن حیوان گفته شد، دارا باشد.

«صید ماهی»

(۱۳۸۲) اگر ماهی فلس دار را زنده از آب بگیرند و بیرون آب جان دهد پاک و خوردن آن حلال است و اگر در آب بمیرد پاک است ولی خوردن آن حرام می باشد و ماهی بی فلس را اگر چه زنده از آب بگیرند و بیرون آب جان دهد حرام است.

(۱۳۸۳) اگر ماهی از آب بیرون بیفتد، یا موج آن را بیرون بپندازد، یا آب فرو رود و ماهی در خشکی بماند، اگر قبل از آنکه بمیرد، با دست یا بوسیله دیگر کسی آن را بگیرد، بعد از جان دادن حلال است.

(۱۳۸۴) کسی که ماهی را صید می کند، لازم نیست مسلمان باشد و در موقع گرفتن، نام خدا را ببرد ولی مسلمان باید گرفتن آن را دیده باشد یا از راه دیگری یقین داشته باشد که زنده از آب گرفته شده است.



(۱۳۸۵) ماهی مرده‌ای که معلوم نیست آن رازنده از آب گرفته‌اند یا مرده، اگر در دست مسلمان باشد، حلال است و اگر در دست کافر باشد، اگر چه بگوید آن را زنده گرفته‌ام حرام می‌باشد.

(۱۳۸۶) بنابر احتیاط استحبابی باید از خوردن ماهی زنده خودداری کرد. اگر چه حلیت آن بعید نیست.

«احکام خوردنیا و آشامیدنیا»

(۱۳۸۷) خوردن گوشت مرغی که مثل شاهین چنگال دارد حرام است و نیز پرنده‌ای که هنگام پرواز، بال زدش کمتر از صاف نگاه داشتن بالش باشد یا چندان و سنگدان و خار پشت پا ندارد و شب‌پره و طاووس و همه انواع کلاغ حرام است و احتیاط واجب آن است که از خوردن گوشت هدهد خودداری نمایند و خوردن گوشت پرستو مکروه است.

(۱۳۸۸) اگر چیزی را که روح دارد از حیوان زنده جدا نمایند، مثلاً دنبه یا مقداری گوشت از گوسفند زنده ببرند، نجس و حرام می‌باشد.

(۱۳۸۹) پانزده چیز از حیوانات حلال گوشت، حرام است:

۱) خون. ۲) فضلہ. ۳) نری. ۴) فرج. ۵) بچه‌دان. ۶) غدد که آن را دشول می‌گویند. ۷) تخم که آن را دنبلان می‌گویند. ۸) چیزی که در مغز کله است و به شکل نخود می‌باشد. ۹) مغز حرام که در میان تیره پشت است. ۱۰) پی که در دو طرف تیره پشت است. ۱۱) زهره‌دان. ۱۲) سپرز (طحال). ۱۳) بول‌دان (مثانه). ۱۴) حلقه چشم (مردمک) بنابر احتیاط لازم. ۱۵) چیزی که در میان سم است و به آن ذات‌الاشاجع می‌گویند بنابر احتیاط لازم.

(۱۳۹۰) خوردن خبائث یعنی چیزهائی که طبیعت انسان از آن متنفر است حرام می‌باشد، ولی اگر پاک باشد و مقداری از آن بطوری با چیز حلال مخلوط شود که در نظر مردم چیزی حساب نشود، خوردن آن اشکال ندارد.

(۱۳۹۱) خوردن خاک حرام است ولی خوردن کمی از تربت حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) برای شفا استحباب دارد.

(۱۳۹۲) فرو بردن آب بینی و خلط سینه که در فضای دهن نیامده باشد حرام

نیست ولی اخلاط بینی و سینه که در فضای دهن وارد شود احتیاط لازم ترک فرو بردن آن است و فرو بردن غذائی که موقع خلل کردن، از لای دندان بیرون می آید، اگر طبیعت انسان از آن متنفر نباشد اشکال ندارد.

(۱۳۹۳) خوردن چیزی که برای انسان ضرر دارد حرام است ولی اگر ضرر کم باشد که عقلاء اعتنا نکنند حرام نیست.

(۱۳۹۴) خوردن گوشت اسب و قاطر و الاغ مکروه است.

(۱۳۹۵) آشامیدن مسکرات حرام و در بعضی از اخبار بزرگترین گناه شمرده شده است و اگر کسی آن را حلال بداند کافر است.

(۱۳۹۶) نشستن سر سفره ای که در آن شراب می خورند، اگر انسان یکی از آنان حساب شود حرام و چیز خوردن از آن سفره نیز حرام است.

(۱۳۹۷) گوشتهایی که از بلاد کفار می آورند و تزکیه آنها شرعاً ثابت نشده، نجس و خوردن آن حرام است و خرید و فروش آنها نیز جائز نیست.

(۱۳۹۸) استعمال دخانیات مثل تریاک و شیر و چیق و سیگار و هر چیزی که ضرر زیادی مانند اینها داشته باشد حرام است و استفاده از هر وئین و سائر مواد مخدره نیز حرام است بخصوص اگر از طرف حکومت اسلامی آن را منع کرده باشند که در این صورت حرمت آن شدیدتر و خرید و فروش آنها حرام است.

«احکام نذر کردن»

(۱۳۹۹) نذر آن است که انسان بر خود واجب کند که کار خیری را برای خدا بجا آورد، یا کاری را که نکردن آن بهتر است برای خدا ترک نماید.

(۱۴۰۰) در نذر باید صیغه خوانده شود ولی لازم نیست آن را به عربی بخوانند پس اگر مثلاً بگویند: اگر مریض من خوب شود «برای خدا بر من است» که هزار تومان به فقیر بدهم، نذر او صحیح است.

(۱۴۰۱) اگر شوهر از نذر کردن زن جلوگیری نماید و یا زن بدون اجازه شوهر نذر کند، نذر او باطل است.

(۱۴۰۲) اگر زن با اجازه شوهر نذر کند، شوهرش نمی تواند نذر او را بهم بزند، یا او را از عمل کردن به نذر جلوگیری نماید.

(۱۴۰۳) اگر پدر فرزند خود را از کاری منع کرده باشد و یا بعد از نذر از آن کار منع کند آن نذر صحیح نیست.

(۱۴۰۴) انسان کاری را می تواند نذر کند که انجام آن برایش ممکن باشد بنابراین کسی که نمی تواند پیاده کربلا برود، اگر نذر کند که پیاده برود، نذر او صحیح نیست.

(۱۴۰۵) اگر نذر کند که کار حرام یا مکروهی را انجام دهد، یا کار واجب یا مستحبی را ترک کند، نذر او صحیح نیست.

(۱۴۰۶) اگر نذر کند که کار مباحی را انجام دهد یا ترک نماید، اگر بجا آوردن آن و ترکش از هر جهت مساوی باشد، نذر او صحیح نیست. و اگر انجام آن از جهتی بهتر باشد و انسان به قصد همان جهت نذر کند (مثلاً نذر کند غذائی را بخورد که برای عبادت قوّت بگیرد) نذر او صحیح است. و نیز اگر ترک آن از جهتی بهتر باشد و انسان برای همان جهت نذر کند که آن را ترک نماید (مثلاً برای اینکه غذائی مضر است نذر کند که آن را نخورد) نذر او صحیح می‌باشد.

(۱۴۰۷) اگر نذر کند عملی را انجام دهد، باید همانطور که نذر کرده بجا آورد. (۱۴۰۸) اگر انسان از روی اختیار به نذر خود عمل نکند، باید یا دو ماه پی در پی روزه بگیرد و یا شصت مسکین را اطعام کند.

(۱۴۰۹) کسی که نذر کرده عملی را ترک کند و وقتی برای آن معین نکرده است، اگر از روی فراموشی یا ناچاری یا ندانستن، آن عمل را انجام دهد کفّاره بر او واجب نیست. ولی بعداً هر وقت از روی اختیار آن را بجا آورد، باید به مقداری که در مسأله قبل گفته شد کفّاره بدهد.

(۱۴۱۰) کسی که نذر کرده زیارت برود و غسل زیارت و نماز آن را نذر نکرده، لازم نیست آنها را بجا آورد.

(۱۴۱۱) اگر برای حرم یکی از ائمه (علیهم‌السلام) یا امامزادگان چیزی نذر کند، باید آن را در تعمیر و روشنائی و فرش حرم و مانند اینها مصرف کند، یا به زوّار و خدام آنان بدهد.

(۱۴۱۲) اگر برای خود امام (علیه‌السلام) چیزی نذر کند، اگر مصرف معینی را قصد کرده، باید به همان مصرف برساند و اگر مصرف معینی را قصد نکرده باید به فقراء و زوّار بدهد، یا مسجد و مانند آن بسازد و ثواب آن را هدیه آن امام نماید و همچنین است اگر چیزی را برای امامزاده‌ای نذر کند.

(۱۴۱۳) گوسفندی را که برای صدقه، یا برای یکی از ائمه (علیهم‌السلام) نذر کرده‌اند، اگر قبل از آنکه به مصرف نذر برسد شیر بدهد و یا بچه بیاورد، مال کسی است که آن را نذر کرده ولی پشم گوسفند و مقداری که چاق می‌شود جزء نذر است.

(۱۴۱۴) هرگاه نذر کند که اگر مریض او خوب شود، یا مسافر او بیاید، عملی را انجام دهد، اگر معلوم شود که قبل از نذر کردن مریض خوب شده، یا مسافر آمده



است، عمل کردن به نذر لازم نیست.

(۱۴۱۵) اگر پدر یا مادر نذر کند که دختر خود را به سیّد شوهر دهد، بعد از آنکه دختر به تکلیف رسید، اختیار با خود او است و نذر آنان اعتبار ندارد.

«احکام عهد کردن»

(۱۴۱۶) هرگاه با خدا عهد کند که اگر به حاجت شرعی خود برسد کار خیری را انجام دهد، بعد از آنکه حاجتش برآورده شد، باید آن کار را انجام دهد و نیز اگر بدون آنکه حاجتی داشته باشد، عهد کند که عمل خیری را انجام دهد، آن عمل بر او واجب می شود.

(۱۴۱۷) در عهد هم مثل نذر باید صیغه خوانده شود و نیز کاری را که عهد می کند انجام دهد، باید یا عبادت باشد مثل نماز واجب و مستحب یا کاری باشد که انجام آن بهتر از ترکش باشد.

(۱۴۱۸) اگر به عهد خود عمل نکند، باید کفّاره بدهد یعنی: شصت فقیر را سیر کند، یا دو ماه روزه بگیرد.

«احکام قسم خوردن»

(۱۴۱۹) اگر قسم بخورد که کاری را انجام دهد یا ترک کند (مثلاً قسم بخورد که روزه بگیرد) اگر عمداً مخالفت کند، باید کفّاره بدهد یعنی: ده مسکین را اطعام کند یا ده فقیر را بپوشاند و اگر اینها را نتواند، باید سه روز روزه بگیرد و باید روزه ها پی در پی باشد.

(۱۴۲۰) قسم چند شرط دارد:

اول: کسی که قسم می خورد باید بالغ و عاقل باشد و از روی قصد و اختیار قسم بخورد پس قسم خوردن بچه و دیوانه و مست و کسی که مجبورش کرده اند، درست نیست و همچنین است اگر در حال عصبانی بودن بی اختیار قسم بخورد. دوم: کاری را که می خواهد انجام دهد و قسم برای آن می خورد باید حرام و مکروه نباشد و کاری را که قسم می خورد ترک کند، باید واجب و مستحب نباشد و اگر قسم بخورد که کار مباحی را بجا آورد، باید ترک آن در نظر مردم بهتر از

انجامش نباشد و نیز اگر قسم بخورد کار مباحی را ترک کند، باید انجام آن در نظر مردم بهتر از ترکش نباشد.

سوم: به یکی از اسمهای خداوند عالم قسم بخورد که به غیر ذات مقدّس او گفته نمی شود مانند «خدا» و «الله». و نیز اگر به اسمی قسم بخورد که به غیر خدا هم می گویند ولی به قدری به خدا گفته می شود که هر وقت کسی آن اسم را بگوید، ذات مقدّس حقّ در نظر می آید، مثل آنکه به خالق و رازق قسم بخورد صحیح است.

چهارم: قسم را به زبان بیاورد و اگر بنویسد یا در قلبش آن را قصد کند صحیح نیست ولی آدم لال اگر با اشاره قسم بخورد صحیح است.

پنجم: عمل نکردن به قسم برای او ممکن باشد و اگر موقعی که قسم می خورد ممکن باشد و بعداً از عمل به آن عاجز شود، از وقتی که عاجز می شود، قسم او بهم می خورد و نیز اگر عمل کردن به قسم به قدری مشقّت پیدا کند که نشود آن را تحمّل کرد و یا اینکه متعلّق قسم در موقع عمل مرجوح یا حرام شود قسم بهم می خورد و همین طور است حکم در عهد و نذر.

(۱۴۲۱) اگر پدر، آنچه را فرزند قسم خورده بجای آورد بگوید: بجای آور و آنچه را قسم خورده بجای نیاورد بگوید: بجای آور قسم او بی اثر می شود.

(۱۴۲۲) اگر زن بدون اجازه شوهر قسم بخورد قسم زن فائده ای ندارد.

(۱۴۲۳) کسی که قسم می خورد، اگر حرف او راست باشد، قسم خوردن او مکروه است و اگر دروغ باشد، حرام و از گناهان بزرگ می باشد.

«احکام وقف»

(۱۴۲۴) اگر کسی چیزی را وقف کند، از ملک او خارج می‌شود و خود او و دیگران نمی‌توانند آن را ببخشند، یا بفروشند و کسی هم از آن ملک ارث نمی‌برد ولی در بعضی از موارد که در مسائل خرید و فروش گفته شد، فروختن آن اشکال ندارد.

(۱۴۲۵) لازم نیست صیغه وقف را به عربی بخواند، بلکه اگر مثلاً بگوید: خانه خود را وقف کردم و خودش یا کسی که خانه را برای او وقف کرده یا وکیل یا ولی آن کس بگوید: قبول کردم، وقف صحیح است ولی اگر برای افراد مخصوصی وقف نکند، بلکه مثل مسجد و مدرسه برای عموم وقف کند، یا مثلاً بر فقراء یا سادات وقف نماید احوط و اولی آن است که حاکم شرع یا کسی که از طرف او منصوب است قبول نماید.

(۱۴۲۶) اگر ملکی را برای وقف معین کند و قبل از خواندن صیغه وقف پشیمان شود یا بمیرد، وقف درست نیست.

(۱۴۲۷) کسی که مالی را وقف می‌کند، باید قصد قربت داشته باشد و از موقع خواندن صیغه، مال را برای همیشه وقف کند و اگر مثلاً بگوید: این مال بعد از مردن من وقف باشد، چون از موقع خواندن صیغه تا مردنش وقف نبوده، صحیح نیست. و نیز اگر بگوید: تا ده سال وقف باشد و بعد از آن نباشد یا بگوید: تا ده

سال وقف باشد، بعد پنج سال وقف نباشد و دوباره وقف باشد، وقف صحیح نیست.

(۱۴۲۸) وقف در صورتی صحیح است که مال وقف را به تصرف کسی که برای او وقف شده یا وکیل یا ولی او بدهند ولی اگر چیزی را بر اولاد صغیر خود وقف کند و به قصد اینکه آن چیز ملک آنان شود، از طرف آنان نگهداری نماید، وقف صحیح است.

(۱۴۲۹) اگر مسجدی را وقف کنند، بعد از آنکه یک نفر در آن مسجد نماز خواند، وقف درست می شود.

(۱۴۳۰) اگر مالی را برای کسانی که به دنیا نیامده اند وقف کند، درست نیست ولی اگر برای زندگان و بعد از آنان برای کسانی که بعداً به دنیا می آیند وقف نماید مثلاً چیزی را بر اولاد خود وقف کند که بعد از آنان وقف نوه های او باشد و هر دسته ای بعد از دسته دیگر از وقف استفاده کنند، صحیح است.

(۱۴۳۱) اگر ملکی را مثلاً بر فقرا یا سادات وقف کند، یا وقف کند که منافع آن به مصرف خیرات برسد، در صورتی که برای آن ملک متولی معین نکرده باشد، اختیار آن با حاکم شرع است.

(۱۴۳۲) اگر ملک وقف خراب شود از وقف بودن بیرون نمی رود.

(۱۴۳۳) اگر متولی خیانت کند و عایدات وقف را به مصرفی که معین شده نرساند، حاکم شرع باید بجای او متولی امینی معین نماید.

(۱۴۳۴) فرشی را که برای حسینیه وقف کرده اند، نمی شود برای نماز به مسجد ببرند، اگر چه آن مسجد نزدیک حسینیه باشد.

(۱۴۳۵) اگر ملکی را برای تعمیر مسجدی وقف نمایند، اگر آن مسجد احتیاج به تعمیر ندارد و انتظار هم نمی رود که تا مدتی احتیاج به تعمیر پیدا کند، می تواند عایدات آن ملک را به مصرف مسجدی که احتیاج به تعمیر دارد برسانند.



«احکام وصیت»

(۱۴۳۶) وصیت آن است که انسان سفارش کند بعد از مرگش برای او کارهایی انجام دهند، یا بگوید: بعد از مرگش چیزی از مال او ملک کسی باشد، یا اینکه چیزی از مال او را به کسی تملیک یا مصرف در خیرات و مبرات کند یا برای اولاد خود و کسانی که اختیار آنان با او است سرپرست معین کند و کسی را که به او وصیت می‌کنند «وصی» می‌گویند.

(۱۴۳۷) وقتی انسان نشانه‌های مرگ را در خود دید، باید فوراً امانتهای مردم را به صاحبانش برگرداند و یا آنکه به آنان اطلاع دهد و اگر به مردم بدهکار است و موقع دادن آن بدهی رسیده باید بدهد و اگر خودش نمی‌تواند بدهد، یا موقع دادن بدهی او نرسیده، باید وصیت کند و بر وصیت شاهد بگیرد، ولی اگر بدهی او معلوم باشد و اطمینان دارد که ورثه می‌پردازند، وصیت کردن لازم نیست.

(۱۴۳۸) کسی که نشانه‌های مرگ را در خود می‌بیند، اگر خمس و زکات و مظالم بدهکار است، باید فوراً بدهد و اگر نمی‌تواند بدهد، در صورتی که از خودش مال دارد، یا احتمال می‌دهد کسی آنها را ادا نماید، باید وصیت کند. و همچنین است اگر حج یا عمره بر او واجب باشد.

(۱۴۳۹) کسی که نشانه‌های مرگ را در خود می‌بیند، اگر نماز و روزه قضا دارد، باید وصیت کند که از مال خودش برای آنها اجیر بگیرند، بلکه اگر مال نداشته

باشد ولی احتمال بدهد کسی بدون آنکه چیزی بگیرد آنها را انجام می‌دهد، باز هم واجب است وصیت نماید و اگر قضای نماز و روزه او بر پسر بزرگترش واجب باشد، باید به او اطلاع دهد، یا وصیت کند که برای او بجا آورند.

(۱۴۴۰) کسی که نشانه‌های مرگ را در خود می‌بیند، اگر مالی پیش کسی دارد یا در جائی پنهان کرده است که ورثه نمی‌دانند، اگر بواسطه ندانستن، حقشان از بین برود، باید به آنان اطلاع دهد و لازم نیست برای بچه‌های صغیر خود سرپرست معین کند، ولی در صورتی که بدون قیم مالشان از بین می‌رود، یا خودشان ضایع می‌شوند، باید برای آنان سرپرست امینی معین نماید.

(۱۴۴۱) وصی باید مسلمان و بالغ و عاقل و مورد اطمینان باشد.

(۱۴۴۲) اگر کسی در مرضی که به آن مرض می‌میرد، مقداری از مالش را به کسی ببخشد و وصیت کند که بعد از مردن او هم مقداری به کس دیگر بدهند، آنچه بخشیده از اصل خارج می‌شود و آنچه وصیت کرده اگر بیشتر از ثلث نباشد، یا اگر بیشتر است و ورثه اجازه بدهند، به وصیت او عمل می‌شود و اگر آنچه وصیت کرده بیشتر از ثلث باشد و ورثه هم اجازه ندهند، باید تا مقدار ثلث ترکۀ او به وصیتش عمل شود.

(۱۴۴۳) اگر وصیت کند که ثلث مال او را نفروشد و عایدی آن را به مصرفی برسانند، باید مطابق گفته او عمل نمایند.

(۱۴۴۴) اگر در مرضی که به آن مرض می‌میرد، بگوید: مقداری به کسی بدهکار است، اگر متهم باشد که برای ضرر زدن به ورثه گفته است، باید مقداری را که معین کرده از ثلث او بدهند و اگر متهم نباشد و کسی هم منکر گفته او نشود باید از اصل مالش بدهند.

(۱۴۴۵) اگر وصی نتواند به تنهایی کارهای میت را انجام دهد، حاکم شرع برای کمک او یک نفر دیگر را معین می‌کند.

(۱۴۴۶) عمره و حجی که بر میت واجب است و بدهکاری و حقوقی که مثل خمس و زکات و مظالم اداء کردن آنها واجب می‌باشد باید از اصل مال میت داده شود اگر چه میت برای آنها وصیت نکرده باشد.

(۱۴۴۷) اگر مال میت از بدهی و حج واجب و حقوقی که مثل خمس و زکات و



مظالم بر او واجب است زیاد بیاید، اگر وصیت کرده باشد که ثلث یا مقداری از ثلث را به مصرفی برسانند، باید به وصیت او عمل کنند و اگر وصیت نکرده باشد، آنچه می ماند مال ورثه است.

(۱۴۴۸) اگر مصرفی را که میت معین کرده، از ثلث مال او بیشتر باشد، وصیت او در بیشتر از ثلث صحیح نیست مگر آنکه ورثه اجازه دهند.

(۱۴۴۹) اگر مصرفی را که میت معین کرده، از ثلث مال او بیشتر باشد و قبل از مردن او، ورثه اجازه بدهند که وصیت او عملی شود، بعد از مردن او نمی توانند از اجازه خود برگردند.

«احکام ارث»

(۱۴۵۰) کسانی که بواسطه خویشی ارث می برند سه دسته هستند:

دسته اول: پدر و مادر و اولاد میت است و با نبودن اولاد. اولاد اولاد هر چه پائین روند هر کدام آنان که به میت نزدیکتر است ارث می برد و تا یک نفر از این دسته هست دسته دوم ارث نمی برند.

دسته دوم: جد، یعنی: پدر بزرگ و جدّه، یعنی: مادر بزرگ و خواهر و برادر است و با نبودن برادر و خواهر، اولاد ایشان هر کدام آنان که به میت نزدیکتر است ارث می برد و تا یک نفر از این دسته هست دسته سوم ارث نمی برند.

دسته سوم: عمو و عمّه و دائی و خاله و اولاد آنان است و تا یک نفر از عموها و عمّه ها و دائیها و خاله های میت زنده اند، اولاد آنان ارث نمی برند ولی اگر میت عمومی پدری و پسر عمومی پدر و مادری داشته باشد، ارث به پسر عمومی پدر و مادری می رسد و عمومی پدری ارث نمی برد.

(۱۴۵۱) اگر عمو و عمّه و دائی و خاله خود میت و اولاد آنان و اولاد اولاد آنان نباشند، عمو و عمّه و دائی و خاله پدر و مادر میت ارث می برند و اگر اینان نباشند، اولادشان ارث می برند و اگر اینان هم نباشند، عمو و عمّه و دائی و خاله جد و جدّه میت و اگر اینان نباشند، اولادشان ارث می برند.

(۱۴۵۲) زن و شوهر به تفصیلی که گفته می شود، از یکدیگر ارث می برند.

«ارث دسته اول»

(۱۴۵۳) اگر وارث میت فقط یک نفر از دسته اول باشد مثلاً پدر یا مادر یا یک پسر یا یک دختر باشد، همه مال میت به او می رسد و اگر چند پسر یا چند دختر باشند همه مال بطور مساوی بین آنان قسمت می شود و اگر یک پسر و یک دختر باشد مال را سه قسمت می کنند، دو قسمت را پسر و یک قسمت را دختر می برد و اگر چند پسر و چند دختر باشند، مال را طوری قسمت می کنند که هر پسری دو برابر دختر ببرد.

(۱۴۵۴) اگر وارث میت فقط پدر و مادر او باشند، مال سه قسمت می شود دو قسمت آن را پدر و یک قسمت را مادر می برد ولی اگر میت دو برادر، یا چهار خواهر یا یک برادر و دو خواهر هم داشته باشد که همه آنان پدری باشند یعنی: پدر آنان با پدر میت یکی باشد، خواه مادرشان هم با مادر میت یکی باشد یا نه. اگر چه تا میت پدر و مادر دارد اینان ارث نمی برند، اما بواسطه بودن اینان مادر شش یک مال را می برد و بقیه را به پدر می دهند.

(۱۴۵۵) اگر وارث میت فقط پدر و مادر و یک دختر باشد، اگر میت دو برادر یا چهار خواهر یا یک برادر و دو خواهر پدری نداشته باشد، مال را پنج قسمت می کنند، پدر و مادر، هر کدام یک قسمت و دختر سه قسمت آن را می برد و اگر دو برادر یا چهار خواهر یا یک برادر و دو خواهر پدری داشته باشد، مال را شش قسمت می کنند، پدر و مادر، هر کدام یک قسمت و دختر سه قسمت می برد و یک قسمت باقی مانده را چهار قسمت می کنند یک قسمت را به پدر و سه قسمت را به دختر می دهند مثلاً اگر مال را ۲۴ قسمت کنند، ۱۵ قسمت آن را به دختر و ۵ قسمت آن را به پدر و ۴ قسمت آن را به مادر می دهند.

(۱۴۵۶) اگر وارث میت فقط پدر و مادر و یک پسر باشد، مال را شش قسمت می کنند، پدر و مادر هر کدام یک قسمت و پسر چهار قسمت آن را می برد و اگر چند پسر یا چند دختر باشند آن چهار قسمت را بطور مساوی بین خودشان قسمت می کنند و اگر پسر و دختر باشند، آن چهار قسمت را طوری تقسیم می کنند که هر پسری دو برابر دختر ببرد.

(۱۴۵۷) اگر وارث میت فقط پدر و یک پسر، یا مادر و یک پسر باشد، مال را



شش قسمت می‌کند، یک قسمت آن را پدر یا مادر و پنج قسمت را پسر می‌برد. (۱۴۵۸) اگر وارث میّت فقط پدر یا مادر با پسر و دختر باشد، مال را شش قسمت می‌کنند، یک قسمت آن را پدر یا مادر می‌برد و بقیّه را طوری قسمت می‌کنند که هر پسری دو برابر دختر ببرد.

(۱۴۵۹) اگر وارث میّت فقط پدر و یک دختر، یا مادر و یک دختر باشد مال را چهار قسمت می‌کنند، یک قسمت آن را پدر یا مادر و بقیّه را دختر می‌برد. (۱۴۶۰) اگر وارث میّت فقط پدر و چند دختر یا مادر و چند دختر باشد مال را پنج قسمت می‌کنند، یک قسمت را پدر یا مادر می‌برد و چهار قسمت را دختران بطور مساوی بین خودشان قسمت می‌کنند.

(۱۴۶۱) اگر میّت اولاد نداشته باشد، نوّه پسری او اگر چه دختر باشد سهم پسر میّت را می‌برد و نوّه دختری او اگر چه پسر باشد، سهم دختر میّت را می‌برد مثلاً اگر میّت یک پسر از دختر خود و یک دختر از پسرش داشته باشد، مال را سه قسمت می‌کنند یک قسمت را به پسر دختر و دو قسمت را به دختر پسر می‌دهند.

«ارث دسته دوّم»

(۱۴۶۲) دسته دوّم از کسانی که بواسطه خویشی ارث می‌برند، جد یعنی: پدر بزرگ و جدّه یعنی: مادر بزرگ و برادر و خواهر میّت است و اگر برادر و خواهر نداشته باشد، اولادشان ارث می‌برند.

(۱۴۶۳) اگر وارث میّت فقط یک برادر یا یک خواهر باشد، همه مال به او می‌رسد و اگر چند برادر پدر و مادری یا چند خواهر پدر و مادری باشد، مال بطور مساوی بین آنان قسمت می‌شود و اگر برادر و خواهر پدر و مادری با هم باشند هر برادری دو برابر خواهر می‌برد مثلاً اگر دو برادر و یک خواهر پدر و مادری دارد مال را پنج قسمت می‌کنند، هر یک از برادران دو قسمت و خواهر یک قسمت آن را می‌برد.

(۱۴۶۴) اگر میّت برادر و خواهر پدر و مادری دارد، برادر و خواهر پدری که از مادر با میّت جدا است ارث نمی‌برد و اگر برادر و خواهر پدر و مادری ندارد، اگر فقط یک خواهر یا یک برادر پدری داشته باشد، همه مال به او می‌رسد و اگر چند

برادر یا چند خواهر پدری داشته باشد، مال بطور مساوی بین آنان قسمت می شود و اگر هم برادر و هم خواهر پدری داشته باشد، هر برادری دو برابر خواهر می برد. (۱۴۶۵) اگر وارث میّت فقط یک خواهر یا یک برادر مادری باشد، همه مال به او می رسد. و اگر چند برادر مادری یا چند خواهر مادری یا چند برادر و خواهر مادری باشند، مال بطور مساوی بین آنان قسمت می شود.

(۱۴۶۶) اگر میّت برادر و خواهر پدر و مادری و برادر و خواهر پدری و یک برادر یا یک خواهر مادری داشته باشد، برادر و خواهر پدری ارث نمی برند و مال را شش قسمت می کنند، یک قسمت آن را به برادر یا خواهر مادری و بقیّه را به برادر و خواهر پدر و مادری می دهند و هر برادری دو برابر خواهر می برد.

(۱۴۶۷) اگر میّت برادر و خواهر پدر و مادری و برادر و خواهر پدری و برادر و خواهر مادری داشته باشد، برادر و خواهر پدری ارث نمی برد و مال را سه قسمت می کنند، یک قسمت آن را برادر و خواهر مادری بطور مساوی بین خودشان قسمت می کنند و بقیّه را به برادر و خواهر پدر و مادری می دهند و هر برادری دو برابر خواهر می برد.

(۱۴۶۸) اگر وارث میّت فقط برادر و خواهر پدری و یک برادر مادری یا یک خواهر مادری باشد، مال را شش قسمت می کنند، یک قسمت آن را برادر یا خواهر مادری می برد و بقیّه را به برادر و خواهر پدری می دهند و هر برادری دو برابر خواهر می برد.

(۱۴۶۹) اگر وارث میّت فقط برادر و خواهر پدری و چند برادر و خواهر مادری باشد، مال را سه قسمت می کنند، یک قسمت آن را برادر و خواهر مادری بطور مساوی بین خودشان قسمت می کنند و بقیّه را به برادر و خواهر پدری می دهند و هر برادری دو برابر خواهر می برد.

(۱۴۷۰) اگر وارث میّت فقط برادر و خواهر و زن او باشد، زن ارث خود را به تفصیلی که گفته می شود می برد. و خواهر و برادر بطوری که در مسائل گذشته گفته شد ارث خود را می برند. و نیز اگر زنی بمیرد و وارث او فقط خواهر و برادر و شوهر او باشد، شوهر نصف مال را می برد و خواهر و برادر بطوری که در مسائل قبل گفته شد ارث خود را می برند. ولی برای آنکه زن یا شوهر ارث می برد از سهم



برادر و خواهر مادری چیزی کم نمی شود و از سهم برادر و خواهر پدر و مادری یا پدری کم می شود مثلاً اگر وارث میّت شوهر و برادر و خواهر مادری و برادر و خواهر پدر و مادری او باشد، نصف مال به شوهر می رسد و یک قسمت از سه قسمت اصل مال را به برادر و خواهر مادری می دهند و آنچه می ماند مال برادر و خواهر پدر و مادری است، پس اگر همه مال او شش هزار تومان باشد، سه هزار تومان به شوهر و دو هزار تومان به برادر و خواهر مادری و یک هزار تومان به برادر و خواهر پدر و مادری می دهند.

(۱۴۷۱) اگر میّت خواهر و برادر نداشته باشد، سهم ارث آنان را به اولادشان می دهند و سهم برادرزاده و خواهرزاده مادری بطور مساوی بین آنان قسمت می شود و از سهمی که به برادرزاده و خواهرزاده پدری یا پدر و مادری می رسد، هر پسری دو برابر دختر می برد.

(۱۴۷۲) اگر وارث میّت فقط یک جد یا یک جدّه است، چه پدری باشد یا مادری، همه مال به او می رسد و با بودن جد میّت، پدر جد او ارث نمی برد.

(۱۴۷۳) اگر وارث میّت فقط جد و جدّه پدری باشد، مال سه قسمت می شود، دو قسمت را جد و یک قسمت را جدّه می برد و اگر جد و جدّه مادری باشد مال را بطور مساوی بین خودشان قسمت می کنند.

(۱۴۷۴) اگر وارث میّت فقط یک جد یا جدّه پدری و یک جد و جدّه مادری باشد مال سه قسمت می شود، دو قسمت را جد یا جدّه پدری و یک قسمت را جد یا جدّه مادری می برد.

(۱۴۷۵) اگر وارث میّت جد و جدّه پدری و جد و جدّه مادری باشد مال سه قسمت می شود، یک قسمت آن را جد و جدّه مادری بطور مساوی بین خودشان قسمت می کنند و دو قسمت آن را به جد و جدّه پدری می دهند و جد دو برابر جدّه می برد.

(۱۴۷۶) اگر وارث میّت فقط زن و جد و جدّه پدری و جد و جدّه مادری او باشد زن ارث خود را به تفصیلی که گفته می شود می برد و یک قسمت از سه قسمت اصل مال را به جد و جدّه مادری می دهند که به طوری مساوی میان خود تقسیم می کنند و بقیه را به جد و جدّه پدری می دهند و جد دو برابر جدّه می برد و اگر

وارث میّت شوهر و جد و جدّه باشد، شوهر نصف مال را می برد و جد و جدّه به دستوری که در مسائل گذشته گفته شد ارث خود را می برند.

«ارث دسته سوّم»

(۱۴۷۷) دسته سوّم عمو و عمّه و دائی و خاله و اولاد آنان می باشند به تفصیلی که گفته شد که اگر از طبقه اوّل و دوّم کسی نباشد. اینها ارث می برند.

(۱۴۷۸) اگر وارث میّت فقط یک عمو یا یک عمّه است، چه پدر و مادری باشد یعنی: با پدر میّت از یک پدر و مادر باشد، یا پدری باشد یا مادری؛ همه مال به او می رسد و اگر چند عمو یا چند عمّه باشند و همه پدر و مادری، یا همه پدری یا همه مادری باشند، مال بطور مساوی بین آنان قسمت می شود و اگر عمو و عمّه هر دو باشند و همه پدر و مادری، یا همه پدری باشند، عمو دو برابر عمّه می برد مثلاً اگر وارث میّت دو عمو و یک عمّه باشد، مال را پنج قسمت می کنند، یک قسمت را به عمّه می دهند و چهار قسمت را عموها بطور مساوی بین خودشان قسمت می کنند.

(۱۴۷۹) اگر وارث میّت فقط عمو و عمّه مادری باشند مال بطور مساوی بین آنان قسمت می شود.

(۱۴۸۰) اگر وارث میّت عمو و عمّه باشد بعضی پدری و بعضی مادری و بعضی پدر و مادری باشند، عمو و عمّه پدری ارث نمی برند، پس اگر میّت یک عمو یا یک عمّه مادری دارد مال را شش قسمت می کنند، یک قسمت را به عمو یا عمّه مادری و بقیّه را به عمو و عمّه پدر و مادری می دهند و عمو پدر و مادری دو برابر عمّه پدر و مادری می برد و اگر هم عمو و هم عمّه مادری دارد، مال را سه قسمت می کنند دو قسمت را به عمو و عمّه پدر و مادری می دهند و عمو دو برابر عمّه می برد و یک قسمت را به عمو و عمّه مادری می دهند که بطور مساوی بین خودشان قسمت می کنند و احتیاط آن است که در تقسیم با یکدیگر مصالحه کنند.

(۱۴۸۱) اگر وارث میّت فقط یک دائی یا یک خاله باشد؛ همه مال به او می رسد و اگر هم دائی و هم خاله باشد و همه پدر و مادری یا پدری یا مادری باشند، مال بطور مساوی بین آنان قسمت می شود و احتیاط آن است که در تقسیم با یکدیگر



مصالحه کنند.

(۱۴۸۲) اگر وارث میت فقط یک دائی یا یک خاله مادری و دائی و خاله پدری و مادری و دائی و خاله پدری باشد، دائی و خاله پدری ارث نمی‌برند و احتیاط آن است که بقیه در تقسیم با یکدیگر صلح کنند.

(۱۴۸۳) اگر وارث میت فقط دائی و خاله پدری و دائی و خاله مادری و دائی و خاله پدر و مادری باشد، دائی و خاله پدری ارث نمی‌برند و احتیاط آن است که بقیه در تقسیم آن با یکدیگر صلح کنند.

(۱۴۸۴) اگر وارث میت یک دائی یا یک خاله و یک عمو یا یک عمه باشد مال را سه قسمت می‌کنند، یک قسمت را دائی یا خاله یا هر دو و بقیه را عمو یا عمه یا هر دو می‌برند.

(۱۴۸۵) اگر وارث میت یک دائی یا یک خاله و عمو و عمه باشد، اگر عمو و عمه پدر و مادری یا پدری باشند. مال را سه قسمت می‌کنند، یک قسمت را دائی یا خاله می‌برد و دو قسمت به عمو و یک قسمت به عمه می‌دهند، بنابراین اگر مال را نه قسمت کنند، سه قسمت آن را به دائی یا خاله و چهار قسمت را به عمو و دو قسمت را به عمه می‌دهند.

(۱۴۸۶) اگر وارث میت یک دائی یا یک خاله و یک عمو یا یک عمه مادری و عمو و عمه پدر و مادری یا پدری باشد، مال را سه قسمت می‌کنند یک قسمت آن را به دائی یا خاله می‌دهند و دو قسمت باقی مانده را شش قسمت می‌کنند یک قسمت آن را به دائی یا خاله می‌دهند و دو قسمت باقی مانده را شش قسمت می‌کنند، یک قسمت را به عمو یا عمه مادری و بقیه را به عمو و عمه پدر و مادری یا پدری می‌دهند و عمو دو برابر عمه می‌برد. بنابراین اگر مال را نه قسمت کنند، سه قسمت را به دائی یا خاله و یک قسمت را به عمو یا عمه مادری و پنج قسمت دیگر را به عمو و عمه پدر و مادری یا پدری می‌دهند.

(۱۴۸۷) اگر وارث میت یک دائی یا یک خاله و عمو و عمه مادری و عمو و عمه پدر و مادری یا پدری باشد، مال را سه قسمت می‌کنند یک قسمت را دائی یا خاله می‌برد و دو قسمت باقی مانده را سه سهم می‌کنند، یک سهم آن را بطور مساوی بین عمو و عمه مادری قسمت می‌کنند و دو سهم دیگر را بین عمو و عمه

پدر و مادری یا پدری قسمت می‌نمایند و عمو دو برابر عمّه می‌برد. بنابراین اگر مال را نه قسمت کنند، سه قسمت آن سهم خاله یا دایی و دو قسمت، سهم عمو و عمّه مادری و چهار قسمت، سهم عمو و عمّه پدر و مادری یا پدری می‌باشد.

(۱۴۸۸) اگر وارث میّت چند دایی و چند خاله باشد که همه پدر و مادری یا پدری یا مادری باشند و عمو و عمّه هم داشته باشد، مال سه سهم می‌شود، دو سهم آن را به دستوری که در مسأله قبل گفته شد، عمو و عمّه بین خودشان قسمت می‌کنند و یک سهم آن را دایی‌ها و خاله‌ها بطور مساوی بین خودشان قسمت می‌نمایند.

(۱۴۸۹) اگر وارث میّت، دایی یا خاله مادری و چند دایی و خاله پدر و مادری یا پدری و عمو و عمّه باشد، مال سه سهم می‌شود، دو سهم آن را به دستوری که سابقاً گفته شد عمو و عمّه بین خودشان قسمت می‌کنند، پس اگر میّت یک دایی یا یک خاله مادری دارد یک سهم دیگر آن را شش قسمت می‌کنند، یک قسمت را به دایی یا خاله مادری می‌دهند و بقیّه را به دایی و خاله پدر و مادری یا پدری می‌دهند که بنابر احتیاط در تقسیم آن با هم مصالحه می‌کنند و اگر چند دایی مادری یا چند خاله مادری یا هم دایی مادری و هم خاله مادری دارد آن یک سهم را سه قسمت می‌کنند یک قسمت را دایی‌ها و خاله‌های مادری بطور مساوی بین خودشان قسمت می‌کنند و بقیّه را به دایی و خاله پدر و مادری یا پدری می‌دهند که بنابر احتیاط در تقسیم آن با هم مصالحه می‌کنند.

(۱۴۹۰) اگر میّت عمو و عمّه و دایی و خاله نداشته باشد، مقداری که به عمو و عمّه می‌رسد، به اولاد آنان و مقداری که به دایی و خاله می‌رسد، به اولاد آنان داده می‌شود.

(۱۴۹۱) اگر وارث میّت عمو و عمّه و دایی و خاله پدر و عمو و عمّه و دایی و خاله مادر او باشند، مال سه سهم می‌شود، یک سهم آن را عمو و عمّه و دایی و خاله مادر میّت بطور مساوی بین خودشان قسمت می‌کنند و دو سهم دیگر آن را سه قسمت می‌کنند یک قسمت را دایی و خاله پدر میّت بطور مساوی بین خودشان قسمت می‌نمایند و دو قسمت دیگر آن را به عمو و عمّه پدر میّت می‌دهند و عمو دو برابر عمّه می‌برد.

«ارث زن و شوهر»

(۱۴۹۲) اگر زنی بمیرد و اولاد نداشته باشد، نصف مال را شوهر او و بقیه را ورثه دیگر می‌برند و اگر از آن شوهر یا از شوهر دیگر اولاد داشته باشد، چهار یک مال را شوهر و بقیه را ورثه دیگر می‌برند.

(۱۴۹۳) اگر مردی بمیرد و اولاد نداشته باشد چهار یک مال را زن و بقیه را ورثه دیگر می‌برند و اگر از آن زن یا از زن دیگر اولاد داشته باشد، هشت یک مال را زن و بقیه را ورثه دیگر می‌برند و زن از زمین ارث نمی‌برد، نه از خود زمین و نه از قیمت آن و احتیاط واجب آن است که در زمین باغ و زراعت و زمینهای دیگر غیر خانه با ورثه میت صلح کند و همچنین از درخت و زراعت و ساختمان زمینهای دیگر غیر خانه اگر چه ارث می‌برد ولی چون ارث بردن او از خود اینها یا از قیمت اینها محل اشکال است احتیاط واجب آن است که در اینها هم با ورثه دیگر صلح نماید.

(۱۴۹۴) اگر زن بخواهد در چیزهایی که از آنها ارث نمی‌برد، مانند زمین خانه مسکونی، تصرف کند، باید از ورثه دیگر اجازه بگیرد. و جایز نیست که ورثه تا سهم زن را نداده‌اند، در چیزهایی که زن از قیمت آنها ارث می‌برد، مانند بنا و درخت بدون اجازه او تصرف کنند. و اگر قبل از دادن سهم زن، اینها را بفروشند، در صورتی که زن معامله را اجازه دهد صحیح و الاً باطل است.

(۱۴۹۵) اگر بخواهند بنا و درخت و مانند آن را قیمت نمایند، باید حساب کنند که اگر آنها بدون اجاره در زمین بمانند تا از بین بروند، چقدر ارزش دارند و سهم زن را از آن قیمت بدهند.

(۱۴۹۶) مجرای آب قنات و مانند آن حکم زمین را دارد و آجر و چیزهایی که در آن بکار رفته، در حکم ساختمان است.

(۱۴۹۷) اگر میت بیش از یک زن داشته باشد، اگر اولاد نداشته باشد، چهار یک مال و اگر اولاد داشته باشد، هشت یک مال به شرحی که گفته شد، بطور مساوی بین زنان او قسمت می‌شود، اگر چه شوهر با هیچ یک از آنان یا بعض آنان نزدیکی نکرده باشد، ولی اگر در مرضی که به آن مرض از دنیا رفته، زنی را عقد

کرده و با او نزدیکی نکرده است، آن زن از او ارث نمی‌برد و حق مهر هم ندارد. (۱۴۹۸) اگر زن در حال مرض، شوهر کند و به همان مرض بمیرد، شوهرش اگر چه با او نزدیکی نکرده باشد، از او ارث می‌برد.

(۱۴۹۹) اگر زن را به ترتیبی که در احکام طلاق گفته شد، طلاق رجعی بدهند و در بین عده بمیرد، شوهرش از او ارث می‌برد و نیز اگر شوهر در بین عده زن بمیرد زن از او ارث می‌برد. ولی اگر بعد از گذشتن عده رجعی یا در عده طلاق باین یکی از آنان بمیرد، دیگری از او ارث نمی‌برد.

(۱۵۰۰) اگر شوهر در حال مرض عیالش را طلاق دهد و قبل از گذشتن دوازده ماه هلالی بمیرد، زن با سه شرط از او ارث می‌برد. اول: آنکه در این مدت شوهر دیگری نکرده باشد و در صورتی که شوهر کرده باشد احتیاط این است که صلح نمایند.

دوم: بواسطه بی میلی به شوهر، مالی به او نداده باشد که به طلاق دادن راضی شود. بلکه اگر چیزی هم به شوهر ندهد ولی طلاق به تقاضای زن باشد، باز هم ارث بردنش اشکال دارد.

سوم: شوهر، در مرضی که در آن مرض زن را طلاق داده بواسطه آن مرض بمیرد پس اگر از آن مرض خوب شود و به جهت دیگری از دنیا برود، زن از او ارث نمی‌برد و اگر از آن مرض خوب نشد لکن به مرض دیگر از دنیا رفت بنابر احتیاط لازم زن با سائر ورثه مصالحه نماید.

(۱۵۰۱) لباسی که مرد برای پوشیدن زن خود گرفته، اگر چه زن آن را پوشیده باشد، بعد از مردن شوهر، جزء مال شوهر است.

«مسائل متفرقه ارث»

(۱۵۰۲) اگر مردی بمیرد و غیر از قرآن و انگشتر و شمشیر و لباسی را که پوشیده، مالی داشته باشد این چهار چیز مال پسر بزرگتر است و اگر غیر از اینها مالی نداشته باشد اینها مال همه ورثه است و اگر میت از این چهار چیز بیشتر از یکی دارد، مثلاً دو قرآن یا دو انگشتر دارد، احتیاط واجب آن است که پسر بزرگ در آنها با ورثه دیگر مصالحه کند.



(۱۵۰۳) اگر پسر بزرگ میّت بیش از یکی باشد مثلاً از دو زن او در یک وقت دو پسر به دنیا آمده باشد، باید لباس و قرآن و انگشتر و شمشیر میّت را بطور مساوی بین خودشان قسمت کنند.

(۱۵۰۴) مسلمان از کافر ارث می برد ولی کافر اگر چه پدر یا پسر میّت باشد از مسلمان ارث نمی برد.

(۱۵۰۵) اگر کسی یکی از خویشان خود را عمدّاً و به ناحق بکشد، از او ارث نمی برد ولی اگر از روی خطا باشد مثل آنکه سنگ را به هوا بیندازد و اتفاقاً به یکی از خویشان او بخورد و او را بکشد از او ارث می برد ولی ارث بردن او از دیّه قتل که بعداً گفته می شود محلّ اشکال است.

(۱۵۰۶) هرگاه بخواهند ارث را تقسیم کنند، برای بچه ای که در شکم است که اگر زنده به دنیا بیاید ارث می برد، سهم دو پسر را کنار می گذارند ولی اگر احتمال بدهند بیشتر است مثلاً احتمال بدهند که زن به سه بچه حامله باشد، سهم سه پسر را کنار می گذارند و اگر مثلاً یک پسر یا یک دختر به دنیا آمد، زیادی را ورثه بین خودشان تقسیم می کنند.

«احکام حدّی که برای بعضی از گناهان معین شده است»

(۱۵۰۷) اگر کسی با یکی از محارم خود که مثل مادر و خواهر با او نسبت دارند زنا کند، به حکم حاکم شرع باید او را بکشند و همچنین است اگر مرد کافر با زن مسلمان زنا کند.

(۱۵۰۸) اگر مرد مسلمان با غیر محارم خود زنا کند، اگر با تمایل زن باشد، باید او را صد تازیانه بزنند و اگر سه مرتبه زنا کند و در هر دفعه صد تازیانه اش بزنند در دفعه چهارم باید او را بکشند و اگر زن را اکراه نماید، باید آن مرد را بکشند ولی کسی که زن عقد دائمی دارد و در حالی که بالغ و عاقل بوده با زن خود نزدیکی کرده و هر وقت هم بخواهد می تواند با او نزدیکی کند، اگر با زنی که بالغه و عاقله است زنا کند، باید او را سنگسار نمایند و اگر زن داشته باشد و تاکنون با او نزدیکی نکرده باشد، باید علاوه بر صد تازیانه سر او را بتراشند و از شهری که این عمل را در آن مرتکب شده بیرونش کنند.

(۱۵۰۹) اگر مرد مکلف عاقلی با مکلف عاقل دیگر لواط کند، اگر هر دو به این عمل راضی باشند باید هر دو آنان را بکشند و اگر یکی را دیگری مجبور کند و او از ترس جاننش مرتکب لواط شده باشد او را نباید کشت و حاکم شرع می تواند لواط کننده را با شمشیر بکشد، یا سنگسار کند، یا زنده به آتش بسوزاند، یا دست و پای او را ببندد و از جای بلندی به زیر اندازد و یا دیواری را روی

او خراب کند.

(۱۵۱۰) اگر یک نفر کسی دیگر را امر کند که به ناحق کسی را بکشد، در صورتی که قاتل و کسی که به او دستور داده، هر دو مکلف و عاقل باشند، قاتل را باید کشت و کسی را که امر کرده باید حبس ابد کرد.

(۱۵۱۱) اگر فرزند، پدر یا مادر را عمداً بکشد، باید او را بکشند، ولی اگر پدری فرزند خود را عمداً بکشد، باید به دستوری که در احکام دیه گفته می شود دیه بدهد و هر قدر حاکم شرع صلاح می داند او را شلاق بزند و تعزیر نماید.

(۱۵۱۲) هرگاه کسی پسری را از روی شهوت بیوسد، حاکم شرع از سی تانود و نه تازیانه هر قدر صلاح می داند به او می زند و روایت شده است که خداوند عالم دهانه ای از آتش به دهان او می زند و ملائکه آسمان و زمین و ملائکه رحمت و غضب بر او لعنت می کنند و جهنم برای او مهیا خواهد بود. ولی اگر توبه کند توبه او قبول می شود.

(۱۵۱۳) اگر کسی مرد و زن را برای زنا یا دو نفر را برای لواط بهم برساند، باید هفتاد و پنج تازیانه به او بزنند و اگر مرد باشد و در مرتبه دوم این عمل را مرتکب شود باید علاوه بر هفتاد و پنج تازیانه از محلی که در آن محل این کار را کرده بیرونش کنند.

(۱۵۱۴) اگر کسی بخواهد با زنی زنا کند، یا با پسری لواط نماید و بدون آنکه او را بکشند جلوگیری از او ممکن نباشد، کشتن او جائز است.

(۱۵۱۵) اگر شخص بالغ عاقل به مرد یا زن مسلمانی که بالغ و عاقل است و علناً زنا کار نباشد نسبت زنا یا لواط بدهد، یا به او ولد الزنا بگوید، باید هشتاد تازیانه از روی لباس به او بزنند.

(۱۵۱۶) کسی که مکلف و عاقل است اگر از روی اختیار شراب بخورد در دفعه اول و دوم باید اگر مرد باشد تمام بدنش را غیر از عورت برهنه کنند و هشتاد تازیانه به او بزنند و در دفعه سوم و چهارم باید او را بکشند و زن را نباید برهنه کنند.

(۱۵۱۷) کسی که مکلف و عاقل است اگر چهار نخود و نیم طلای سکه دار یا چیز دیگری را که به این مقدار ارزش دارد بدزدد اگر شرائطی را که در شرع برای آن

معین شده دارا باشد. در دفعهٔ اوّل باید چهار انگشت دست راست او را از بیخ ببرند و کف دست و شست او را بگذارند و در دفعهٔ دوّم بنابر احتیاط باید پای چپ او را از وسط قدم ببرند و در دفعهٔ سوّم باید او را حبس کنند تا بمیرد و اگر مال دارد خرج او را از مال خودش و اگر ندارد از بیت‌المال بدهند و در صورتی که در حبس دزدی کند، باید او را بکشند.

«احکام دیه»

(۱۵۱۸) اگر کسی عمداً و به ناحق دیگری را بکشد، ولیّ کشته می‌تواند قاتل را عفو کند یا بکشد اگر شرائط قصاص که به طور مفصل در جای خود گفته شده در قاتل و مقتول باشد یا مقداری که در مسألهٔ بعد گفته می‌شود از او دیه بگیرد، امّا اگر از روی خطا بکشد مثلاً برای حیوانی تیر بیندازد و اشتباهاً کسی را بکشد، ولیّ کشته حقّ ندارد او را بکشد، امّا می‌تواند دیه بگیرد.

(۱۵۱۹) دیهٔ کشتن مرد مسلمان آزاد که قاتل باید بدهد یکی از شش چیز است:

اوّل: صد شتر که داخل سال ششم شده باشد.

دوّم: دویست گاو.

سوّم: هزار گوسفند.

چهارم: دویست حله و هر حله دو پارچه‌ای است که در یمن می‌بافند.

پنجم: هزار مثقال شرعی طلا که هر مثقال آن ۱۸ نخود است.

ششم: ده هزار درهم که هر درهمی ۱۲/۶ نخود نقرهٔ سکه‌دار است. و دیهٔ زن

مسلمان آزاد نصف هر یک است.

(۱۵۲۰) دیهٔ چند چیز مثل دیهٔ کشتن است که مقدار آن در مسألهٔ قبل گفته شد:

اوّل: آنکه دو چشم کسی را کور کند، یا چهار پلک چشم او را از بین ببرد و

اگر یک چشم او را کور کند، باید نصف دیهٔ کشتن را بدهد.

دوّم: دو گوش کسی را ببرد یا کاری کند که هر دو گوش او کر شود و اگر یک

گوش او را ببرد یا کر کند، باید نصف دیهٔ کشتن را بدهد و اگر نرمهٔ گوش او را

ببرد، احوط این است که با او صلح نماید.

سوّم: تمام بینی یا نرمهٔ بینی کسی را ببرد.



چهارم: زبان کسی را از بیخ ببرد و اگر مقداری از آن را ببرد باید به نسبت بدهد مثلاً اگر نصف زبان را ببرد باید نصف دیه کشتن را بدهد.

پنجم: تمام دندانهای کسی را از بین ببرد و دیه هر کدام از دوازده دندان جلوی دهان که شش عدد بالا و شش عدد پائین می باشد، پنجاه مثقال شرعی طلا است و هر مثقال شرعی ۱۸ نخود است و اگر یکی از شانزده دندان عقب را که هشت عدد آنها بالا و هشت عدد پائین است از بین ببرد باید بیست و پنج مثقال شرعی طلا بدهد.

ششم: هر دو دست کسی را از بند جدا کند و اگر یک دست را از بند جدا کند، باید نصف دیه کشتن را بدهد.

هفتم: ده انگشت کسی را ببرد و دیه هر انگشت، سدس دیه دست است. مگر انگشت ابهام که ثلث دیه دست است و دیه در زن اگر به سدس برسد نصف دیه مرد است.

هشتم: پشت کسی را طوری بشکند که نتواند بنشیند و دیگر درست نشود. نهم: هر دو پستان زنی را ببرد و اگر یکی از آنها را ببرد باید نصف دیه کشتن را بدهد.

دهم: هر دو پای کسی را تا مفصل، یا همه ده انگشت پا را ببرد و دیه هر انگشت مثل دیه آن انگشت از دست است.

یازدهم: تخمهای مردی را از بین ببرد.

دوازدهم: طوری به کسی آسیب برساند که عقل او از بین برود.

سیزدهم: به کسی صدمه ای بزند که دیگر بوی خوب و بد را نفهمد و اگر به کسی صدمه ای بزند که منی از او خارج نشود، بنابر احتیاط واجب باید دیه کامله بدهد.

(۱۵۲۱) اگر انسان کسی را عمدأ و به ناحق بکشد و ولی مقتول عفو کند یا دیه از او بگیرد باید دو ماه روزه بگیرد و شصت فقیر را سیر کند و یک بنده آزاد نماید و اگر او را بکشند احتیاط لازم آن است که کبار از ورثه کفاره را بنحوی که ذکر شد از سهم الارث خود بدهند ولی اگر اشتهاً بکشد «عاقله» یعنی: قوم و خویش پدری قاتل مانند پدر و عمو و برادر بلکه پسران و اجداد پدری قاتل بطوری که در

کتاب مفصله بیان شده باید دیه او را بدهد و خود قاتل یک بنده آزاد کند و اگر نتواند بنده آزاد کند، دو ماه روزه بگیرد و اگر این را هم نتواند، شصت فقیر را سیر کند.

(۱۵۲۲) کسی که سوار حیوان است، اگر کاری کند که آن حیوان به کسی آسیب برساند، ضامن است و نیز اگر دیگری کاری کند که حیوان به سوار خود یا به کس دیگر صدمه بزند، ضامن می باشد.

(۱۵۲۳) اگر انسان کاری کند که زن حامله سقط کند و اگر چیزی که سقط شده نطفه باشد، دیه اش بیست مثقال شرعی طلای سکه دار است، که هر مثقال آن ۱۸ نخود می باشد. و اگر علقه یعنی خون بسته باشد، چهل مثقال. و اگر مضغه یعنی پاره گوشت باشد، شصت مثقال. و اگر استخوان شده باشد، هشتاد مثقال. و اگر گوشت آورده ولی هنوز روح در او دمیده نشده، صد مثقال و اگر روح در او دمیده شده، اگر پسر باشد، دیه او هزار مثقال و اگر دختر باشد، دیه او پانصد مثقال شرعی طلای سکه دار است.

(۱۵۲۴) اگر زن حامله کاری کند که بچه اش سقط شود، باید دیه آن را به تفصیلی که در مسأله قبل گفته شد، به وارث بچه بدهد و به خود زن چیزی از آن نمی رسد.

(۱۵۲۵) اگر کسی زن حامله را بکشد، باید دیه زن و بچه را بدهد.

(۱۵۲۶) اگر پوست سر یا صورت مردی را پاره کند، باید یک شتر به او بدهد و اگر به گوشت برسد و قدری از آن را هم ببرد، باید دو شتر بدهد. و اگر خیلی از گوشت را پاره کند، باید سه شتر بدهد. و اگر به پرده نازک استخوان برسد، چهار شتر و اگر استخوان نمایان شود، پنج شتر و اگر استخوان بشکند، ده شتر و اگر بعضی از ریزه های استخوان از جای خود بیرون آید، پانزده شتر. و اگر به پرده مغز سر برسد، باید سی و سه شتر بدهد.

(۱۵۲۷) اگر به صورت کسی سیلی یا چیز دیگر بزند بطوری که صورت او سرخ شود، باید یک مثقال و نیم شرعی طلای سکه دار که هر مثقالی ۱۸ نخود است بدهد. و اگر کبود شود، سه مثقال و اگر سیاه شود باید شش مثقال شرعی طلا بدهد ولی اگر جای دیگر بدن کسی را بواسطه زدن، سرخ یا کبود یا سیاه کند، باید نصف آنچه را که گفته شد بدهد.



(۱۵۲۸) اگر به حیوان حلال گوشت یا حرام گوشتی که ملک او باشد کسی زخم بزند یا چیزی از بدن آن را ببرد باید تفاوت قیمت سالم و معیوب آن را به صاحبش بدهد.

(۱۵۲۹) اگر انسان سگ شکاری کسی را بکشد، باید بیست و یک مثقال معمولی نقره سکه دار به او بدهد. و اگر سگی که نگهداری خانه را می کند یا سگ گله کسی را تلف نماید، باید ده مثقال و نیم نقره سکه دار بدهد. و اگر سگی که پاسبانی زراعت را می کند بکشد، باید حدود سی کیلو گرم گندم بدهد.

(۱۵۳۰) اگر حیوان، زراعت یا مال کسی را از بین ببرد، اگر صاحب حیوان در نگهداری آن کوتاهی کرده باشد، باید مقداری را که ضرر زده به صاحب مال یا زراعت بدهد.

(۱۵۳۱) اگر بچه، یکی از گناهان کبیره را انجام دهد، ولی یا دیگری به اذن ولی او می تواند به قدری که ادب شود و دیه واجب نشود او را بزند.

(۱۵۳۲) اگر کسی بچه ای را طوری بزند که دیه واجب شود، دیه مال طفل است و اگر مرده باید به ورثه او بدهد و اگر مثلاً پدر بچه به قدری او را بزند که بمیرد دیه او را ورثه دیگرش می برند و به خود پدر از دیه چیزی نمی رسد.

(۱۵۳۳) دیه اعضا و جراحات وارده بر زن تا مقدار ثلث دیه مرد نرسیده با مرد مساوی است و به مقدار ثلث دیه مرد که رسید دیه زن نصف دیه مرد است.

«مسائل متفرقه»

(۱۵۳۴) اگر ریشهٔ درخت همسایه و یا شاخه‌هایی که مزاحم است در ملک انسان بیاید، می‌تواند از آن جلوگیری کند و اگر ضرری هم از ریشهٔ درخت یا شاخه‌ها به او برسد، می‌تواند از صاحب درخت بگیرد.

(۱۵۳۵) جهیزیه‌ای که پدر به دختر می‌دهد، اگر مثلاً بواسطهٔ صلح یا بخشش، ملک او کرده باشد، نمی‌تواند از او پس بگیرد و اگر ملک او نکرده باشد، پس گرفتن آن اشکال ندارد.

(۱۵۳۶) اگر کسی بمیرد، ورثهٔ بالغ او می‌توانند از سهم خودشان خرج عزاداری میّت نمایند ولی از سهم صغیر نمی‌شود چیزی برداشت.

(۱۵۳۷) اگر انسان غیبت مسلمانی را بکند، اگر مفسده‌ای پیدا نشود و آن مسلمان از شنیدن این حرف اذیت نمی‌شود احتیاط واجب آن است که از آن مسلمان خواهش کند که او را حلال نماید. و اگر ممکن نباشد، برای او از خدا طلب آمرزش کند و اگر بواسطهٔ غیبتی که کرده توهینی از آن مسلمان شده، در صورتی که ممکن است، باید آن توهین را برطرف نماید.

(۱۵۳۸) انسان نمی‌تواند بدون اذن حاکم شرع از مال کسی که می‌داند خمس نمی‌دهد، خمس را بردارد و به حاکم شرع برساند.

(۱۵۳۹) آوازی که مخصوص مجالس لهو و بازیگری است، غنا و حرام می‌باشد.



و اگر نوحه یا روضه یا قرآن را هم با غنا بخواند حرام است ولی اگر آن را با صدای خوب بخواند که غنا نباشد اشکال ندارد.

(۱۵۴۰) کشتن حیوان یا حشرات و یا جانوری که اذیت می‌رساند و مال کسی نیست، اشکال ندارد.

(۱۵۴۱) جایزه‌ای را که بانک به بعضی از کسانی که در صندوق پس انداز حساب دارند می‌دهد، چون برای تشویق مردم از خودش می‌دهد و ضرر آن به کسی نمی‌رسد حلال است.

(۱۵۴۲) اگر چیزی را به صنعتگری بدهند که درست کند و صاحب آن نیاید آن را ببرد، اگر صنعتگر جستجو کند و از پیدا کردن صاحب آن ناامید شود، باید آن را به نیت صاحبش صدقه بدهد و می‌تواند به مقدار مزد کاری که انجام داده از آن بردارد و بنابر احتیاط برای صدقه دادن و مزد برداشتن از حاکم شرع هم اذن بگیرد.

(۱۵۴۳) حرام است انسان استمناء کند یعنی: با خود کاری کند که منی از او بیرون آید.

(۱۵۴۴) تراشیدن ریش و ماشین کردن آن اگر مثل تراشیدن باشد حرام است و در این حکم تمام مردم یکسانند و چون این گناه فسق علنی است و اعلام مخالفت با خدا است از گناهان دیگر عقوبتش بیشتر است و مردم نباید به ریش تراش اعتماد کنند.

(۱۵۴۵) احتیاط واجب آن است که ولی بچه قبل از آنکه بچه بالغ شود او را ختنه نماید و اگر او را ختنه نکند، بعد از بالغ شدن بر خود بچه واجب است خود را ختنه نماید.

(۱۵۴۶) نگاه کردن به خانه مردم بی اجازه صاحب خانه حرام است خواه از بالای بام یا از روزنه و مانند آن باشد.

(۱۵۴۷) اگر پدر و مادر فقیر باشند و نتوانند کاسبی کنند، فرزند آنان اگر بتواند، باید خرجی آنان را بدهد.

(۱۵۴۸) اگر کسی فقیر باشد و نتواند کاسبی کند، پدر او باید خرجی او را بدهد. و اگر پدر ندارد، یا نمی‌تواند خرجی او را بدهد، اگر فرزندی هم نداشته باشد که

بتواند خرجی او را بدهد، جدّ پدری او باید خرجی او را بدهد و اگر جدّ پدری ندارد، یا نمی‌تواند خرجی او را بدهد، مادرش باید خرجی او را بدهد و اگر مادر هم ندارد یا نمی‌تواند خرجی او را بدهد، باید مادر پدر و مادر مادر و پدر مادر با هم خرجی او را بدهند. و اگر بعضی از اینها نباشد یا نتواند، بعض دیگر خرجی او را بدهند ولی اگر بتواند کاسبی کند و از راه تنبلی فقیر شده باید او را وادار به کاسبی کنند.

(۱۵۴۹) دیواری که مال دو نفر است، هیچ کدام آنان حقّ ندارد، بدون اذن شریک دیگر آن را بسازد، یا سر تیر یا پایه عمارت خود را روی آن دیوار بگذارد یا به دیوار میخ بکوبد ولی کارهایی که معلوم است شریک راضی است یا آن کارها تصرف شمرده نشود مانند تکیه دادن به دیوار و لباس انداختن روی آن اشکال ندارد. اما اگر شریک بگوید به این کارها هم راضی نیستم انجام اینها جایز نیست.

(۱۵۵۰) عکّاسی و نقّاشی صورت، مکروه است و نقّاشی تمام بدن از حیوان یا انسان هر چند مجسمه نباشد حرام است.

(۱۵۵۱) درخت میوه‌ای که شاخه آن از دیوار باغ بیرون آمده، اگر انسان نداند صاحبش راضی است، نمی‌تواند از میوه آن بچیند و اگر میوه آن روی زمین هم ریخته باشد، نمی‌تواند آن را بردارد.

(۱۵۵۲) کسی که مدّتی خمس نمی‌داده و در آن مدّت املاکی خریداری نموده و آن املاک ترقّی قیمت پیدا کرده، اگر خرید آنها برای تجارت بوده برای اداء خمس، باید قیمت فعلی را حساب کند و اگر برای تجارت نبوده اگر معامله را به ذمه انجام داده و پولی که به عنوان قیمت آن ملک پرداخته خمس به آن تعلّق گرفته بوده در این صورت باید خمس قیمت خرید را پردازد و اگر معامله را به عین آن پول واقع ساخته، در صورتی که حاکم شرع آن معامله را امضاء کند خمس قیمت روز خرید واجب است و نیز اگر قیمت ملک را از استفاده سال خرید ملک پرداخته باشد باید خمس قیمت فعلی را پردازد خواه معامله را به ذمه انجام داده باشد و یا با پول استفاده آن سال و همچنین است حکم اگر ملک را نسبه خریده باشد و قیمت آن را از استفاده بین سال پرداخت نموده باشد که در



این صورت هم قیمت فعلی ملک حساب می شود.

(۱۵۵۳) انتفاع بردن از خون در غیر خوردن و نیز فروختن آن برای انتفاع حلال جایز است، پس آنچه اکنون متعارف است که خون را می فروشند برای استفاده مریضها و مجروحین اشکال ندارد و لکن کسی که می خواهد خون خود را به دیگری بدهد احتیاط آن است که پول را در مقابل اجازه خون گرفتن از او بگیرد و این احتیاط حتی الامکان ترک نشود، لکن اگر گرفتن خون برای صاحب آن ضرر داشته باشد اشکال دارد و اگر ضرر زیاد باشد جایز نیست.

(۱۵۵۴) تلقیح نطفه مرد به عیال خودش مانعی ندارد و اولاد ملحق به طرفین است و از پدر و مادر ارث می برد و تلقیح نطفه اجنبی به اجنبیه حرام است.

(۱۵۵۵) تشریح مرده مسلمان حرام است اگر چه برای یاد گرفتن باشد و قطع اعضاء آن دیه دارد ولی تشریح مرده غیر مسلمان جایز است و دیه ندارد.

(۱۵۵۶) اگر جزئی از اجزاء میت به ظاهر بدن انسان زنده وصل شود اگر حیات در آن حلول کند، جزء بدن او محسوب است و قبل از حلول حیات چون مضطر است در حمل آن، در حال نماز احکام ضرورت بر آن جاری است.

(۱۵۵۷) اگر جزئی از حیوان نجس العین را به بدن انسان زنده وصل کنند در صورتی که بیمار مضطر به چنین عملی باشد مانعی ندارد و بعد از حلول حیات در آن، جزء بدن انسان محسوب می شود و طاهر است.

(۱۵۵۸) اگر کسی از پول خمس داده شده سرقفلی ملکی را بخرد اگر بخواهد در آخر سال آن را بفروشد، مازاد را باید جزء منافع سال به حساب آورد و اگر از منافع بین سال برای تجارت، سرقفلی را خریده باشد مانند منافع دیگر تجاری است که باید در آخر سال حق سرقفلی را قیمت کرده و خمس آن را پرداخت کند، قیمت آن زیاد شده باشد یا کم؛ ولی اگر برای کسب در آن محل خریده چون سرقفلی عین خارجی نیست و ترقی قیمت آن در صورتی که برای کسب در آن محل خریده در نظر عرف ربح حساب نمی شود تا نفروخته خمس همان مقدار که خریده واجب است و ترقی قیمت آن خمس ندارد، ولی هر وقت آن را فروخت زیادی قیمت جزء منافع همان سال است.

(۱۵۵۹) سرقفلی - کسی که ملکی را اجاره می کند و در هنگام اجاره در ضمن

عقد لازم با مالک شرط می کند پس از انقضاء مدّت اجاره باز هم ملک را به او اجاره دهد و اگر بخواهد به دیگری اجاره دهد با اجازه او باشد اقوی صحت این شرط است و بر مالک تکلیفاً واجب است که بر طبق شرط عمل کند و اگر عمل نکند معصیت کرده بنابر این اگر بخواهد به دیگری اجاره دهد باید با اجازه و رضایت مستأجر اول باشد و در این صورت مستأجر اول می تواند وجهی از مالک بگیرد و رضایت دهد که به دیگری اجاره داده شود و نیز مالک می تواند موقعی که می خواهد ملکی را اجاره دهد با مستأجر قرار بگذارد که این ملک را اجاره می دهم مثلاً به مدّت دو سال به مال الاجاره سیصد هزار تومان نقد و ماهی یکصد تومان و آنچه به عنوان سرقفلی گرفته می شود اگر به نحو مذکور باشد بی اشکال است و جایز نیست مستأجر به استناد بعض قوانین غیر مشروعه پس از انقضاء مدّت اجاره از تخلیه ملک خودداری کند و اگر خودداری کند غاصب و ضامن است. (۱۵۶۰) (بیمه) اگر شخصی با شرکتی قرارداد کند که هر سال مبلغی بدون عوض بدهد و در مقابل شرط کند که اگر آسیبی به تجارتخانه یا ماشین یا منزل یا وجود خودش برسد، آن شرکت خسارت او را جبران، یا آسیب را برطرف، یا مرض را معالجه نماید، که نام این قرارداد را «بیمه» می گذارند، عمل به این قرارداد با رضایت طرفین اشکال ندارد و در صورت عدم رضایت و اجبار، گیرنده وجه ضامن است، بلی اگر در ضمن عقد صلح چنین شرطی بنمایند صحت چنین صلح با این شرط بعید نیست و الزام آور است.

(۱۵۶۱) ازدواج مسلم یا مسلمه با بهائی جائز نیست و اگر عقد بین آنها واقع شود باطل است، چه زن باشد و چه مرد و جدا شدن آنها واجب است و بر مسلمانان لازم است آنها را جدا کنند و محتاج به طلاق نیست، لکن اگر زن نمی دانسته که مرد بهائی است یا مسأله را نمی دانسته که نباید به بهائی شوهر کند، بعد از جدائی از او باید عدّه و طی به شبهه که عدّه طلاق است نگه دارد.

(۱۵۶۲) کسب کردن به قدر مایحتاج خود و عیال واجب النفقه در صورت تمکّن واجب است بلکه به جهت اداء دین هم بنابر احتیاط واجب می باشد. (۱۵۶۳) بر هر مسلمانی واجب است مسلمان دیگری را که نزدیک است از گرسنگی یا تشنگی بمیرد، نان و آب داده و او را از مرگ نجات دهد.

«مسائل اجتماعی اسلام»

(۱۵۶۴) بر همهٔ مسلمانان واجب است که در مقابل مقام معظم رهبری که جامع الشرائط باشد به خاطر حفظ وحدت اسلامی مطیع و فرمانبردار باشند و کسی که تخلف کند گناه بزرگی مرتکب شده بخصوص اگر مخالفت او در بین مسلمانان موج ایجاد کند و جمعی از او پیروی کنند زیرا مهمترین واجبات حفظ وحدت بین مسلمانان است و ایجاد تفرقه از گناهان کبیره است.

(۱۵۶۵) تحصیل اعتقاد به اصول دین و مبانی اسلام بر هر مسلمان، واجب است. (۱۵۶۶) تزکیهٔ نفس و نجات از رذائل اخلاقی بر همهٔ مسلمانان لازم و واجب است و کسی که تزکیهٔ نفس نکرده نمی‌تواند در کارهای مهم اجتماعی دخالت کند و نباید عهده‌دار و مسئول پست و مقامی گردد.

(۱۵۶۷) اگر انسان قدرت استنباط چگونگی تزکیهٔ نفس را از ادلهٔ اربعه دارد باید در اولین فرصت آن را استنباط کند و بکار بندد و خود را از آلودگیهای روحی نجات دهد و اگر این قدرت را ندارد باید به استادی آگاه و عامل و مجتهد مراجعه کند و با جدیت کامل خود را از صفات رذیله پاک نماید.

(۱۵۶۸) تا زمانی که انسان تزکیهٔ نفس نکرده حق ندارد در کارهای اجتماعی بخصوص اگر منافع و سرنوشت جامعه به آن بستگی دارد دخالت کند و اگر کسی بگوید که چگونه ممکن است یک چنین حکمی را عملی نمود می‌گوئیم همانگونه که برای مسئولین مملکت سواد و دکترا و لیسانس را قید می‌کنیم با آنکه بدست آوردن آنها زحمت بیشتری دارد باید در جامعهٔ اسلامی مقید به این معنی هم باشیم.

(۱۵۶۹) بر حوزه‌های علمیه لازم است که راه تزکیهٔ نفس را به طلاب تعلیم دهند و آنها را مهیای تربیت مردم بنمایند.

(۱۵۷۰) یاد گرفتن و یاد دادن علوم و صنایعی که مورد احتیاج عموم مردم است و همچنین علوم و صنایعی که سبب قوت و شوکت جامعهٔ مسلمین و برتری قوای دفاعی آنها بر کفار می‌شود، بر همهٔ بخصوص مسئولین واجب است و باید مسلمانان بنحوی قوی شوند که قطع طمع کفار را از بلاد و نوامیس و اعراض و

اموال و معادن و ثروت خود بنمایند.

(۱۵۷۱) از مهمترین مطالب اسلامی، توجّه به وضع تعلیم و تربیت فرزندان و مراقبت در حسن ترقّی و تکامل علمی و تربیتی آنها است.

(۱۵۷۲) فرستادن فرزندان به دبستانها و دبیرستانها و کودکستانهایی که اسلامیّت و امانت و علاقه‌مندی مؤسّس و معلّمان آنها به سنن اسلامی محرز و شناخته نشده، جایز نیست.

(۱۵۷۳) کفّار حقّ ندارند در بلاد اسلام، مدرسه دائر کنند و تعلیم و تربیت اطفال مسلمانان را عهده‌دار شوند و حرام است مسلمانان فرزندان خود را به مدارس و کودکستانهای آنها بفرستند.

(۱۵۷۴) تأسیس مدارس مختلط اعمّ از ابتدائی و عالی و دانشگاه و تدریس در آن مدارس و فرستادن فرزندان به آن مدارس و همکاری با آنها حرام است.

(۱۵۷۵) بر مسلمانان واجب است در صورتی که مدارس و دانشگاه‌ها و دانشکده‌های علوم و صنایع مورد احتیاج عموم، طبق آداب و سنن و رعایت احکام اسلام به تعداد کافی نباشد، خودشان مستقیماً به تأسیس اینگونه مدارس و دانشگاه‌ها بر اساس تعلیم مقدّسه اسلام و اجراء برنامه‌های دینی، اقدام نمایند و تا جایی که ممکن است طوری ترتیب بدهند که از تمام طبقات هر کس استعدادش بیشتر است بتواند به تحصیل ادامه دهد.

(۱۵۷۶) دانش‌آموزان و دانشجویان در هر رشته‌ای از علوم مباحه اگر غرضشان از تحصیل، خدمت به جامعه و ازدیاد عظمت اسلام و رفع حاجت مسلمانان از بیگانگان باشد، اجر و ثواب بسیار دارند.

(۱۵۷۷) حضور در کلاس درسی که استاد آن، فساد عقیده داشته باشد و در ضمن درس، بطور ضمنی، علیه اسلام و احکام آن تبلیغ می‌کند حرام است.

(۱۵۷۸) اگر در مدرسه‌ای عملاً تبلیغ فساد اخلاق بشود مثل آنکه اکثر دانش‌آموزان و یا دانشجویان رسوماتی از حیث لباس یا آرایش و یا تزئیناتی داشته باشند که برخلاف قوانین اسلام باشد فرستادن و رفتن به آن مدرسه حرام است.

(۱۵۷۹) بر معلّمین و دبیران و اساتید دانشگاه و روحانیین و بخصوص اهل منبر



که مردم مسلمان اعمال آنها را سرمشق خود قرار می دهند واجب است تزکیه نفس کنند و عملاً هم معلّم و مربّی روح دیگران باشند.

(۱۵۸۰) بر تجّار و بازرگانان مسلمان، واجب است که از رخنه کردن بیگانگان داخلی و خارجی در امور تجارت و صنایع و مؤسّسات بازرگانی با همکاری و مشورت یکدیگر و تأسیس شرکتهای مشابه، جلوگیری نمایند و نگذارند فرق ضالّه و بیگانه زمامدار امور اقتصادی مسلمین شوند و به هر وسیله‌ای که ممکن است ایادی آنها را قطع نمایند.

(۱۵۸۱) همکاری و شرکت با مؤسّسات فرهنگی بیگانگان و فرق ضالّه که از عوامل مهمّ استعمار و تضعیف مسلمین و تقویت کفّار، بوده و هست جایز نیست. (۱۵۸۲) شرکت در مجالس و محافل اهل بدعت و فرقه‌های ضالّه، بخصوص صوفیه حرام است.

(۱۵۸۳) سازش با بیگانگان، علیه منافع مسلمانان و اتّکاء به آنها و همدستی با آنها همه از گناهان بزرگ و معاصی کبیره است.

(۱۵۸۴) ساختن و بنا کردن اماکن فساد و خانه‌های گناه و رفتن در آن خانه‌ها و اماکن، حرام است و همچنین اجاره دادن منازل، برای اینگونه محرّمات، حرام است.

(۱۵۸۵) کسب مال باید از راه حلال و مشروع باشد و از راههای حرام، مثل قمار و دزدی و ربا و غنا و مسابقه‌های جدیدّه محرّمه، حرام است.

(۱۵۸۶) از چیزهائی که احترام بسیار دارد، جان و مال و آبروی مسلمان است که هیچ کس بدون حکم شرع، حقّ تجاوز به آنها را ندارد.

(۱۵۸۷) خانه افراد مسلمین محترم است و بدون اذن صاحبش ورود در آن، جایز نیست بلکه سرکشیدن به خانه غیر، از بالای بام یا شکاف دیوار یا روزنه در، جایز نیست.

(۱۵۸۸) خرید و فروش و کمک به مطبوعات و نشریات و روزنامه و مجلّات گمراه کننده و خواندن آنها حرام است مگر برای اطلاع بر مفساد و رفع آن در صورت تمکّن، برای کسانی که واقعاً اهلیّت و شایستگی رفع آن را دارند.

(۱۵۸۹) اعانت و کمک و همکاری با نشریات صحیح و مورد اعتماد، از وظائف

مهمه است و از اموری است که سبب تعمیم و توسعه معارف و تبلیغات اسلامی می شود.

(۱۵۹۰) اعانت ظلمه و کسانی که با دین و احکام دین، ضدیت و معاندت دارند و همراهی نمودن با آنها در ظلم و ستم، تجاوز به حریم دین و حرام است.

(۱۵۹۱) بر مسلمانان لازم است که حقوق و روابط اجتماعی خود را طبق احکام اسلام، مرتب و منظم کنند و از بدعتها و سنتهای بیگانگان، جداً پرهیز نمایند.

(۱۵۹۲) هر مسلمانی باید سعی کند روش و رفتار و اخلاق او، طبق تعالیم اخلاقی و فقهی اسلام باشد تا هم خودش سعادت مند گردد و هم بر آبروی جامعه اسلامی بیفزاید.

(۱۵۹۳) کسانی که متدین و ملتزم به احکام اسلام نیستند و اهل نماز و روزه و وظائف شرعی نمی باشند و متجاهر به گناه هستند لیاقت عهده داری مشاغل اجتماعی اسلامی و مناصب عمومی را ندارند و اگر عهده دار شوند، غاصب و متجاوز به حقوق عمومی شناخته می شوند.

(۱۵۹۴) وظیفه هر مسلمان است که در بهبودی امور و وضع معاش و اقتصادی مسلمانان اهتمام نماید.

(۱۵۹۵) مسلمانان باید در بین خودشان باگذشت و همکار یکدیگر باشند و نسبت به کفار سخت و از دادن هرگونه اختیار و سلطه به آنها نسبت به امور مسلمین، اجتناب نمایند.

(۱۵۹۶) حسن سلوک و رفتار مسلمان با بیگانه و مسلمان، باید بر اساس تعالیم اسلام در نهایت اعتدال و خیرخواهی برای همه خلق باشد.

(۱۵۹۷) غصب اموال مردم، حرام است و حتی در دانه و هسته ای از مال کسی بدون رضایت او نمی توان تصرف کرد.

(۱۵۹۸) ربا دادن و ربا گرفتن و هرگونه معاملات ربوی، چه طرف، شخص باشد، یا مؤسسات، از قبیل بانکها و سایر شرکتها، حرام است.

(۱۵۹۹) چون اقتصاد و تجارت جامعه مسلمانان در اثر غفلتهائی که شده و وابسته به بانکها گردیده است، باید بانکها وضع خود را با تعالیم اقتصادی اسلامی تطبیق دهند و مشتریان و مسئولین بانکها باید به قوانین بانکداری اسلامی که از نظر مقام



رهبری گذشته است دقت کامل کنند و آن قوانین را جدی بگیرند تا مبتلا به حرام و ربا و نقص احکام اسلامی نگردند.

(۱۶۰۰) مسلمانان باید در تجارت و معامله و کلیه مناسبات و روابط فیما بین خود و بیگانه، دستورات اسلام را از هر جهت، رعایت کنند و از غش و کم فروشی و خیانت و اجحاف، خودداری نمایند.

(۱۶۰۱) مسلمانان باید در مورد اشخاص مجهول که ملبس به لباس علماء و طلاب هستند، تحقیق نمایند اگر به مقامی دیگر غیر از مقام علماء و مجتهدین (که نواب حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه می باشند) ارتباط داشته باشند از آنها کناره کرده و از ضلالت و اضلال آنها پرهیزند.

(۱۶۰۲) تصرف و دخالت در امور اوقاف مجهول التولیه برای غیر مجتهد جامع الشرائط یا مأذون از طرف او حرام و خلاف شرع است و تصرف در وجوهی که آنها می دهند، جائز نیست.

(۱۶۰۳) مسلمان اگر بتواند جامعه و مملکت را در مسیر اجراء احکام اسلام قرار دهد و احکام اسلام را اجرا سازد، باید اقدام کند و واجب است با کسانی که این نیت را دارند، همکاری و تشریک مساعی نمایند.

(۱۶۰۴) سلب آزادیهای مشروعۀ مردم و تحکّم و استبداد بر امور آنها، جایز نیست.

(۱۶۰۵) ساختن مجسمه و خضوع در مقابل آن، حرام است و نیایش و احترام در برابر مجسمه ها و نصب آنها در معابر و میادین، حرام است.

(۱۶۰۶) پوشیدن لباس مخصوص به مردها بر زنها و لباس مخصوص به زنها بر مردها حرام است.

(۱۶۰۷) استخدام کفار اعم از ذمی و غیر ذمی در ادارات و سازمانهایی که باید بر جریان امور، نظارت و یا امور دفاعی کشور اسلام را تحت نظر داشته باشند، جایز نیست و پاسبان و افسر و قاضی و متصدیان مشاغل دیگر از این قبیل، همه باید مسلمان باشند.

(۱۶۰۸) امر به معروف و نهی از منکر بر همه مسلمانها واجب است.

(۱۶۰۹) اگر احتمال تأثیر ندهند امر به معروف و نهی از منکر واجب نیست.

(۱۶۱۰) در منکری که در جامعه اسلامی بنحو شایع انجام می شود و مربوط به حکومت اسلامی است باید از مقام رهبری تقاضا نمود که او مانع آن منکر بشود. (۱۶۱۱) در معروفی که باید جامعه اسلامی همه با هم انجام دهند و جنبه اجتماعی دارد باید از مقام رهبری، مردم تقاضا کنند که او دستور انجامش را بدهد و اگر کسی خواست به تنهایی انجام دهد نباید سبب تفرقه مسلمانان گردد.

(۱۶۱۲) در امر به معروف و نهی از منکری که مربوط به امور مملکتی و حکومت اسلامی و اجتماعی است و باید مقام رهبری امر و نهی آن را به عهده بگیرد کسی حق جدا کردن خود و مستقل عمل کردن را ندارد زیرا تفرقه که بدتر از هر منکری است بوجود می آورد بلکه تنها کاری که لازم است انجام دهد تقاضای توجه مقام رهبری به آنها است.

(۱۶۱۳) اگر مقام رهبری به منکری که در مملکت انجام می شود و یا معروفی که ترک شده توجهی ننمود و مسلمانان احتمال می دهند که مصلحتی را منظور نموده باشد و یا از نظر او این عمل منکر نباشد و یا آنچه ترک شده شرعاً واجب نباشد نباید بر او اعتراض نمود بلکه برای حفظ وحدت سکوت در مقابل او لازم است ولی اگر بدانیم که رهبر اهمیتی به ترک واجب و انجام حرامی در اجتماع نمی دهد و با آنکه می تواند آن را اصلاح کند بی بندوباری می کند آن رهبر، جامع شرایط نیست و باید خبرگان و علماء اسلامی او را عزل کرده و دیگری که جامع شرایط است بجای او بنشانند.

«پایان»

«فهرست»

مقدمه ۳

«مسائل تقلید»

مقدمه در معنی تقلید ۴

شرایط مرجعیت ۵

تقلید در عبادات ۸

ولایت فقیه ۸

«مسائل آبها»

آب ۹

آب کُر ۱۰

آب قلیل ۱۰

آب جاری و آب چاه ۱۱

آب باران ۱۱

احکام بول و غائط ۱۱

«مسائل نجاسات»

نجاسات ۱۲

- ۱۲ بول و غائط
- ۱۳ منی
- ۱۳ مردار
- ۱۴ خون
- ۱۴ سگ و خوک و کافر
- ۱۵ مسکر روان
- ۱۵ فقاع
- ۱۵ عرق جنب از حرام
- ۱۶ راه ثابت شدن نجاست
- ۱۶ راه نجس شدن چیز پاک
- ۱۷ احکام نجاسات

«مسائل مطهرات»

- ۱۸ پاک‌کننده‌ها
- ۱۹ اوّل: آب
- ۲۲ دوّم: زمین
- ۲۳ سوّم: آفتاب
- ۲۳ چهارم: استحاله
- ۲۴ پنجم: انتقال
- ۲۴ ششم: اسلام
- ۲۵ هفتم: تبعیت
- ۲۵ هشتم: برطرف شدن عین نجاست
- ۲۶ نهم: غائب شدن مسلمان
- ۲۶ احکام ظرفها

«مسائل وضو»

- ۲۸ وضو
- ۳۰ دعاهائی که موقع وضو گرفتن مستحب است
- ۳۱ شرائط وضو

۳۵	احکام وضو
۳۶	اعمالی که باید برای آنها وضو گرفت
۳۷	چیزهائی که وضو را باطل می کند
۳۸	احکام وضوی جبیره ای

«مسائل غسل»

۴۱	غسلهای واجب
۴۱	احکام جنابت
۴۲	اعمالی که بر جنب حرام است
۴۳	اعمالی که بر جنب مکروه است
۴۳	غسل جنابت
۴۳	غسل ترتیبی
۴۴	غسل ارتماسی
۴۴	احکام غسل کردن
۴۶	حیض
۴۶	احکام حائض
۴۸	اقسام زنهای حائض
۴۹	۱ - صاحب عادت وقتی و عددیه
۵۱	۲ - صاحب عادت وقتی
۵۳	۳ - صاحب عادت عددیه
۵۴	۴ - مضطربه
۵۴	۵ - مبتدئه
۵۵	۶ - ناسیه
۵۵	مسائل متفرقه حیض
۵۶	نفاس
۵۷	استحاضه
۵۸	احکام استحاضه
۶۱	احکام غسل کردن

غسلهای مستحب ۶۱

«مسائل تیمم»

تیمم ۶۴

چیزهایی که تیمم به آنها صحیح است ۶۵

تیمم بدل از وضو ۶۷

تیمم بدل از غسل ۶۷

احکام تیمم ۶۷

«مسائل نماز»

نمازهای واجب و نماز جمعه ۷۰

نمازهای واجب یومیه ۷۰

وقت نماز ظهر و عصر ۷۱

وقت نماز مغرب و عشا ۷۲

وقت نماز صبح ۷۳

احکام وقت نماز ۷۳

نمازهایی که باید به ترتیب خوانده شود ۷۴

نمازهای مستحب ۷۵

نماز غفيله ۷۵

احکام قبله ۷۶

احکام پوشانیدن بدن در نماز ۷۷

احکام لباس نمازگزار ۷۸

مواردی که لازم نیست بدن و لباس نمازگزار پاک باشد ۸۱

مستحبات لباس نمازگزار ۸۲

مکروهات لباس نمازگزار ۸۲

مسائل مکان نمازگزار ۸۳

جاهایی که نماز خواندن در آن مستحب است ۸۴

احکام مسجد ۸۵

اذان و اقامه ۸۵

۸۷	واجبات نماز
۸۷	مسائل نیت
۸۸	مسائل تکبیرة الاحرام
۸۹	مسائل قیام (ایستادن)
۹۰	مسائل قرائت
۹۳	مسائل رکوع
۹۴	مسائل سجود
۹۶	چیزهائی که سجده بر آنها صحیح است
۹۷	مستحبات و مکروهات سجده
۹۷	سجده واجب قرآن
۹۸	مسائل تشهد
۹۸	مسائل سلام نماز
۹۹	مسائل ترتیب
۹۹	مسائل موالات
۹۹	مسائل قنوت
۱۰۰	تعقیب نماز
۱۰۱	صلوات بر پیغمبر و آل آن حضرت
۱۰۱	مسائل مبطلات نماز
۱۰۳	مسائل شکایات
۱۰۳	شکهای باطل
۱۰۴	شکهای که نباید به آنها اعتنا کرد
۱۰۴	۱- شک در چیزی که محل آن گذشته است
۱۰۴	۲- شک بعد از سلام
۱۰۵	۳- شک بعد از وقت
۱۰۵	۴- کثیرالشک (کسی که زیاد شک می کند)
۱۰۵	۵- شک امام و مأوم
۱۰۶	۶- شک در نماز مستحبی

- شکهای صحیح ۱۰۶
- نماز احتیاط ۱۰۸
- سجده سهو ۱۰۹
- دستور سجده سهو ۱۰۹
- قضای سجده و تشهد فراموش شده ۱۱۰
- کم و زیاد کردن اجزاء و شرائط نماز ۱۱۰
- نماز مسافر ۱۱۰
- مسائل متفرقه ۱۱۷
- مسائل نماز قضا ۱۱۸
- نماز قضای پدر و مادر، که بر پسر بزرگتر واجب است ۱۲۰
- نماز جماعت ۱۲۱
- شرائط امام جماعت ۱۲۴
- احکام جماعت ۱۲۴
- چیزهایی که در نماز جماعت مستحب است ۱۲۵
- چیزهایی که در نماز جماعت مکروه است ۱۲۶
- نماز آیات ۱۲۶
- دستور نماز آیات ۱۲۸
- نماز عید فطر و قربان ۱۲۹
- اجیر گرفتن برای نماز ۱۳۱

«مسائل روزه»

- احکام روزه ۱۳۲
- چیزهایی که روزه را باطل می کند ۱۳۳
- ۱ - خوردن و آشامیدن ۱۳۴
- ۲ - جماع ۱۳۵
- ۳ - استمناء ۱۳۵
- ۴ - دروغ بستن به خدا و پیغمبر و ائمه اطهار (علیهم السلام) ۱۳۶
- ۵ - رساندن غبار غلیظ به حلق ۱۳۶

- ۶- فرو بردن سر در آب ۱۳۶
- ۷- باقی ماندن بر جنابت و حیض و نفاس تا اذان صبح ۱۳۷
- ۸- اماله کردن ۱۳۹
- ۹- قی کردن ۱۳۹
- احکام چیزهائی که روزه را باطل می کند ۱۳۹
- کفّاره روزه ۱۴۰
- جاهائی که فقط قضای روزه واجب است ۱۴۲
- احکام روزه قضا ۱۴۳
- احکام روزه مسافر ۱۴۵
- کسانی که روزه بر آنان واجب نیست ۱۴۶
- راه ثابت شدن اوّل ماه ۱۴۷
- روزه های حرام و مکروه ۱۴۸

«مسائل خمس»

- احکام خمس ۱۵۰
- منفعت کسب ۱۵۰
- مال حلال مخلوط به حرام ۱۵۳
- مصرف خمس ۱۵۴

«مسائل زکات»

- احکام زکات ۱۵۷
- شرائط واجب شدن زکات ۱۵۷
- زکات گندم و جو و خرما و کشمش ۱۵۸
- حدّ معینی که بر طلا زکات تعلّق می گیرد ۱۶۰
- حدّ معین زکات نقره ۱۶۰
- زکات شتر و گاو و گوسفند ۱۶۱
- زکات شتر ۱۶۲
- زکات گاو ۱۶۳
- زکات گوسفند ۱۶۴

- ۱۶۵ مصرف زکات
- ۱۶۷ شرایط کسانی که مستحقّ زکاتند
- ۱۶۸ نیت زکات
- ۱۶۸ مسائل متفرّقه زکات
- ۱۶۹ زکات فطره
- ۱۷۱ مصرف زکات فطره
- ۱۷۲ مسائل متفرّقه زکات فطره

«مسائل حج»

- ۱۷۳ احکام حج و عمره

«مسائل معاملات»

- ۱۷۶ احکام خرید و فروش
- ۱۷۶ چیزهایی که در خرید و فروش مستحب است
- ۱۷۷ معاملات حرام
- ۱۷۹ احکام معامله ربوی
- ۱۸۰ شرایط فروشنده و خریدار
- ۱۸۱ شرایط جنس و عوض آن
- ۱۸۲ صیغه خرید و فروش
- ۱۸۲ نقد و نسیه
- ۱۸۳ معامله سلف
- ۱۸۴ شرایط معامله سلف
- ۱۸۴ احکام معامله سلف
- ۱۸۵ فروش طلا و نقره به طلا و نقره
- ۱۸۵ مواردی که می‌توان معامله را بهم زد
- ۱۸۹ احکام شرکت

«مسائل ازدواج»

- ۱۹۱ احکام نکاح (ازدواج) و زناشوئی
- ۱۹۱ احکام عقد

- دستور خواندن عقد دائم ۱۹۲
- دستور خواندن عقد غیر دائم ۱۹۲
- شرائط عقد ۱۹۳
- عیبهائی که بواسطه آنها می شود عقد را بهم زد ۱۹۴
- زنانی که ازدواج با آنان حرام است ۱۹۵
- احکام عقد دائم ۱۹۸
- احکام عقد غیر دائم ۱۹۹
- احکام نگاه کردن ۲۰۰
- مسائل متفرقه زناشوئی ۲۰۱
- احکام شیر دادن ۲۰۳
- شرائط شیر دادنی که علّت محرم شدن است ۲۰۵
- آداب شیر دادن ۲۰۷

«مسائل طلاق»

- احکام طلاق ۲۰۸
- عده طلاق ۲۰۹
- عده زنی که شوهرش مرده ۲۱۰
- طلاق بائن و طلاق رجعی ۲۱۱
- احکام رجوع کردن ۲۱۲
- طلاق خلع ۲۱۳
- طلاق مبارات ۲۱۳
- احکام متفرقه طلاق ۲۱۴

«مسائل متفرقه»

- احکام صلح ۲۱۵
- احکام اجاره ۲۱۷
- شرائط مالی که آن را اجاره می دهند ۲۱۸
- شرائط استفاده ای که مال را برای آن اجاره می دهند ۲۱۹
- مسائل متفرقه اجاره ۲۲۰

۲۲۳.....	احکام جعاله
۲۲۵.....	احکام مزارعه
۲۲۷.....	احکام مساقاة
۲۲۷.....	کسانی که نمی توانند در مال خود تصرف کنند
۲۲۹.....	احکام وکالت
۲۳۱.....	احکام قرض
۲۳۲.....	احکام حواله دادن
۲۳۴.....	احکام رهن
۲۳۶.....	احکام ضامن شدن
۲۳۸.....	احکام کفالت
۲۳۹.....	احکام ودیعه (امانت)
۲۴۱.....	احکام عاریه
۲۴۲.....	احکام غصب
۲۴۵.....	احکام مالی که انسان آن را پیدا می کند
۲۴۸.....	احکام سر بریدن و شکار کردن حیوانات
۲۵۰.....	دستور سر بریدن حیوان
۲۵۰.....	شرائط سر بریدن حیوان
۲۵۱.....	دستور کشتن شتر
۲۵۲.....	صید ماهی
۲۵۳.....	احکام خوردنیها و آشامیدنیها
۲۵۵.....	احکام نذر کردن
۲۵۷.....	احکام عهد کردن
۲۵۷.....	احکام قسم خوردن
۲۵۹.....	احکام وقف
۲۶۱.....	احکام وصیت

۲۶۳.....	احکام ارث
----------	-----------



۲۶۴	ارث دستهٔ اوّل
۲۶۵	ارث دستهٔ دوّم
۲۶۸	ارث دستهٔ سوّم
۲۷۱	ارث زن و شوهر
۲۷۲	مسائل متفرّقهٔ ارث
۲۷۴	احکام حدّی که برای بعضی از گناهان معین شده است
۲۷۶	احکام دیه
۲۸۰	مسائل متفرّقه
۲۸۵	مسائل اجتماعی اسلام

